HULSAT al-AHBR F BAYN AHVL-i AHYR

Source gallica.bnf.fr / Bibliothèque nationale de France. Département des Manuscrits.
Supplément persan 175

. HULSAT al-AHBR F BAYN AHVL-i AHYR. 1575.

1/ Les contenus accessibles sur le site Gallica sont pour la plupart des reproductions numériques d'oeuvres tombées dans le domaine public provenant des collections de la BnF. Leur réutilisation s'inscrit dans le cadre de la loi n°78-753 du 17 juillet 1978 :
- La réutilisation non commerciale de ces contenus ou dans le cadre d’une publication académique ou scientifique est libre et gratuite dans le respect de la législation en vigueur et notamment du maintien de la mention de source des contenus telle que précisée ci-après : « Source gallica.bnf.fr / Bibliothèque nationale de France » ou « Source gallica.bnf.fr / BnF ».
- La réutilisation commerciale de ces contenus est payante et fait l'objet d'une licence. Est entendue par réutilisation commerciale la revente de contenus sous forme de produits élaborés ou de fourniture de service ou toute autre réutilisation des contenus générant directement des revenus : publication vendue (à l’exception des ouvrages académiques ou scientifiques), une exposition, une production audiovisuelle, un service ou un produit payant, un support à vocation promotionnelle etc.

CLIQUER ICI POUR ACCÉDER AUX TARIFS ET À LA LICENCE

2/ Les contenus de Gallica sont la propriété de la BnF au sens de l'article L.2112-1 du code général de la propriété des personnes publiques.

3/ Quelques contenus sont soumis à un régime de réutilisation particulier. Il s'agit :

- des reproductions de documents protégés par un droit d'auteur appartenant à un tiers. Ces documents ne peuvent être réutilisés, sauf dans le cadre de la copie privée, sans l'autorisation préalable du titulaire des droits.
- des reproductions de documents conservés dans les bibliothèques ou autres institutions partenaires. Ceux-ci sont signalés par la mention Source gallica.BnF.fr / Bibliothèque municipale de ... (ou autre partenaire). L'utilisateur est invité à s'informer auprès de ces bibliothèques de leurs conditions de réutilisation.

4/ Gallica constitue une base de données, dont la BnF est le producteur, protégée au sens des articles L341-1 et suivants du code de la propriété intellectuelle.

5/ Les présentes conditions d'utilisation des contenus de Gallica sont régies par la loi française. En cas de réutilisation prévue dans un autre pays, il appartient à chaque utilisateur de vérifier la conformité de son projet avec le droit de ce pays.

6/ L'utilisateur s'engage à respecter les présentes conditions d'utilisation ainsi que la législation en vigueur, notamment en matière de propriété intellectuelle. En cas de non respect de ces dispositions, il est notamment passible d'une amende prévue par la loi du 17 juillet 1978.

7/ Pour obtenir un document de Gallica en haute définition, contacter
utilisation.commerciale@bnf.fr.

عمرو بن لیث

وحال آنکه خیمهٔ تو غیر این پلاس که بر آن نشسته و صلاحی که پوشیده هیچ چیز نیست جواب داد
که بهر طریق که سردار سلوک کند نوکران متابعت نمایند عمرو بن لیث بعد از فوت برادر
تاج ایالت بر سر نهاده تبرکات لایقه بدرگاه خلیفه فرستاد و از افعال یعقوب عذر خواست
و خلیفه در مقام عنایت آمده منشور حکومت خراسان و فارس و اصفهان و سجستان جهت
عمرو روان ساخت عمرو رایت سلطنت برافراخته بجانب قزوین شتافت و در سنه سبع و
ستین و مائتین بشیراز رفته در تمام ولایت فارس و اصفهان داروغگان نشانده طرف سیستان
مراجعت نمود و در سنه احدی و سبعین و مائتین بواسطهٔ شکایت اهل خراسان معتمد قلم
عزل بر صحیفه حال عمرو کشیده لشکری بحرب او نامزد کردانید بعد از تلاقی فریقین عمرو انهزام
یافت و در سنه اربع و سبعین رافع بن هرثمه در خراسان خروج کرده خطبه بنام محمد بن زید
العلوی خواند عمرو پس از محاربات بسیار فی سنه ست و ثلثین و مائتین رافع را بچنگ آورده ببغداد
فرستاد و در سنه سبع و ثمانین امیر اسمعیل سامانی بموجب اشارت معتضد خلیفه با ده هزار کس
که اکثر ایشان رکابهای چوبین داشتند بعزم محاربهٔ عمرو لیث از جیحون عبور نموده و عمرو با هفتاد
هزار سوار در برابر آمده چون صفها آراسته شد اسب عمرو بنیاد حالی کرده سوار زوری در کند
و جولان می نمود تا بصف دشمن رسید بی درد سر نیزه و آمد شد شمشیر امیر اسمعیل مظفر
و منصور گشته سپاه عمرو بهزیمت رفتند و عمرو در خیمهٔ مقید گشته ناگاه دید که یکی از شاگرد پیشگان
میگذرد عمرو آواز داد و خوردنی طلبید شاگرد پیشه مقداری گوشت بهم رسانیده بنابر عدم
وجدان دیگ آنرا بر سطل اسب انداخت و در زیر آن آتش برافروخته خود بطلب چوب رفت اتفاقا
سگی آمده سر در سطل کرد و دهانش از حرارت تنور سوخته بتعجیل سر برآورده دستهٔ
سطل در گردنش افتاده بدوید عمرو از مشاهدهٔ این صورت بخندید یکی از حارسان بر زبان
آورد که جای خنده است عمرو جواب داد که امروز بامداد خوانسالار من شکایت میکرد که سیصد شتر
ادوات مطبخ را بزحمت میکشد و حالا ملاحظه می کنم سگی آنرا بسهولت می برد بالجمله امیر اسمعیل
بعد از روزی چند که عمرو لیث را در بند داشت بجانب بغداد فرستاد و معتضد او را محبوس کرد تا
روز عمرش در آن محبس بشب اجل مبدل گشت مدت سلطنتش قریب بیست و سه سال امتداد
یافت گویند که عمرو پادشاه هارهال بود و پیوسته در اموال و زر او مقربان خود طمع می نمود روزی
محمد بن لیث که از سایر ملازمانش بمزید خصوصیت امتیاز داشت طلبیده گفت از تو فلان و فلان کنا

طاهر بن م بن عمرو

صدور یافته محمد چون عادت او را می دانست بر فور سوگندان موفور بر زبان آورد که زیاده از پنجاه بدره زر ندارم و همه را بخازن امیر خواهم سپرد امید آنکه مرا بجرایم ناکرده متهم نداری عمرو گفت بی شک عاقلترین ابناء روزگار توئی آنگاه محمد بن بشیر نقود را تسلیم خازن نمود عمرو ازوی خشنود شد

طاهر بن محمد بن عمرو بن لیث

باتفاق اکابر و اعیان سیستان بعد از گرفتار شدن عمرو پای بر تخت حکومت نهاد و در سنه تسع و ثمانین و مائتین لشکر بفارس کشیده بر آن دیار استیلا یافت و بجانب سیستان برگشت و در سنه تسعین و مائتین سبکری غلام عمرو بن لیث بر طاهر خروج کرده مهم بمحاربه انجامید و سبکری غالب شده طاهر را با برادرش یعقوب اسیر ساخت و بدار الخلافه فرستاد و مدت خلافت طاهر شش سال بود و بعد از انقضاء ایام حکومت او برادرش معدل و عمزاده اش لیث بن علی بن لیث چند روزی کوشش و تگ و دوی کردند اما هیچ کدام بپادشاهی نرسیدند

ذکر سامانیان و بیان مجملی از وقایع زمان آن پادشاهان عالیشان

بصحت پیوسته که اسد بن سامان که از نسل بهرام چوبین بود در زمان خلافت هارون با چهار پسر بمرو رفته منظور نظر عنایت و شفقت خلیفه گشت و چون اسد درگذشت و مامون عزیمت دار السلام بغداد نمود و ایالت خراسان و ماوراء النهر را بغسان بن عباد تفویض نموده او را گفت که اولاد اسد را بمناصب ارجمند سرفراز گرداند غسان بر طبق فرمان نوح بن اسد را والی سمرقند گردانید و احمد بن اسد را بامارت فرغانه فرستاد و شاش و اسروسنه را بیحیی بن اسد مسلم داشت و حکومت هراة را بالیاس بن اسد داد و بعد از عزل غسان هر کس که بجایش نشست اولاد اسد را از مناصب مذکوره [illegible] نساخت و در امارت طلحة بن طاهر نوح بن اسد وفات یافته طلحه زمام مهام سمرقند را در کف کفایت برادرانش یحیی و احمد نهاد و این احمد مردی پرهیزکار و عدالت شعار بود و هفت پسر داشت نصر یعقوب یحیی اسد اسمعیل اسحق حمید بالجمله چون احمد بن اسد روزی چند در سمرقند رایت ایالت برافراشت گوشه نشینی اختیار کرده آن شغل را بر ولد خود نصر باز گذاشت بعد از آنکه یعقوب بن لیث خروج کرد و طاهریه ضعیف شدند در شهور سنه احدی و ستین و مائتین معتمد خلیفه منشور ایالت ماوراء النهر را نزد ابو نصر بن احمد سامانی فرستاد و نصر در سمرقند رحل اقامت انداخته برادر خویش اسمعیل را در بخارا حاکم ساخت و پس از روزی چند بواسطه افساد مفسدان میان برادران مخالفت پیدا شد

اسمعیل سامانی

بقصد یك دیگر لشکر کشیدند و اسمعیل بظفر و نصرت اختصاص یافته نصر گرفتار گشت و
اسمعیل بقدر امکان در تعظیم برادر کوشیده او را بطرف سمرقند روان گردانید و من بعد بدستور پیشین
در بخارا به نیابت تو حکومت خواهم کرد و نصر در اواخر سنه سبع و ستین و مایتین وفات یافته اسمعیل
از روی استقلال بسلطنت ما وراء النهر قیام نمود مورخان اول کسی را که از سامانیان در سلك پادشاهان
شمرده اند اوست اسمعیل بن احمد سامانی چون پای بر مسند خلافت نهاد ابواب عدل واحسان
بر روی جهانیان بگشاد و بعد از آنکه عمرو لیث را گرفته ببغداد فرستاد معتضد خلیفه جهت
او خلعتهای گرانمایه و نشانهای حکومت ملك سیستان و خراسان و مازندران ناری و اصفهان روان
کرد و امیر اسمعیل هر یك از جامهای خلیفه را که می پوشید بجهت شکرانه دو رکعت نماز میکرد
و احکام معتضد را بوسیده با آورنده انها معتضد هزار درهم انعام فرمود در وصایای خواجه
نظام الملك طوسی رحمه الله مذکور است که چون امیر اسمعیل عمرو لیث را اسیر ساخت بتفحص
خزاینش پرداخت و پس از آنکه مطلقا معلوم نشد که آن اموال کجاست کیفیت حال را از عمرو پرسید
جواب داد که یکی از خویشان من که موسوم سام است متعهد خزاین بود شاید انرا بهرات برده
باشد و امیر اسمعیل متوجه هراة گشته ساکنان ان بلده امان خواستند امیر اسمعیل
ایشانرا ایمن گردانیده هرچند از سام و خزاین عمرو استعلام نمود فایده بران مترتب نگشت
و حال انکه امرا و لشکریان از غایت عسرت روز می گذرانیدند بنابران بعضی از مخصوصان بعرض
شهریار عدالت شعار رسانیدند که در هراة و بلوکات خلق بسیارند اگر هر کسی یك مثقال
زر لشکر را مدد کند اموال موفور حاصل شود چنانچه سپاهیان مرمت احوال خود توانند کرد
امیر اسمعیل جواب داد که ما این مردم را امان داده ایم اکنون بکدام تاویل از ایشان چیزی بگیریم
انگاه بتعجیل تمام کوچ فرمود که ناگاه بوساوس شیاطین انس و جن امری که موجب نقض عهد
بوقوع بیجامد و چون در منزلی فرود آمد نوبت دیگر امرا همان سخن را در میان آورده
امیر اسمعیل گفت آن حوالی که اسب عمرو لیث را بتازیانه تقدیر پیش من دوانید قادر است بر
انکه بی نقض امان تهیه اسباب لشکر من کند در خلال این احوال کنیزکی از کنیزکان خاصه
پادشاه عادل گردن بند مرصع بقطعهای لعل بود از گردن بیرون کرده بموضع بلند نهاده
بمهمی مشغول شد علیوازی قطعهای لعل را گوشت پاره پنداشته حمایل را در ربود و
بعضی از نزدیکان بیدار شده بهر جانب که موش کبیر پرواز می نمود تاختند بجسب

اتفاق کردن بند از مخلب وچنکال غلید از جدا شده درچاهی ازچاهای کاریز افتاد وازبرای
بیرون اوردنش کس درچاه رفته ازانجا بجاهی دیکر راه بود وصندوقهای نمود وآن شخص نزدیك
بانها شتافته دید که مملو از زر وجوهر است از خود خزانه عمرولیث بود سام دران مقام پنهان
ساخته بود بالجمله بواسطه رعایت عهد وپیمان باضعاف مضاعف انچه از ساکنان هراة بوصول
رسیدی بدست لشکریان ومیر اسمعیل در آید ومیر اسمعیل بعد از کرفتار شدن عمرولیث
مدت هفت سال وکسری دولتی بکام دل میراند ومهما امکن بعدل ودادی کوشید تا در
منتصف صفر سنه خمس وتسعین ومائتین بریاض رضوان خرامید وپس از وفات اورا
امیر ماضی کفتند مدت عمرش شصت سال بود **ابونصر احمد بن اسمعیل** بعد از فوت
پدر در بلده بخارا برتخت سلطنت نشست ومکتفی خلیفه جهت او عهد ولوا فرستاد نقلست که
او در ایام دولت احمد عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرولیث صغاری فی سنه ثلث مایه در
سیستان خروج نمود ومنصور بن اسحق سامانی را که حکومت آن ولایت تعلق بوی بود کرفته
محبوس کردانید وچون احمد اسمعیل ازین حادثه اکاه شد حسین بن علی را باسپاهی بجانب
سیستان فرستاد وحسین بعد از نه ماه که آن بلده را محاصره کرد عمرو یعقوب از غایت اضطراب
امان خواسته از شهر بیرون آمد وحسین عمرو را باآن خزانه که جمله مخصوصانش بود بند کرده
همراه خود بخارا برد واحمد بن اسمعیل امارت سیستان را بسیمجور دواتی ارزانی داشت ودرسنه
احدی وثلثمایه احمد عزیمت شکار نموده درمنزلی نزول نمود وبعد از کوچ کردن کفت تا اتش دران
منزل زدند درین اثنا ازجانب جرجان خبر رسید که حسن بن علی الاطروش علوی بر ولایت
طبرستان مستولی کشته صعلوك را که دران مملکت نایب احمد بود بیرون کرده است احمد بن
اسمعیل از استماع این خبر بغایت متاثر شده کفت الهی اکر تقدیر تو چنانست که دیار
طبرستان ازدست من برود مرا مرك ده انکاه مراجعت نموده درهمان منزل آتش زده فرود
آمد وعقلا این معنی را بفال بد دانستند وبحسب اتفاق هم دران مرحله جمعی از غلامان
احمد که بسبب مجالستش باعلما ودانشمندان از ملازمت متنفر بودند شب پنجشنبه سیم جمادی
الاخر سال مذکور بخرکاه پادشاه درامدند واو را شربت فنا چشانیدند وروز دیکر امرا بعضی
ازان غلامانرا بدست اورده کشتند ونعش احمد را بخارا بردند بخاك سپردند بعد ازان اورا
امیر شهید کفتند مدت سلطنت امیر شهید شش سال وچهار ماه وچند روز بود

ابو نصر احمد

ابوالحسن

نصر بن احمد

ابوالحسن نصر بن احمد بن اسمعیل در هشت سالگی بر سریر حکومت نشست وخلایق در اول حال بواسطه صغر سن ازوی چندان حسابی نداشتند ومی گفتند که پیداست که این کودک با وجود پدر خود اسحق شیخ سامانیانست وحاکم سمرقند چه مقدار استیلا خواهد یافت اما بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق عز شانه نصر بن احمد که ملقب بامیر سعید بود بدرجات علیه ترقی نمود نقلست که در بدایت سلطنت امیر سعید ابوعبدالله محمد بن احمد وزیر بتدبیر امور مملکت پرداخت چون اسحق سامانی رایت مخالفت افراخته متوجه بخارا گشت حمویه متکفل دفع او شده بین الجانبین دو نوبت اتفاق محاربه افتاد وهر بار حمویه بلطف ونصرت اختصاص یافت در کرت اخیر که اسحق از معرکه بگریخت حمویه در سمرقند درآمده در جست وجوی مبالغه نمود و اسحق متوهم گشته نزد حمویه آمده امان خواست حمویه او را بند کرده بخارا فرستاد ودر حبسش در زندان بخارا متوفی شد در ثلث عشر وثلثمایه فاتک غلام یوسف بن ابی الساج با مقتدر خلیفه یاغی شده مملکت ری را بگرفت وامیر نصر باشارت مقتدر لشکر بجانب ری کشیده فاتک را بگریزانید ومدت دو ماه آنجا بسر برد ودر وقت مراجعت ایالت آن مملکت را بسیمجور دواتی مسلم داشت در تاریخ گزیده مسطور است که در سنه تسع وعشرین وثلثمایه ماکان بن کاکی که از امراء دیالمه بود بعزیمت تسخیر خراسان نهضت نمود ونَصرِ بن اَحْمَدُ یکی از سپهسالاران خود را که علی نام داشت بحرب او فرستاده علی بر ماکان ظفر یافت واو را بقتل رسانیده کاتب خود را گفت کیفیت کشته شدن ماکان را در اندک لفظی بنویس تا نزد امیر فرستم کاتب نوشت که وَاَمّا ماکانُ فَصارَ کَاِسمِهٖ ودر اوایل سنه احدی وثلثین وثلثمایه زحمت سل بر ذات فرخنده صفات امیر نصر عارض گشت وآنجناب در ایام مرض بر در قصر خویش خانه ساخته آنرا بیت العباده نام نهاده واکثر اوقات جامهای پاک پوشیده در آن مقام بعبادت حق سبحانه وتعالی مشغول بود تا در ماه رجب سال مذکور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود مدت عمرش سی وهفت سال بود وزمان سلطنتش سی سال وامیر نصر پادشاهی بود بحلم وکرم معروف وبعدل وداد وسخا موصوف در ایام ایالت علم زهد وتقوی برافراشت رودکی شاعر در سلک مداحانش انتظام داشت

نوح بن نصر

نوح بن نصر باتفاق امرا وارکان دولت بعد از فوت امیر سعید لوای سلطنت برافراخت وروی بضبط ملک ومال آورد ابوالفضل محمد بن احمد الحاکم را وزیر ساخت ودر اواخر سنه اثنی وثلثین وثلثمایه وشمگیر بن زیار از طبرستان بخراسان آمده در بلده مرو بامیر نوح

پیوست و نوح مقدمش را گرامی داشته لشکری بوی داد تا بجرجان رفته آن ولایت را از دست حسن بن فیروزان انتزاع نمود و بر مسند خلافت قرار گرفت و در سنه اربع وثلثین وثلثمایه ابو علی بن محمد بن محتاج که از قبل امیر نوح در ری حاکم بود ابراهیم بن احمد بن اسمعیل را بر سلطنت برداشت و متوجه خراسان گشت و امیر نوح این خبر را شنیده از انجا ببخارا آمد و بعد از انکه مخالفان نزدیک رسیدند بیشتر سپاه بخاری بیوفائی کرده بایشان پیوستند و نوح در کشتی نشسته بطرف سمرقند گریخت و ابو علی پس از ضبط خراسان در سنه خمس وثلاثین وثلثمایه ببخاری رفته خطبه بنام ابرهیم خواند درین اثنا بواسطه سخن سبکی از مفسدان ابو علی نسبت با ابراهیم بدگمان شده بترکستان شتافت و ابراهیم از سلطنت عاجز شده و نوح متوجه بخارا گشته باتفاق امرا و اعیان مهم برین جمله قرار یافت که نوح پادشاه باشد و ابراهیم لشکرگاه هر دو بهم پیوسته باتفاق یکدیگر بجنگ ابو علی مبادرت نمودند و ابو علی ایشان را منهزم گردانیده ببخارا آمد و محمد بن نصر برادر امیر نوح را بسلطنت برداشته خطبه بنام او خواند بعد از ان بتوهم مخالفت امرا از بخارا بچغانیان رفت و امیر نوح بموجب نوشته امرا متوجه دار الملک شده ابراهیم و ابو جعفر او را استقبال نمودند و چون نوح ببخاری آمده در نوبت دیگر بر سریر سلطنت متمکن گشت عم خود ابراهیم و دو برادر خود ابو جعفر و محمد را میل کشید و از امرا طغان را بقتل رسانید و در سنه تسع وثلثین وثلثمایه امیر نوح و امیر علی رُسُل و رَسایل در میان آمده امیر نوح از ابو علی عفو فرمود و او را طلبیده بحکومت خراسان فرستاد و در سنه اثنی واربعین وثلثمایه ابو علی بفرمان امیر نوح و اتفاق وشمگیر بن زیار با لشکر بسیار جهت دفع رُکنُ الدوله دیلمی بصوب ری نهضت نمود و میان او و رکن الدوله مهم بر مصالحه قرار یافت برین جمله که رُکنُ الدوله هر سال مبلغ دویست هزار دینار بخزانه امیر نوح رسانند و بعد از مراجعت امیر علی وشمگیر مکتوبی بامیر نوح نوشت مضمون انکه امیر علی بر دفع رکن الدوله قادر بود اما بنابر محبتی که بروی داشت صلح نمود لاجرم امیر نوح از امیر علی رنجیده او را از حکومت خراسان عزل کرد و ابو سعید نامی را بجایش فرستاد و ابو علی بری رفته در سلک مقربان رکن الدوله انتظام یافت در ماه ربیع الاخر سنه ثلث واربعین وثلثمایه امیر نوح از عالم انتقال نمود مدت سلطنتش قریب سیزده سال امتداد یافت لقبش امیر حمید بود ابو الفوارس **عبد الملک بن نوح** بسعی بکر بن مالک واستصواب امرا در ماه مذکور قائم

مقام پدر شده چند نوبت لشکر بمحاربه رکن الدوله دیلمی فرستاده بالاخره مهم بمصالحه انجامید
سامان
و امیر عبدالملک در زمان دولت خود الب تکین را که از مرتبه رقیت بدرجه امارت رسیده بود بحکومت خرا
سان سرافراز ساخته الب تکین دران ولایت باندک زمانی مال و جهات سیار و توابع و لواحق بیشمار پیدا کرده
در سنه خمسین و ثلثمایه عبدالملک در حین گوی باختن از اسب افتاده روی بعالم فنا نهاد مدت سلطنتش
هفت سال و کسری بود و او را در زمان حیات مؤید می گفتند بعد از وفات موفق خواندند ابوصالح
منصور بن نوح بن نصر بعد از فوت برادر باتفاق سران سپاه پادشاه شد نقلست که چون
امیر عبدالملک هلاک بر ملک اختیار کرد امراء بخارا قاصدی پیش الپتکین در خراسان استقلال تمام
یافته بود فرستادند تا استمزاج نمایند که لایق حکومت از اولاد سامان کیست الپتکین رسولان را گفت که
منصور بن نوح مرد نوجوانست و سزاوار این کار نیست و لایق این مهم عم اوست و قبل از آنکه این سخن بامرا
رسد بر سلطنت منصور اتفاق نمودند بنا بر آنکه الپتکین از امیر منصور متوهم گشته چون منصور او را
طلب فرمود بجانب بخارا نرفت بلکه علم طغیان برافراشته با سه هزار نفر از غلامان خاصه خویش بصوب غزنین
نهضت نمود و آن ولایت را بضرب شمشیر مسخر ساخت و امیر منصور حکومت خراسان را بابوالحسن سیمجور
ارزانی داشته دو نوبت لشکر بجنگ الپتکین فرستاد و هر بار ظفر و نصرت قرین روزگار الپتکین شد
در سنه ثلث و خمسین و ثلثمایه خلف بن احمد که از جانب مادر نسبش بصفاریان می پیوست و در ولایت
سیستان سلطنت می نمود بواسطه عصیان بوطاهر بن حسین که از جمله اقربایش بود بخدمت امیر
منصور آمد و منصور او را باموال موفور و سپاه غیر محصور مدد کرد تا بار دیگر خلف بمستقر خویش
شتافت و بر سریر سلطنت ملک نیمروز قرار یافت و خلف بن احمد بزیور علم و فضل و حلیه کرم و سخاوت
محلی و آراسته بود و همواره با علما و شعرا مصاحبت نموده در حق ایشان انعامات می فرمود
و در سنه ست و خمسین و ثلثمایه وشمگیر والی جرجان فوت شده پسرش بیستون قایم مقام گشت
و هم درین سال رکن الدوله و منصور بسعی ابوالحسن سیمجور مصالحه بوقوع انجامید برین جمله که رکن الدوله
هر سال صد و پنجاه هزار دینار سرخ بخزانه منصور رساند و در یازدهم رجب سنه خمس و ستین
و ثلثمایه امیر منصور بجوار رحمت ملک غفور پیوست مدت سلطنتش پانزده سال بود و او را
در حین حیات امیر مؤید می گفتند و پس از وفات وی نام امیر سدید تغییر کردند ابوالقاسم
نوح بن منصور بعد از فوت پدر رایت سلطنت برافراشت و منصب وزارت را بابوالحسین عتبی
که باصناف فضل و هنر موصوف بود مسلم داشت و در اوایل حکومت امیر نوح امیر الپتکین در غزنین

وفات یافت وغلامش سبکتکین قایم مقام شد ودر سنه ست وستین وثلثمایه بیستون بن دسمکیر درکذشته برادرش قابوس پادشاه کشت ودر سنه احدی وسبعین وثلثمایه امیر نوح ابو الحسین محمد بن ابراهیم بن سیمجور را از امارات خراسان معزول ساخته حسام الدوله ابو العباس تاش را بدان منصب سرافراز کردانید وهم درین سال ابو الحسین سیمجور که عزل خویش را از سعایت ابو الحسین عتبی وزیر میدانست باتفاق فایق که در سلك امراء امیر نوح انتظام داشت جمعی از غلامان سعیدی را بفریفت تا آن وزیر بی نظیر را شهید کردند ونوح بن منصور از حدوث این واقعه متالم کشته حسام الدوله تاش را از نیشابور طلب داشت تا بتدارك آن مهم پرداز د حسام الدوله بخارا شتافته از قاتلان وزیر هر کرا یافت بتحت الثری فرستاد ومنصب وزارت را بابو الحسین مزنی داد نقلست که دران زمان که ابو العباس تاش در بخارا بود ابو الحسین سیمجور بفرمان نوح بن منصور بمحاصره سیستان قیام می نمود وچون ابو الحسین خبر یافت که خراسان خالیست با فایق در مخالفت تاش متفق کشته روی بخراسان نهاد وتاش متوجه مخالفان شده بعد از تردد رسل این مهم بمصالحه انجامید بر انجمله که امارت لشکر وحکومت نیشابور تاش را باشد وبلخ فایق را وهراة ابو الحسین را درخلال این احوال وزارت امیر نوح با عبد الله عزیز با حسام الدوله چندان صفای نداشت قرار یافت وامیر نوح بنابر اغواء وزیر حسام الدوله را از منصب مذکور عزل نموده آن شغل را با بو الحسین سیمجور تفویض فرمود وحسام الدوله از فخر الدوله دیلمی که در او حقوق بسیار داشت استمداد کرده چند نوبت میان او وابو الحسین محاربات واقع شد اخر الامر ابو الحسین بمدد فایق بر ابو العباس تاش غالب آمده حسام الدوله پناه بفخر الدوله برده در رعایت فراغت ورفاهیت روزکار میکذرانید تا در سنه سبعین وثلثمایه بعلت طاعون وفات یافت وهم دران اوقات ابو الحسین سیمجور نیز قالب تهی کرده امیر نوح امارت نیشابور را بپسرش ابو علی مسلم داشت وفایق را در هراة حاکم کردانید میان این دو عزیز مهم بنزاع وجدال بلکه بمحاربه وقتال انجامید وابو علی ظفر یافته بمرو الرود شتافت لشکری فراهم آورده وبی اجازت امیر نوح متوجه بخارا شد نوح نسبت باو بدکمان شده وایناج وبکتوزون را بحرب فایق نامزد فرمود بعد از تلاقی طرفین فایق بجانب ترمید کریخت ومکتوبات بحاکم ترکستان بغراخان فرستاده او را بر تسخیر ماوراء النهر ترغیب نمود درخلال اینحال ابو علی سیمجور در خراسان استقلال یافته با نوح بن منصور در مقام مخالفت آمد وعرضه داشتی ببغراخان نوشته دران کتابت مندرج کردانید که اکر خان متوجه

بخارا شود من نیز از ینطرف توجه مینمایم مشروط بانکه بعد از دفع امارت جمیع خراسان بتعلق
بمن کیرد وخان بماوراء النهر قناعت نماید وچون این عریضه بغریخان رسید بقصد بخارا نهضت نمود
وامیر نوح اناج را باستقبال فرستاد وخصمش اسیر کشت انکاه امیر نوح از غایت عجز واضطرار خالق را
از ترمد طلبیده بدفع خان نامزد فرمود وفایق منافق بسمرقند رفته چون شاه ترکستان نزدیک
رسید بیرون خرامید لیکن پیش از انکه در روی لشکر بغریخان تیری اندازد پشت برمعرکه کردانید
بخارا آمد وبغراخان بعد از ضبط سمرقند متوجه تخت سامانیان کشته امیر نوح درکوشه خزید وفایق
نزد خان رفته درسلک مخصوصان انتظام یافت وباشارت خان بحکومت بلخ شتافت بنا نحود را
کردانیده از جیحون عبور نمود مایل تنزول نمود وبعضی از لشکریان بوی پیوستند فی الجمله جمعی
دست داد مقارن اینحال مرض بر ذات بغریخان مستولی شده علم مراجعت برافراخت ودر
اثنای راه عالم اخرت رامنزل ساخت نوح بن منصور بعد از استماع این خبر باسرار بهجت معود
بخارا رفته نوبت دیکر برسر سروری متمکن کشت وابو علی سیمجور از شنیدن این خبر بی صبر وقرار
شده میخواست که رسولی نزد امیر نوح فرستد واز جرایم سابق عذر خواهد که با فالق بعد از فوت
بغراخان از لشکر امیر نوح کریخته بود باو پیوست وچندان وسوسه نمود که ابو علی از مقام اعتذار کذشته
کرت دیکر لوای طغیان برافراخت وامیر نوح بعد از تقدیم مشورت رسولی بغزنین فرستاده
از امیر سبکتکین مدد طلبید وسبکتکین باجابت وجهی ملتمس پادشاه راقبول فرموده درسنه
اربع وثمانین وثلثمایه باسپاه موفور بجانب بخارا نهضت نمود وپس از وصول نسبت امیر نوح
شرط تعظیم واحترام کما ینبغی بجای اورده باتفاق عازم حرب ابو علی وفایق شدند وان دو
کافر نعمت نیز بمدد فخر الدوله دیلمی مستظهر شده بعزیمت جنک از هراة بیرون آمدند وبعد
از تلاقی فریقین امیر نوح وسبکتکین ظفر یافته ابو علی وفایق بنشابور شتافتند وپس از
روزی چند از انجا نیز کریخته وبجرجان رفته درسلک مخصوصان فخر الدوله انتظام یافتند وامیر نوح
سبکتکین را نوازش بسیار نموده ملقب بناصر الدین کردانید وسرداری سپاه وامارت خراسان
را به پسرش محمود ارزانی داشته او را سیف الدوله لقب داد وخود بجانب بخارا مراجعت
نمود وچون امیر ناصر الدین سبکتکین وسیف الدوله محمد روزی چند درهراه براسودند
ناصر الدین بغزنین خرامیده سیف الدوله بنیشابور شتافت ودرسنه خمس وثمانین
وثلثمایه ابو علی وفایق لشکری جمع ساخته مانند بلای ناکهان درظاهر نیشابور برسر سیف الدوله

ریختند واو را منهزم کردانیدند انگاه امیر ناصر الدین سبکتکین سپاه فراوان از قیاس و تخمین فرا
اورده متوجه خراسان شد وامیر علی سیمجور وفایق از نشابور بیرون آمدند ومدتی هر روز جنگی
وهر دم جای میکردانیدند بالاخره ازهم جدا شدند فایق نزد ایلک خان رفت وابو علی بجانب
خوارزم خرامید التجا بحاکم آن دیار مامون بن محمد فریغونی نمود اما پیش ازانکه بمامون پیوندد ابو عبد الله
خوارزمشاه در سر راه اسب او را گرفته محبوس کردانید ومامون بجنگ ابو عبد الله شتافته او را
اسیر ساخت بقتل رسانید ونسبت با ابو علی تعظیم واحترام تمام مبذول داشته رسولی نزد
امیر نوح فرستاد والتماس نمود که از سر جریمهٔ ابو علی درگذرد امیر نوح این معنی را قبول فرمود
ابو علی را طلب داشت وحرمتش بخارا امد فی الحال مقید گشت وچون امیر ناصر الدین
سبکتکین که دران اوان در مرو بود خبر گرفتاری ابو علی را شنید او را طلبید نوح بن منصور
ابو علی را بمرو فرستاده آن کافر نعمت در محبس امیر ناصر الدین وفات یافت فایق الملک
خان او را وسوسه می نمود تا بجانب ما وراء النهر نهضت نمود وامیر سبکتکین بموجب امیر نوح
متوجه دفع او شده بنا بر انکه امیر نوح بنفس خود از بخارا در حرکت نیامد غباری در خاطر
ناصر الدوله نشست ودر جنگ ایلک سستی کرد امر بصلح قرار یافت بر انجمله که ایالت ولایت
سمرقند را به فایق تفویض نمایند ودیگر از جانبین وادی مخالفت نپیمایند ودر ماه رجب
سنه سبع وثمانین وثلثمایه نوح بن منصور که ملقب بامیر رضی بود از عالم انتقال نمود مدت
سلطنتش بیست ودو سال امتداد یافت ابو الحارث منصور بن نوح بن منصور در روز
وفات امیر رضی برضاء جمهور امرا بر تخت نشست وچون پرتو شعور ایلک خان بر واقعه
نوح بن منصور افتاد بجانب سمرقند نهضت فرمود فایق او را استقبال نموده بموجب
فرمان متوجه بخارا شد ومنصور تاب مفارقت نموده از جیحون عبور نمود انگاه فایق بشهر درآمد
چنان ظاهر ساخت که منشاء رعایت حق نعمت معاونت منصور آمده ام وبعد از ارسال رسل ودرها
منصور بخارا بازگشته فایق جمیع مهمات بخارا را از پیش خود گرفت وبکتوزون را بامارت
خراسان وسروری سپاه تعیین نموده در خلال این احوال امیر ناصر الدین سبکتکین وفات یافت
وسیف الدوله محمود بجایش نشسته رسولی نزد منصور بن نوح فرستاد وطلب منصب مورث
فرمود ورسول بی نیل مقصود مراجعت کرده محمود لشکر بنشابور کشیده بکتوزون را
منهزم کردانید چون منصور ازین واقعه وقوف یافت بعزیمت حرب سیف الدوله

از بخارا بسرخس آمد و سیف الدوله از کفران نعمت تشویش نیشابور را بازگذاشت و بوالد
که بغایت اشتهار یافته رفت در اواسط صفر سنه تسع و ثمانین و ثلثمایه فایق باتفاق بکتوزون بود
منصور بن نوح را از پادشاهی معاف داشته میل کشید و مدت سلطنت منصور یکسال
و هفت ماه عبدالملک بن نوح بعد از خلع برادر باشارت فایق و بکتوزون متکفل امر سلطنت گشت
و چون سیف الدوله محمود از واقعه منصور خبر یافت بالشکر موفور بعزم الانتقام بجانب مرو
شتافت و فایق و بکتوزون در رکاب عبدالملک در برابر محمود آمده طالب صلح گشتند سیف الدوله
نخست سر رضا جنبانید. بالاخره بواسطه سوء ادبی که از ایشان ظاهر شد محاربه عظیم
بوقوع انجامید و نسیم نصرت بر علم محمود وزیده عبدالملک و فایق بطرف بخارا گریختند و
بکتوزون بجانب نیشابور رفته بعد از چند روز بدیشان پیوست درین اثنا شامت امور بالا
شامل حال فایق شده وفات یافت و چون ایلکخان بر پریشانی ملک اولاد سامانیان مطلع
گشت از کاشغر بصوب بخارا نهضت نمود و چنین ظاهر کرد اینکه بمعاونت عبدالملک مرتکب
این سفر گشته ام بالجمله روز سه شنبه دهم ذی قعده سنه تسع و ثمانین و ثلثمایه ایلک خان
بخارا در آمده جاسوسان برگماشت تا عبدالملک را که در کنج اختفا منزل کرده بود پیدا کردند
انگاه او را بند نهاده باوزکند فرستاد و عبدالملک در آن سرزمین رخت هستی بباد داد و
بعد ازین واقعه ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح سامانی که ملقب بمنتصر بود از بخارا گریخته قریب
شش سال در اطراف جهان باوجی از ملازمان تک و پوی می نمود و در هر چند روز متعرض حوالی
مملکت یکی از ملوک نافذ فرمان می شد آخر الامر در ربیع الاول سنه خمس و تسعین و ثلثمایه در
وقتی که از نسا بطرف بخارا میرفت بسعی ماه روی که از اتباع محمود غزنوی بود کشته گشت و
ورق روزنامه دولت سامانیان در نوشت مصرع آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود
ذکر سلطنت اولاد بویه که ایشان را ملوک دیالمه گفتندی بنظر درآمده ابو شجاع بویه که خود را از اولاد
بهرام گور می شمرد و مردی متوسط الحال بود و در میان دیالمه بسر می برد او را حضرت بخشنده
بی منت سه پسر نیک اختر کرامت نمود عَلی و حَسَن و اَحمَد شهریار بن رستم دیالمی
روایت کند که بو شجاع بویه را با والده فرزندان محبت فراوان بود و چون آن عورت فوت شد
بویه بغایت مغموم و محزون گشته من روزی بخانه وی رفتم و او را بر کثرت اندوه ملامت کرده
بسرای خویش آوردم تا حزن و ملال تسکین شود درین اثنا شخصی که دعوی علم نجوم و تعبیر خواب

می کرد بوانق من درآمده بویه باو کفت که درین شبها بخواب دیدم که از سر غضب من
آتش عظیم بیرون آمد و بر بعضی از بلاد تافته بر لحظه نوهش منتشر می شد تا باسمان رسید
آنکه منقسم بسه قسم کشت و بلاد و عباد پیش آن آتش خشوع و خضوع می نمودند منجم کفت این خواب
در غایت غرابتست و مرا تا اسب و جامه ندهی زبان بتعبیر نکشایم بویه اظهار افلاس کرد منجم
ده دینار طلبید بویه از اداء آن وجه نیز عاجز آمده منجم کفت ترا سه فرزند باشد که دران بلاد
که آتش روشن کشته حکومت کنند و صیف ایشان در اطراف جهان بلند شود بویه کفت فرزندان
من اینانند که می بینی مرد فقیرم بکدام لشکر و استعداد حاکم شوند ظاهرا با من استهزا
میکنی منجم کفت لا والله اوقات ولادت فرزندان خود را بمن بیان فرمای تا من در طالع ایشان
نیز نظر کنم و بویه ساعت تولد اولاد را باز نمود منجم بعد از تامل و اندیشه دست پسر بزرکش علی را
که در ایام حکومت ملقب بعماد الدوله کشت بوسید کفت نخست پادشاهی باین فرزند تو رسد
آنکاه دست حسن و احمد را کرفت و بوسه داد فرمود که این جوانان نیز بسلطنت میرسند القصه دران
روز سوداء حکومت در دماغ اولاد بویه جا کرفته چون ماکان بن کاکی در دیار طبرستان پادشا
شد بویه با فرزندان در سلك ملازمانش منتظم کشت و استار بن شیرویه بر ماکان خروج
کرده او را منهزم کردانید و استار بعد از یکسال بر دست قرامطه بقتل رسید مرداویج بن
زیاد بجایش نشست و ماکان بن کاکی بجنك مرداویج مبادرت نموده او را بطرف خراسان
کریزانید و علی بن بویه را با برادران بکرخ فرستاد و خود عزیمت تسخیر اصفهان فرمود و مظفر
بن یاقوت که از قبل مقتدر خلیفه دران ناحیه بود با مرداویج حرب کرده شکست یافت و نزد
و نزد پدر شیراز رفته یاقوت با سپاه فارس مرداویج کشت و بعد از وقوع محاربه با یاقوت از
ستیز عاجز آمده با دو هزار سوار روی بوادی کریز نهاد و کذرش بلورستان افتاده با اولاد
بویه دوچار خورد بخیال انتقام صف جدال آراسته نسیم نصرت بر رایت اولاد بویه وزید
و یاقوت پشت بر معرکه کردانید عماد الدوله علی مظفر و منصور بشیراز شتافت و مقارن
این حال مرداویج در حمام بر دست غلامان خویش بقتل رسیده عراق و فارس بر عماد الدوله
قرار کرفت عماد الدوله ابوالحسن علی بن بویه در اواخر سنه احدی و عشرین و ثلثمایه باتفاق
امراء دیلم در بلده شیراز بر تخت پادشاهی نشست و برادر خود رکن الدوله را بضبط
ولایت عراق نامزد کرده برادر دیکر خویش معز الدوله را بکرمان فرستاد نقلست

عماد الدوله

که چون عماد الدوله بشیراز در آمد و در سرای یاقوت نزول فرمود لشکریان طلب مرسوم کردند
و بنابر آنکه در خزینه چیزی موجود نبود عماد الدوله متالم گشت ناگاه چشم او بر سقف خانه افتاده
دید که ماری سر از سوراخ بیرون می آورد و باز پس می برد لاجرم متوهم گشته فرمان داد تا
سقف را شکسته مار را بکشتند و چون سقف خانه را باز کردند نقود موفور و اجناس نا
محصور یافتند عماد الدوله نقود را بر سپاه قسمت فرموده خیاطی طلب داشت تا جهت او
جامه برد بعد از آنکه خیاط حاضر گشت لفظ چوب بر زبان عماد الدوله بگذشت درزی بنابر آنکه
کر بود پنداشت که پادشاه چوب میطلبد تا از وی بضرب لت اقرار کشد که اموال یاقوت
کجاست فی الحال بر زبان آورد که ای خداوند چه حاجت بچوب است والله که بیش از هفده صندوق
از جهات یاقوت پیش من نیست عماد الدوله بخندید و اهل مجلس متعجب گشتند عماد الدوله
پادشاه کریم عادل عاقل بود و مدت شانزده سال و نیم سلطنت نمود و وفاتش در ثمان و ثلثین
و ثلثمایه اتفاق افتاد و او در حین مرض موت ولایت عهد را ببرادر زاده خود عضد الدوله
بن رکن الدوله داد رکن الدوله ابو علی حسن بن بویه بعد از استماع خبر فوت برادر بشیراز
آمد و مدت نه ماه در آن ولایت بسر برده بعد از آن بجانب ری باز گشت و او را چند کرت
با امراء سامانی جنگ و صلح واقع شد چنانچه سابقا اشارتی بانها رفت نقلست که رکن الدوله
در اواخر ایام حیات شنید که پسرش عضد الدوله لشکر ببغداد کشیده و ابن عم خویش
عز الدوله را گرفته بنابر آن غضب بر وی استیلا یافته گشته بجانب اصفهان شتافت درین
اثنا عضد الدوله بخدمت پدر رسید و بمراسم اعتذار تا فته قیام نمود و مرض رکن الدوله
روی در ازدیاد نهاده ممالک را بر اولاد خود قسمت فرمود برین جمله که تمامت ولایت فارس
و کرمان و اهواز را با نواحی بغداد بعضد الدوله داد و امارت همدان و اعمال الجبال و ری و طبرستان را
بفخر الدوله ارزانی داشت و مؤید الدوله را باصفهان و توابع آن حاکم کرد و این دو پسر را وصیت فرمود
که از فرمان عضد الدوله در نگذرند و چون رکن الدوله ازین مهم فراغت یافت در محرم سنه
ست و ستین و ثلثمایه بعالم باقی شتافت مدت سلطنتش چهل و چهار سال بود شانزده
سال و نیم در ایام عماد الدوله و بیست و هفت سال و نیم بعد از آن و رکن الدوله پادشاه
نیکو سیرت بود و در تعظیم سادات و علما سعی و اهتمام می نمود معز الدوله ابو الحسین
احمد بن بویه در سنه اثنی و عشرین و ثلثمایه بموجب اشارت برادر خویش عماد الدوله

رکن الدولة

معز الدولة

بعزیمت تسخیر کرمان از شیراز نهضت نمود و نخست خطهٔ سیرجان را در تحت تصرف آورد
انگاه بنواحی کرمان رفته میان او و محمد بن الیاس که حاکم آن دیار بود محاربات روی نمود و آخر الامر
معز الدوله غالب گشته بعد از ضبط کرمان عزیمت بجانب اهواز برافراخت و باندک زمانی
تمامی آن سرزمین را نیز مسخر ساخت انگاه بطرف بغداد توجه نموده در یازدهم جمادی الاول
سنه اربع و ثلثین و ثلثمایه بدار السلام در آمده با مستکفی بیعت کرد و خلیفه دران روز
او را معز الدوله و برادرانش حسن و علی را عماد الدوله و رکن الدوله لقب داد و معز الدوله
مدت بیست و یکسال در بغداد امیر الامرا بود و در شهور سنه ست و خمسین و ثلثمایه
از عالم انتقال نمود و پسرش عز الدوله بختیار قایم مقام گشت چنانچه شمهٔ ازین حکایات در ضمن
قضایاء خلفا گذشت **عضد الدوله ابو شجاع فنا خسرو بن رکن الدوله** خلاصه سلاطین
دیلم بل نقاوهٔ خواقین عالم بود اکابر فضلا در ذکر مناقب و ماثرش کتب ساخته اند و در بیان فضایل
و مفاخرش مجلدات پرداخته از جمله صابی کتاب تاجی در اخبار و آثار آل بویه بنام نامی وی نوشته
و عضد الدوله در سنه ثمان و ثلثین و ثلثمایه در بلدهٔ شیراز بحکم وصیت عم خویش عماد الدوله
پای بر تخت سلطنت نهاد و عالمیان را بتمهید بساط نصفت و عدالت بشارت داد و در
ایام دولت خویش دو نوبت بجانب بغداد نهضت نمود در کرت اخیر بنواحی تکریت میان
او و عز الدوله بختیار محاربهٔ عظیم بوقوع انجامید و بختیار گرفتار گشته فی سنه سبع
و ستین و ثلثمایه کشته شد اوقات حیاتش سی و شش سال و زمان امارتش یازده سال
کسری و عضد الدوله روزی چند در موصل رحل اقامت انداخته اکثر بقاع و قلاع آن
حدود را مسخر ساخت و چون بیغداد مراجعت فرمود فی سنه ثمان و ستین و ثلثمایه خرابهای
دار السلام را بحال عمارت باز آورد و جهت امامان و مؤذنان مساجد و وظایف تعین کرد
و ایتام و فقرا و ضعفا را رعایتها نمود و اخراجاتی که در راه مکه از حاجیان می ستاندند تخفیف
فرمود و فقها و محدثان و فضلا و شعرا و اطبا از موایید انعام و احسانش مخصوص و بهره ور
گشتند و از جمله آثار آن پادشاه علیمقدار عمارتیست در نجف بر سر تربت حضرت
امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ساخته است و دیگر بندیست که بر آب کر
و مانند آن بند در عالم عمارتی کم توان یافت و در سنه اثنی و سبعین و ثلثمایه مرض صرع بر
عضد الدوله مستولی گشته در اواخر رمضان یا اوایل شوال سال مذکور وفات یافت و

عضاد الدولة

بموجب

موید الدولة

وبموجب وصیتی که کرده بود در نجف مدفون شد اوقات حیاتش چهل و هفت سال بود
و زمان حکومتش سی و چهار سال گویند در آن روز که عضد الدوله فوت میشد غیر این
آیت بر زبانش جاری نگشت که ما اغنی عنی مالیه هلك عنی سلطانیه موید الدوله ابو
منصور بویه بن رکن الدوله بعد از فوت پدر قاصدی نزد برادر خویش عضد الدوله فرستاده
پیغام داد که اگر رخصت باشد در حکومتی و ولایتی که پدر نامزد من فرموده دخل کنم عضد الدوله
را این محاوره موافق مزاج افتاده در ازدیاد برادر کوشید اما فخر الدوله بی اجازت عضد الدوله
متصدی امر سلطنت گشت و این معنی بر خاطر عضد الدوله گران آمده موید الدوله را
بر آن داشت تا با برادر آغاز مخالفت کرده و فخر الدوله تاب مقاومت نیاورده پناه بقابوس بن
وشمگیر برد و قابوس مقدم او را گرامی شمرده هر چند فخر الدوله را برادرانش از و طلبیدند
بجای نرسید و در اوایل سنه احدی و سبعین و ثلثمایه موید الدوله لشکر بجرجان کشید
بعد از وقوع محاربه قابوس و فخر الدوله بخراسان گریختند و التجا بحسام الدوله ابو العباس
تاشی که از قبل امیر امیر نوح سامانی والی آن ولایت بود نمودند تاش در تعظیم و احترام آن
دو مهمان مهما امکن سعی و اهتمام کرده باشارت امیر نوح جهت موید الدوله متوجه
جرجان شدند و موید الدوله در شهر متحصن شده در رمضان سال مذکور شبیخون
بر مخالفان زد آن سه سردار طریق فرار پیش گرفته بخراسان معاودت نمودند و بعد از
فتح موید الدوله بکام دل حکومت میکرد تا در سنه ثلث و سبعین و ثلثمایه روی بعالم
آخرت نهاد مدت سلطنتش هفت سال بود فخر الدوله ابو الحسن علی بن رکن الدوله در زمان وفات
برادر خویش موید الدوله دار بلده نیشابور اقامت داشت و بعد از استماع این خبر هموا
رایت عزیمت بصوب عراق بر افراشت نقلست که چون موید الدوله فوت شد ارکان
دولت با یکدیگر مشورت کردند که زمام مهام سلطنت در قبضه کدام یك از اولاد بویه
نهند صاحب کافی اسمعیل بن عباد گفت که فخر الدوله مهتر و بهتر ملوك دیلم است
او را از خراسان باید طلبید و مهم برین قرار یافته مرغان بنشابور فرستاده فخر الدوله
بدان جانب شتافته بر سریر جهانبانی نشست صاحب عاد متکفل امر وزارت
گشته صاحب اختیار ملك و مال شد و در سنه سبع و سبعین و ثلثمایه فخر الدوله
آن وزیر بی شبه و نظیر را بضبط اموال طبرستان فرستاد و جناب صاحبی آن مملکت را

فخر الدولة

کما ینبغی ضبط فرموده چند قلعه را مفتوح ساخت ودر سنه سبع وسبعین فخر الدوله
بعزم تسخیر بغداد نهضت نمود وبهاء الدوله ازدار السلام باستقبال شتافته در
اهواز هر دو سپاه در برابر هم فرود امدند وبحسب اتفاق اب اهواز طغیان کرده به
معسکر فخر الدوله رسید ولشکریان تصور انکه این صورت بنابر مکیدت مخالفان ظاهر
شده آب روی فخر الدوله را برخاک بریخته بسرعت برق باد راه گریز پیش گرفته وفخر الدوله
بری بازگشتند ازانجا بهمدان رفت ودر سنه خمس وثمانین وثلثمایه بر صاحب عباد
پهلو بر بستر ناتوانی نهاده فخر الدوله بعیادت او رفته صاحب بعرض رسانید که در مدت
وزارت بنده بقدر وسع وطاقت در فراغت سپاهی ورعیت کوشیدم تا ممالک جهان
معمور واباد ان گشت وبعد از فوت من اگر پادشاه همین طریق را مسلوک دارند برکات
آن بروزگار همایون واصل گردد ومرا نامی باشد واگر برخلاف آن عل ظاهر شود ومردان قوا
پسندیده را بمن نسبت کنند وازین جهت در خلها روی نماید فخر الدوله قبول نمود که همان
طریقه را مرعی دارد اما پس از وفات صاحب خزاین او را متصرف شد اولاد ومتعلقانش
را مصادره فرموده رسم ظلم وبیداد بنیاد نهاد در تاریخ گزیده مسطور است که چون
نعش صاحب العباد را بنمازگاه بردند از غایت جلالتی که داشت اعیان دیلم پیش تابوتش زمین
بوس کردند ونعش را از سقف خانه اویخته بعد از مدتی باصفهان بردند وبخاک سپردند
در روضة الصفا مذکور است که صاحب عباد در فضل وهنر وکتابت وکیاست یگانه
روزگار بود ودر اصابت رای وتدبیر مشار الیه بنا ونیز انقدار کتب جمع ساخت
که در سفری از اسفار چهارصد شتر بار بود انها را می کشیدند ومدت وزارتش هجده
سال بود ودر سنه سبع وثمانین وثلثمایه روزی فخر الدوله در قلعه طبرک کباب
گوشت گاو وانگور بسیار بکار برد وفی الحال درد معده بر واتش استیلا یافته او را از
پای در اورد مدت سلطنتش قریب چهارده سال ممتد گشت گویند که از فخر الدوله اموال
وجهات بسیار ماند واز جمله رخوت سه هزار خروار جامه بریده نادوخته بود باقی
اشیا را بدین قیاس باید کرد والله اعلم بالصحه شرف الدولة ابو الفوارس شیرزید
بن عضد الدولة در وقت وفات پدر در ولایت کرمان حاکم بود وچون ازان واقعه
خبر یافت بشیراز شتافت وبعد ازان ولایت وتحصیل اسباب ومکنت لشکر

شرف الدولة

باهواز کشید برادر خویش ابو الحسن احمد را از آن خطه بگریزانید پس بطرف بصره توجه
نموده در رجب سنه سبع وسبعین وثلثمایه آن بلده را تسخیر فرمود ودر اوایل سنه ست
وسبعین متوجه بغداد شده برادرش صمصام الدوله در دار السلام امیر الامرا بود بامید
شفقت پیش او آمد وشرف الدوله برادر را مقید گردانیده بکر فارس فرستاد ودر منصبش
دخل کرده در شهور سنه تسع وسبعین وثلثمایه رخت هستی بباد داد

صمصام الدولة

صمصام الدوله ابو کالیجار مرزبان بن عضد الدوله بعد از فوت پدر در بغداد مدت چهار سال وشش ماه امیر الامرا
بود وپس از فوت برادر بسعی جمعی از اتراک از حبس رهایی یافته لشکر بسیار در ظل رایتش مجتمع
گشتند واین خبر ببغداد رسیده بهاء الدوله بدفع او توجه نمود وبعد از وقوع محاربه
بین الجانبین مصالحه بوقوع انجامید برین جمله که ولایت فارس وارجان متعلق بصمصام
الدوله باشد وبلاد خوارستان وعراق عرب داخل دیوان بهاء الدوله گردد ودر
سنه ثلث وثمانین وثلثمایه شش نفر از اولاد بختیار که در یکی از قلاع محبوس بودند باهمه
محافظان از بند خلاص گشته خروج کردند وصمصام الدوله ابو علی بن استاد هرمز را
بدفع ایشان نامزد فرموده ابو علی آن شش صاحب دولت را بدست آورده نزد صمصام الدوله
برد ودو نفر از ایشان را کشته چهار دیگر را محبوس گردانید درخلال این احوال بنای مصالحه
میان صمصام الدوله وبهاء الدوله انهدام یافته صمصام الدوله ابو علی بن استاد هرمز را
بجانب بغداد فرستاد بهاء الدوله نیز جمعی را در برابر ارسال داشته مدتها بین الفریقین
آتش جنگ وشین اشتعال داشت ودر اکثر معارک نسیم نصرت وظفر بر رایت ابو علی
می وزید وچون نزدیک بان رسید که بهاء الدوله بالکل مستاصل گردد خبر قتل
صمصام الدوله در لشکرگاه ابو علی منتشر گردید بیان این سخن انست که در سنه
ثمان وثمانین وثلثمایه جمعی کثیر از لشکریان صمصام الدوله بواسطه عدم وصول علوفه ازو
رنجیده اولاد عز الدوله را از حبس خلاص ساختند وقصد صمصام الدوله کرده رایت عصیان
وطغیان برافراختند واو را در دودمان که قریه ایست در دو فرسنگی شیراز فی ذی حجه سنه
مذکوره گرفته بفرمان ابو نصر بن بختیار بقتل رسیدند مدت حکومت صمصام الدوله در
فارس نه سال وهشت ماه بود

بها الدولة

بهاء الدوله ابو النصر خسرو فیروز بن عضد الدوله
در روز وفات شرف الدوله چون صمصام الدوله کشته گشت ابو علی بن استاد هرمز

با بعضی از امرا و لشکریان دیلم همراهش بودند در سلک خدم و حشم بهاء الدوله منتظم
شد بهاء الدوله لشکرها بهوار کشیده بعد از ضبط آن ولایت ابو علی را بجهة دفع اولاد
بختیار بفارس فرستاد و ابو علی میرزا بر ایشان غالب آمده ابو نصر بن بختیار فرار نمود و چون
خبر فوت فتح بسمع بهاء الدوله رسید بشیراز رفته بعضی از پسران عز الدوله را بقصاص
رسانید و موفق بن اسمعیل را باستیصال ابو نصر بن بختیار که بطرف جرفت گریخته بود نامزد
نمود و موفق بدانجانب شتافته ابو نصر راه گریز پیش گرفت در آنحال یکی از نوکرانش که از
ستیزه او بتنگ آمده بود بیک ضرب شمشیر تیز ابو نصر را بر خاک مذلت انداخت و سرش
از بدن جدا کرده نزد موفق برد و موفق بوفق دلخواه بخدمت پادشاه باز گشته منظور نظر شفقت
و التفات شد و بعد ازین وقایع بهاء الدوله بکام دل حکومت میکرد تا در سنه ثلث و اربعمایه
در ارجان بمرض صرع درگذشت و بموجب وصیتی که کرده بود در نجف مدفون شد زمان
حیاتش چهل و دو سال و نه ماه بود مدت سلطنتش بیست و چهار سال مجد الدوله ابو طالب
رستم بن فخر الدوله در صغر سن باتفاق امرا قایم مقام پدر شد و مادرش سیده که عورتی
عاقله بود بانتظام مهام مملکت قیام و اقدام نمود و چون مجد الدوله بحد بلوغ رسید در فیصل
مهمات با مادر مخالفت نهاده بی رضای او منصب وزارت را بخطیر ابو علی داد و سیده از پسر
در خشم شده بقلعه طبرک رفت و نیم شبی از حصار فرار نموده متوجه لرستان گشت حاکم آنجا
بدر بن حسنویه بشرط استقبال بجای آورده با لشکر بسیار در ملازمت سیده بجانب ری
روان شد و مجد الدوله در برابر آمده بعد از محاربه او را با وزیر اسیر کردند و سیده از روی
استقلال بر سریر جهانداری قرار گرفته بدر بن حسنویه را خشنود و شاکر باز گردانید بعد
در معموری بلاد کوشیده شرایط معدلت بجای آورد روزها در پس پرده رقیق نشستی و
با وزیر و عارض سخن گفتی و در جواب ایلچیان ملوک عالیجناب بطلاقتی که سخنان سنجیده
بر زبان آوردی بالجمله سیده بعد از چند گاه از سر جرعه بسر در گذشت مجد الدوله نوبت دیگر
پادشاه شد و تا سیده در قید حیات بود ملک او رونق و طراوت تمام داشت و چون سیده وفات
یافت اختلال در احوال مملکت پدید آمده در اوایل سنه عشرین و اربعمایه سلطان محمود
غزنوی بعزم تسخیر عراق نهضت نمود و بعد از آنکه بمازندران رسید لشکری بطرف ری روانه
گردانیده با سردار سپاه گفت جهد کن تا مجد الدوله را زنده بدست آری و چون مردم سلطان

مجد الدولة

بری درامدند مجد الدوله از کمال عقل ودانش بدیشان پیوست وامیر لشکر وخدمتش را مقید
ساخته خبر بسلطان محمود فرستاد ومحمود بولایت ری درامده مجد الدوله را طلب داشت
باوی خطاب نمود که شاهنامه وتاریخ طبری خوانده جواب داد که بلی باز پرسید که سطرنج باخته
گفت اری سلطان فرمود که اما دران کتب نوشته هست که در یک مملکت دو پادشاه حکومت
کردند مجد الدوله گفت در بساط سطرنج در یک خانه دو پادشاه دیده جواب داد که ندیده ام
سلطان بر زبان اورد که پس چه چیز ترا بران داشت که بی جهتی بسپاه من ملحق شدی واختیار
خود بدیگری دادی انگاه اورا با پسر تراب مقید ساخته بغزنین فرستاد ومدت حکومت
مجد الدوله قرب سی وسه سال بود واو بعیش وعشرت مشغول بود سلطان الدولة
ابو شجاع بن بهاء الدولة بعد از فوت پدر در ارجان باتفاق امرا واعیان پادشاه شد
واز انجا بشیراز رفته برادر خویش جلال الدوله را بامارت بصره فرستاد وکرمانرا ببرادر دیگر
ابو الفوارس داد وچون ابو الفوارس بکرمان رسید با برادر اغاز مخالفت کرده مدتها در ستیز
وگریز بسر برد در سنه تسع واربعمایه مهم بمصالحه انجامید برین جمله که سلطان الدوله بدستور
پیشتر کرمانرا با بو الفوارس گذارد واو دیگر طریق مخالفت مسلوک ندارد ودر سنه
احدی عشر واربعمایه مشرف الدوله با سلطان الدوله یاغی شد واکثر لشکر بجانب او میل کرده
بعد از اشتعال اتش قتال بایکدیگر صلح کردند مشروط بانکه مشرف الدوله بنیابت برادر در
عراق عرب نیابت نماید وسلطان الدوله در فارس واهواز اقامت فرماید وهیچ یک از برادران
ابن سهلانرا انگیزهٔ فتنه بود وزیر نسازد انگاه سلطان الدوله از واسط بطرف اهواز رفت و
چون بتستر رسید نقض عهد کرده ابن سهلانرا وزیر ساخت وبا لشکری بدفع مشرف الدوله
فرستاد وچند گاه دیگر میان برادران جنگ ونزاع قایم بود تا در سنه ثلث عشر واربعمایه مصالحه
واقع شد مقرر بر انکه عراق عرب متعلق بمشرف الدوله باشد وفارس وکرمان بسلطان الدوله
ودر سنه خمس عشر واربعمایه سلطان الدوله در شیراز وفات یافت مدت سلطنتش
دوازده سال بود مشرف الدولة ابو علی حسن بن بهاء الدولة در سنه احدی عشر واربعمایه در بغداد
حاکم گشت ونام سلطان الدوله را از خطبه بیفکند مدت پنج سال وبیست وپنج روز در
امارت بسر برده در ربیع الاول سنه ست عشر واربعمایه نقد عمر بقابض ارواح سپرد
عز الملوک ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدولة در زمان وفات پدر در اهواز بود وبعد از استماع

سلطان الدولة

مشرف الدولة

عز الملوك

آنخبر بشیراز توجه نموده مدتی میان او وعمش ابوالفوارس نایرهٔ قتال وجدال اشتغال داشت وهریك مكررا غالب ومغلوب گشتند وابوالفوارس درسنه تسع عشر واربعمایه بعالم دیگر شتافته ابوكالیجار در فارس وكرمان حاكم مطلق العنان شد آنگاه نسبت بجلال الدوله كه امیر الامراء بغداد بود بنیاد مخالفت كرده مدت نه سال بین الجانبین مواد نزاع هیجان داشت تا درسنه ثمان وعشرین واربعمایه مصالحه بوقوع انجامید وهر دو سردار سوگند خوردند كه من بعد قصد یك دیگر نكنند وبعد از وفات جلال الدوله در سنه ست وثلثین واربعمایه در بغداد خطبه بنام ابوكالیجار خواندند درخلال این احوال كار سلجوقیان قوت گرفته دولت دیلمیان ضعیف گشت ودرسنه اربعین واربعمایه ابوكالیجار رخت بدار القرار كشید مدت حكومتش بیست وپنج سال بود لقبش عماد الدین الله است وبعضی حسام الدوله نیز گفته اند

جلال الدوله

جلال الدوله ابوطاهر بن بهاء الدوله بعد از وفات مشرف الدوله فی سنه ست عشر واربعمایه در بغداد امیر الامرا شد ومدت شانزده سال ویازده ماه زمان امارتش امتداد یافته دران اوقات بكرات ومرات میان او واتراك بغداد جنگ ونزاع بوقوع انجامید ووفاتش در شعبان سنه خمس وثلثین واربعمایه اتفاق افتاد

ملك الرحیم

ملك الرحیم خسرو بن فیروز بن ابوكالیجار چون خبر وفات پدرش ببغداد رسید منصب امیر الامرائی بروی مقرر شد ومیان ملك رحیم وبرادرش ابومنصور فولادستون كه در شیراز برمسند حكومت نشسته بود جنگ ونزاع قایم گشت دراوایل سنه سبع واربعین واربعمایه ابومنصور شیراز را بازگذاشته وان مملكت نیز بتصرف ملك رحیم آمد در بیست وپنجم رمضان همین سال طغرلبیك سلجوقی ببغداد رسید چنانچه مذكور شد ملك رحیم را گرفته دریكی از قلاع محبوس گردانید واو تا زمان وفات دران قلعه توطن داشت مدت امارتش هفت سال بود

ابو منصور

ابومنصور فولادستون بن ابوكالیجار بعد از وفات پدر در شیراز پادشاه شد وابوسعید خسروشاه بن ابوكالیجار نسبت به برادر در مقام عصیان آمد میان ایشان بكرات محاربات رفت آخر الامر ابوسعید كشته گشته ابومنصور استقلال یافته وباشارت مادر صاحب عادل را كه وزیر پدرش بود بقتل رسانید این معنی موجب ان شد فضل بن حسن را كه از امراء صاحب اقتدار بود وباصاحب دوستی داشت آغاز مخالفت نمود ابومنصور را بدست ورده درسنه ثمان واربعین واربعمایه اورا

ابو علی

قابوس

در قلعه محبوس گردانید و پس از روزی چند فضل بن حسن که او را مورخان فضلویه گویند
بخدمت سلطان الب ارسلان سلجوقی شتافته منشور حکومت فارس حاصل نمود و مدت حکومت
ابو نصر باستقلال و غیر استقلال قرب هشت سال بود **ابو علی کیخسرو بن ابو کالیجار**
بعد از واقعهٔ برادران بچندگاه بملازمت الب ارسلان شتافت و سلطان نوبندجان را
باقطاع بوی داده ابو علی دران ولایت در غایت فراغت و رفاهیت میگذرانید تا در سنه
سبع و ثمانین و اربعمایه بعالم غیبی خرامید و دیگر ازان طبقه نام و نشان نماند **ذکر شمه
از حال شمس المعالی قابوس بن وشمگیر و بیان گرفتار شدن آن بادشاه بی شبه و نظیر بر
دست جمعی از اهل مکر و تزویر** راویان اخبار چنین اخبار نموده اند که نسب وشمگیر بن زیار
بارغش که در زمان کیخسرو حاکم گیلان بوده می نمودند چنانچه سابقا سمت گذارش یافت
وشمگیر در آخر سنه اثنی و ثلثین و ثلثمایه بخدمت نوح بن نصر سامانی شتافته بواسطهٔ امل
امداد او در اوایل سنه ثلث و ثلثین بر مملکت جرجان استیلا یافت و بعد از فوت وشمگیر
پسرش بیستون قایم مقام گشت و چون سپهر بدمهر روزنامهٔ حیات بیستون را نیز
در نوشت برادرش شمس المعالی قابوس فی سنه ست و ثلثین و ثلثمایه افسر ایالت بر سر
نهاده و اهالی مملکت جرجان را بعدل و داد نوید داد و قابوس بادشاهی بود بمکارم ذات
و محاسن صفات و شرف نفس و زیور عقل از امثال و اقران ممتاز و مستثنی و از
افعال ناشایست و اعمال نا بایست و ارتکاب مناهی و ملاهی منزه و مبرا صورت خط خط
نسخ بر اوراق خوش نویسان آفاق کشیده و کمال فصاحت و بلاغتش در اطراف و اکناف
عالم مشهور گردیده هرگاه چشم صاحب عباد بر سطری از خط او افتادی گفتی هذا
خط قابوس ام جناح طاوس بالجمله در شهور سنه احدی و سبعین و ثلثمایه شمس المعالی
بواسطه حمایت فخر الدوله و لشکر کشیدن مؤید الدوله ترک ملک و مال گفته بصوب
خراسان فرار نمود و قرب سیزده سال بکام و ناکام دران ولایت بسر برده دران مدت
شایبهٔ نقصانی بعلو همتش راه نیافت و هیچکس از اعیان و اشراف خراسان نماند که
از موائد انعام و احسانش محظوظ و بهره ور نگشت و با وجود آنکه قابوس بسبب حمایت
فخر الدوله از نعمت حکومت محروم شده بود بعد از فوت مؤید الدوله چون فخر الدوله
بری رفته بر تخت بادشاهی نشست رقم کرم التفاتی بر صحیفهٔ حال قابوس کشیده ولایت

منوچهر بن قابوس

ثمانین

جرجان را داخل ولایت خویش کردانید و پس از وفات او در سنه ثمان و ثلثین و ثلثمایه بسعی
اسپهبد شهریار در خطه مازندران خطبه و سکه بنام قابوس زیب و زینت کرفت
وان پادشاه فضیلت پناه از نیشابور بدان صوب شتافته بر مسند سلطنت قرار یافت و
روز بروز نهال اقبال شمس المعالی بالا میکشید تا ممالک کیلان و طبرستان تحت تصرف درآمد
و پسر خود منوچهر را بحکومت کیلان نامزد کرده یکی از ملازمان را بطبرستان فرستاد
و قابوس اکرچه باوصاف و فضایل که مذکور شد موصوف بود اما نسبت با امرا و لشکریان
بسیار درشتی می‌نمود و باندک جریمه بقتل بیچاره حکم کرده می‌فرمود تا در پیش جز شمشیر مینا
صورت نبستی و محبس او غیر لحد تنک نبودی بنابران امرا و اعیان جرجان از ایالتش
متغیر کشته و خاطر بر خلع وی قرار داده در وقتی که قابوس در ظاهر جرجان منزل کزیده
شبی بیک ناکاه کرد منزل پادشاه را کرفتند و بعضی از خواص در مقام مدافعت آمده اهل
عصیان بشهر شتافتند بعد از ضبط آن بلده جهت طلب منوچهر بسوی کیلان
فرستادند شمس المعالی دل از ملک و مال برکنده با فوجی از خدام بطرف بسطام رفت
و چون منوچهر بجرجان رسید امرا و اعیان بموقف عرض رسانیدند که اکر در خلع پدر
با ما اتفاق نمایی همه سر بر خط انقیاد نهاده از فرمان تو بیرون نرویم و الا ما دیکری بیعت کرده
ترا نیز از میان بر کیریم منوچهر طوعا و کرها با ایشان همداستان شده متوجه بسطام شد
و بعد از وصول بدان بلده بملازمت پدر شتافته زمین خدمت بوسید و معروض کردانید
که اکر رخصت فرمایی در مدافعت این عاصیان سر در بازم و نفس خویشتن را فدای ذات
شریف تو سازم شمس المعالی جواب داد که غایت کار و نهایت حال من اینست و سلطنت حق تست انکاه چنین
مقرر شد که قابوس در قلعه جناسنک محبوس بوده بقیه ایام حیات را باداء وظایف عبادات
بکذراند و یکی از امرا در خدمت شمس المعالی بجانب آن حصار روان شد کویند که در اثنای راه قابوس
از آن شخص پرسید که سبب خروج شما چه بود جواب داد که چون تو در قتل مردم افراط می‌نمودی
من و پنج کس دیکر اتفاق کرده ترا از درجه سلطنت افکندیم قابوس کفت این سخن غلط است
بلکه این بلیه قلت خون ریختن مرا پیش آمد زیرا که اکر ترا و آن پنج نفر دیکر را می‌کشتم بدین روز کرفتار
نمی‌کشتم بالجمله چون شمس المعالی در قلعه چناشک قرار کرفت هم در ان ایام امرا از بیم انتقام چند کس
فرستادند تا او را شربت شهادت چشانیدند **منوچهر بن قابوس** در سنه ثلث و اربعمایه

درولا

در ولایت جرجان پادشاه شد والقادر بالله عباسی منشور حکومت تمامی بلادی که تعلق بقابوس
میداشت نزد منوچهر فرستاد و او را ملک المعالی لقب داد و فلک المعالی بالهام هاتف غیبی در
در ایام ایالت نسبت بسلطان محمود غزنوی در مقام اطاعت و انقیاد آمده خطبه و سکه باسم و لقب
سلطان بیاراست و مخدره از مخدرات شبستان سلطنت را بخواست و چون کار منوچهر رونق
و استقامتی بکرفت همت بر قتل قتله پدر کماشته اکثر ایشانرا بلطایف الحیل از میان برداشت
و تا آخر ایام حیات بکام دل حکومت میکرد **کفتار در بیان رسیدن امیر ناصر الدین سبکتکین
بدرجه سلطنت و ذکر حکومت اولاد و امجاد آن پادشاه علی منزلت**
باتفاق مورخین امیر سبکتکین در سلک غلامان البتکین انتظام داشت اما بوفور شجاعت و کثرت
سخاوت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و آثار نجابت و انوار یمن و سعادت از جبین مبین او
ظاهر و هویدا بود لاجرم البتکین وفات یافت در سنه خمس و ستین و ثلثمایه امرا و اعیان ولایت
غزنین بر امارت ناصر الدین سبکتکین اتفاق نموده دختر البتکین را باو دادند و امیر ناصر الدین در تمهید
بساط عدل و انصاف مبالغه فرموده اساس ظلم و اعتساف را منهدم ساخت و امرا و لشکریانرا
بانواع الطاف و اصناف شفقت و اعطاف بنواخت و در سنه سبع و ستین و ثلثمایه حصار
بست و قصدار را مفتوح کردانید و بعد ازان لشکر ببلاد هند کشید و بسیاری از هندوان بی ایمانرا
بدوزخ فرستاده چند ولایت تحت تصرف در آورد و بجای بتخانها مسجد و بقاع خیر بنیاد نهاد و مظفر
و منصور بغزنین مراجعت فرمود آنگاه بمقتضای استدعای امیر نوح سامانی بجانب ما وراء النهر
و خراسان شتافت و چون احوال آن ولایت بیمن مقدم شریفش نظام و انتظامی یافت در شعبان
سنه سبع و ثمانین و ثلثمایه در بلده بلخ دست از ملک و مال شسته رخت سفر آخرت بر بست

اسمعیل بن سبکتکین

ازان سیر آمدان کاخ دلاویز * که چون جا کردی کویدت خیز **اسمعیل بن ناصر الدین سبکتکین**
بحکم وصیت پدر در سال مذکور بر تخت حکومت نشست و جمهور خدم و حشم با نعام و احسان مورد
نوازش فرمود و چون سیف الدوله محمود در ولایت نیشابور این خبر را شنید مکتوبی نزد برادر فرستاد
مضمون آنکه کرامی ترین مردم پیش من توئی هر آنچه تمنای تو باشد از ملک و مال دریغ نیست اما
وقوف بر دقایق امور سلطنت و کبر سن و تجارت ایام در ثبات و دوام دولت دخلی تمام دارد و اکر
در تو این صفات موجود بودی من متابعت میکردم مصلحت آنست که تاملی بسزا فرموده
بجهات و متروکات پدر را بمقتضای شریعت غرا قسمت کنی و دار الملک غزنین را بمن مسلم داری

غزنویان

تا من امارت بلخ و امارت لشکر خراسانرا تو باز گذارم امیر اسمعیل چندان التفاتی بدین سخن نکرد
و بطریقهٔ مخالفت اصرار نموده انگاه سیف الدوله محمود عزیمت غزنین فرموده عمش بغراجق و برادرش
نصر بن ناصر الدین چنگ در دامن متابعتش زدند و امیر اسمعیل نیز از بلخ عنان عزیمت بغزنین تافته
چون هر دو سپاه نزدیك یك دیگر رسیدند سیف الدوله سعی بسیار نمود تا برادر از سر مقاتله
درگذرد و از در مصالحه درآمد اما بجای نرسید اما بعد از وقوع حرب و استعمال آلت حرب
و ضرب امیر اسمعیل انهزام یافته در قلعهٔ غزنین متحصن گشت و سیف الدوله محمود او را بعهد
و پیمان در آورده مفاتح خزاین از وی بستد و عمال بر سر عمال تعیین کرده بجانب بلخ مراجعت فرمود

سلطان محمود بن سبکتکین

چون از غزنین ببلخ آمد عرصهٔ خراسانرا از شوایب تعرض مخالفان
مصفی ساخت القادر بالله عباسی جهت او خلعت گرانمایه فرستاد و محمود را یمین الدوله و امین الملة
لقب داد و هم دران ایام یمین الدوله و ایلك خان که بر بلاد ماوراء النهر استیلا یافته بود عهد و پیمان
بوقوع انجامید و سلطان دختر ایلك خانرا بعقد خود در آورد و در سنهٔ اثنی و تسعین و ثلثمایه
یمین الدوله شمشیر غزا و جهاد آخته رایت نصرت آیت بجانب دیار هند برافراخت و جیبال
که معظم ترین ملوك آن سرزمین بود در برابر آمده بعد از محاربات بسیار گرفتار شد و سلطان
او را امان داده جزیه مقرر کرد اما چون اعتقاد هندوان انست که هر پادشاهی که دو نوبت در دست
اهل اسلام افتد سلطنت را نشاید و گناه او جز باتش پاك نشود جیبال کرت دیگر در دست
مسلمانان اسیر شده بود درین وقت حکومت را به پسر مسلم داشته خود را بسوخت و سلطان محمود
بعد از ین فتح غازی لقب یافته سالما غانما مراجعت فرمود و در سنهٔ اربع و تسعین و ثلثمایه
خلف بن احمد نسبت به یمین الدوله آغاز مخالفت کرده خسرو غازی بجنگ او شتافته و خلف
انهزام یافته در قلعهٔ طاق متحصن گشت و امین الملة حصار را مرکز وار در میان گرفته خلف بزینهار
بیرون آمد و روی عجز و نیاز بر زمین نهاده یمین الدوله را سلطان خواند و او را این لفظ بغایت
خوش آمد و در القاب خویش فزوده ممالك سیستانرا بر خلف مسلم داشت و بعد از چندگاهی
خلف مخالفت کرده التجا بایلك خان برد و سلطان او را بجنگ آورده در قلعهٔ جرجان محبوس
گردانید تا وفات یافت و در سنهٔ ست و تسعین و ثلثمایه سلطان محمود غازی لشکر بدیار هند
کشیده بلدهٔ بهاطیه و شهر مولتانرا مسخر ساخت و دران وقت که رایات سلطانی در نواحی مولتان
بود ایلك خان طریق طغیان مسلوك داشته صاحب جیش خویش سباشی تکین را بحکومت

محمود

خراسان فرستاد و جعفرتکین را سخکی بلخ مرسوم کرد ابیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
گر فلک شان بگذارد که قراری گیرد ارسلان جاذب که از قبل سلطان امارت بلده هراه متعلق باو بود
چون از توجه مخالفان خبر یافت شهر را بگذاشته بغزنین رفت و جهت ایصال این خبر مسرعی بجانب ملتان
روان ساخت و سلطان همعنان برق و باد بغزنین آمده از آنجا بجانب بلخ نهضت نمود و سباشی تکین و جعفر تکین
مانند پشه ضعیف نهاد از پیش تند باد گریزان گشته جان تنك را بیرون بردند انگاه ایلك خان از پادشاه
ختن قدرخان استمداد نموده قدرخان با پنجاه هزار مرد صف شکن بوی پیوست و هردو باتفاق روی بجنگ
شهریار آفاق آورده سلطان با سپاه بسیار و فیلان گردون شکوه در چهار فرسخی بلخ توقف فرموده بعد از
وصول لشکر دشمن و آغاز محاربه گردان مردافکن محمود غازی روی نیاز بخاك نهاده از پادشاه بی نیاز ظفر
و نصرت مسالت نموده چون اثر اجابت دعا بران شهریار سعادت انتما ظاهر گشت بر فیل خاص سوار شده
بنفس نفیس بر قلب سپاه ایلك خان حمله کرده فیل علمدار خان را از زین ربوده بهوا انداخت و جمعی دیگر را
در زیر پای خویش با خاك برابر ساخت بعد از آن سپاه ظفر پناه بیك بار بر مخالفان تاخته ایشانرا منهزم گردانیدند
و قدرخان و ایلك خان بمشقت بسیار از جیحون عبور نموده جان بیرون بردند این فتح در شهور سنه
سبع و تسعین و ثلثمایه دست داد و هم درین سال سلطان محمود بجانب دیار هند روان شد تا نواسه شاه
را که بعد از اسلام مرتد گشته بود و نسبت بسلطان در مقام عصیان آمده گوشمال دهد بمجرد آوازه توجه
رایات اسلام نواسه شاه انهزام یافته سلطان عنان عزیمت بمستقر دولت تافت و بعد از روزی چند
پادشاه غازی نوبت دیگر بهندوستان شتافته بال بن اندپال که با فزونی اموال و بسیاری مال
و رجال از دیگر سلاطین هند ممتاز بود در برابر بود آمد و جنگ عظیم بوقوع انجامید اعلام اسلام
مرتفع گشت و رایات کفر و ظلام منکس گشت و سلطان بر حصار بهیم نغر نزول فرمود و باندك
زمانی آن قلعه را نیز مفتوح ساخت و درین سفر نقود نامعدود و جواهر زواهر و اجناس بی قیاس بدست
لشکر اسلام افتاد در سنه اربعمایه سلطان محمود بار دیگر بولایت هند در آمده بعد از تعذیب کفار
مراجعت نمود و هم درین سال ملك ملوك هند تضرع نامه بسلطان فرستاده طالب صلح گشت و متقبل
گشت که پنجاه سر فیل بفیل خانه سلطان فرستد هر سال مبلغی زر و مال بخزانه عامره رساند و سلطان
بدین مصالحه رضا داده تجار آغاز آمد شد کردند در سنه احدی و اربعمایه سلطان محمود غازی لشکری
بجانب غور کشیده محمد بن سوری حاکم آن دیار بده هزار سوار در برابر آمده بعد از وقوع محاربه
اسیر گشت و نگین زهرآلوده مکیده از عالم رحلت نمود و آن ولایت داخل حوزه دیوان سلطان شد

محمود غزنویان

در خلال اینحال احوال شاه شار ملک غرجستان نسبت بسلطان در مقام عصیان آمده گرفتار گشت بیان
این سخن آنست که اهل غرجستان حاکم خود را شار گویند چنانچه هندوان رای و ترکان خان نامند و در زمان نوح
بن منصور سامانی شاه غرجستان ابونصر نامی بود و ابن ابونصر از غایت سلامت نفس و میل بمصاحبت علما زمام
امور مملکت را بدست پسر خویش محمد داده ازان امر استغنا نمود و چون کوکب اقبال یمین الدوله بذروه
شرف رسید عتبی را که مؤلف تاریخ یمینی است نزد شاران فرستاده ایشانرا باطاعت خویش خواند شاران
اوامر و نواهی سلطانرا قبول نموده پسر شار ابونصر که او را شاه شار میگفتند بخدمت سلطان آمد و پس از مدتی چند
رخصت معاودت یافته بسلطنت مشغول شد ناگاه بتخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی بلجاج سالک
طریقه نفاق سپردن گرفت و از بارگاه پادشاهی التونتاش حاجب و ارسلان جاذب برفع او نامزد گشته چون
این دو سردار نزدیک بلاد الملک شار رسیدند شاه ابونصر را با التونتاش برد و از حرکات ناپسند پسر ابرا
نموده التونتاش او را بهراة فرستاد و شاه شار در حصاری متحصن گشته پس از مدتی چند بامان بیرون
آمد و امرا شار را بصوب غزنین گسیل کرده چون شاه شار بمجلس سلطان رسید بتازیانه چند نوازش یافت
و در یکی از قلاع محبوس شد اما ملازمان سلطان اسباب رفاهیت او را حسب الحکم مرتب داشتند
بعد ازان امین الملة شار ابونصر را از هراة طلبیده منظور نظر عنایت گردانید و جمیع مزارع و املاک
شار را بزر نقد بخرید و در سنه خمس و اربعمایه سلطان محمود باقصی ممالک هند توجه نمود با یکی از
ملوک آنجا محاربه نموده او را منهزم گردانیده خطه ماروین بدست ملازمان سلطان ظفر قرین افتاد و هم
درین سال بسمع سلطان رسید که در نواحی تانیشر فیلان اند که ایشانرا فیل مسلمان میخوانند و حاکم آن
خطه کافر نامقهور است و سلطان لشکرها کشیده وان کافر را مقهور و مغلوب گردانیده مظفر
و منصور با غنایم نامحصور بغزنین مراجعت نمود و در سنه سبع و اربعمایه حاکم خوارزم ابو العباس
مامون بن مامون که داماد یمین الدوله بود نزد سیف ینالتکین و جمعی دیگر از امرا عاصی کشته
گشت و سلطان محمود پس از استماع این خبر بصوب خوارزم شتافته ینالتکین را و اتباع او را بدار
اعتبار کشید و التونتاش را از قبل خویش والی آن ولایت گردانید و در سنه تسع و اربعمایه سلطان
بجانب قنوج که از غزنین تا آنجا سه ماهه راهست توجه فرمود و آن مملکت را بزخم تیغ آبدار مفتوح
ساخت و بنیاد خانات بسیاری از کفار خاکسار را برانداخت و درین سفر چند قلعه و خطه دیگر
در حیطه تسخیر سلطان درآمده فوجی کثیر از رایان تیره رای مقهور و مقتول گشتند و چندان
غرایب و عجایب در آن یورش مشاهده سلطان شد که شرحش بنوشتن ویقین راست نیاید

دکر

وکثرت سیم وزر وگوهر غنایم بقیه دیگر در سفر قنوج بدست سلطان بحرا افتاد بمرتبه بود که
محاسبان دیوان از ضبط واحصای ان عاجز امدند وقیمت برده بده درهم رسید وهیچکس
نمیخرید ودر سنه ست عشر واربعمایه سلطان بیسندیه صفات لشکر بسومنات کشیده
بعد از محاربه بسیار وقتل کفار بکردار آن ناحیه را تسخیر فرمود بزعم مورخان سومنات
نام بتی است که دران مملکت معبود مشرکان بوده اما از سخن شیخ فرید الدین عطار خلاف
این معنی مستفاد میگردد انجا که میفرماید بیت

لشکر محمود اندر سومنات
یافتند ان بت که نامش بود لات

در روضة الصفا مذکور است که دران خانه که سومنات در
انجا بود پنجاه وشش ستون طلا ومرصع بیواقیت ودیگر جواهر نفیسه برافراشته بودند وسومنات
صنمی بود از سنگ تراشیده طولش مقدار پنجاه گز سه گز ازان ظاهر بود ودو گز در زیر زمین
مخفی ویمین الدوله بدست خویش ان بت را درهم شکسته دران ایام زیاده از پنجاه هزار بت
پرست بضرب تیغ مجاهدان دین کشته گشتند وانچه از نقش بتخانه سومنات واصل خزانه
سلطان شد بیشتر از بیست هزار هزار دینار سرخ بود باقی غنایم برین قیاس باید کرد وایضا
در کتاب مذکور است که سلطان محمود در وقت مراجعت از سومنات با ارکان دولت
واعیان حضرت گفت که جهت ضبط وحفظ این مملکت کسی مقرر گردانید ایشان بعرض رسانیدند
که دیگر برین ولایت گذر نخواهد افتاد ومناسب آنست که هم از اهالی این سرزمین کسی را
حاکم سازند سلطان دران باب با مردم زنجانی مشورت فرموده بعضی ازان طایفه گفتند که
از ملوک این دیار کسی از حسب ونسب هیچکس بدابشلیمان برابری نمی تواند کرد وامروز
ازان قوم جوانیست در لباس براهمه بریاضت مشغول اگر سلطان این مملکت را باو مسلم
دارد می شاید وبرخی دیگر این رای را منع کرده گفتند دابشلیم مرتاض مردی درشت
خوی است وبحسب ضرورت ریاضت اختیار کرده اما دابشلیمی که در فلان ولایت پادشاه است
مردی خردمند وصحیح العهد است چنان مینماید که سلطان او را حاکم سازد یمین الدوله فرمود
که اگر او بملازمت مبادرت نموده این التماس میکرده مقبول می افتاد اما مملکت برین وسعت را
شخصی که بالفعل در ممالک هند پادشاه بود وهرگز مراسم اخلاق نکرده باشد بیرون از
مقتضای حزم دوراست نگاه دابشلیم مرتاض را طلبیده حکومت آن ولایت را بدو تفویض
گردانیده دابشلیم مرتاض خراج قبول کرده بعرض رسانید که فلان دابشلیم نسبت بمن

درمقام عداوتست وچون از رفتن سلطان اکاه شود بیشک لشکر بدینجانب کشد وبنا برانکه هنوز مرا استعداد حرب نیست مغلوب کردم اکنون اکر پادشاه شر اورا از سر من دفع فرماید ضمیمه سایر الطاف خواهد بود سلطان بر زبان اورد که چون ما بنیت غزا بدین ولایت آمده ایم و سه سالست که بغزنین نرسیده ایم کو سه سال و شش ماه باش متوجه آن مملکت کشت وبعد از وصول آن ذاتسلیم را اسیر کرده بذاتسلیم مرتاض سپرد او معروض داشت که در ملت ما کشتن پادشاه جایز نیست و رسم چنانست که هرکاه در ملکی قدرت یابند در تحت تخت خود خانهٔ تاریک سازند واو را دران موضع انداخته سوراخی باز کذارند وهر روز خانی بدان خانه فرستند تا زمان حیات یکی ازان دو پادشاه غالب ومغلوب باتمام رسد وچون مرا درین ولا استطاعت نیست که او را بدین منوال نکاه دارم اکر سلطان ذاتسلیم را همراه خویش بغزنین برده بعد ازانکه من قوت ومکنتی پیدا کرده او را طلب دارم بفرستند از کرم آنحضرت غریب نخواهد بود سلطان این ملتمس را نیز مبذول داشته بدار الملک خود مراجعت فرمود وذاتسلیم مرتاض باستقلال بر سریر سلطنت نشسته پس چندگاه رسولان بغزنین فرستاده تحف وهدایا بسلطان وارکان دولت ارسال داشته و را طلبید سلطان در فرستادن آنجوان متردد کشته بالآخره باغوا او را تسلیم فرستادکان ذاتسلیم مرتاض نمود وچون آن طایفه بحدود سومنات رسیدند ذاتسلیم مرتاض تا زندان معهود را ترتیب کردند وقاعدهٔ ملوک اغیاسی چنان بود که هر وقت دشمنی را نزدیک بدار الملک رسانید باستقبال از شهر بیرون روند وطشت وآفتابهٔ خاصه بر سر خصم نهاده او را در رکاب خویش تا دربارکاه بدوانند وذاتسلیم مرتاض بدان قاعده از شهر بیرون رفته در اثنای راه بشکار مشغول شد وشاه وسپاه در صیدکاه بسیار تاختند تا هوا کرم کشت آنکاه هر طایفه بکوشهٔ فرود آمدند وذاتسلیم در سایهٔ درختی خفتیده رومال سرخ بر رو پوشیده درین حال بتقدیر ایزد متعال جانوری سخت چنکال آن رومال را کوشت پنداشته چنک بروما زده از زخم ناخن او یک چشم ذاتسلیم مرتاض کور شد وچون اعیان هند آن معیوب را اطاعت نمی نمایند غوغا در میان لشکریان افتاده درین اثنا ذاتسلیم در رسید همه باتفاق او را پادشاه برداشته طشت وابریق را بر سر ذاتسلیم مرتاض نهادند واو را تا زندان معهود بدوانیدند مضمون حدیث مَنْ حَفَرَ بِأْرًا لِاَخِیهِ دفع فِیهِ درین قضیه بظهور آمد تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاء وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاء بصحت پیوسته که یمین الدوله وامین المله در سنه عشرین واربعما

بولایت ری رفته مملکت عراق عجم را در تصرف آورده پسر خود مسعود را بحکومت آن سرزمین موسوم
گردانید چون بغزنین مراجعت فرمود بواسطه عرض مرض سل با سوء القنیه در سنه احدی و عشرین
واربعمیه بولایت بریاض رضوان خرامید و اوقات حیاتش شصت و سه سال بود مدت سلطنتش
باستقلال سی و یک سال سلطان محمود صفات حمیده و سمات پسندیده بسیار داشت و در زمان
دولت رایات کفر و شرکت را نگونسار ساخته اعلام اسلام برافراشت اما در جمع اموال بغایت حریص
بود و در طریقه ناستوده بخل و امساک مبالغه می نمود و سلطان در ایام حیات پسر خویش
محمد را ولیعهد ساخته روزی از پسر دیگر خود مسعود سوال فرمود که بعد از من
با برادر چگونه معاش خواهی کرد جواب داد که بدان نسان که تو با برادر معاش کردی سلطان ازین
جواب بغایت برآشفته خشمناک گشت و قصه سلطان محمود و برادرش اسمعیل چنان بود که بعد
از آنکه اسمعیل از حصار غزنین بیرون آمده ملازم امین الملة شد روزی سلطان ازوی پرسید که
اگر من در دست تو گرفتار می گشتم چگونه با من سلوک می کردی آن ساده دل بر زبان آورد که اندیشه
داشتم که چون بر تو ظفر یابم ترا در قلعه محبوس گردانم و از اسباب معیشت و فراغت و رفاهیت
آنچه متمنای تو باشد بدانجا فرستم سلطان محمود بعد از روزی چند ازین سؤال و جواب
اسمعیل را بهانه گرفته بوالی جوزجانان سپرد تا او را در قلعه محبوس گردانیدند آنچه از اسباب
معیشت و عشرت طلب دارد بوی رسانند نقلست که در آن اوان که یمین الدوله مملکت
عراق عجم را بمسعود داد هرچند او را سوگند خورد که با برادر مخاصمت ننماید بجای نرسید و مسعود
بعرض پدر رسانید که اگر محمد بیاید و قسم یاد کند که اموال ترا بر سبیل سویت قسمت نماید من
نیز سوگند خورم که با او خصومت نکنم اکنون او در غزنین و من در ری این مهم چگونه تمشیت
پذیرد و در روضة الصفا مسطور است که نخست کسی که وزارت سلطان محمود کرد ابو العباس
فضل بن احمد بود و چون سلطان او را مواخذ و معاقب گردانید احمد بن حسن هندی
را وزیر گردانید و امین الملة در اواخر ایام دولت از احمد رنجیده رقم عزل بر صحیفه احوالش
کشید منصب وزارت را بامیرحسنک میکال داد محمد بن سلطان محمود غازی بعد از آنکه پدرش
بهشت برین خرامید در غزنین بر تخت نشست و برادرش مسعود در همدان این خبر را شنید
روی توجه بجانب خراسان نهاد و بمحمد پیغام فرستاد که من ولایتی که پدر نامزد تو کرده طمع ندارم
اما ملتمس آنست که در خطبه نام مرا مقدم ذکر کنی محمد در برابر سخنان خشونت آمیز زبان

آورده پس از تهیه اسباب محاربه از غزنین بیرون آمد و غرهٔ رمضان به تکناباد رسیده نزول نموده
آن ماه دران منزل توقف نموده در روز عید بی جهد کلاه از سر پادشاه افتاده مردم این صورت
را بفال بد دانستند و در شب سیم شوال امیر علی خویشاوند و یوسف بن سبکتکین باتفاق
جمعی دیگر بهواداری مسعود خروج کرده گرد خرگاه مسعود را فرو گرفتند و او را ازانجا بیرون برده
در قلعه بکیاد محبوس گردانیدند انگاه ارکان دولت سلطان محمود باستقبال مسعود شتافتند مسعود
بنابر کفته که حسنک میکال در سینه داشت او را بقتل رسانید و علی خویشاوند را سر کشته یوسف
بن سبکتکین را نیز حبس کرد و بغزنین رفته برادر محبوس را میل کشید سلطان ناصر الدین
مسعود بن شمس الدوله چون پای بر تخت پادشاهی نهاد منصب وزارت را باحمد بن حسن میمندی
داد و در سنه اثنی و عشرین و اربعمایه ابو سهل حمدونی را بضبط مملکت عراق نامزد نمود
و منشور ری نوشته حکومت اصفهان بعلاءالدوله پسر خال مجد الدوله بن فخر الدوله دیلمی بود بلغت
دیلم خال را کاکویه گویند بالجمله ابن کاکویه در بدایت حال بنیابت مسعود در حکومت عراق او بطل
کرده بالاخره دم از استقلال زد و شیخ رئیس ابو علی بن سینا رحمه الله تعالی چندگاه بوزارت علاء
الدوله مشغولی فرمود و در سنه ثلث و عشرین و اربعمایه التونتاش صاحب سایر
فرمان مسعود تکین علی تکین حاکم سمرقند کمر بسته از خوارزم بعزم رزم ماوراء النهر آمد و در
در روز حرب زخمی قوی بجانب رسیده ان دو لشکر بصلح از یکدیگر جدا شدند التونتاش بدان
زخم بدان زخم درگذشت پسرش هارون قایم مقام گشت و در سنه اربع و عشرین خواجه
پسندیده صفات احمد بن حسن میمندی وفات یافته احمد بن محمد بن عبد الصمد وزیر
شد در خلال این احوال سلجوقیان از جیحون عبور نموده در نواحی نسا و ابیورد منزل گزیدند
و بعد از اندک زمانی آغاز یاغیگری کردند و در سنه ست و عشرین و اربعمایه سلطان مسعود
متوجه دیار هند گشته هرچند امرا گفتند که نخست دفع سلجوقیان باید کرد نشنود و در غیبت
او کار آن طایفه قوت گرفته مسعود در سنه ثمان و عشرین ازان سفر باز آمده چون از استیلاء
اعدا واقف شد از تاخیری که در جنگ ایشان کرده بود پشیمان گشت و بتهیهٔ اسباب قتال استقبال
نمود بعد ازان میان سلطان مسعود و سلجوقیان چند نوبت محاربه بوقوع انجامیده آخر الامر
منهزم بغزنین رفت و دران سر زمین بعضی از امرا و ارکان دولت را بهانه آنکه در جنگ سستی
کرده اند بقتل رسانیده پسر خود مودود را با فوجی از لشکر بجانب بلخ روان گردانید و خود

مسعود

باجمع

باحمد مکحول واولاد احمد وعبد الرحمن وعبد الرحیم بطرف هندوستان شتافت
تا زمستان انجا بسر برده بهار متوجه دفع سلجوقیان شود چون مسعود از آب سند عبور نمود وهنوز
احمال وانقال او درینجانب آب بود بوشتکین باتفاق جمعی از غلامان خاصه خزانه را غارت کرده
محمد مکحول را بسلطنت برداشتند مسعود گریخته پناه بسوراخی برد وجمعی از مخالفان
او را گرفته بنظر محمد رسانیدند برادر را با متعلقان در قلعه کیری باز داشت وامر سلطنت
را به پسر خویش احمد گذاشت بعد از ان احمد در مصاحبت ولد یوسف بن سبکتکین و
پسر علی خویشاوند فی سنه ثلث وثلثین واربعمایه بقلعه مذکوره رفته مسعود را بقتل رسانیدند
مدت سلطنتش قریب سیزده سال بود او بحسن خلق وسخاوت مفرطه اتصاف داشت
وهمواره بدانه انعام واحسان تخم مهر ومحبت در زمین دل علما وفضلا میکاشت
مودود
سلطان ابوالفتح مودود بن مسعود چون خبر قتل پدر را شنود از ظاهر بلخ کوچ کرده
بجانب غزنین نهضت نمود ومحمد نیز از نواحی سند بحدود غزنین آمد بعد التلاقی فریقین
محمد با اولاد توستکین که خمیرمایهٔ فتنه وفساد بود گرفتار گشت وغیر از عبد الرحیم بن محمد
همه کشته شدند انگاه مودود بغزنین شتافته بر سریر دولت قرار یافت ومنصب وزارت
را بابونصر احمد بن محمد بن عبد الصمد تفویض نمود ودر سنه خمس وثلثین واربعمایه مودود
لشکری بجانب خراسان فرستاده سلطان الب ارسلان آن سپاه را منهزم گردانید ودر سنه
احدی واربعین واربعمایه مودود با جنود نامحدود بعزم رزم سلجوقیان از غزنین متوجه
خراسان شد در منزل اول برنج قولنج گرفتار شد لاجرم از سر آن عزیمت درگذشت ودر
اواسط سال مذکور ازین دار غرور بمقام راحت وسرور انتقال نمود مدت سلطنتش
مسعود بن مودود
هفت سال بود مسعود بن مودود چون روزی چند بحکم وصیت پدر بر تخت شاهی نشست
علي بن مسعود
بنابر صغر سن اتراک او را خلع نموده بر سلطنت عمش اتفاق کردند علی بن مسعود بن
سلطان مسعود چون باستصواب امرا تاج حکومت بر سر نهاد عبد الرشید بن
سلطان محمود که در یکی از قلاع محبوس بود بسعی عبد الرزاق بن احمد میمندی از حبس
خلاص گشته متوجه غزنی شد وعلی ازین معنی خبر یافته بنابر انکه طاقت مقاومت
عبد الرشید
نداشت بگریخت عبد الرشید بن سلطان محمود در زمان دولت خود طغرل نامی را که از تربیت
یافتگان مودود بن مسعود بود بحکومت سیستان نامزد فرمود طغرل باندک زمانی

در ان مملکت دعوی استقلال کرده عازم تسخیر غزنین گشت و چون بپنج فرسخی شهر رسید عبد الرشید بقلعه گریخته طغرل بشهر در آمد و عبد الرشید را با اکثر اولاد عین الدوله بدست آورده بقتل رسانید انگاه دختر مسعود بن سلطان محمود را باکراه خواسته بر تخت پادشاهی نشست لاجرم بطغرل کافر نعمت ملقب شد چون خرخیز که از امراء غزنویان بود و در هندوستان حکومت می نمود ازین واقعه آگاه گشت همت بر دفع آن غدار کافر نعمت گماشته بدختر مسعود و امراء غزنین مکتوبات نوشت و ایشانرا بر اغماض از حرکات شنیعه طغرل ملامت و سرزنش کرد جمعی که کینه طغرل در سینه داشتند از مطالعه این نامها دلیرتر شده چند پهلوان خنجر گذار در روزی که آن بالفضول غدار بر تخت نشسته بود بپای جلادت پیش رفتند و بزخم تیغ سر پیکر او را خرد ریز کردند و بعد ازین واقعه خرخیز بغزنین رسیده باتفاق امرا فرخ زاد بن مسعود بن سلطان محمود را از محبس بیرون آورده بسلطنت موسوم گردانیدند

فرخ زاد بن مسعود در ایام دولت خود لشکری جمع ساخته رایت عزیمت بجانب خراسان برافراخت و ازجانب سلجوقیان کلسارق در برابر آمده فرخ زاد ظفر یافت و کلسارق را با چند کس دیگر اسیر کرد انگاه سلطان الب ارسلان بفرمان پدر بجنگ فرخ زاد مبادرت نموده غالب گشت و چند از اعیان غزنین را بگرفت فرخ زاد چون صورت حال بدین منوال دید کلسارق را خلعت پوشانیده بگذاشت و ایشان نیز اسیران غزنین را رها کردند فرخ زاد در ایام جوانی عالم فانی را وداع نمود مدت سلطنتش شش سالی بود

ابو المظفر ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود بعد از برادر افسر ایالت بر سر نهاد و او را با سلجوقیان اتفاق مصالحه افتاد بر جمله که هیچ یک از فریقین قصد مملکت یک دیگر نکنند و ابراهیم در ایام دولت چند نوبت بغزو کفار هندوستان رفته مظفر و منصور باز آمده و او پادشاه عادل عابد بود و همواره با فاضه خیرات و اشاعه مبرات اقدام می نمود وفاتش بروایتی در سنه اثنی و تسعین و اربعمایه بوقوع انجامید و بروایتی دیگر مدت سلطنتش چهل و دو سال امتداد یافت

مسعود بن ابراهیم بعد از پدر شانزده سال پادشاهی نموده و در سنه ثمان و خمسمایه از عالم انتقال کرد

ارسلانشاه بن مسعود بن ابراهیم چون تاج شاهی بر سر نهاد برادرش بهرام شاه بدرگاه سلطان سنجر که خالش بود التجا نمود سلطان با سپاه فراوان متوجه غزنین گشته میان او و ارسلان شاه محاربه دست داده شکست بر ارسلان شاه افتاد و سلطان سنجر بهرام شاه را بر تخت سلطنت نشانده مراجعت فرمود انگاه ارسلانشاه

فرخ زاد بن مسعود

ابرهیم بن مسعود

مسعود بن ابرهیم

بهرام شاه

خسرو شاه

برسر برادر آمد بهرام شاه نوبت دیگر بملازمت سلطان سنجر شتافت و سلطان سپاه را همخواه
همراه بهرام شاه بصوب غزنین گسیل کرده ارسلانشاه بدست برادر گرفتار شد و روزی بعالم
آخرت نهاد و این واقعه در سنه اثنی عشر و خمسمایه روی نمود مدت ملک ارسلانشاه
چهار سال بود سلطان علاء الدوله بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم چون بریمن مقدم شریف
سلطنت را آرایش داد سید حسن غزنوی در مدحش قصیده خواند که مطلعش اینست
ندای برآمد ز هفت آسمان   که بهرام شاه هست شاه جهان   بهرام شاه پادشاه
بشوکت صاحب حشمت بود و همواره با علما و فضلا مصاحبت می فرمود کتاب کلیله و دمنه
بنام همیون او مزین است و طریقهٔ پسندیدهٔ او در عدل و داد نزد اکثر مورخان مقرر و معین
است و بهرام شاه در ایام دولت خود چند کرت بغزو کفار هند توجه نموده بسیاری از
قلاع و بلادان ولایت را گشود و در اواخر ایام سلطنتش علاء الدین حسین غوری لشکر
بغزنین کشید بهرام شاه را منهزم گردانیده برادر خود سوری را در آن بلده حاکم ساخته
بازگشت و بهرام شاه نوبت دیگر بدار الملک خویش شتافته بر سوری ظفر یافت و او را گرفته
برگاوی نشانده گرد شهر بگردانید علاء الدین حسین چون این خبر بشنود بعزم انتقام متوجه
غزنین گشت اما پیش از رسیدن او دست قضا لحفه بار حیات بهرام شاه را در نوشت و برو
این فوت بهرام شاه در سنه اربعین و خمسمایه روی نمود و برین روایت مدت سلطنتش
سی و پنج سال بود خسرو شاه بن بهرام بن مسعود بعد از فوت پدر پادشاه شد
و چون از توجه علاء الدین حسین ضرابیت بصوب هندوستان شتافت و حسین غوری را
بغزنین در آمده از مراسم قتل و غارت و سوختن و کندن عمارت دقیقه مهمل نگذاشت
آنگاه برادرزادگان خویش سلطان غیاث الدین و سلطان شهاب الدین را بحکومت آن سرزمین
مقرر گردانید بروایت اکثر مورخان این دو سلطان بلطایف الحیل خسرو شاه را بدست آورده
در قلعه محبوس ساختند و او در آن مجلس فی سنه خمس و خمسین و خمسمایه وفات یافت
در روضة الصفا مسطور است که خسرو شاه بعد از فرار در بلده لهاور بر تخت پادشاهی
قرار گرفت و چون او وفات یافت پسرش خسرو قایم مقام گشت و غوریان خسرو ملک را
بجنگ آورده در قلعه محبوس کردند تا فوت شد والله اعلم ذکر سلطنت طایفه از اسماعیلیه
در ولایت مغرب و افریقیه نخستین کسی که ازین طبقه بر سریر سلطنت نشست

اسمعلیان مغرب فاطمیان

ابوالقاسم محمد بن عبدالله الملقب بالمهدی بود جمیع اسماعیلیه وجمعی از اهل سنت وجماعت
اورا از اولاد اسمعیل بن جعفر الصادق رضی الله عنه شمارند اما عباسیان در نسب مهدی
طعن میکردند وبرخی دیگر از اهل اسلام اورا از نسل عبدالله بن سالم مصری میشمرند زعم
اسمعیلیه انست که مهدی که در احادیث واخبار واقع شده است عبارت از وست وحدیث
دیگر روایت کنند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده علی رأس ثلثمایه تطلع الشمس من مغربها
وگویند در حدیث لفظ شمس کنایت از محمد بن عبدالله است القصه مهدی در سنه ست وتسعین
ومایتین در ولایت افریقیه خروج کرد واکثر بلاد مغرب را بتحت تصرف در آورد ودر سنه اثنی
عشرین وثلثمایه از عالم انتقال نمود اوقات حیاتش شصت ودو سال وزمان حکومتش بیست وشش
سال القایم بامر الله احمد بن محمد المهدی ولیعهد بود ودر زمان دولت او مکتب داری ابویزید نام
خروج نمود وجمعی غاشیه متابعتش بر دوش گرفتند قایم پس از محاربه منهزم گشت ودر قلعه مهدیه
متحصن شد وابویزید بدر قلعه نزول کرده شرط محاصره بجای آورد درین اثنا قایم فی سنه اربع
وثلثین وثلثمایه درگذشت وبحکم وصیت پدرش قایم مقام گشت مدت خلافتش دوازده
سال بود المنصور بقوة الله اسمعیل بن القایم بامر الله چون رایت ایالت برافراشت وفات پدر را
پنهان داشته بکمال دلاوری وحسن تدبیر ابویزید را بگریزانید وجمعی از اهل شجاعت را
بفرستاد تا اورا بدست آورده بپای تخت رسانیدند آنگاه حکم کرد تا ابویزید را در قفص
آهنین کرده باحمرونهم تزیین کردانیدند وبعد از روزی چند اورا بکشت ومنصور در سنه
احدی واربعین وثلثمایه ازین دار غرور انتقال نمود مدت حیاتش سی ونه سال بود المعز لدین
الله ابوتمیم بن منصور بقوت الله درشوال سال مذکور پادشاه باستقلال شد
وبسیاری از ممالک مغرب را که در زمان پدرانش مسخر نگشته بود تسخیر نمود وچون کافور
اخشیدی حکومت مصر از قبل عباسیان تعلق بوی میداشت وفات یافت ودران دیار
قحط وغلای عظیم دست داد معز جوهر خادم را با سپاه موفور واطعمه غیر محصور بجانب
مصر شتافت وجوهر در سنه سبع وخمسین وثلثمایه آن مملکت را در حیطه تصرف آورد ودر
نفس شهر نزول کرد طعامها را بضعفا وفقرا قسمت کرد وهم درین سال بموجب اشارت المعز لدین الله
درمیان فسطاط ومصر وعین الشمس شهری بنا نهاده اورا موسوم بقاهره معزیه گردانید وبسعی
واهتمام جوهر خادم ولایت اسکندریه ودیار حجاز وبلاد شام نیز در تحت تسخیر علویه در آمد ودران

مهدی

قایم بامر الله بن المهدی

المنصور بن قایم

معز لدین الله

عزیز بالله

حاکم بامر الله

ممالک سکه و خطبه بنام و لقب المعز لدین الله مزین و آراسته گشت و در سنه احدی و سبعین و ثلثمایه المعز لدین الله از افریقیه بجانب قاهره معزیه توجه نموده آن بلده را دار الملک ساخت رایت عدالت برافراخته و در روز جمعه نوزدهم ربیع الاخر سنه خمس و ستین و ثلثمایه عالم آخرت را منزل ساخت مدت سلطنتش بیست و سه سال و پنج ماه بود و اوقات حیاتش چهل و پنج سال العزیز بالله ابو منصور نزار بن المعز لدین الله بعد از وفات پدر در قاهره معزیه بر تخت خلافت نشست و عمش حیدره و عم پدرش ابو الفرات و عم جدش داخل مردی بودند که باوی بیعت کردند غیر از عزیز و هرون الرشید هیچکس را از خلفا و سلاطین این معنی اتفاق نیفتاده و العزیز بالله پادشاهی صبور حلیم نیکو اخلاق بود و چون چهل و دو سال از عمرش درگذشت مدت بیست و یکسال در دولت و اقبال گذرانید فی شهر رمضان سنه ست و ثمانین و ثلثمایه از عالم انتقال نمود الحاکم بامر الله ابو علی منصور بن العزیز بالله در سال سیصد و پنجاه در قاهره معزیه متولد گشت و او ششمین خلیفه ایست از خلفاء علویه که دران بلده تولد نمودند نقلست که در ایام دولت حاکم شخصی که خود را از اولاد هشام بن عبد الملک بن مروان می شمرد خروج کرده بعد از محاربات بسیار بدست حاکم افتاد و حاکم اشارت فرمود تا کلاه سرخی بر سر خارجی نهاده دست و پای او را بسته بر شتر نشانند و حمدونه را ردیف او ساختند که هر لحظه سنگی بر قفایش میزد چون خارجی را از شتر فرو گرفتند مرده اش یافتند و در سنه ثمان و تسعین و ثلثمایه حاکم کرد که شب دروازه های مصر را نه بندند و ابواب دکانها را نیز مفتوح دارند و بر در خانها و سر کوچها مشعلها برافروزند و دران اوقات شب همه شب در بازارها مردم می گشتند و حاکم نیز با خواص خود دران شبها سیر می نمود و هر کس میخواست باوی سخن می گفت در تاریخ گزیده مسطور است که حاکم در ایام حکومت بر خر نشستی و بی تکلف در بازارها گشتی و گفتی من بر کوه طور مانند موسی با خدای تعالی مناجات میکنم و در امر معروف بقدر امکان مبالغه کردن بحیثیتی که چون مردم از خوردن شراب باز نایستادند فرمود تا باغات را ویران ساختند و جهة منع نسوان از تردد حکم کرد تا در مصر موزه زنانه ندوزند اما در خفیه نیز فسقی که از اتباع او صادر گشتی باز خواست نکردی و چون هفت سال برین منوال گذشت سلطنت کرد مردم مصر تمثالی مشابه عورتی که رقعه در دست داشت بر ممر او نهادند حاکم آن رقعه را از دست آن صورت بستد و مطالعه نمود بنا بر آنکه آن نوشته بر دشنام او و آباء و اجدادش

مشتمل بود متاترکشته فرمود تا مصر را غارت کردند و باین سبب نصف شهر ویران شد
نقلست که حاکم در اواخر ایام دولت خویش خواهر خود را با امیر الجیوش متهم کرد اینده خواست
که ایشانرا بکشد امیر الجیوش ازین سر وقوف یافته جمعی را برانگیخت تا حاکم را در سنه احدی
عشر واربعمایه بقتل رسانیدند و در روضة الصفا مسطورست که حاکم هر سحری بر خری سوار
شده بطرف کوهی که در نواحی مصر بود رفتی و در علم نجوم مهارت بی نهایت داشت و پیوسته
می گفت که اگر در فلان شب سیبی بمن نرسد عمر من از هشتاد بگذرد و در شب موعود
بهمت معهود عزم طواف آنکوه فرمود مادرش اضطراب نموده ازو درخواست کرد
که امشب از خانه بیرون مرو حاکم لحظه بفرموده والده ساکن شد بعد از ان بی طاقت گشت
و با مادر گفت اگر نمی گذاری روح از تن من بیرون میرود انگاه از قصر خلافت بیرون خرامید
چون نزدیک بان کوه رسید ان گروه که در کمین بودند او را بعالم اخرت فرستادند همه اوقات حیاتش
شصت و یکسال و زمان حکومتش بیست پنج سال الظاهر لدین الله ابو الحسن علی بن الحاکم بامر الله
بعد از وفات پدر باتفاق اکابر و اعیان مصر بر مسند خلافت نشست و چون فی الجمله قوتی
و مکنتی پیدا کرد امیر الجیوش و عمه خود را بزندان فراموشان فرستاد و در سنه عشرین
واربعمایه و دیده ظاهر بدیدار پسری زیبا منظر روشن شد و او را معد نام نهاد
المستنصر بالله لقب داد و در سنه سبع و عشرین واربعمایه ظاهر بعلت استسقا ازین خاک
دان دنیا رحلت نمود مدت عمرش سی و سه سال بود و زمان حکومتش شانزده سال و ظاهر
صفات پسندیده و اطوار ستوده داشت و مانند جد خویش العزیز بالله نام نیکو یادگار
گذاشت المستنصر بالله ابو تمیم معد بن الظاهر لدین الله در سن هفت سالگی متصدی
امر سلطنت گشت و در زمان دولت او فی سنه ست واربعین واربعمایه در مصر کوکبی
پیدا شد که از پرتو نور آن تمام شهر سمت روشنی پذیرفت و زمان طویل این صورت
امتداد یافت مقارن اینحال عسرتی عظیم پدید آمده چنانچه هر روز خلق کثیر از فقدان
نان جان میدادند و در روز دوازدهم رجب سنه ستین واربعمایه در مصر و سایر ممالک مستنصر
زلزله قوی بوقوع انجامید چنانچه از صعوبت آن ماهیان در قعر دریا مضطرب گشتند
و مستنصر با وجود کمال بخل وخست اموال بی نهایت تصدق فرمود تا آن بلیه تسکین
یافت در روضة الصفا مسطورست که در ایام حکومت مستنصر امیر ناصر خسرو از خراسان

ظاهر لدین الله

مستنصر بالله

بمصر تشریف

بمصر شتافته مدتی هفت سال انجا متوطن بود اما هر سال بحج میرفت در نوبت آخر که بحج گذارد
از بصره عزیمت خراسان نموده ازانجا ببلخ شتافت ودعوت علویه اغاز نهاد اعدا قصدش کردند
وامیر ناصر در کوهی پنهان شده مدت بیست سال دران مکان اقامت نمود و باب وگیاه قناعت
نمود وفات مستنصر در سنه سبع وثمانین واربعمایه اتفاق افتاد اوقات خلافتش شصت سال بود
واز خلفا وسلاطین اسلام هیچکس برابر او حکومت ننمود ونقلست که مستنصر نخست پسر
بزرگتر خود المصطفی لدین الله نزار را ولیعهد گردانید وبعد ازچندگاه ازوی برنجیده وصیت
نمود که نزار بیرامن خلافت نگردد وبرادرش المستعلی بالله احمد قایم مقام گشت بنابران
بعد ازوفات مستنصر اسماعیلیه دو طایفه شدند فرقه بنا بر اصل مذهب خویش که
اعتبار نص اول دارد بامامت نزار قایل گشتند وبنام او خلق را دعوت کردند وحسن صباح
داخل این مردم است وزمرهٔ برخلافت احمد اتفاق نمودند المستعلی بالله ابوالقاسم احمد
بن المستنصر بالله چون برسریر حکومت قرار گرفت قصد برادر خود نزار فرمود نزار فرار بر
قرار نموده بجانب اسکندریه گریخت حاکم آن بلده که بندهٔ مستنصر بود او را تعظیم مفرط
نموده برتخت خلافت نشاند مستعلی لشکر موفور فرستاد تا والی آن ولایت را گرفته کشتند
ونزار را اسیر ساخته با دو پسر بمصر آوردند انکه مستعلی برادر را در زناهم مغربه مقید
ومحبوس گردانیدند تا وفات یافت ودرسنه خمس وتسعین واربعمایه مستعلی نیز بعالم
آخرت شتافت مدت سلطنتش هفت سال ودو ماه بود وزمان حیاتش هشت سال
الآمر باحکام الله ابوعلی منصور بن المستعلی بالله در روز وفات پدر برسریر سلطنت نشست
بقول حافظ ابرو دران وقت عمرش پنج سال ویکماه وچند روز بود وفضل بن امیر الجیوش از
قبل او بدارای سپاه ورعیت اشتغال نمود در ایام دولت آمر امیر حسن صباح ونزاریه
قوت گرفته بعضی از قلاع رودبار وقهستان را بدست آوردند ودر چهارم ذی قعده سنه
اربع وعشرین وخمسمایه یکی از فداییان ملاحده فرصت یافته زخم مهلک بر امر زد مدت
سلطنتش بیست ونه سال بود زمان حیاتش سی وچهار سال وکسری الحافظ لدین الله ابو
میمون عبدالحمید بن المستنصر بالله باتفاق اکابر بعد از وفات امیر متصدی امر خلافت گشت و
احمد بن فضل بن امیر الجیوش را وزیر گردانید واحمد در اول زمان اختیار واعتبار بردست
فداییان بقتل رسید دیگری قایم مقام شد واو نیز بزخم تیغ ملاحده از عقب احمد شتافته

مستعلی بالله

امر باحکام الله

حافظ لدین الله

اسمعیلیان مغرب فاطمیان

حافظ پسری خویش حسن بجای وزیر ثانی تعلق فرمود و حسن از غایت حرص بر خون ریختن
در نکشت چهل کس را از امراء مصر بقتل آورده حافظ متوهم گشت و جمعی را بران داشت که قصد
او نمایند حسن ازین معنی وقوف یافته آن مردم را نیز بسیاست رسانید ناگاه بقیه امرا و لشکریان
بعرض حافظ رسانیدند که دکر پسر را بما نخواهی سپرد ترا از میان برخواهیم گرفت و حافظ درین
قضیه متحیر شده آخر الامر یکی از اطباء یهود را فرمود که تا حسن را زهر داد و وفات الحافظ
لدین الله در جمادی الاخر سنه اربع و اربعین و خمسمایه اتفاق افتاد و اوقات حیاتش هفتاد
سال بود و مدت خلافتش بیست سال الظافر بالله ابو منصور محمد بن الحافظ لدین الله باتفاق
اکابر و اعیان مصر قایم مقام پدر گشت و او را با پسر عباس وزیر که موسوم بنصر بود سلوکی پیدا شده
لحظه ازوی مفارقت نمی نمود و در اواخر ایام دولت خویش قریه معمور بوی انعام فرمود مردم
مردم مصر که پی بعشق خلیفه و پسر وزیر برده بودند بر زبان آورده بودند که مهر نصر بیش ازین میشود
عرق حمیت وزیر از شنیدن امثال این قسم سخنان در حرکت آمده فی سنه تسع و اربعین و خمسمایه جمعی را
در خانه خویش در کمین گاه نشاندند و ظافر را بمهمان طلبید و بزخم شمشیر و خنجر مراسم ضیافت بتقدیم رسانیدند
و مدت سلطنتش پنج سال و کسری الفایز بنصر الله ابو القاسم عیسی بن الظافر بالله بعد از قتل پدر بر سریر
ملک متمکن گشت و ملک صالح را وزیر ساخته قصد گرفتن عباس نمود و عباس با اموال بیقیاس از مصر
بیرون رفته در راه جمعی از فرنگان غارت کردند و دست و پا بسته در صحرا بگذاشتند تا بمرد و در
زمان خلافت فایز شخصی موسوم بعبد المؤمن بدیار مغرب بتغلب استیلا یافت فایز در ایام جوانی
فی سنه خمس و خمسین و خمسمایه بعالم دیگر شتافت مدت سلطنتش شش سال و دو ماه
بود و اوقات حیاتش بقول صاحب جعفری بیست و یکسال العاضد لدین الله ابو عبد الله
محمد بن الفایز بنصر الله پس از وفات پدر علم خلافت بر افراشت و بمکارم اخلاق موصوف
بود و سخاوت بی نهایت داشت و در ایام دولتش لشکر بسیار از فرنگ متوجه مصر گشته
خوف و رعب بر اهالی آن دیار استیلا یافت و طالب صلح شده قبول نمودند که مبلغ هزار هزار دینار
تسلیم فرنگان نمایند تا باز گردند و محصلان کفار فرنگ جهت تحصیل آن وجه بشهر در آمدند
این معنی بر ارباب اسلام گران آمده باستصواب عاضد نامه بنور الدین محمود که در آن
زمان حاکم دیار شام بود و محبت خلفاء عباسیه میورزید نوشته از تسلط کفار استعانه نمود
نور الدین محمود اسد الدین شرکوه را با هشتاد هزار سوار بدانجانب فرستاد چون

ظافر بالله

فایز بنصر الله

عاضد لدین الله

اهل

اسمعلیان فارس

اهل فرنك از توجه شیرکوه خبر یافتند مانند روباه بصوب هزیمت شتافتند و اسد الدین در ربیع الاخر سنه اربع وستین وخمسمایه بقاهره مصر در آمد بتقلد منصب وزارت سرافراز کشت و بعد از انقضای شصت پنج روز وفات یافته عاضد زمام مهام وزارت را در کف کفایت برادر زاده اش صلاح الدین یوسف بن ایوب نهاد و صلاح الدین باندك زمانی بر مملکت مصر مستولی شده ارکان دولت خلیفه را بی اختیار ساخت و چون این خبر بسمع نور الدین محمد رسید بصلاح الدین یوسف پیغام داد که خطبه و سکه را باسم و لقب المستضیء بنور الله عباسی مزین و منور کردان و صلاح الدین درین باب تامل نموده بعد از آنکه پیغام مذکور تکرار یافت در محرم سنه سبع وستین وخمسمایه که عاضد پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بود بمشورت امرا و ارکان دولت فرمود تا خطبه بنام المستضیء بنور الله خواندند و عاضد پیش از آنکه این خبر را شنود در همان هفته بعالم آخرت خرامید و دولت و اقبال خلفاء علویه اسمعیلیه بنهایت و اختتام انجامید بعد از آن مملکت مصر مدتی در تصرف صلاح الدین یوسف و اولادش بماند و بالاخره فلك آن عطیه را نیز از ایشان ستاندند الملك والبقا للملك المعبود وهو منعم الخیر ومفیض الجود

حسن صباح

ذکر شمه از احوال حسن صباح و اتباع او که در قلاع رودبار و قهستان حکومت کرده اند

خواجه نظام الملك طوسی رحمه الله در وصایای خویش آورده است که من و حکیم عمر خیام و مخذول بن صباح نزد امام موفق نیشابوری روح الله روحه بتحصیل مشغول بودیم و چون از مجلس درس بیرون می آمدیم در گوشه نشسته سبق گذشته را اعاده می نمودیم حکیم عمر نیشابوری الاصل بود، پدر حسن صباح علی نام شخصی بد مذهب بود و خود را بعرب منسوب ساختی می گفت من از آل صباح حمیری ام ولیکن مردم خراسان خصوصا اهالی طوس او را دروغ گوی شمرده بر زبان می آوردند که پدرانش از روستاهای آن ولایت بودند القصه روزی آن مخذول با من و حکیم عمر خیام گفت اشتهار تمام دارد که شاگردان امام موفق بدولت و اقبال میرسند اکنون شك نیست که همه ما برسیم یکتن از ما خواهد رسید شرط و پیمان ما چگونه است گفتیم چه فرمای گفت عهد میکنیم که اگر هر یك از ما را که دولتی نصیب شود بر سبیل سویت مشترك باشد و صاحب آن دولت خود را احق و اولی نداند و برین جمله عهد و میثاق واقع شد و چون من در زمان الب ارسلان متقلد منصب وزارت گشتم حکیم عمر خیام نزد من آمد آنچه از لوازم حسن عهد باشد بجای آوردم و بقدر امکان او را ضیافت و رعایت

اسمعلیان فارس

کردم انگاه گفتم بمقتضای پیمانی که میان ما واقع است منصب وزارت مشترک است اکنون
ترا ملازم سلطان باید شد تا من فضایل نفس و کمالات ذات ترا بعرض رسانم و چنان کنم
که باندک زمانی بدرجه اعتبار و اعتماد رسی او مرا دعای خیر گفته و مراسم مدح و ثنا
مرعی داشته فرمود که غایت مطلوب منست که بدولت تو فارغ بال در گوشه نشینم
و بافاده و استفاده علوم پردازم چون دانستم که ما فی الضمیر خود را بی تکلف بیان
میکند هر سال جهت مدد معاش او هزار و دویست مثقال طلا بر املاک نیشابور نوشتم
و او را کسیل کردم اما حسن صباح در ایام سلطنت سلطان ملک شاه نزد من آمد چنانچه
مستلزم حسن عهد و پیمان بود بقدر طاقت و توان در تعظیم و تکریم او کوشیدم بر
تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بنظرش رسانیدم روزی مرا گفت ای خواجه اگرچه درباره
من اصناف لطف ارزانی داشتی اما میان ما معاهده این چنین بود گفتم بلی جاه و منصب
بل سایر موروث مکتسب بین الجانبین مشترکست انگاه او را بمجلس سلطان در آوردم و چندان
از فضل و هنرش تقریر کردم که باندک زمانی بمرتبه اعتماد رسید چون آن مخذول در مجلس شاه باد
راه یافت از غایت شرارت نفس و خبث عقیده آغاز کفران نعمت نموده جزوی سهوی که در
امور دیوانی بوقوع انجامیدی بانواع تصنیفات و حیل صورتی انگیختی که بعرض حضرت
رسانیدندی و انگیزی کردی که تا از وی کیفیت حال آن استفسار نمودندی انگاه بتوجیه
موجه و تقریر دلپذیر فساد آنرا در ضمیر سلطان بنشاندی و اعظم مناسب التزام دفاتر
جمع و خرج ممالک بود بعشر آن مدت که من مهلت خواستم بهم رسانید و فی الواقع در آن
باب ید بیضا نمود و لیکن خون امرا و مبتنی بر وی فروختند و حسد و نقض عهد
و پیمان بود بتقدیر الهی کارش از پیش برفت و بوقت عرض آن دفتر خجالتی بوی رسید که
دیگر بدرگاه پادشاه مجال اقامتش نماند نقلست که چون حسن صباح از ملازمت سلطان
ملک شاه فرار نمود در شهور سنه اربع وستین واربعمایه بری رفت و در آن ولایت
با عبد الملک بن عطاش که داعی اسمعلیه بود ملاقات کرده از مذهب امامیه
بردش اسمعیل در آمد و از آنجا باصفهان شتافته از پیش سلطان ملک شاه و خواجه
نظام الملک در خانه رئیس ابو الفضل پنهان شد روزی در اثنای محاوره بر زبان
آورد که اگر دو یار موافق می یافتم ملک این روستایی را برهم می زدم رئیس ابو الفضل

حسن صباح

۴۶۴

که خود را

که خود را از جمله عقلای شمرد این سخن را حمل بر خبط دماغ نموده بی آنکه این معنی را بر
حسن ظاهر کند بوقت کشیدن طعام و اشربه و اغذیه که تعلق بتقویت دماغ دارد حاض
ساخت حسن از کمال فراست بر ما فی الضمیر رئیس اطلاع یافته از آنجا بجای دیگر شتافت
و بعد از آنکه بر قلعه الموت مستولی شد رئیس ابو الفضل نزد او آمد اما حسن رئیس را
محافظت گردانیده گفت دماغ من مخبط گشته یا از تو دیدی که چون دو یار موافق یافتم
چگونه بدعای خویش رسیدم القصه حسن صباح فی سنه احدی سبعین و اربعمایه بمصر ۴۷۱
رفت و مستنصر علوی که دران زمان بر سریر خلافت متمکن بود درباره او انعام و برو
احسان و اصناف شفقت و امتنان مبذول میداشت و حسن یکسال و نیم دران زمین
بسر برده ناگاه میان او و امیر الجیوش کدورت و نزاع پدید آمد بسبب آنکه خلیفه پسر خویش
نزار را از ولایت عهد عزل کرده او را ولی عهد ساخت و امیر الجیوش بدین معنی همداستان شده
حسن صباح بنا بر اصل مذهب خویش که اعتبار نص اول دارد بامامت نزار دعوت کردن
گرفت چون دست ازان کار باز نداشت امیر الجیوش که بغایت صاحب اختیار بود او را
ازان مملکت عذر خواست و حسن بطرف شام و عراق عجم شتافته دران ولایت هر روز
بمنزلی و هر دم بجای بسر می برد و خلایق را بمذهب اسمعیلیان میخواند و داعیان بقلعه الموت
و دیگر قلاع رودبار و دیار قهستان فرستاد تا مردم را دعوت نمایند و باندک روزگاری
خلق بسیار آن مذهب را قبول نمودند روایتیست که چون نزدیک بان رسید که مهم حسن
صباح تمشیت پذیرد که بقصبه که بقصبه که نزدیک . . بالموت بود ساکن گشت
باظهار زهد و عبادت مبادرت نمود و اکثر ساکنان آن حصار بمذهبش درآمدن فی
سنه ثلث و ثمانین و اربعمایه شبی او را بالموت بردند و دران ایام حکومت آن قلعه از قبل ۴۸۳
سلطان ملکشاه سیدی مهدی نام تعلق میداشت ما بعد از صعود حسن صباح
مهدی بی اختیار و اعتبار گشته روزی حسن باوی گفت ازین قلعه بمقدار زمین
که پوست گاوی بران محیط تواند شد بمبلغ سه هزار دینار بمن فروش مهدی این بیع
را قبول کرده حسن پوست گاوی را ریسمانهای باریک ساخته بر گرد قلعه کشید
و سه هزار دینار را بر رئیس مظفر که کردکوه و دامغان بود و در سلک متابعانش
انتظام داشت نوشته مهدی را از قلعه اخراج نمود و چون مهدی نوشته حسن را

اسمعلیان فارس

برئیس مظفر رسانیده رئیس بی تعلل آن وجه را بروی شمرده بصحت پیوسته که در قدیم الایام
دز الموت را اله اموت می گفتند و این لفظ بحساب جمل تاریخ صعود حسن صباح است بران
حصار و معنی اله اموت آشیانه عقاب است القصه چون حسن بر قلعه الموت استیلا
یافت مجموع دیار رودبار بلطف و عنف مسخر ساخت و حسین قاینی را که از کبار اصحابش رافضیا
بود با طایفه از رفیقان بدعوت اهل قهستان فرستاد و ایشان بدانجانب رفته باترک زمانی
ان ولایت را در حیطه ضبط و تسخیر آوردند درین اثنا یکی از امرا سلطان ملکشاه را که دیار رودبار
سیورغال او بود عرق حمیت در حرکت آمده چند نوبت نواحی قلعه الموت را تاخت کرد و گاه به
نزدیک حصار بند رسیده حسن ایشان را   ثبات وصیت فرمود و از جانب امام یعنی
مستنصر امیدوار ساخت و بحسب تقدیر آن شخص در آن اوقات وفات یافت در اوایل
سنه خمس و ثمانین و اربعمایه امیر ارسلان تاش بموجب فرمان سلطان ملکشاه بنواحی ۴۸۵
الموت آمده در تضییق اهل حصار مبالغه نمود اما حسن صباح را از جانب دهدار ابو علی
که در قزوین بود مدد رسیده شبیخون بر ارسلان تاش زده او را منهزم گردانید بعد از آنکه
گریختگان باردوی سلطان رسیدند اغلب در بحر تحیر افتاده قزل سارق را با سپاه
فراوان بدفع حسین قاینی که در قهستان بانگیختن فتنه و فساد اشتغال داشت نامزد فرمود
و قزل سارق بقهستان شتافته حسین با رفیقان در قلعه مؤمن آباد متحصن گشتند
قزل شرط محاصره بجای آورده نزدیک بان رسید که بیکبار ظفر حال غایب خبر کشته شدن
خواجه نظام الملک بر دست فدای حسن صباح و قضیه وفات سلطان ملکشاه منتشر
گردید و آن لشکر از هم فرو پاشیدند بعد از آن مهم اسماعیلیه روی در ترقی نهاد فدائیان
در اطراف عالم پریشان گشتند و بسیاری از علما و اشراف را که بر ایشان تعصب می ورزیدند
بقتل رسانیدند و نزاع سلطان برکیارق و سلطان محمد پسران سلطان ملکشاه با یکدیگر سبب
ازدیاد قوت آن طبقه گشت چنانچه قلعه گردکوه و ولایت نیز در تحت تصرف و تسخیر حسن صباح
درآمد پس از وفات برکیارق که سلطان محمد در سلطنت استقلال یافت احمد بن نظام الملک
را با سپاه جرار بولایت رودبار فرستاد و احمد بمحاصره قلعه الموت اشتغال نموده در اوایل
سنه احدی عشر و خمسمایه اتابک نوشتکین شیرگیر با لشکر فراوان بنواحی الموت رفت و ۵۱۱
قرب یکسال بین الجانبین جنگ و جدال امتداد یافت و چون قریب بان شد که صورت

فتح وظفر چهره کشاید خبر فوت سلطان در معسکر اتابک شایع گشت ولشکریان روی بوادی
گریز نهادند و بعد ازانکه سلطان سنجر بر مسند سلطنت نشست چند نوبت لشکر بجنگ
اسمعیلیه فرستاده مدتها میان اصحاب هدایت وارباب ضلالت نزاع وجدال قایم
بود درین اثنا حسن صباح مکری اندیشیده یکی از خادمان سلطانرا بفریفت تا شبی
کاردی بر بالای سرش فرو برد وچون سلطان سنجر از خواب درآمد وآن کارد را دید بغایت
هراسان گشته در اخفاء آن امر کوشید وپس از روزی چند رسول حسن صباح بملازمت
رسیده از زبان حسن صباح معروض داشت که اگر مارا نسبت بسلطان ارادهٔ چیزی
بودی آن کارد راکه در زمین فرو برده بودند در سینه سلطان می توانستند نشاند
سلطان سنجر از استماع این سخن وهم بسیار بخود راه داد وبا ملاحده صلح کرد مشروط
بانکه بتجدید قلعهٔ بنا نکنند ودیگر الات محاربه نخرند ومردم را بقبول ملت خویش دعوت
ننمایند وباین سبب کار حسن صباح روی در ترقی نهاد در خلال این احوال حسین قاینی
کشته گشته بعضی مردم قتل ورا باستاد حسین پسر حسن نسبت کردند وحسن
حکم فرمود تا پسرش را بقصاص رسانیدند ومقارن این حال پسر دیگرش بشرب
خمر متهم بفرمان پدر از زیر بار در بعالم اخرت رفت وغرض حسن ازین حرکت آن بود که بر
مردم روشن شود که مقصودش از امر دعوت کسب ثواب آخرت بوده نه آنکه حکومت
باولادش رسد وحسن صباح در ماه ربیع الاخر سنه ثمان عشر وخمسمایه بمرض موت
مبتلا گشته کیا بزرگ را ولیعهد گردانید ومنصب وزارت را بدهدار ابو علی تفویض
نمود واین دو شخص را وصیت کرد که در فضل نهایت از صواب دید حسن قصرانی
بیرون نروند ودر بیست وششم ماه مذکور حسن صباح بمقامی که درآن عالم جهه او ترتیب
داده بودند خرامید در بعضی از کتب معتبره بنظر رسیده که حسن صباح در مدت سی و
پنج سال که در الموت بود بیش از دو نوبت ببام خانه بالا نرفت وهرگز از قلعه بیرون نیامده
زیراکه پیوسته بتدبیر امور ملک وتحریر مسایل اعتقادیه که موافق مذهب اسمعیلیه
بود اشتغال می نمود کیا بزرگ امید چون قایم مقام حسن صباح شد سیرهٔ ناستوده
او عکس کرده بحسب ظاهر در رواج شریعت کوشید وچند نوبت میان او وسلاطین
سلجوقی محاربات بوقوع انجامیده در اکثر اوقات کیا بزرگ امید بظفر ونصرت اختصاص

٥١٨

کیا بزرگ امید

BIBLIOTHÈQUE NATIONALE R.F. MSS

اسمعلیان فارس

یافت ودر ایام دولت او نیز فدائیان جمعی کثیر از اشراف واعیان را بقتل رسانیدند یکی از انجمله مسترشد عباسی بود وکیا بروایت صاحب گزین بعد از انکه چهارده سال ودو ماه وهشت روز حکومت کرد در بیست وششم جمیدی الاخر سنه اثنی وثلثین وخمسمایه وفات یافت محمد بن کیا بزرک امید بموجب وصیت پدر درقلعه الموت بر سریر حکومت بر سریر حکومت نشست ونیز درافعال واعمال تتبع سنن حسن کرد وفدائیان در زمان او خلقی از اکابر واصاغر را بقتل اوردند یکی از انجمله الراشد بالله عباسی بود وفات محمد در ثالث ربیع الاول سنه سبع وخمسین وخمسمایه روی نمود زمان سلطنتش بیست وچهار سال وهشت روز امتداد یافت حسن بن محمد بن کیا بزرک امید ملقب بعلی ذکره السلام بود واو دعوی امامت کرد وخود را از اولاد نزار بن مستنصر علوی شمرد وبنابر انکه سخنی که ملاحده درباب نسب حسین روایت کنند از عقل بغایت مستبعد است خانهٔ مشکین خامه از تحریر آن احتراز نمود القصه چون علی ذکره السلام بمنصب حکومت رسید در انهدام قواعد شریعت خیر الانام علیه الصلوه والسلام کوشید هیچکس را بر ارتکاب محرمات معاقب نکردانید وروز بروز اثار الحاد وسوء اعتقادش در ازدیاد بود تا مهم بدانجا انجامید که در سنه تسع وخمسین وخمسمایه اکابر واشراف ولایت رودبار را بالموت طلبید فرمان داد تا منبری روبقلعه نصب کردند وچهار علم بزرک هر یکی بر در چهار طرف منبر افراشتند انکاه علی ذکره السلام در هفدهم ماه مبارک رمضان بر منبر رفته انواع هذیانات بر زبان اورده وچون فرود امد مردم را بافطار مامور کردانید و شرب خمر واصناف مناهی وملاهی مشغول کشته انروز را عید القیام نام نهادند واز ان روز باز لفظ ملاحده بر اسمعیلیه اطلاق یافت بالجمله چون مصالح اعمال وقبایح افعال حسن بن محمد از حد اعتدال تجاوز نمود حسن بن ناموز که مردی مسلمان بود وخواهرش در سلک خواتین علی ذکره السلام انتظام داشت فی سنه احدی وستین وخمسمایه فرصتی یافته در قلعه لامسر بزخم کاردی ان ملعون را بدوزخ فرستاد مدت حکومتش چهار سال بود محمد بن علی ذکره السلام چون بر سریر سلطنت قرار کرفت حسن بن ناموز را با تمامت اقربا بانتقام خون پدر بدر کشت ودر اظهار کیش ضلالت ودعوی خلافت وامامت از پدر غلو بیشتر داشت وفدائیان در اوقات حکومت خون بسیاری از مسلمانان را ریختند ودر اطراف واقطار جهان فتنها

انکیختند

محمد بن کیا بزرگ

حسن بن محمد

محمد بن علی ذکره السلام

جلال الدین حسن

انگیختند و پس از آنکه چهل و شش سال از حکومت آن سر دفتر اهل ضلال در گذشت فی
سنه سبع وستمایه متوجه جهنم گشت جلال الدین حسن بن محمد بن علی ذکره السلام بعد از
پدر متصدی امر ایالت گشته در تمهید مبانی ملت بیضا و تشیید قواعد شریعت غرا سعی و
اهتمام نمود و از مراسم کیش الحاد و سورا غینا و بقدر وسع و امکان اجتناب و احتراز نمود
اتباع خود را بر ارتکاب منهیات زجر کرد و رسم اذان و اقامت و امامت نماز جمعه و جماعت
باز گدید اورد و در هر قصبه از قصبات ولایت رودبار جامع و مسجدی بنیاد نهاد و رسولان
با خبر خلیفه و سلطان محمد خوارزمشاه و دیگر ملوک اسلام فرستاد و از حسن اعتقاد
خویش ایشان را خبر داد خلفا و سلاطین و امرا او را درین امر راستگوی دانسته ابواب
مکاتبات و مراسلات مفتوح داشتند و ائمه دین و علماء ملت سید المرسلین درباب
صحت اسلامش فتاوی نوشته او را جلال الدین حسن نومسلمان خواندند و جلال الدین
حسن روزی در حضور علما و اکابر قزوین آتشی بر افروخت و مصنفات حسن صباح
که مشتمل بر فروع و اصول مذهب اسماعیلیه بود پاک بسوخت و مادر حسن نومسلمان
در ایام دولت پسر عزیمت گزاردن حج کرده جلال الدین بدستور دیگر سلاطین رایت و سبیل
مصحوب مادر گردانید ناصر خلیفه رایت او را بر رایت دیگر ملوک در راه تقدیم
داد و سلطان محمد خوارزمشاه ازین معنی برنجید یکی از اسباب خلاف او با ناصر این شد

علاء الدین محمد

و چون مدت یازده سال و نیم از سلطنت جلال الدین حسن نومسلمان در گذشت در
ماه رمضان سنه ثمان عشر وستمایه بعلت اسهال متوجه عالم بقا گشت علاء الدین محمد
بن جلال الدین حسن در سن نه سالگی قایم مقام پدر شد جمعی کثیر را بتهمت آنکه جلال الدین را
زهر داده اند بکشت و آن بی دولت بر روش پسندیده پدر انکار نمود طریقه ناستوده اجداد
پیش گرفت و ملاحده نوبت دیگر آغاز فسق و فساد کرده رسوم شریعت غرا در دیار رودبار
مندرس شد و شیوه زندقه و الحاد رواج و رونق پذیرفت و چون مدت پنج سال از حکومت علاء الدین
بگذشت بی مشورت طبیبی فصد کرده خون بیشتر برداشت و باین سبب خللی فاحش بدماغش راه
یافته مهم بجای رسید که هر کس سخنی از مهمات ملک و مال بعرض او رسانیدی اگر موافق طبع شوم
او نبودی فی الحال آنکس را بقتل آوردی لاجرم حالات ولایات را از وی پوشیده داشتندی و در
اخر ایام دولت علاء الدین میان او و پسرش رکن الدین نزاع قوی روی نمود پسر از پدر خایف گشت

اسمعلیان فارس

وحسن مازندرانی را بران داشت که علاء الدین را بکشت ودر روضة الصفا باین عبارت مسطور است
که چون اسباب هلاک علاء الدین مرتب شد حسن مازندرانی که مرد مسلمان بود وبا وجود
آثار شفقت علاء الدین باوی تعلق محبت می ورزید بلکه امری که زبان خامه بجهت حیا از تحریر
آن کنگ ولال است بجای می اورد باستصواب رکن الدین تا صید جان آن نابکار شده انتهاز
فرصت می نمود بحسب اتفاق روزی علاء الدین شراب خورده در خانه از چوب ونی متصل طویل
گوسفندان ساخته بودند بخواب رفت در نیم شب تیری بر گردن او زدند که دیگر سر بر نیاورد
واین واقعه در شوال سنه ثلث وخمسین وستمایه مدت سلطنت علاء الدین سی وپنج سال بود
رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد بعد از قتل پدر افسر ایالت بر سر نهاده جهت آنکه مردم اورا
بکشتن علاء الدین متهم میدارند حسن مازندرانی را بعالم آخرت فرستاد در اوایل سنه اربع وخمسین
وستمایه هلاکو خان از جیحون عبور نموده خورشاه باستصواب بیسور نوین که حاکم همدان بود
برادر خود شهنشاه را بملازمت خان روان کرد وبعد از رسیدن شهنشاه بمقصد ایلخان برکن الدین
پیغام داد که ما قلم عفو بر جرایم پدر تو واتباع تو کشیدیم باید که قلاع خود را ویران ساخته بخدمت
شتابی خورشاه بعضی از کنگره های قلعه را فکنده اما از غایت وهم وهراس بموکب گردون اساس
هلاکو نپیوست ایلخان در هفدهم شوال سال مذکور بظاهر میمون دز که مسکن رکن الدوله بود
نزول نموده در امر محاصره اهتمام فرمود ودر بیست وپنجم آن ماه جنگ سلطانی بوقوع انجامید
خورشاه بسیار ترسید روز دیگر پسر وبرادر را به بنکی فرستاده اظهار عجز وسرافکندگی
کرده امان طلبید ودر روز بیست ونهم خود نیز از قلعه فرود آمده نقد وجنس موفور پیشکش نمود
وهلاکو خورشاه را بجمعی از محافظان هشیار سپرده سپاه جرار بتسخیر وتخریب بقیه قلاع زود
مامور گردانید وباندک زمانی چهل دانه قلعه بتصرف قوم تاتار درآمده مانند خاک راه هموار گشت
اما سکان قلعه الموت ولامسر وگردکوه روزی چند از حکم پادشاه سرکشی نموده بالاخره متوسلان
الموت ولامسر نیز دست در دامان استیمان زدند وان دو قلعه حکم قلاع دیگر گرفت در تاریخ گزیده
مذکور است که در زمان متوکل عباسی قلعه الموت حسن بن زید العلوی صاحب طبرستان بنا نهاده
بود وان حصار چهار صد ودو سال معمور ماند در روضة الصفا مذکور است که چون خورشاه روزی
چند در خدمت هلاکو بسر برد التماس نمود که اورا باردوی منکو قاآن فرستند ایلخان ازین ملتمس
ابلهانه تعجب کرده طایفه از مغولان را بمحافظت وملازمت رکن الدین تعیین فرمود واورا بجانب

رکن الدین خورشاه در زمان
هلاکو قاان

ترکستان

سلجوقیان

ترکستان روان ساخت وچون خورشاه از اب امویه بگذشت از کمال عقل ودانش با نوکران
هلاکوخان بنیاد خصومت ونزاع نهاد بین الجانبین جنگ صعب قایم شد وبعد ازانکه رکن
الدوله بغرا قوم رسید ایلچی ازنزد قان امر بسمع او رسانید که بادشاه میفرماید که چون نمود
عوی ایلچی ما میکنی چگونه قلعه گردکوه را تسلیم ملازمان برادرم نکردهٔ اکنون باید که بازگردی
وپس از تخریب ان قلعه باردیگر متوجه پای بوس شوی محصلان آن ملحد نادانرا برگردانیده
چون بکنار جیحون رسیدند غریق بحر فنا داد بازش کردند والیخان نیز بعد از توجه خورشاه بجانب
ترکستان هرکس را که از نسل کیا بزرگ امید یافت بقتل رسانید ودود از دودمان ملاحده براورد
لاجرم راهها ایمن وخاطر اهل اسلام از دست فدائیان مطمئن گشت الحمد لله علی تواتر الائه وتوافر
نعمائه

گفتار در بیان ابتداء حال اولاد سلجوق بن دقاق و رسیدن ایشان بمرتبه سلطنت بعون عنایت ملک خلاق

دانندگان حقایق سخن وخوانندگان اخبار نو وکهن چنین گویند که دقاق
در سلک امراء بیغو که حاکم اتراک دشت خزر بود انتظام داشت وبمرتبه جاه وحشمت موفور بود
وبوفور دانش وشجاعت برالسنهٔ افواه مذکور ومردم ان دیار اورا تمر یالغ می گفتند یعنی سخت کمان
وچون امیر دقاق فوت شد بیغو پسرش سلجوق را که بسن رشد وتمیز رسیده بود منظور نظر عاطفت
وتربیت گردانیده او را سباشی لقب داد ومعنی سباشی مقدم الجیش است وکثرت وعظمت
سلجوق بدان مرتبه ترقی نمود که روزی بحرم بادشاه رفته بر اولاد وخواتین او تقدیم فرمود واین
حرکت برخاطر یکی از عورات بیغو گران امد وملک را بران داشت که قاصد ایذای سلجوق گشت
وسلجوق از بادشاه نسبت بخود بد مزاجی فهم کرده با توابع ولواحق متوجه سمرقند شد وچون
بنواحی جند رسید قضاء سینه او بانوار توحید روشن گشته با جمیع اقربا وملازمان ایمان
اورد باموختن قرآن وتعلیم قواعد ملت نبی اخر الزمان اشتغال نمود روز بروز عدد نوکران سلجوق
سمت ازدیاد گرفته استانهٔ علیه اش پناه ملوک اطراف ودرگاه سپهر اشتباهش ملاذ اکابر
واشراف شد نوبتی او را با یبلیغ خان اتفاق محاربه افتاد بعد از فتح وظفر در نواحی بخاری
لوای اقامت افراشت وحق سبحانه وتعالی او را چهار پسر ارزانی داشت، اسرائیل
میکائیل، موسی، بیغو، ومیکائیل در ایام جوانی بزخم تیری کشته شد از دو پسر ماند
طغرل بیک محمد، وجعفر بیک داود، وسلجوق همت بر تربیت این دو نبیرهٔ دولتمند گماشته
ایشانرا ولیعهد گردانید وبعد از وفات سلجوق این دو برادر بیک اخر که تفکر ثاقب

سلجوقیان

وتدبیر صایب از امثال واقران امتیاز تمام داشتند بکرات ومرات با ملوك ماورالنهر وترکستان
محاربه ومصالحه بوقوع انجامید آوازه حشمت ومکنت ایشان بسمع اقاصی وادانی رسید
وصیت شوکت وشجاعتشان در اطراف افاق منتشر کردید وسلطان محمود غزنوی
از حال آل سلجوق خبر یافته رسولی فرستاد والتماس حضور یکی از ایشان کرد اسرائیل بن
سلجوق بخدمت مبادرت نموده سلطان محمود اورا اعزاز واحترام فرموده وبقولی اسرائیل را باخود
برتخت نشاند ودر اثنای محاوره از وی پرسید که اگر ما را بلشکر احتیاج شود چه مقدار سوار
از خیل شما بمدد تواند آمد اسرائیل دو چوبه تیر وکمانی در بازو داشت یك تیر را پیش سلطان
نهاده گفت اگر این تیر را بخیل ما فرستی صد هزار سوار بملازمت آیند سلطان فرمود که اگر زیاده
بباید اسرائیل تیر دیگر بدست سلطان داده گفت اگر این را ببلخان فرستند پنجاه هزار دیگر
بمدد توجه نمایند سلطان بر زبان آورد که اگر بیشتر باید اسرائیل کمان تسلیم سلطان نموده
گفت چون این را بترکستان روان کردانید قریب دویست هزار سوار بدین جانب توجه نمایند
آنگاه سلطان از کثرت سلجوقیان اندیشه مند کشته در مجلس بزم اسرائیل را مقید ساخت
وبقلعه کالنجار فرستاده تا هم انجا رخت هستی بباد داد ودر روضة الصفا مسطور است
که آن روایت که سلطان محمود بطمع اموال آل سلجوق را از آمویه گذرانیده جهت ایشان در خراسان
یورت مقرر کردانیده بصحت نرسیده وقول اصح آنست که طغرل بیك وجعفر بیك در زمان
سلطان مسعود از جیحون عبور نموده وبنواحی در نواحی نسا و منزل ساختند ورسولی نزد
مسعود فرستاده اظهار ایلی وانقیاد کردند وچون بودن سلجوقیان در خراسان موافق
مزاج سلطان مسعود نبود در برابر کلمات خشونت آمیز بر زبان رانده گفت انسب حال
آل سلجوق آنست که در قلم رو من نباشند وامیران این سخن را شنیده دل بر محاربه مسعود نهادند
ودست تعدی بمال رعایا دراز کرده بتهیه اسباب قتال اشتغال نمودند سلطان مسعود
چند نوبت لشکرها بجنگ سلجوقیان روان کرده در اکثر معارك طغرلبك وجعفر بیك
مظفر ومنصور کشتند بالجمله باندك زمانی رایت اقبال آل سلجوق باوج عیوق رسید
بیشتر ولایت خراسان تحت تصرف برادران درآمد ودر اوایل محرم سنه تسع وعشرین واربعمائة
طغرلبك در بلده نیشابور پای بر مسند سلطنت نهاده خطبه وسکه باسم ولقب وی زیب
وزینت یافت سلطان رکن الدین طغرلبك محمد بن میکائیل بن سلجوق چون افسر جهانبانی بر سر نهاده

طغرلبك

روی بانتظام امور ملک و ملت آورد جغربیک را بجانب هرات فرستاد و جعفربیک بعد از
تسخیر آن بلده عم خود را بحکومت منصوب ساخته رایت توجه بجانب مرو برافراخت و در ان
خطه بر مسند ایالت نشسته رسوم ظلم و بیداد برانداخت و هم درین سال سلطان مسعود
غزنوی بالشکر بسیار بصوب خراسان نهضت نمود برادران بیکدیگر پیوستند و در مقام
محاربه و مقاتله آمده بظفر و نصرت اختصاص یافتند و بعد از وفات سلطان مسعود
دار الملک بلخ و مملکت خوارزم نیز بتحت تصرف و تسخیر طغرلبک و چعفربیک درآمد انگاه طغرلبک
روی توجه بجرجان اورده از انجا بری رفت و در کمتر از یکسال جمیع بلاد عراق عجم را مسخر ساخته
در سنه سبع و اربعین و اربعمایه بدار السلام بغداد خرامید القایم بامر الله عباسی
اورا سلطان رکن الدین طغرلبک یمین امیر المومنین لقب داده نامش را در خطبه درج کرد
و در سنه ثلث و خمسین و اربعمایه چغربیک در خراسان بروضه رضوان انتقال کرده پسرش
سلطان الب ارسلان بجای پدر نشست و در سنه اربع و خمسین ابراهیم ینال که برادر مادری
طغرلبک بود رایت عصیان برافراشته از عراق عرب متوجه همدان شد و طغرلبک از عقب
توجه نموده بعد از انکه سلطان الب ارسلان بالشکر فراوان از خراسان بعراق عجم آمده بعم
خود پیوست طغرلبک با ابراهیم ینال قتال نموده نصرت یافت و ابراهیم اسیر گشته کشته
شد انگاه طغرلبک برادرزاده را بصوب خراسان گسیل کرده بنفس نفیس بجانب بغداد شتافت
و قایم خلیفه را از جنگ بساسیری خلاص ساخته نوبت دیگر بر مسند خلافت نشاند و در سنه خمس
خمسین و اربعمایه طغرلبک دختر خلیفه را بعقد در آورده بطرف ری نهضت نمود تا در ان ولایت
بشرط زفاف قیام نماید اما بعد از وصول بمقصد بعلت رعاف بروی استیلا یافته در رمضان سال
مذکور درگذشت و ان سور بماتم مبدل شد مدت سلطنت طغرلبک بیست و شش سال بود و
اوقات حیاتش هفتاد سال ابو القاسم کرمانی و عبد الملک کندری بنوبت وزارتش کردند

البا ارسلان

سلطان ابو شجاع الب ارسلان محمد بن جعفربیک ملقب بعضد الدین برهان امیر المومنین
را بعد از وفات عم خویش طغرلبک بعراق عجم آمده رایت عظمت برافراشت زیرا که از کنار جیحون
تا دجله بغداد در تحت تصرف و تسخیر داشت و سلطان الب ارسلان در اوایل سلطنت خویش عمید
الملک ابو نصر کندری وزیر طغرلبک را گرفته محبوس گردانید بسعی نظام الملک حسن بن اسحق طوسی
پس از چندگاه او را بقتل رسانید و نظام الملک صاحب اختیار گشته در نظام امور دین و دولت و

انتظام ملک وملت ید بیضا نمود واز معظمات وقایع زمان سلطان الب ارسلان یکی آن بود
که پادشاه روم ارمانوس با سیصد هزار سوار وتجمل واستعداد بسیار بقصد دیار اسلام
در حرکت آمد وسلطان الب ارسلان توکل بکرم حضرت واهب النعم کرده با دوازده
هزار مرد شمشیر زن بمقابله ومقاتله قیصر مبادرت فرمود وبعد از تلاقی فریقین وانگیخته
شدن غبار جنگ وشین بطوق کریمه کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غُلِبَتْ فیهِ بِاِذْنِ الله نسیم فتح وظفر
ازمهب وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ الله بر پرچم رایت سلطان دین پناه وزید قیصر منهزم گردید
بجوهر آهن تحکم شهریار روی زمین از عقب قیصر شتافته او را دریافت وغلامی پادشاه روم را
اسیر کرده باوردوی علی رسانید از غرایب اتفاقات آنکه در وقتی که سلطان الب ارسلان داعیهٔ
محاربه قیصر داشت بعرض لشکر اشارت فرمود وعارض ان غلام را بغایت حقیر الجثه دید از نوشتن
نام او در دفتر اعراض نمود سعد الدوله سخن بر زبان آورد که نامش را بنویس چه می شاید که پادشا
روم بدست او گرفتار شود وعاقبت آن سخن بوقوع انجامید بالجمله چون گوهر آیین قیصر روم
را بدرگاه سلطان ظفر قرین رسانید قیصر جبین مذلت بر زمین نهاده برسم اعتذار واستغفا
قیام نمود وسلطان الب ارسلان رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده دخترش را به پسر خویش
ملک ارسلان داد در اواخر سنه سبع وخمسین واربعمایه بعزم خارزم که در نواحی خوارزم
دم از عصیان میزد نهضت فرمود بعد از وصول بدان دیار جارزم با سی هزار سوار در برابر
آمده آتش قتال اشتعال یافت وباد نکبت وادبار بر سپاه جارزم وزیده ناچار روی بگریز نهاد
لشکر منصور بسیاری از مخالفان را بتیغ تیز گذرانیده سلطان الب ارسلان حکومت خوارزم
را به پسر خویش ارسلانشاه تفویض فرمود واز آن دیار مراجعت نموده بزیارت روضه
طیبه امام هشتم علی بن موسی الرضا رضی الله عنهما رفت واز آنجا بجانب رادکان شتافته
در موضع خوش هوا رحل اقامت انداخت آنگاه مسرعان باطراف واقطار ممالک فرستاده
باحضار حکام ومتجنده فرمان داد بعد از اجتماع خلایق تختی از طلا منصوب ساخته ولد
ارشد خود سلطان ملکشاه را بر آنجا نشانده فرمان فرمود تا فوق انام بولایت عهد آن شاهزاده
عالی مقام بیعت کردند عامهٔ ارباب اخبار آورده اند که سلطان الب ارسلان در اواخر ایام
حیات ودولت خویش عزم تسخیر ماوراءالنهر کرد ودر سنه خمس وستین واربعمایه بکنار جیحون
رسید وعساکر نصرت مآثر قلعه برزم را که بر لب آب واقع بود فتح نموده یوسف کوتوال را

بارگاه سلطان پسندیده خصال رسانیدند و پادشاه از وی استفسار احوال فرموده یوسف
کلمات پریشان بر زبان راند و از موقف جلال حکم بقتل آن مقهور صادر شد یوسف خود را از
دست محصلان خلاص ساخت و کاردی از ساق موزه بیرون آورده قصد سلطان نمود حجاب
و یساولان خواستند که ترک صفت چنگ در یوسف زنند اما سلطان ایشان را منع کرده بنا بر
وفور اعتماد بر تیر انداختن خویش داشت تیری بر کمان نهاده بجانب یوسف انداخت بتقدیر ربانی
تیر جناب سلطانی که مدت العمر بر هدف مراد می آمد خطا شده یوسف در رسید و آن نیر مصر
معدلت را بدرجه شهادت رسانید و قرب دو هزار غلام که در آن زمان بر در بارگاه ایستاده بودند
متفرق گشته یوسف کوتوال کارد در دست قدم می گذارد ناگاه جامع فراش بزخم میخ کوب آن
سگ را از پای در آورد ولادت سلطان الب ارسلان شب جمعه دوم محرم سنه احدی و عشرین
و اربعمایه اتفاق افتاده بود و او ده سال بنیابت عم خود طغرلبک در خراسان پادشاهی نمود بعد از فوت عم مدت
ده سال در خراسان و عراقین در نهایت استقلال سلطنت کرد و سلطان الب ارسلان بصفت
نصفت و شجاعت و سمت سخاوت موصوف بود و بغایت صاحب وجوه و مهیب خلقت بچشم مردم
می نمود زیرا که محاسن کشیده داشت و تاجی طولانی بر سر می نهاد بمرتبه که از بدایت طاقیه تا نهایت
محاسن دو گز بود که بنظر بیننده در می آمد گویند که عظمت و شوکت سلطان الب ارسلان بجایی رسیده بود که نوبتی
هزار و دویست کس از سلاطین و حکام و ملک زادگان در پیش تختش صف زده ایستاده بودند
والله اعلم بالصواب سلطان معز الدین ابو الفتح ملکشاه بن الب ارسلان با وجود برادران بزرگتر بموجب وصیت ملکشاه
پدر و سعی خواجه عالی گهر نظام الملک بعد از شهادت سلطان الب ارسلان بر سریر سلطنت
قرار گرفت و از جانب دار الخلافه جلال الدوله قسیم امیر المؤمنین لقب یافت نقلست که در اوایل ایام دولت
سلطان ملکشاه عمش قاورد بن جغربیک که حاکم کرمان بود علم عصیان بر افراشت سلطان
با سپاه خراسان بطرف عراق روان گشت و در نواحی کرج تلاقی فریقین دست داده بعد از سه
شبانه روز که آتش قتال التهاب داشت قاورد در پنجه تقدیر اسیر شد و سلطان او را محبوس کرد
در آن ایام جمعی از امرا و ارکان دولت در باب تزاید علوفه با خواجه نظام الملک سخن کردند و بر زبان
آوردند که اگر پادشاه موسومات ما را مضاعف نگرداند سعادت قاورد را بخواهیم خواجه ایشان را تسکین
داده فرمود که امشب التماس شما را بعرض رسانم و چون سلطان بر مضمون سخنان امرا وقوف یافت
در همان شب قاورد را مسموم ساخته بعالم آخرت فرستاد روز دیگر که طالبان سیم و زر بتقاضا

نزد خواجه آمدند نظام الملک فرمود که دوش سلطان در مفارقت عم خویش که در مجلس نگین زهر آلود
مکیده بغایت محزون بود میسر نشد که مدعای شما را معروض گردانم امرا بعد از استماع این
جواب زبان در کام خاموشی کشیده دیگر نام علوفه نبردند سلطان ملکشاه در سنه سبع وستین
واربعمایه سلیمان بن قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق را بتسخیر بلاد شام فرستاد و تا بلده انطاکیه بسعی
واهتمام سلیمان مفتوح گشت و در سنه احدی وسبعین واربعمایه سلطان ملکشاه دیار ما وراء النهر را
در حیطه تصرف در آورده و سلیمان خان را مقید ساخته باصفهان که دار الملک او بود روان
کرد نقلست که درین سفر خواجه نظام الملک اجرة ملاحان جیحون را بر مال انطاکیه شام نوشت و ملاحان
پیش سلطان بداد خواهی رفته پادشاه از وزیر پرسید سبب این حرکت چیست خواجه جواب داد که
خواستم که بسالها از بسطت مملکت سلطان باز گویند ملکشاه را این معنی بغایت پسندیده افتاده نظام الملک
بروات ملاحان را بزر نقد بخرید و هم درین سال سلطان بجر و بر ترکان خاتون بنت طمغاج خان بن بغرا خان
را در حباله نکاح در آورد و در بیست و پنجم رجب سنه تسع وسبعین واربعمایه در موضع
سنجار حضرت آفریدگار سلطان ملکشاه را پسری از زنی داشته آن مولود عاقبت محمود را
سنجر نام نهادند و در اکثر تواریخ مسطور است که سلطان ملکشاه بسیر بلاد و امصار میل
بسیار داشت چنانچه ده نوبت گرد تمامی ولایتی که در تحت تصرف او بود بر آمد از انطاکیه شام
تا اوزکند بنظر در آورد حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده نوشته که در سنه احدی وثمانین واربعمایه
سلطان ملکشاه بعرب رفته در ان راه خیرات موفور از وی صدور یافت و اخراجاتی که از حجاج می
ستاندند بر انداخته در بادیه رباطها ساخت و چاهها کند و برکها ساخت وایضا در کتاب
مذکور مسطور است که در نوبت دوم که سلطان ملکشاه در اطراف ولایات سیر می فرمود قیصر
روم بخیال قتال واز دار الملک خویش در حرکت آمده و سلطان نیز بجانب او توجه نمود چون هر دو
لشکر در برابر یکدیگر نزول کردند روزی سلطان ملکشاه با اندک نفری از غلامان شکار می نمود
ناگاه بدست رومیان گرفتار گشت و غلامان را گفت که زنهار مرا تعظیم مکنید و یکی از خود شمرید
و بعد از آنکه وزیر صاحب تدبیر خواجه نظام الملک بدین حادثه مطلع شد شبهنگامی غلامی چند
را بدر سراپرده آورد آوازه انداخت که سلطان از شکار باز آمد و روز دیگر بطریق ایلچیان
پیش قیصر رفت و پادشاه روم از او التماس مصالحه نمود خواجه این معنی را قبول کرد آنگاه
قیصر گفت جمعی از مردم شما بدست لشکریان ما گرفتار شده اند نظام الملک جواب داد که

در آورد

دراوردوی ما مخبر بود ظاهرا مجهولی چند قیصر اسیر را طلبیده بخواجه سپرد نظام الملک
دران مجلس ایشانرا سخن درشت گفته روان گشت وچون مقداری مسافت طی نمود از
اسب پیاده شده رکاب شاه رابوسید ورخ برخاک نهاده مراسم عذرخواهی بتقدیم
رسانید وسلطان آن وزیر بی شبه ونظیر را نوازشها کرده بسپاه خویش پیوست بعد از آن
میان ملکشاه وقیصر مهم بمحاربه انجامیده والی روم اسیر گشت وچون چشمش بسلطان
افتاد او راشناخته بزبان آورد که اگر پادشاهی ببخش واگر بازرگانی بفروش واگر قصابی بکش
ملکشاه فرمود که پادشاهم انگاه قیصر را امان داده بمملکت روم فرستاد وهم دران نزدیکی
قیصر وفات یافته خسرو دادگر آن ولایت را بسلیمان بن قتلمش بن اسرائیل ارزانی داشت
نقلست که دراواخر ایام دولت سلطان ملکشاه ومیان ترکان خاتون بنت تمغاج خان
وخواجه نظام الملک کدورت ونزاع واقع شد زیرا که ترکان میخواست که پسرش محمود ولی
عهد باشد وخواجه ان میل داشت که سلطان برکیارق را بولایت عهد تعیین نماید واز جهت
آن عورت همواره درخلوت زبان بغیبت نظام الملک گشاده نزد پادشاه تقبیح احوال وافعال
خواجه پسندیده صفات اشتغال می نمود وگفتی او رادوازده پسر است که حکومت ومنفعت
ممالک را برایشان قسمت کرده وابواب منافع سایر خواص ومقربان مسدود کردانید از
شنیدن این کلمات مزاج پادشاه روز بروز بروزیر متغیر گشته روزی بخواجه پیغام
داد که اگر تو در ملک باما شریکی هست تقریر نمای والا ازچه حیثیت بی حکم وفرمان ما اولاد
خود را بامارت وولایات نامزد کرده وبرسبیل استقلال درمهمات دخل میکنی اگر من بعد ترک
این طریقه ندهی بفرمایم تا دستار از سر ودوات ازپیش دست تو بردارند خواجه جواب داد
که بحکم تقدیر دستار و وزارت من باتاج وتخت تو وابسته است واستقامت این چهار
چیز بیکدیگر منوط ومربوط فرستادگان باغوای ترکان خاتون سخنان موحش برین کلمات
افزوده بعرض رسانیدند وملکشاه ازجواب خواجه خشمناک شده وتاج الملک ابوالغنایم
قمی را که دیوان ترکان بود بوزارت خویش سرافراز ساخته فرمان داد که تحقیق مهمات
خواجه نظام الملک مشغولی کند درخلال این احوال سلطان از اصفهان بطرف
بغداد روان شده خواجه نیز ازعقب درحرکت آمد دراثنای راه ملعونی از فدائیان
حسن صباح باغوای تاج الملک در رمضان سنه خمس وثمانین واربعمایه کاردی کاری

بخواجه رسانید و روز دیگر آن وزیر پادشاه نشان بروضه رضوان خرامید جسد انجناب را
باصفهان برده بخاک سپردند این اول خونی بود که فدائیان ملاحده کردند گویند که نظام الملک رحمه الله
بعد از زخم کارد این قطعه را در سلک نظم کشیده بسلطان فرستاد شعر یکچند باقبال تو ای شاه جهان دار
گرد ستم از چهرهٔ ایام ستردم ؞ طغرای نکونامی و منشور سعادت ؞ پیش ملک العرش بتوقیع تو بردم
آمد ز قضا مدت عمرم نود و سه ؞ و اندر سفر از ضربت یک کارد بمردم ؞ بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند
او را بخدا و بخداوند سپردم ؞ در روضة الصفا مسطور است که خواجه نظام الملک رحمه الله در
یازده سالگی کلام الله را ضبط نموده بود در ایام جوانی در فقه امام شافعی رضی الله عنه بدرجه کمال
ترقی نموده بود و خواجه در ایام وزارت در هرات و بغداد و بصره و اصفهان و عراق عرب و بلاد
روم بقاع خیر طرح انداخته باتمام رسانید از انجمله یکی مدرسهٔ نظامیه بغداد است که بسیاری از علما
مثل امام ابو اسحق شیرازی و حجة الاسلام امام غزالی رحمهما الله در انجا درس گفته اند القصه بپیوسته
که حشمت و عظمت خواجه نظام الملک بدان مرتبه رسیده بود که در ان اوان که سلطان ملکشاه
مخدرهٔ مخدرات سراپرده خلافت خطبه فرمود فرمان داد که از اطراف و اکناف دیار عرب و عجم
اکابر و اشراف بدار السلام بغداد ایند تا در مجلس عقد حاضر باشند لاجرم در بغداد اجتماعی
دست داد که هرگز مثل آن جمعیتی در هیچ شهری صورت نبسته بود و محل اقامت سلطان
در جانب غربی بود و دار الخلافه در طرف شرقی روزی که از برای عقد تعین یافته بود سلطان
فرمود که مجموع اکابر و اعیان جهت رضای خلیفه پیاده متوجه دار الخلافه شوند و خلق
بسیار از علما و ایمه بلاد و انصار پیاده متوجه سرای خلافت در حرکت آمدند چون این خبر
بخلیفه رسید فی الحال کسی باستقبال فرستاد که می باید نظام الملک سوار گشته باقی خلایق
همچنان پیاده بیایند انگاه خواجه بر اسب مراد سوار شده در موافقت پیادگان باستان
خلافت اشیان شتافت و دران صحن محکم خلیفه بر مسند نشسته سایر مردم بر یمین و
یسار او قرار گرفتند و بعد هر کس از علما و عظما از دار الخلافه بیرون اوردند و در خلعت
خواجه نگاشته بودند که باسم وزیر العالم العادل نظام الملک رضی امیر المؤمنین و از ابتداء زمان
خلفا تا آن غایت هیچ وزیری را در القاب بخلیفه منسوب نکرده بودند گویند که سعادت
خواجه بمرتبه بود که در نوبت اول که ملکشاه آمد با انکه چندانی توقف اتفاق نیفتاد
مبلغ صد و چهل هزار دینار از خاصه خویش بفقرا و ارباب احتیاج ایثار کرده بود القصه

سلطان

القصه سلطان ملکشاه در بیست و چهارم رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمایه ببغداد رسید و هم در ان ایام بشکار رفت و در سیم شوال در صیدگاه مریض گشته محزون و بدحال مراجعت فرمود و بعد از انقضاء هژده روز از قتل نظام الملک ملک و مال را گذاشته بریاض جنت انتقال نمود و معزی گوید شعر رفت در یک مه بفردوس برین دستور پیر ؛ شاه برنا از پی او رفت در ماه دگر کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار ؛ قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر ؛ و چون سلطان ملکشاه در اواخر ایام حیات خویش منصب خواجه نظام الملک را بتاج الملک ابوالغنایم ارزانی داشت و بجای کمال الدوله ابو رضا عارض سدید الدوله ابوالمعالی را بنشاند و شرف الملک ابو سعید کاتب را بمجد الملک ابوالفضایل قمی بدل کرد اینداقبال بروی مبارک نیامد ابوالمعالی نحاس در ان باب قطعه بنظم آورد اخر ابیاتش اینست شعر اگر بنظم و کمال شرف تو سیر شدی ؛ ؛ زتاج و مجد سدیدت نگر چه پیش آمد ؛ اوقات حیات سلطان ملکشاه سی و هشت سال بود و زمان سلطنتش بیست سال و او صورت زیبا و سیرت پسندیده داشت و در ایام دولت رایت عدالت و نصفت برافراشت و در آبادانی بلاد و فلاح و ساختن باغات و بقاع سعی و اهتمام فرمود و در وظایف علما و ایمه و اصحاب درس و فتوی افزود همواره چهل و هفت هزار سوار در ملازمت آن شهریار کامکار بسر می بردند و در سفر و حضر طریقه خدمتکاری و جان سپاری می سپردند گویند که سلطان ملکشاه را بشکار و صید حرص بسیار بود و پیوسته در اقصا آفاق بدان امر پرداخته هر صیدی را که بدست خود می انداخت یک دینار سرخ صدقه میداد نقلست که سلطان ملکشاه در ایام سلطنت خویش پایه قدر بیگانه و خویش را بلند ساخته مملکت روم را بسلیمان بن قتلمش ارزانی داشت و کرمان را بسلطانشاه بن قاورد و بعضی از بلاد شام را به برادر خود تتش و خوارزم را بنوشتکین غرجه و حلب را بقسیم الدوله اقسنقر و موصل را بجکرمش و حصن کیف را بارتق و ماردین را باقمتور و فارس را برکن الدوله تکین و سالهای بسیار حکومت در ان ولایت در خاندان این جماعت مذکور بود سلطان رکن الدین ابوالمظفر برکیارق قسیم امیر المومنین ولیعهد پدر بود و در حین وفات سلطان ملکشاه در اصفهان اقامت داشت و ترکان خاتون با پسر خویش محمود در بغداد بود پس از فوت سلطان از خلیفه التماس نمود که سلطنت ممالک را بمحمود تفویض نماید خلیفه نخست از قبول این ملتمس ابا فرموده بعد از مبالغه و الحاح بسیار و اخذ درم و دینار بیشمار اسم سلطنت بر محمود اطلاق کرد آنگاه ترکان خاتون جمعی را بجانب

اصفهان روان ساخت سلطان برکیارق را بدست آوردند و سلطان بمعاونت بعضی از غلامان خواجه نظام الملک از اصفهان بیرون آمده نزدیک اتابک امیر کمشتکین رفت و کمشتکین او را بری برده بر سریر سلطنت نشاند از انجانب ترکان خاتون محمود را باصفهان آورده تاج شاهی بر سرش نهاد ٥ برکیارق با بیست هزار سوار متوجه دار الملک پدر گشته میان او و ترکان مهم بمصالحه قرار یافت برین جمله که از متروکات سلطان ملکشاه مبلغ پانصد هزار دینار تسلیم برکیارق نمایند و او ترک محاصره اصفهان داده بازگردد برکیارق بعد از گرفتن آن وجه بطرف همدان روان شده ترکان خاتون قال سلطان اسمعیل را بوعده مناکحت و مواصلت بفریفت تا با برکیارق مخالفت نماید و اسمعیل بهوای وصال ترکان نسبت بخواهر زاده در مقام خلاف آمده در رمضان سنه ست وثمانین واربعمایه بین الجانبین جنگ صعب روی نمود اسمعیل بدست لشکریان سلطان افتاده قتیل گشت و در شوال همین سال تتش بن ارسلان با سپاه فراوان قصد برکیارق کرده سلطان عازم اصفهان شد زیرا که طاقت مقاومت عم نداشت و ترکان خاتون نیز وفات یافته بود چون بدان بلده نزدیک رسید محمود رسم استقبال بجای آورده هر دو برادر باتفاق یکدیگر بشهر در آمدند سرداران سپاه جهت دولتخواهی محمود سلطان برکیارق را گرفته محبوس کردند و چون خواستند که او را میل کشند بتقدیر پروردگار محمود بمرض آبله گرفتار گشته درگذشت و امرا بالضروره برکیارق را از حبس نجات داده نوبت دیگر بر تخت سلطنت نشاندند و سلطان روی بانتظام مهام پادشاهی آورده مؤید الملک بن نظام الملک را وزیر ساخت و بعد از روزی چند از وزارت برادرش فخر الملک از خراسان بملازمت سلطان رسیده برکیارق مؤید الملک را معزول گردانیده منصب وزارت را بفخر الملک ارزانی داشت انگاه با لشکر ظفر پناه بجنگ تتش مبادرت نموده پس از کوشش و کشش او را بقتل رسانید و جهت دفع عم خود ارسلان شاه بجانب خراسان روان شد و قبل از وصول او بمقصد ارسلانشاه بجانب خراسان روان شد و قبل از وصول و بمقصد ارسلانشاه بدست پسری که قصد مباشرتش نموده بود کشته و برکیارق بی مشیت محاربت بر سریر سلطنت خراسان نشسته بعد از روزی چند برادر خویش سنجر را بدان مملکت حاکم ساخت و علم مراجعت بجانب عراق برافراخت نقلست که در آن فرصت که سلطان برکیارق در خراسان اقامت داشت مؤید الملک معزول در ولایت عراق اتراک را چندان وسوسه نمود که لشکری فراهم آورده علم عصیان برافراشت و بجانب ری توجه نمود اما چون بساوه رسید بزخم کارد

یکی از فدائیان بعالم آخرت رفت پس از ان بیلن کنجد که مسکن محمد بن ملکشاه بود شتافته آن
شاهزاده را بران داشت که با برادر اظهار خلافت کرد در شوال سنه اثنی وتسعین واربعمایه بجیا
قتال بیرون آمده سلطان برکیارق نیز متوجه برادر کشته درین اثنا امرا قصد قتل محمد ملک قمی که
مستوفی دیوان برکیارق بود و منافع ارکان دولت را مسدود کرد اینه نمودند و محمد ملک
بخرکاه پادشاه کریخته امرا از عقب رسیدند وان بوالفضول را پاره پاره ساختند برکیارق زین
جرات وهم وهراس بخود راه داد از قهستان عراق بدار الملک ری کریخت وسلطان محمد بی کلفت
محاربت بر سریر سلطنت متمکن کشت منصب وزارت را بمؤید الملک ارزانی فرمود و برکیارق
نوبت دیکر سپاه موفور جمع ساخته در ماه رجب سنه ثلث وسبعین واربعمایه با براد د
حرب کرد و منهزم بخوزستان رفته دران ولایت امیر ایاز غلام سلطان ملکشاه بوی پیوست و
در جمادی الاخر سنه اربع وتسعین واربعمایه نوبت دیکر میان برادران قتال بوقوع انجا
برکیارق بظفر و نصرت اختصاص یافت و بحسب تقدیر مؤید الملک دران جنگ اسیر شده
سلطان بحبس او فرمان داد کویند که مؤید الملک دران ایام که محبوس بود باسترضای امرا اشتغال
تقبلات کرد و برکیارق از غایت لطف وکرم او را بمنصب وزارت نوید داد درین اثنا روزی
بوقت استوا که حرارت بر هوا استیلا داشت وسلطان میل استراحت نموده بود شنود که طشت
دار او با کسی میکوید که سلجوقیان قوم بی حمیت اند و مطلقا غیرت ندارند زیرا که مؤید الملک را که
این همه فتنه انکیخت حالا سلطان میخواهد که او را وزیر سازد برکیارق از استماع این سخن در
غضب شد و شمشیر در دست از خرکاه بیرون خرامید و مؤید الملک را طلبیده کردن زد انکاه
با طشت دار کفت دیدی که سلجوقیان چه مقدار حمیت دارند القصه بعد ازین وقایع دو کرت
دیکر میان برکیارق و محمد محاربه واقع شده بالاخره مهم بمصالحه انجامید برانجمله که شام و دیار بکر
واذربیجان وموغان وارمن وکرجستان از سلطان محمد باشد باقی ولایت از سلطان برکیارق و در سنه
ثمان وتسعین واربعمایه برکیارق بن ملکشاه بعزم بغداد نهضت نمود در اثنای راه وفات یافت
اوقات حیاتش بیست پنج سال و زمان سلطنتش قریب سیزده سال **سلطان غیاث الدین ابو شجاع
محمد بن ملکشاه قسیم امیر المومنین** بعد از فوت برادر بر بسیط زمین از روی استقلال رایت
دولت واقبال برافراشت و در اوایل ایام سلطنتش ایاز وصدقه غلامان سلطان ملکشاه ملکشاه
بن برکیارق را بپادشاهی برداشتند واغاز مخالفت نمودند وسلطان محمد بجانب مخالفان نهضت نمود

پس از تلاقی فریقین وتساوی صفین ابری بهیات اژدها بر زبر سر لشکر ایاز وصدقه پیدا
شده که آتش از دهانش می بارید بنابران لشکریان ترسیده فریاد الامان بر آوردند ودر
سلک دولتخواهان سلطان محمد منتظم گشتند وسلطان محمد ملکشاه را با ایاز وصدقه بدست
آورده برادر زاده را محبوس گردانید وان دو غلام بو الفضول را بزندان لحد فرستاد وانگاه ببغداد
رفته نسبت بمستظهر خلیفه شرایط تعظیم واحترام بجای آورد نقلست که دران زمان که سلطان
محمد در بغداد بود احمد بن عبد الملک عطاش که مذهب ملاحده داشت واز بر باز پوشیده وپنهان
ساکنان قلعهٔ دزکوه را که سلطان ملکشاه در نواحی اصفهان بنا کرده بود بعلت خویش دعوت می نمود
خروج کرده بر حصار مذکور استیلا یافت وسلطان بعد از شنیدن این خبر از بغداد باصفهان شتافت
وبمحاصره دزکوه اشتغال می نمود چون ذخیره محصوران باتمام رسید احمد عطاش قاصدی نزد سعد الملک
اوجی که وزارت سلطان تعلق باو میداشت درخفیه دعوت ملاحده را قبول کرده فرستاد وپیغام
داد که ذخیره اهل حصار باتمام انجامید اکنون داعیه دارم که درین دو سه روز بامان بیرون آیم
سعد الملک برزبان آورد که یک هفته دیگر تحمل باید نمود تا من این سگ یعنی سلطان را از میان
برگیرم وسلطان محمد بنا بر دمویت وحرارت مزاج هر ماه یکنوبت فصد فرمودی وچون وقت آن کار نزدیک
رسید سعد الملک هزار دینار سرخ وجامهٔ بنفش بفصاد داد که سلطان را بنیش زهر آلود رگ زند
وحاجب سعد الملک ازین سگالش واقف گشته صورت واقعه را با زن خویش درمیان نهاد
وان عورت این حالت را با معشوق خود درمیان نهاد بر طبق کلمه کُلُّ سرٍّ جاوز الاثنین شاع
این خبر بسمع پادشاه رسید بنابران تمارض کرده فصاد را حاضر گردانید وبعد از انکه فصاد بازوی را
نیش بر گرفت سلطان بخشم وغضب در وی نگریسته فی الحال لرزه بر اعضای فصاد خون گرفته افتاد
وکیفیت واقعه را بموجب راستی شرح داد انگاه پادشاه فرمود تا بهمان نیشتر فصاد را
رگ زدند وسعد الملک را نیز با متعلقان هلاک ساختند وچون ملاحده ازین حال
آگاه شدند قلعه را تسلیم نموده احمد عطاش مقید گشت ومحصلان بموجب فرموده
سلطان احمد را دست بسته بر شتری نشاندند واصفهان در آوردند وبعد از چند روز
باقبح وجهی او را با اتباع کشتند وسوختند ودر تاریخ گزیده مسطور است که
سلطان محمد در اواخر ایام حیات بغزای هندوستان رفته بسیاری از هندوان را بقتل
رسانید ودر آن دیار بتی سنگین که قرب دو هزار من وزن داشت بدست سلطان

افاده هندوان کس بدرگاه سلطان فرستاده که اگر آن صنم را تسلیم ما کند همسنگ آن مروارید
فرود آوریم سلطان محمد این ملتمس را قبول نفرمود و فرمود که اگر همچنین کنم مرا محمد بت فروش گویند
چنانکه اذر بت تراش میگویند انگاه آن بت را باصفهان برده در آستانه مدرسه که حالا مقبره
اوست انداخت و سلطان محمد در اوایل سنه احدی عشر و خمسمایه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده
پسر خویش محمد را ولی عهد ساخت و هم دران ایام وفات یافت اوقات حیاتش سی و هفت
سال و مدت سلطنتش سیزده سال بود سلطان محمد بصفت زهد و تقوی و ثبات عهد
و صدق سخن اتصاف داشت و در ایام سلطنت نصفت و معدلت بر افراشت **سلطان
معز الدین سنجر بن ملکشاه برهان امیر المومنین** در زمان برادران خویش برکیارق و محمد مدت بیست
سال حاکم خراسان بود بعد از فوت سلطان محمد از روی استقلال پای بر مسند دولت و اقبال
نهاده بجانب عراق نهضت فرمود و محمود بن سلطان محمد با لشکری در برابر آمده منهزم بطرف
ساوه شتافت انگاه بطریق عجز و اضطراب بخدمت عم بزرگوار مبادرت نمود سلطان ایالت
عراق عجم را بوی مسلم داشت و بازگشت مشروط بانکه در خطبه اسم سلطان سنجر بر نام
محمود مقدم باشد و در سنه اربع و عشرین و خمسمایه سلطان سنجر جهت دفع حاکم
سمرقند احمد بن سلیمان که دم از عصیان میزد بماوراالنهر شتافت و احمد در شهر متحصن
شد بعد از امتداد ایام محاصره بامان بیرون آمد سلطان سلطان او را نگاه داشته
یکی از غلامان خاصه را بر سمرقند گماشت و پس از چندگاه نوبت دیگر حکومت آن مملکت را باحمد
داد و در سنه ثلثین و خمسمایه بهرام شاه غزنوی که مربی سلطان بود خراج باز گرفته آغاز طغیان
نمود و سلطان سنجر بدانجانب توجه نمود مهم بمصالحه انجامید بهرام شاه خراج معهود باز رساند
و در سنه خمس و ثلثین و خمسمایه از والی سمرقند که علت لقوه و فالج بروی استیلا یافته بود مخالفت
نمونه فهم شد ثانیا سلطان سنجر بدان طرف لشکر کشیده بعد از شش ماه که آن بلد را محاصره
فرمود کار احمد بجان رسیده شهر را تسلیم کرد و او را در حالی که دهانش کج شده بود و لعاب از آنجا میرفت
پیش سلطان آوردند انجانب او را معزول ساخته پسرش نصر را بایالت آن ولایت نامزد گردانید
انگاه سلطان دین پناه باغوای بعضی از امراء درگاه متوجه حرب قراختا گشت و گورخان با سپاه
فراوان در برابر آمده بسبب عدم اتفاق ارکان دولت سلطان سنجر مخالفان ظفر یافتند و قرب سی هزار
کس از مسلمانان دران معرکه بدرجه شهادت رسیدند سلطان سنجر با سیصد نفر بر صف کفار زده

باده پانزده کس جان بکنار کشیده بمحاصره ترمد رفت تا بقیة السیف بدو پیوستند و حرم سلطا
ترکان خاتون و حاکم سیستان تاج الدین ابو الفضل بر دست کفار اسیر گشته بعد از چند گاه ایشا
بخراسان فرستادند بالجمله دران جنگ بتقدیر ربانی شکستی فاحش بجناب سلطانی
رسیده هیبت و شکوه او در دل مردمان نقصان پذیرفت و فرید الدین کاتب دران واقعه گوید
شاها ز سنان تو جهانی شد راست بیت تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست گر چشم بدی رسید
انهم ز قضاست انکس که بیک حال بماند ست خداست و در سنه ثلث و اربعین و خمسمایه
سلطان سنجر بعراق شتافته برادر زاده اش سلطان مسعود که بعد از برادر خویش محمود حاکم
آن دیار شده بود بخدمت عم مبادرت نمود در خلال این احوال بهرام شاه غزنوی فتح نامه جنگ
غور و خبر فوت سام و سر سوری را که از جمله حکام آن دیار بودند نزد سلطان فرستاد و در آن
اوان فخر الدین خالد هروی این رباعی را در سلک نظم کشید بیت انها که بخدمت نفاق آوردند
سرهای عزیز خویش طاق آوردند دور از سر تو سام سپهسالار نماند وینک سر سوری بعراق آوردند
و در سنه اربع و اربعین و خمسمایه علاء الدین حسین غوری باتفاق علی چتری که از جملهٔ تربیت یافتگا
سلطان سنجر بود آغاز مخالفت و منازعت نموده روی بخراسان نهاد و سلطان بمقابله و مقاتله
او نهضت فرمود بعد از تلاقی عسکرین سپاه غور انهزام یافت حسین جهانسوز و علی چتری
اسیر و دستگیر گشته سلطان سنجر علاء الدین حسین را مقید گردانید و علی را بجزاء کفران نعمت
رسانید بیت بکفران نعمت دلیری که کرد که اسب مرادش سکندر نخورد و از وقوع این فتح نامدار
نوبت دیگر علم اقبال سلطان سنجر بفلک دوار کشیده آوازهٔ حشمت و عظمتش بسمع دور و نزدیک
رسید و سلطان گیتی ستان چند گاه علاء الدین غوری را در حبس نگاه داشته چون لطف طبعش
ظاهر گشت او را نوازش کرده بحکومت ولایت غور فرستاد و در سنه ثمان و اربعین و خمسمایه
سلطان سنجر بدست حشم غز گرفتار شد تفصیل این اجمال آنکه در زمان سلطان سنجر چهل هزار خانه
وار از ترکمانان که ایشانرا حشم غز میگفتند در ولایت ختلان و چغانیان و نواحی بلخ اقامت داشتند
و هر سال بیست و چهار هزار گوسفند بمطبخ سلطان روان کرده بفراغت روز میگذرانیدند
نوبتی بطریق معهود شخصی از قبل خوانسالار بمیان ایشان رفته طلب گوسفند نمود و بخلاف دیگر
فرستادگان در غث و سمین گوسفندان مناقشه آغاز نهاد و حشم غز تحمل این معنی نیاوردند
آن شخص را هلاک ساختند و علم عصیان برافراختند و خوانسالار از بیم سلطان از قضیه

پنهان داشته مدتی از خاص خویش گوسفند شیلان را سرانجام مینمود درین اثنا والی بلخ امیر
قماج بمرو آمد خوان سالار کیفیت حال را بسمع او رسانید قماج سخنی چند از تسلط و تغلب غزان
معروض داشت و نشان دار و نکلی ایشان بنام خود حاصل کرد بعد از آنکه به بلخ مراجعت نمود کس نزد
حشم غز فرستاده گوسفندان باقی را طلبید آن قوم فرستاده او را در غایت مذلت از امتان خود بیرون
کرده گفتند ما بندگان خاص سلطانیم و بغیر از وی کسی را حاکم خود ندانیم آنگاه قماج با پسر خود ملک
اشرق بعزم جنگ بالشکار بنواحی و یورت ایشان رفته کشته گشت سلطان سنجر بعد از استماع این
باستصواب بعضی از امرا متوجه استیصال غزان شد و چون حشم غز از توجه سلطان وقوف یافتند
رسولی بدرگاه عالمیان فرستاده زبان باعتذار و استغفار گشادند و گفتند اگر سلطان مراجعت فرماید
برسم جرمانه و خونبهای قماج مبلغ صد هزار دینار و صد غلام قتالی تسلیم نمائیم سلطان که عذر ایشانرا
مسموع داشته عنان عزیمت بمستقر کرامت معطوف گردانید اما امرا برین حرکت انکار کرده عرضه سلطان
داشتند که اگر غزان گوشمالی بسزا نیابند در غلب فتنها روی نماید که تدارک پذیر نباشد بنابران
بجانب منازل غزان روان شده بعد از قرب وصول آن قوم تضرع و زاری بسیار کردند و گفتند اگر شاه
سلطان از سر جریمه ما بندگان بگذرد از هر خانه یکمن نقره با آنچه سابقا قبول کرده ایم منضم گردانیم باد
عالیجاه را بر آن قوم رحم آمده خواست تا از مصاف کردن غز مصرع مرکب خویش را عنان تابد لیکن
بنابر آنکه دولت بنهایت انجامیده بود بسبب اعداء امیر مؤید بزرک و برنقش سر روی صف قتال سلطان
برراست و حشم غز دل از جان برگرفته فدای وار بنیاد کارزار کردند اکثر اعیان سلطان سنجر بوا
تراعی که مؤید و برنقش داشتند در جنگ سستی نمود غزان ظفر یافتند سلطان را گرفته بر تخت
نشاندند و شرط زمین بوسی بجای آوردند و در رکاب جناب شهریاری بمرو آمده آن بلده را
که در کمال معموری بود سه شبانه روز غارت و تاراج کردند آنگاه مردم را جهت طلب مخفیات
شکنجه نمودند و بسیاری از علما و مشایخ بواسطه تعذیب غزان شهادت یافتند و همچنین آن ملاعین
باکثر بلاد خراسان رفته مراسم نهب و غارت بتقدیم رسانیدند و سلطان سنجر را شب در قفص
آهنین کرده روز بر سریر می نشاندند بالجمله این حادثه قریب چهار سال ممتد گشته سلطان بسبب
آنکه حرمش ترکان خاتون در دست آن قوم بودند به فرار نمیکرد چون در سنه احدی و خمسین
و خمسمایه ترکان خاتون وفات یافت سلطان در باب تخلص خود فکری نمود امیر الیاس غز را که مخلص
بود فریب داد او را تا برسم شکار بکنار جیحون برد و حاکم ترمذ امیر احمد قماج که کشتها ترتیب ساخته

انتظاری می کشید بیک ناکاه پادشاه را در بر بوده در کشتی نشاند و سلطان بقلعه ترمد رسید و چند
توقف نمود که بعضی از ملازمان بوی پیوستند انکاه بدار الملک خویش رفته چون ولایت را ویران دید و رعیت را
پریشان یافت غم و اندوه بر مزاج شریفش مستولی کشته این معنی بمرض موت سرایت کرده در بیست و پنجم
ربیع الاول سنه اثنی وخمسین وخمسمایه آن پادشاه جمجاه در کذشت بیت فلک خود غیر ازین شیوه ندارد
که اندوهی دهد جانی ستاند بیت اوقات حیاتش هفتاد و دو سال و کثری امتداد یافت و مدت سلطنتش
باستقلال چهل و یک سال و سلطان سنجر پادشاه خدای ترس شرمکین بود و کریم طبع و رعیت
پرور بود و تعظیم و تکریم علما و فضلا و رواج و رونق شریعت غرا و ملت بیضا بقدر امکان سعی و
اهتمام میفرمود بمشیت مراسم جهان کیری و جهانبانی نیکو دانستی و اقامت و لوازم پادشاهی و
کیتی ستانی کما ینبغی توانستی بیت هش هوش دل بود هم زهد دست بدین هر دو بر تخت شاید نشست
در روضة الصفا مسطور است که بعد از فوت سلطان سنجر خواهرزاده اش محمود خان بن محمد خان
که از جانب پدر نسبش ببغرا خان می پیوست در خراسان پادشاه کشت و چون مدت پنج سال و شش ماه
از زمان حکومتش در کذشت یکی از خواص سلطان خروج نموده محمود خان را بدست آورد و میل کشید
بعد از ان بعضی از ولایات خراسان در تحت تصرف خوارزمیان در آمد و برخی تعلق بدیوان غوریان کرفت
سلطنت مغیث الدین محمود بن محمد بن ملکشاه یمین امیر المؤمنین بنیابت عم خویش سلطان سنجر مدت
چهارده سال حکومت عراق عجم و عرب کرد و او پادشاه نیکو سیرت و زیبا صورت بود و لطیف طبع
اما با عورات مصاحبت بسیار می نمود بنکاه داشتن جنودان و سکان شکاری شفقت بحد داشت
و همواره بهوای صید آهو و نخجیر لوای توجه می افراشت و با وجود این احوال از جمیع خرج ممالک
کما ینبغی مخبر بود و مطالعه دفتر روزنامچه و توجیهات و موسومات لشکریان مشغولی می نمود
وفاتش فی شهور شوال سنه خمس و عشرین و خمسمایه در همدان اتفاق افتاد و او در بیست و هفت
سالکی رخت هستی بباد داد در جامع التواریخ مسطور است که دلفک و امیر احمد پسر قطب کنجه و
مهستی معاصر سلطان محمود بودند و دلفک و احمد بندی او اشتغال می نمودند سلطان رکن الدین طغرل
بن محمد بن ملکشاه بعد از وفات برادر بموجب حکم عم خود سلطان سنجر افسر ایالت بر سر نهاد
و میان او و برادر دیکرش سلطان مسعود بکرات محاربات دست داده کاهی ظفر طغرل را و کاهی
مسعود را و چون سه سال از مدت حکومت طغرل در کذشت در محرم سنه تسع و عشرین و خمسمایه
متوجه ریاض جنت کشت و او پادشاهی بود بعدل و سیاست مشهور و از ارتکاب مناهی و ملاهی

محمود بن مٓ بن ملکشاه

طغرل بن مٓ بن ملکشاه

مسعود بن م

بغايت دور بكرم وشجاعت موصوف وبحيا ومروت معروف **سلطان غياث الدين مسعود بن محمد بن ملكشاه** قسم امير المؤمنين در وقت وفات برادر خود سلطان طغرل در بغداد بود بعضى از امرا مسترعى بدانجانب فرستاده او را طلب داشتند وبرخى قاصدى تبريز روان ساخته ملك طغرل را طلبيدند اما سلطان مسعود بر او دسبقت گرفته ناگاه بهمدان رسيد فرقه از امرا بطوع ورغبت وزمره بضرورت وكراهت غاشيه مطاوعت ومتابعتش بر دوش گرفتند ودر اوايل سلطان مسعود مسترشد عباسى وپسر راشد كه باغواى بعضى مردم از مخالفت سلطان دم ميزدند بر دست فدائيان ملحد كشته گشتند چنانچه سابقا شمه ازين حكايت گذشت بعد از آن سلطان مسعود ببغداد شتافته المقتفى لامر الله را بر مسند خلافت نشاند وپس از مراجعت شنيد كه والى فارس داعيه خلاف دارد بنابر آن برادر خويش سلجوق شاه واتابك قراسنقر را بدانجانب فرستاد اما چون اتابك بيكزلى از اردى على بجانب فارس رفت خبر بسلطان فرستاد كه تا پادشاه پير محمد خازن نزد من نفرستد محالست كه ازين موضع قدمى فراتر نهم وسبب اين پيغام آن بود كه محمد خازن منصب وزارت داشت ومنافع امرا مسدود گردانيده نسبت بايشان تجبر وتكبرى مينمود بالجمله بعد از آنكه مبالغه والحاح قراسنقر درين باب از حد اعتدال درگذشت سلطان محمد سر وزير را از تن جدا ساخته پيش وى روانه كرد آنگاه اتابك در ملازمت سلطان مسعود بازگشت وهم در آن اوان مرض بروى مستولى شده درگذشت وسلطان اتابك ايلدكز و ملك چاولى را بجاى وى ترتيب فرموده آذربيجان با بلده گرزاد ومنكوحه برادر خويش سلطان طغرل را باوى در سلك ازدواج كشيد واز آن عورت دو پسر متولد گشتند قزل ارسلان ومحمد وچون سلجوقشاه وفات يافت اتابك جاولى متقلد منصب حكومت فارس شد نقلست كه در نوبت دوم كه سلطان مسعود ببغداد رفت عباس حاكم رى برادرش سليمانشاه را بپادشاهى برگرفت وبا عبدالرحمن وبوزابه كه داعيه داشتند كه محمد وملكشاه پسران محمود بن محمد سلطان ملكشاه را بر مسند سلطنت نشانند اتفاق نموده در اصفهان كوس مخالفت سلطان فرو كوفتند ومسعود از اجتماع اعدا آگاهى يافته در قلب زمستان متوجه اصفهان گشت چون بحوالى سپاه برف وسرما بمرتبه هجوم نمود كه سلطان بضرورت بدار السلام مراجعت فرمود ودر فصل بهار كه بواسطه استيلاى لشكر سبزه ورياحين بر اطراف چمن وكوهسار جنود زمستانى ناپيدا شد سلطان مسعود باسپاه نامعدود بدين توجه فرمود ودر آن

وقت سلیمانشاه وعباس ومحمد وملك شاه وعبد الرحمن ویونانه در ناحیهٔ همدان علم اقامت منصوب داشته وانتظار مقدم شریف سلطان می کشیدند وازاتفاقات حسنه درشبی که صباحش وعدهٔ محاربه بود همچنین سلیمانشاه بجانب وی درحرکت آمد وعباس نیز ازعقب وی شتافته یونزایه وعبد الرحمن متوهم شدند بالمحمود وملکشاه بطرف اصفهان روان گشتند سلطان مسعود بعد ازشنیدن این خبر بهجت اثر براثر برادران بری رفته سلیمانشاه متابعت بخدمت مبادرت نمود بنابر صواب دید بعضی امرا محبوس گشت انگاه عباس وعبد الرحمن ویونانه نیز متابعت ومتوالی زپادشاه امان خواسته بملازمت شتافتند وبانواع تربیت وعنایت اختصاص یافتند اما چون سینهٔ ایشان ازکینهٔ سلطان مملو بود باندك زمانی حرکات ناپسند ازان گروه کافرنعمت سر برزده هر بنوعی کشته کشتند وبعد ازین حالات سلطان مسعود اوقات رابکام دل میگذرانید تا درشب غرهٔ رجب سنه سبع واربعین وخمسمایه درظاهر همدان بریاض رضوان خرامید مدت عمرش چهل وپنج سال بود وزمان ملکش هجده سال وسلطان مسعود به نصفت شجاعت وسمت مروت وفتوت اتصاف داشت ودرزمان سلطنت همت براحیاء مراسم خیرات واشاعهٔ لوازم مبرات میگماشت ازکمال سخاوت وکثرت ایثار پیوسته خزانهٔ او ازدرم ودینار خالی بودی وازغایت محبت بسلوك درویشان وهمواره باشکستگان وگوشه نشینان مصاحبت فرمودی

سلطان مغیث الدین ملکشاه بن محمد بن ملکشاه یمین امیر المومنین

ملکشاه بن م بن ملکشاه

بعد ازفوت عم خویش دررجب سنه سبع واربعین وخمسمایه برتخت سلطنت نشست ومجلس عیش وطرب اراسته ابواب اختلاط با امرا بربست وقصد گرفتن حاجبك که از جمله ارکان دولت مسعود بودی بمزید شجاعت وتدبیر ممتاز بود فرمود بنابران اکثر امرا ازوی رنجیده درشوال سال مذکور حسن خاندار باستصواب خاصیك پادشاه را بیهانهٔ ضیافت بخانه برد وپس ازسه روز که بساط عشرت وسرور بگسترد اورا گرفته درقلعهٔ همدان محبوس گردانید ومسرعی بخوزستان فرستاده برادرش محمد را طلبید وملك شاه روزی چند دران مقام محنت فرجام بسر برده اخر الامر فرصتی یافت وازراه غیرمعهود بخوزستان شتافت ومدتی دران ولایت رحل اقامت انداخت بعد ازفوت برادر دراوایل سنه خمس وخمسین وخمسمایه بخیال سلطنت باصفهان خرامید که ناگاه پیك اجل دررسید مدت ایالتش سه ماه وکسری بود ووفات

۴۱۸

215

محمد بن محمود

حیاتش سی ودو سال سلطان غیاث الدین محمد بن محمود قسیم امیر المومنین در اوایل محرم
سنه ثمان واربعین وخمسمایه بنا بر استدعای امرا بهمدان رسید تاج ایالت بر سر نهاد ودر همان
ماه بسبب وهمی که از خاصبك داشت بقتل وی فرمان داد وبضبط اموال وجهاتش امر فرمود
در تاریخ گزیده مسطور است والعهدة علی الراوی که از جمله رخوتی که در خزینه خاصبك یافتند
سیزده هزار اطلس سرخ بود باقی اشیا را بهمین قیاس باید کرد وچون خبر کشته شدن خاصبك
بسمع اتابك ایلدکز ونصرة الدین خاصبك بن اقسنقر صاحب مراغه رسید رایت خلافت بر افراشته
سلیمان شاه بن محمد بن ملك شاه را بپادشاهی برداشتند وبا سپاه فراوان متوجه همدان گشتند
سلطان محمد بنا بر قلت سپاه وبیوفایی ملازمان درگاه دل از ملك ومال بر گرفته بطرف اصفهان
گریخت وسلیمان شاه بتختگاه رسیده در کمال استقلال بر چهار بالش حکومت نشست درین
اثنا امرا بعرض رسانیدند که مناسب آنست که منصب حجابت بمظفر الدین الب ارغون تفویض
کرد وشمس الدین ابو النجیب بوزارت قیام نماید وحال آنکه خوارزم شاه نامی در ان ایام حاجب
سلیمان شاه بود ومنصب وزارت تعلق بفخر الدین کاشی میداشت وچون خوارزم شاه از عزل
خویش آگاهی یافت با خواهر خویش که منکوحه سلیمان شاه بود گفت که امرا بر سلطنت سلطان محمد
اتفاق کرده میخواستند که امشب سلیمان شاه را بگیرند آن عورت این سخن بعرض شوهر رسانید
آن پادشاه ساده لوح همان شب با جمعی از خواص روی بصوب مازندران نهاد روز دیگر
امرا ازین حرکت ناهنجار خبر یافته در بحر حیرت افتادند ولشکریان دست بفتنه وفساد بر آورده
آنچه در خزانه واصطبل بود بباد غارت وتاراج بر دادند سلطان محمد پس از استماع این خبر
بعجلت تمام بهمدان شتافته نوبت دیگر در پادشاهی استقلال یافت وبعد از چند گاه سلیمانشاه
از ان سفر باز گشته بمدد خلیفه بغداد واتابك ایلدکز در کنار آب ارس با سلطان محمد محاربه
نمود ومنهزم بجانب موصل رفت بعد ازین وقایع سلطان محمد لشکر ببغداد کشیده بواسطه
خروج برادر خویش ملك شاه بی نیل مقصود مراجعت نمود ودر ماه ذی الحجه سنه اربع وخمسین
وخمسمایه بعالم دیگر انتقال فرمود مدت سلطنتش هفت سال امتداد یافت وزمان حیاتش
سی دو سال گویند سلطان محمد پادشاه عادل عاقل فاضل صایب تدبیر بود بقدر الامکان رعایت
احکام شریعت کرده در تعظیم علما ومشایخ سعی می نمود سلطان معز الدین سلیمانشاه باتفاق
بن محمد بن ملکشاه قسیم امیر المومنین در ربیع الاول سنه خمس وخمسین وخمسمایه از موصل بهمدان آمده

. سلیمانشاه بن م

امرا بر سر ملک نشست وجهت استمالت اتابک ایلدکز ملک ارسلان را که پسر هستی اتابک
بود ولی عهد گردانید انکا باغواء غز الدین قیماز ونصر الدین اقسنقر قصد گرفتن موقوف
کرده موقوف ازین حادثه آگاه گشته با اتابک ایلدکز پیغام داد که مناسب آنست که ملک ارسلان
بر تخت پادشاهی نشیند واتابک باین امر همداستان شده در مصاحبت ارسلان بجانب همدان
روان شد وحال آنکه سلیمان شاه از غایت مداومت بشرب مدام ومصاحبت بگلرخان سیم اندام
پروای نظام وانتظام سلطنت نداشت لاجرم اکثر امرا از ملازمتش متفرق گشته جون ملک ارسلان
واتابک ایلدکز نزدیک رسیدند در اواخر رمضان سال مذکور ورا گرفته در قلعهٔ همدان محبوس
گردانیدند وسلیمان شاه در ان محبس فی سنه ست وخمسین وخمسمایه وفات یافت اوقات
حیاتش جهل وپنج بود در زمان سلطنتش شش ماه وکسری سلطان ابو المظفر زین الدین ارسلان
بن طغرل بن محمد بن ملکشاه جون بهمدان رسید باتفاق امرا وارکان دولت بر سریر
سلطنت قرار گرفت وبعز دولت وحسن معدلتش عالم رونق ورواج دیگر پذیرفت ودر
مبداء پادشاهی سلطان ارسلان غز الدین قیماز والی اصفهان وحسام الدین اینانج حاکم ری
رایت عصیان بر افراشته ومحمد سلجوقشاه را بشاهی برداشته متوجه همدان گشتند و
ملک ارسلان مخالفان را استقبال کرده ونواحی قلعه قزوین تلاقی فریقین دست داد وشکست
بر ملک محمد افتاده روی بجانب خاراستان نهاد وقیماز واینانج بطرف ری ومازندران گریخته
در خلال این احوال الحاکم ابخاز که کافر مقهور بود قصد اذربیجان نمود وملک ارسلان بالشکر فراوان
متوجه دفع کافران گشته در حدود قلعهٔ کان جنکی سهمناک بوقوع انجامید واهل اسلام بفتح ونصرة
اختصاص یافته ارباب کفر وظلام باقبح وجهی بصوب هزیمت شتافته انکاه پادشاه ظفر قرین
بقزوین رفته قلعهٔ ملاحدهٔ بی دین را که در ان نواحی ساخته بودند بضرب شمشیر در حیطهٔ
تسخیر وعرصهٔ تخریب در آورد ودر اواخر سنه تسع وخمسین وخمسمایه بجانب صفهان توجه
فرموده اتابک زنکی صلغری در ان ولایت بخدمت شتافت وبمنشور حکومت فارس نوازش
واختصاص یافت ودر سنه احدی وسبعین وخمسمایه اینانج که سابقا بمازندران گریخته بود
بملازمت خارزم شاه رفته واز وی استمداد نموده باسپاهی متوجه عراق گشت ودر ولایت قزوین
وابهر دست بقتل وغارت بر آورد وسلطان برافقت اتابک ایلدکز بجانب مخالفان متوجه فرموده
اینانج نوبت دیگر بطرف مازندران گریخت ودر سنه ثلث وستین باز بمملکت ری آمد

ارسلان بن طغرل بن م

ستّین ×

وسلطان ارسلان برادر مادری خود اتابک ایلدکز نصر الدین محمد بن ایلدکز را بجنگ اوفرستاد
اتابک منهزم بازگشت آنگاه پدرش اتابک ایلدکز متوجه مخالفان شده چون بری رسید
سخن صلح درمیان افتاد برینجمله که اینانج در مصاحبت اتابک بملازمت سلطان شتابد و بحسب
درشبی که صباحش موعد ملاقات بود اینانج را در منزلش بقتل رسانیدند و مطلقا معلوم
نشد که این حرکت از که در وجود آمد وسلطان ارسلان بعد از استماع این خبر مملکت ری را
بجهان پهلوان محمد بن ایلدکز مسلم داشت اتابک محمد دختر اینانج را بخواست وقتلق اینانج از آن
عورت تولد نمود در سنه ثمان وستین وخمسمایه والده سلطان که در خانه اتابک ایلدکز
اقامت داشت باتفاق ارباب اخبار مادر دهر هرگز بعفت ودیانت ودینداری ورعیت پروری
او مولودی در مهد عزت نه پرورده بود ازعالم انتقال نمود بعد از یک ماه ازین واقعه ایلدکز نیز
ازعقب او روان شد قاضی نورالدین جوینی درین باب گوید رباعی دردا که زمانه رانگر خواهی رفت
اندر پی او چو شمس الدین خواهی رفت ؁ در گردش چرخ کس ندادست نشان ؁ دریا نصد واند
انچه درماهی رفت ؁ وسلطان ارسلان بعد از اتابک ایلدکز اغلاد حکومت ری را بجهان محمد ارزانی
داشت اما از فوت والده مرحومه واتابک ایلدکز بغایت متاثر گشته پهلو بربستر ناتوانی نهاد
ودر منتصف جمادی الاخر سنه احدی وسبعین وخمسمایه رخت هستی بباد داد مدت
عمرش چهل وسه سال بود وزمان سلطنتش پانزده سال وکسری واو پادشاه حلیم صبور
صاحب سخاوت بود واز غایت علو همت بتحقیق دخل وخرج مملکت التفات می نمود طریقه
عفو کوشیدی وزمان او معلا زمانش در مجلس بزم هرگز بلفظ فحشی گویا نگردی سلطان
رکن الدین طغرل بن ارسلان قسیم امیر المومنین بعد از فوت پدر افسر سلطنت برسر نهاد
وتمام مهام ملک وملت را بکف کفایت عم خویش جهان پهلوان محمد بن اتابک ایلدکز داد ودر مبدا
پادشاهی سلطان طغرل پادانجار قصد اذربیجان نموده محمد بن طغرل بن سلطان محمد خروج کرده
بجانب عراق توجه فرمود انجناب جهان پهلوان محمد وقزیل ارسلان بدفع دشمنان پرداخته
کار هر دو گروه را برحسب دلخواه دوستان ساختند وچون مدت ده سال از ایالت سلطان
طغرل بگذشت درسنه احدی وثمانین وخمسمایه سبعه سیاره در سیم درجه میزان
که از بروج هواست قران کردند منجمان گفتند که درین سال بادی پیدا شود که تمامی
عمارات را نیست ونابود سازد بلکه قواعد جبال را از زمین بر اندازد وحکیم انوری درین باب

طغرل بن ارسلان

چنگیزخان

از سایر ارباب نجوم مبالغه بیشتری فرموده ومردم از بیم جان در زیر زمین سردابها ترتیب
فرمودند اما بتقدیر ایزد تعالی دران ایام که اوقات حکم ایشان بود چندان باد نوزید که دهقانان
کاه را از غله جدا توانند کرد یکی از فضلا درین معنی گوید بیت گفت انوری که از سبب بادهای سخت
ویران شود عمارت و کهسار و برتری در روز حکم او نوزیدست هیچ باد
یا مرسل الریاح تو دانی و انوری اگرچه درین صورت کذب منجمان ظاهر
گشت اما باتفاق جمهور مورخان درین سال چنگیزخان در دیار توران سرور ایل و الوس
خود گشت و باندک زمانی استیلا یافت روی بمملکت سلطان محمد خارزم شاه آورد و بادی
نیازی چنان در وزیدن آمد که در تمام قلمرو سلطان ساکن داری و تلخ تاری نماند
وهم درین سال جهان پهلوان اتابک محمد بن ایلدکز رخت هستی بباد داد و میان سلطان
طغرل و عم نیکوش قزل ارسلان مخالفت اتفاق افتاد و بیان این سخن
آنست که بعد از فوت اتابک محمد برادرش اتابک قزل ارسلان راتق فاتق امور مملکت
شد وهم دران اوان بواسطهٔ افساد و مفسدان میان قزل ارسلان و سلطان وحشتی
روی نموده اتابک از تبریز متوجه همدان گشت و سلطان طغرل بنابر آنکه قوت بیکار نداشت
طریق فرار اختیار کرده قزل ارسلان بهمدان درآمد و روزی چند رحل اقامت انداخته باد
زبایجان مراجعت نموده بار دیگر سلطان بهمدان شتافته امراء عراق باشارت اتابک
بوی پیغام دادند که از حرکات ناپسند خویش ناشادم و پشیمانیم و بملازمت میایم تا شرط
استغفار و اعتذار بتقدیم رسانیم و سلطان قزل ارسلان از استماع این سخنان
خوش دل شده جواب داد که فردا در میدان گوی بازی با امرا ملاقات نماییم و مراسم عهد
و پیمان تازه گردانیم و روز دیگر طغرل ساده دل بمیدان شتافته امرا بقدم عذر و عصیان
پیش آمدند و سلطان را گرفته در قلعه النجق محبوس گردانیدند پس از آن قزل ارسلان
از آذربیجان بهمدان رفته خواست که سنجر بن سلیمان شاه را بایالت بردارد ودرین اثنا ایلچی
از دار الخلافه رسیده از زبان خلیفه پیغام رسانید که آنسبب آنست که اتابک بنفس
شریف متصدی امر پادشاهی کرده قزل ارسلان از استماع این سخن مبتهج و مسرور
گشته رایت استقلال برافراشت و اسم خویش را بر دراهم و دینار بنگاشت فخر الدین
قتلغ و دیگر امراء عراق که هر یک خود را در نسب و استحقاق صدید را برتر میدانستند

این معنی نیاورده در همان هفته اتابک را بقتل آوردند ممالک عراق بر یکدیگر قسمت
کردند درین اثنا سلطان طغرل بواسطه اهتمام حسام الدین سپه سالار وجمعی دیگر از مردم خدمت
کار از مجلس بیرون آمده لشکر جرار در ظل رایتش جمع گشت آنگاه متوجه اهل عصیان
شده در نواحی قزوین الجانبین حربی سخت اتفاق افتاد وامراء عاصی جزاء اعمال سیئه
خویش رسیدند نوبت دیگر علم اقبال پادشاه عالی گهر بچرخ اخضر رسانید در سنه
ثمان وثمانین وخمسمایه فتنه که حرم سلطان طغرل بود ومادر قیلغ اینانج بن جهان پهلوان
محمد باشارت پسر خواست که شربتی مسموم بسلطان دهد پادشاه برین مکیدت اطلاع
یافته همان شربت را بان زن مکاره داد تا بمرد وقیلغ اینانج را محبوس کرد وبعد از روز چند
قلم عفو در اقماص بر جریده جریمه اش کشیده او را مطلق العنان گردانید وقلغ اینانج از
غایت خبث باطن رسولی نزد سلطان علاء الدین تکش خورزم شاه فرستاده او را بر تسخیر
مملکت عراق ترغیب می نمود وتکش لشکر بعراق کشیده قیلغ اینانج بوی پیوست آنگا خورزم
شاه قلعه طبرک را مفتوح ساخته وبعد از روز چند که در نواحی ری رحل اقامت انداخت
طفاج نامی را والی آن مملکت گردانیده بصلح بازگشت ودر سنه تسع وثمانین وخمسمایه
سلطان طغرل بجانب ری نهضت نمود وقلعه طبرک را از خورزمیان بستاند وطفاج را
بدست آورده سیاست فرمود ودر محرم سنه تسعین قیلغ اینانج باشارت خورزمشاه
با سپاه کثرت دستگاه روی بعراق نهاد ودر حوالی ری میان او وسلطان طغرل محاربه
قوی دست داد وسلطان بظفر ونصرت اختصاص یافته قیلغ اینانج باقبح وجهی بطرف
خورزم شتافت وسلطان طغرل بکام دل در بلده ری بساط نشاط گسترده با پری رویان
چوگل بشرب مشغول گشت ودرین اثنا خبر توجه سلطان تکش متواتر ومتعاقب رسید
طغرل از غایت شفقت بعیش وعشرت از ضبط مملکت فراغت می ورزید وصبوح را العیوق
وعیوق را بصبوح متصل میگردانید لاجرم امرا وارکان دولت رسولان نزد تکش فرستاده
او را بر آمدن تحریص نمودند وخورزم شاه هر دو منزل را یکی کرده ناگاه بحوالی ری رسید
وسلطان طغرل بعزم مقابله ومقاتله در حرکت آمده در ربیع الاخر سال مذکور هر دو گروه را
اتفاق ملاقات افتاد سلطان دران روز از غایت جوانی وعدم هوش بواسطه کاس شرابی
ارغوانی در برابر قیلغ اینانج آمده اسب پیش راند واین از شاه نامه برخواند بیت

جو نان لشکرکش برخواست کرد ٭ رخ نامداران ما کشت درد ٭ من ان کرز یك زخم
برداشتم ٭ سپه را همان جائی بگذاشتم ٭ خروشی خروشیدم از پشت زین ٭
که چون اسیا شد بریشان زمین ٭ درین اثنا از غایت مستی کرزی که بدان می نازید بر دست اسب
خویش زد و ستور از پای درآمد سلطان از پشت زین بر روی زمین افتاد مقارن ان حال قیلع
اینانج بوی رسیده بیك زخم شمشیر کار آن شهریار شیردل را باتمام رسانید و دولت ال
سلجوق بن دقاق در عراق بنهایت واختتام رسید کویند که سلطان طغرل بحسن صورت
ویمن سیرت وارتکاب اعمال حمیده واجتناب از اقبال نکوهیده اتصاف داشت وتلطف
طبع وحدت ذهن از اکابر وسلاطین سلجوق ممتاز ومستثنی بود این رباعی از جمله اشعار
لطافت شعار اوست ٭ ماهم بای دین جهان جرا نیم وجان ٭ بچشم وخاریم یادناریم عمان ٭
نی مال همی ماند نی خان ونه مان ٭ جون عمر همی نماند کو هیچ ممان ذکر طبقه دویم از سلجوقیان که
در ولایت کرمان حکومت کرده اند اول این طبقه قادرد بن جغربیك بن میکائیل
سلجوقی است واو در سنه ثلث وثلثین واربعمایه از قبل عم خویش سلطان طغرلبك در ولایت
کرمان حاکم کشته در سنه خمس وخمسین واربعمایه فارس را در تصرف آورد ودر سنه خمس
وستین واربعمایه با برادرزاده خویش سلطان ملك شاه اغاز مخالفت نمود ودر جنك
اسیر شد ومسموم کشت ومدت حکومتش سی ودو سال بود سلطانشاه بن قادرد
بعد از فوت پدر بفرمان پسرعم خویش ملك شاه پادشاه کرمان شد وبقول صاحب کزیده
ده سال حکومت کرد ودر سنه سبع وسبعین واربعمایه درکذشت تورانشاه بن قادرد
قایم مقام برادر بود ودر عدل وداد وتعمیر بقاع خیر سعی واهتمام فرمود ووفاتش در سنه تسع
وثمانین واربعمایه اتفاق افتاد مدت سلطنتش سیزده سال امتداد یافت ایرانشاه
بن توران شاه جون اکثر اوقات را بفسق وفساد وظلم مصروف داشت بنابران که کرمانیان
خروج کرده در سنه اربع وتسعین واربعمایه او را بقتل آوردند مدت ممالکتش بنج سال
بود ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قادرد از بیم ایران شاه در دکان کفشکری بسر می برد و
بعد از قتل او باتفاق امرا واعیان کرمان بمرتبه بلند سلطنت رسیده جهل ودو سال
در کامرانی کذرانید ملك معیث الدین محمد بن ارسلانشاه بعد از فوت پدر در سنه ست
وثلثین وخمسمایه حاکم کرمان شد وبعضی از برادران خود را میل میکشید برخی را بقتل رسانید

قادرد

سلطانشاه

تورانشاه دوازده /

ایرانشاه

ارسلانشاه

محمد بن ارسلانشاه

واورا

سلجوقیان روم

طغرلشاه

محمد شاه

سلیمان بن قتلمش

داود بن سلیمان

واورا بدانستن علم نجوم وتعبیر بقاع خیر میل بسیار بود مدت حکومتش چهارده سال
امتداد یافت وفوتش در سنه احدی وخمسین وخمسمایه اتفاق محیی الدین طغرلشاه
بن محمد قایم مقام پدر گشته مدت دوازده سال حکومت نمود بعد از فوت او میان
اولادش بهرام شاه وارسلان شاه وتوران شاه مدت بیست سال نزاع وقتال
قایم بود وهرچنگاه ازین شهزادگان بدیگری غالب آمده بر سریر حکومت می‌نشست
بدین سبب پریشانی واختلال باحوال کرمان وکرمانیان راه یافت محمد شاه بن بهرام شاه
بعد از فوت پدر اعمام بر تخت سلطنت مقام کرد مبارک شاه سلجوق بروی بیرون
محمد شاه پناه بسلطان ارسلان بن طغرل برد وسلطان اورا بلشکر مدد فرمود بفور
گریخت صاحب گزیده گوید که در سنه ثلث وثمانین وخمسمایه ملک دینار که از قوم
غز بود بر کرمان استیلا یافت وملک قاوردیان بنهایت انجامید والله اعلم بالصواب
ذکر طبقه سیم از سلجوقیان که در مملکت روم سلطنت کرده اند حمدالله مستوفی گوید که چون
در زمان ملک شاه قیصر روم فوت شد وازو کسی که قابل سلطنت داشته باشد
نماند سلطان سلیمان بن قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق را بحکومت روم فرستاد
وسلیمان در سنه ثمانین واربعمایه بدان مرز وبوم استیلا یافت مدت بیست سال
سلطنت نمود ودر سنه خمسمایه از عالم رحلت نمود داود بن سلیمان بعد از پدر مدت
هجده سال حکومت کرده در سنه ثمان وثلثین وخمسمایه اتفاق افتاد سلطان
مسعود بن قلیج ارسلان بعد از پدر نوزده سال بدولت واقبال گذرانید ودر سنه
ثمان وخمسین وخمسمایه بعالم دیگر خرامید قلیج بن مسعود ولیعهد پدر بود واو
مملکت را تسخیر فرمود وده سال پادشاهی کرده ودر سنه ثمان وستین وخمسمایه
بجهانی باقی انتقال نمود آنگاه میان پسرانش رکن الدین سلیمان وغیاث الدین
کیخسرو اتفاق منازعت افتاد بعد از محاربات بسیار کیخسرو بابان نزد
سلیمان آمد ومدت سلطنت سلیمان بست چهار سال بود در سنه اثنی وستمایه
رخت هستی بباد داد عز الدین قلیج ارسلان بن سلیمان در سن طفولیت بر تخت سلطنت
نشست وعمش غیاث الدین کیخسرو رایت خلافت برافراشته واورا بدست آورد
ودر قلعه محبوس گردانید مدت شش سال بدولت واقبال گذرانید تا فی سنه تسع وستمایه

درمعرکه عز شهادت یافت عز الدین کیکاوس بن غیاث الدین کیخسرو از پدر یک سال پادشاه گشت بزحمت سل درگذشت علاء الدین کیقباد بن کیخسرو خلاصه آن دودمان بود وچند نوبت میان او وسلطان جلال الدین منکبرنی محاربات دست داده اکثر اوقات کیقباد بظفر ونصرت اختصاص یافت وچون مدت بیست وشش سال از سلطنت کیقباد بگذشت در سنه ست وثلثین و ستمایه بفرمود پسر خویش کیخسرو مسموم گشت غیاث الدین کیخسرو بن کیقباد چون هشت سال پادشاهی کرد لشکر مغول بروم شتافته کیخسرو انهزام یافت ودر سنه اربع واربعین وستمایه هلک برملک اختیار نمود رکن الدین سلیمان بن کیخسرو بعد از آنکه تاج ایالت برسر نهاد برادر خود علاء الدین کیقباد را بملازمت قاآن فرستاد کیقباد مهمات برادر را بر حسب دلخواه ساخته علم مراجعت برافراخته چون نزدیک بروم رسید رکن الدین سلیمان بتوهم آنکه مبادا کیقباد بروی تفوق جوید شخصی را بر آن داشت تا آن بی گناه را زهر داد وسلیمان نیز بفرمان اباقاخان در سنه اربع وستین وستمایه از جهان شربت چشید مدت سلطنتش بیست سال بود کیخسرو بن سلیمان در سن طفولیت قایم پدر شده بموجب حکم اباقاخان خواجه معین الدین پروانه کاشی صاحب اختیار آن مملکت گشته مادر کیخسرو را در حباله نکاح آورد وچون مدت هجده سال از سلطنت کیخسرو بگذشت در سنه اثنی وثمانین وستمایه در اذربیجان بفرمان احمد خان مقتول گشت بعد از آنکه ارغون خان بر سریر جهانبانی نشست غیاث الدین مسعود بن کیکاوس را بایالت روم فرستاد واو در سنه سبعه وستمایه فوت شده برادرزاده اش کیقباد بن فرامرز باشارت غازان خان پادشاه روم شد وبعد از مدتی نسبت بخان در مقام عصیان آمده غازان لشکری بدانجانب فرستاد تا او را دواند ودمانش برآورد وبعد از آن از سلجوقیان کسی در آن دیار حاکم نگشت اکنون وقت آنست که شمه از احوال خوارزمشاهیان در حیز بیان آید وَمِنْهُ الإِعَانَةِ وَالتَّوفِیق

گفتار در بیان سلطنت خوارزمشاهیان

باتفاق مورخان جد سلاطین خوارزم نوشتکین غرچه است واز غلامی ترکی نژاد بود مملوک بلکاتکین در سلک ممالیک سلطان ملکشاه انتظام داشت وبعد از فوت بلکاتکین نوشتکین بمنصب طشت داری رسیده بنا بر آنکه مال خوارزم طشت خانه می شد شحنگی آن ولایت بوی تعلق گرفت وچون نوشتکین وفات یافت پسر بزرگترش قطب الدین محمد که بانواع فضل وهنر آراسته بود بمراتب بلند ومناصب ارجمند ترقی نمود قطب در زمان سلطنت سلطان برکیارق وامارت

سلطان

اتسیز

ترتیب

سلطان سنجر فی سنه احدی واربعین واربعمایه والی خوارزم گشته خوارزمشاه لقب یافت
ومدت سی سال در دولت واقبال بسر برد یکسال خود بدرگاه سلطان سنجر می آمد وسال دیگر
پسر خود اتسیز را می فرمود وقطب الدین محمد در ایام حکومت نسبت بسلاطین سلجوق
خدمات پسندیده بجای آورده هرگز دامن خود را بلوث عصیان ملوث نکرد وفاتش در سنه
احدی وعشرین وخمسمایه روی نمود واورا بانعام واحسان اهل فضل ودانش رغبت
بسیار بود اتسیز بن قطب الدین محمد بعد از فوت پدر بایالت ولایت خوارزم سرفراز گشت
واورا در زمره سلطان سنجر حقوق خدمت بی نهایت بود لاجرم سلطان اتسیز را جندان تربیت
کرد که محسود اماثل واقران گشت وارکان دولت سنجر قصد کردند که اورا از نظر سلطان بیندازند
اتسیز بر مکر حاسدان اطلاع یافته از سلطان سنجر رخصت رفتن بجانب خوارزم حاصل
کرد گویند در زمان که پادشاه را وداع نمود روان گشت سلطان بر زبان آورد که این شبی است
که دیگر روی اورا نتوان دید خواص ومقربان بعرض رسانیدند که جون این معنی بر ضمیر انور
شهریار بحر وبر واضح است سبب فرستادن او بخوارزم چیست سلطان فرمود که حقوق
خدمت اتسیز بر ما فراوانست وازار او در مذهب مروت جایز نیست القصه جون اتسیز
بخوارزم رسید باندک زمانی سرکشی وتمرد اغاز کرده شیوهٔ عصیان پیش گرفت وسلطان سنجر
در محرم سنه ثلث وثلثین وخمسمایه لشکر بخوارزم کشید اتسیز منهزم وپسرش القیالغ
بدست عساکر منصور افتاده بسیاست رسید انگاه سلطان سنجر حکومت آن مملکت را
به برادرزادهٔ خویش سلیمان شاه تفویض فرموده مراجعت نمود واتسیز نوبت دیگر بخوارزم
آمده بنابران که سلیمان شاه را طاقت مقاومت نبود بسلطان سنجر پیوست واتسز دعوی
استقلال کرده بیشتر از بیشتر نسبت به پادشاه بحر وبر طریق خلافت وطغیان مسلوک
داشت وسلطان سنجر در شهور سنه ثمان وثلثین وخمسمایه کرت دیگر بخوارزم رفته اتسیز
در شهر متحصن گشت وسلطان بمحاصره اشتغال نموده جون نزدیک بان رسید که فتح میسر
شود اتسیز دست در دامن اعتذار واستغفار زده تحف وهدایا مبادرت نمود سنجر از
غایت پاک طینت خوارزم را بدو گذاشته بازگشت وبعد ازانکه بدار الملک مرو فرمود آمد شنید
که اتسیز همچنان بر سر عصیان وطغیانست بنابران ادیب صابر ترمذی را نزد او فرستاد
تا شرط موعظت ونصیحت بجای آورد اتسیز ادیب را نگاه داشته وفدایی را بمرو روان کرد

تا فرصتی جسته بقتل سلطان مبادرت نماید و ادیب صابر برین کید اطلاع یافته نامۀ عرضه
داشتی مشتمل بر کیفیت واقعهٔ مذکوره بجانب مرو موسل کردانید و سلطان سنجر بعد از مطالعه
آن کاغذ بسعی و اهتمام تمام آن فدائیان را پیدا ساخته بقتل رسانید و اتسیز ازین امر اطلاع
یافته ادیب را در جیحون انداخت و در سنه اثنی و اربعین و خمسمایه سلطان سنجر نوبت دیکر
لشکر بخوارزم کشید نخست هزاراسب را محاصره نموده انوری که دران زمان ملازم رکاب سلطان
بود این رباعی در نظم آورد رباعی ای شاه جهان ملک جهان بحسب تراست ؛ از دولت و اقبال
شهی کسب تراست ؛ امرز بیک حمله هزاراسب بکیر ؛ فردا خوارزم و صد هزار اسب تراست
رشید وطواط که از جملهٔ مخصوصان اتسیز بود این بیت را بر تیری نوشته در اردوی سلطان
افکند بیت کر دشمنت ای شاه شود رستم کرد ؛ یک خر ز هزاراسب نتواند برد ؛ سلطان ازین
جهت عظیم براشفته کفت جون شهر مفتوح کردد و رشید بدست آید او را هفت پاره
کنند بعد از انکه هزاراسب مسخر کشت رشید بخواص و مقربان سلطان توسل جسته یکی
ازیشان در محل مناسب بسمع اشرف رسانید که وطواط مرغکی ضعیف است تحمل آن
ندارد که او را هفت پاره کنند اکر رای اعلی را اقتضا فرماید دو پاره اش سازند سلطان خندان
شده از سر خون رشید درکذشت و سلطان سنجر پس از فتح هزاراسب بظاهر خوارزم رفته
بمحاصره مشغول شد درین اثنا زاهدی که او را آهو پوش می کفتند بخدمت سلطان شتافته
در باب مصالحه سخن کفت و اتسیز پیشکشهای لایق بیرون فرستاده مقرر بران شد
که اتسز بکنار جیحون آید و در برابر شاه بحر و بر زمین بوس کرده باز کردد تا سلطان
از سر جریمهٔ او درکذرد جون اتسیز بموعد آمد هم از بالای اسب سر فرود آورده از غایت
تکبر پیش از سلطان عنان باز کردانید هرجند این معنی مخالف مزاج شهریاری بود اما
بنابر کمال مرحمت و عاطفت جبلی بجانب دار الملک معاودت فرمود دیکر بین الجانبین
جنک و جدال روی ننمود و در سنه سبعه و اربعین و خمسمایه اتسیز ولایت سغناق
و جند را مستخلص کردانید و دران اوقات که سلطان در دست غزان کرفتار کشت
بخراسان آمده با رکن الدین محمود که خواهرزادهٔ سنجر بود ملاقات نموده سه ماه آن دو
پادشاه در نواحی نسا باهم بسر برده در تنظیم مهام سلطنت رایها زدند اما جون
سلطان از دست غزان خلاص شد تدبیرات ایشان فائدهٔ نداد و در سنه احدی

ایل ارسلان بن اتسیز

خمسین وخمسمایه اتسیز پهلو بر بستر ناتوانی نهاده ودر اوقات مرض او از شخص شنید که قران میخواند وچون کوش کشید این ایت بسمعش رسید وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ واین معنی را بفال بد کرفته ومرضش سمت ازدیاد پذیرفته در جمادی الاخر سال مذکور از عالم انتقال نمود کویند که رشید وطواطه بر سر جنازه اتسیز می رفتند واین رباعی میخواندند رباعی شاها فلك از سیاستت می لرزید پیش تو بطبع بندکی می ورزید صاحب نظری کجاست تا در نکرد تا آن همه مملکت بدین می ارزید صاحب کزیده کوید که اتسیز بیست نه سال حکومت کرد واز انجمله شانزده سال دم از استقلال زده واوقات حیاتش شصت ویك سال امتداد یافت و او بلطف طبع وصفات ذهن وکمال فضل ودانش مشهور بود ایل ارسلان بن اتسیز بعد از فوت پدر افسر سلطنت بر سر نهاده وبرادر خویش سلیمان شاه را که اثار عصیا از جبینش لایح بود کرفته محبوس کردانید ودر ایام دولت خویش بعضی از بلاد ماوراء النهر خراسان را مفتوح ساخت وبروایتی در نوزدهم رجب سنه سبعه وستین وخمسمایه وفات یافت مدت ملکش هفده سال بود سلطانشاه بن ایل ارسلان باانکه از برادر خویش تکش خان به سال خوردتر بود وبعد از فوت پدر بر تخت خورزمشاهی نشسته مادرش ملکه ترکان که بتدبیر ملك قیام نمود تکش خان که در ان اوان والی جند بود چون خبر واقعه پدر شنود قاصدی نزد برادر فرستاده سلطنت بعضی ممالك را طلبید سلطان شاه این رباعی در جواب نوشت رباعی هرکه که سمند عزم من پویه کند دشمن ز سمند تیغ من مویه کند اینجا برسول ونامه بر ناید کار شمشیر دو رو بکار یکرویه کند تکش خان را پسری بود ملك شاه نام این رباعی در برابر کرده نزد سلطانشاه ارسال نمود رباعی صد کنج ترا خنجر بران ما را کاشانه ترا مرکب ومیدان ما را خواهی که خصومت از میان برخیزد خورزم ترا ملك خراسان ما را سلطان شاه بعد از مطالعه شعر برادرزاده این رباعی دیکر کفته ارسال داشت رباعی ای جان عم این غم ره سودا کیرد وین قصه نه در فسانه درما کیرد تا قبضه شمشیر که بالا یخون تا آتش اقبال که بالا کیرد بالجمله چون میان برادران غبار خصومت ونزاع بالا کرفت سلطان شاه با سپاه فراوان بقصد تکش خان در حرکت آمد وتکش پناه پادشاه قراقتای که در ان زمان عودتی برو مستقبل شد که اکر خورزم را بمدد

ملکه مفتوح گرداند هر سال مال خطیر بخزانه رساند ملکه قراختای شوهر خویش قرامارا
بالشکر بلا انتها مصحوب بکش خان گردانید وبکش بعزم رزم برادر متوجه خوارزم شد
چون سلطان شاه از هجوم قراختای خبر یافت بصوب نیشابور شتافت وبکش خان در
روز دوشنبه ربیع الاخر سنه ثمان وستین وخمسمایه بخوارزم درآمد وبعد ازین
قضیه مدت مدید وعهد بعید میان بکش خان وسلطان شاه حرب ومنازعت
قایم بود وسلطان شاه در هرچند گاه پناه بیکی از سلاطین اطراف برده در عداوت برادر
می افزود تا اخر ایام حیات بر بعضی بلاد خراسان استیلا یافته میان ایشان صلح کرده
روی نمود وسلطان شاه در سلخ رمضان سنه تسعه وثمانین وخمسمایه درگذشت وتکش خان
در امر سلطنت مستقل گشت تکش خان بن ایل ارسلان چون بفضل فیض نامتناهی آلهی پای بر مسند
خوارزمشاهی نهاد ابواب عدل وانصاف بر روی همگنان بگشاد وشعرا وفضلا در تهنیت
جلوس او قصاید غرا واشعار بلاغت انتما انشا کرده بعرض رسانیدند اما رشید وطواط باین
رباعی اختصار کرد رباعی جدت ورق زمانه از ظلم بشست ۞ عدل پدرت شکستها کرد درست
ای بر تو قبای سلطنت آمده چست ۞ هان تا چکنی که نوبت دولت تست ۞ وسلطان تکش در
اوایل سنه اثنی وثمانین وخمسمایه بعزم تسخیر خراسان نهضت نمود وسلطان شاه از راه دیگر بالشکر
زیخواه بنواحی خوارزم آمد واهالی آنجا بخلاف تصور او دروازه های شهر کشیدند وسلطان شاه
در اثنای محاصره شنید که برادرش تکش در ظاهر مرو رحل اقامت انداخته بنابران مراجعت
فرمود از کنار جیحون با پنجاه مرد جرار ایلغار کرد وشب از اردوی تکش گذشته بمرو درآمد
روز دیگر که تکش خان از کیفیت واقعه خبر یافت عنان عزیمت بشادیاخ تافت ودر ربیع الاول
سال مذکور بظاهر شهر نزول فرموده سنجر شاه بن طغان را که در آن ولا والی آن ولایت بود
محاصره نمود وبعد از دو ماه سنجر شاه مبلغی تقبل کرده تکش خان بجانب خوارزم روان شد وشهاب
الدین مسعود وسیف الدین مروان شاه خان سالار وبهاء الدین محمد کاتب بغدادی را جهت
اتمام امر مصالحه واخذ وجه مهادنه بشادیاخ فرستاد وسنجرشاه باستصواب منکلی بیک که
از جمله امراء صاحب اختیار بود نقض عهد کرده آن جماعت را مقید گردانید نزد سلطان شاه ارسال
نمود وایشان تا زمان صلح برادران محبوس بودند ودر روز جمعه چهاردهم محرم سنه ثلثه وثمانین
وخمسمایه نوبت دیگر تکش خان در ظاهر شادیاخ فرود آمده منجنیق وعراده نصب کرد وسنجرشاه

ومنکلی بیک از روی اضطرار سادات وعلما را شفیع ساخته امان طلبیدند تکش خان ملتمس
ایشانرا اجابت فرموده در هفتم ربیع الاول سال مذکور آن بلده را بیمن مقدم غیرت افزای کلستان
ارم کردانید درباره سنجر شاه بنا بر انکه شوهر خواهرش بود عنایت والتفات کرد اما از موقف
جلال الحکم لازم الامتثال الصدور یافت که منکلی بیک هرچه از مردم بظلم کرفته باز دهد محصلان
روزی چند اورا تعذیب نموده اخر الامر الحکم تسلیم اقا فخر الدین عبد العزیز کوفی کردند وامام
بموجب فتوای ائمه اسلام آن ظالم را بقصاص پسر خویش امام ابو سعید که بر دست او کشته
شده بود رسانید بالجمله مملکت نیشابور در تحت تصرف تکش خان قرار یافت پسر بزرکتر خویش
نصر الدین ملک شاه را بنیابت کذاشته بجانب خوارزم مراجعت فرمود ودر شهور سنه ثمانه
وثمانین وخمسمایه سلطان تکش بموجب التماس اتابک قیلغ اینانج بن محمد ایلدکز متوجه تسخیر
عراق کشته بروایتی چون بری رسید میان او وسلطان طغرل سلجوقی مصالحه بوقوع انجامید
وتکش خان طمغاج را بحکومت ری وضبط قلعه طبرک منصوب کردانید بمستقر سلطنت
معاودت نمود در اوایل سنه تسعه وثمانین وخمسمایه تکش خان جهت تادیب سلطانشاه
بار دیکر متوجه خراسان کشته وچون بابیورد رسید حاکم سرخس که نوکر سلطانشاه
بود وعرضه داشتی بدرکاه عالم پناه فرستاده اظهار مطاوعت وانقیاد نمود وسلطان تکش
خان بتعجیل هرچه تمامتر در حرکت آمده درین اثنا سلطانشاه وفات یافت وتمامی مملکت
خراسان داخل حوزه دیوان تکش خان کشته قصد کرد که ولایت سرخس ومرو را بولد ارشد
خود قطب الدین محمد اما بالتماس نصر الدین ملک شاه حکومت آن بلاد تعلق باو کرفته ایالت
نیشابور مفوض بقطب الدین محمد شد وبعد از چندگاه قطب الدین محمد نیشابور را به برادر
کذاشته بخدمت پدر شتافت در سنه تسعین وخمسمایه تکش خان جهت کشته شدن
طمغاج والی ری ونقض عهد سلطان طغرل سلجوقی بجانب عراق لشکر کشید وبعد از قتل
طغرل اکثر ولایات عراق عجم را کرفته حکومت اصفهان را بقلیغ اینانج داد وسایر امراء عراق را
درمابین او کرد وزمام ضبط وربط ری را در قبضه اقتدار پسر خویش یونس خان نهاده
میاجق را باتابکی او تعلق نمود انکاه عنان عزیمت بمستقر سلطنت معطوف کردانیده زمستان
در خوارزم قشلاق کرد ودر فصل بهار باسپاه بسیار متوجه متوجه تسخیر سفناق شد
وخانان ولایت در برابر آمده تکش خان بنابر غدر بعضی امرا ولشکریان منهزم بخوارزم آمد

درخلال این احوال ناصرالدین ملك شاه پسر خود را ارسلانشاه را درخراسان قایم ساخته بملازمت پدر مبادرت نمود وسنجرشاه مرکزدولت را خالی دیده باغواء طائفه از اهل فتنه و فساد خیال خروج بخاطر رسانید اتابکش ازانکه این اندیشه ازخیر قوت بفعل اید کیفیت حال بسمع تکش رسیده سنجرشاه را طلبید وازنا اندیشیده بخوارزم رفته خوارزمجهان بینش را میل کشید این رباعی از جملهٔ منظومات سنجرشاه است که دران وان کفته رباعی ز تاچرخ کهن بیدکمانی برخواست ∴ چون دست قضاچشم مرا میل کشید ∴ فریاد ز عالم جوا برخواست ∴ وتکشخان روزی چند سنجرشاه را محبوس نکاه داشته بالاخر بالتماس خاهر اورا مطلق العنان کردانید وبدستور بیشتر علوفه بوی رسانید مقارن اینحال یونسخان را ضعفی درناصره بیدا شده بنابرانکه درری معالجه نشد معاص را بنابت خویش کذاشته روی توجه بخراسان نهاد ودرغیبت او موید الدین قصاب که وزیر الناصرالدین الله عباسی بود بموجب فرمودهٔ خلیفه بعزم تسخیر عراق درحرکت آمد وقیلغ اینانج را بقتل بمیاض پیوست واتفاق بدفع این قصاب براندازند درین اثنا جهتی میاجق قیلغ اماع را بقتل اورد سرش نزد تکش فرستاده وپیغام داد که قیلغ اینانج سر بمخالفت داشت بنابران ازپای درامد تکش هرچند دانست که این معنی ازامارت عصیان میاجق است اماجهت مصلحت وقت اظهار نکرده روی بولایت عراق نهاد وبعد ازانکه بمزدقان رسید ابن قصاب فوت شد اتابغدادیان این سر را مخفی داشته تاتکش درمقام جدال آمدند وآخرالامر امان خاسته متفرق کشتند تکش بعد از فتح وظفر ازکمال غضب نامیخار ابن قصاب را ازکور کشیده سرش از بدن جدا کرده بخوارزم فرستاد وانکاه باصفهان شتافت یکی از سرهنکان خود را بحکومت آن مملکت تعیین نمود وبطرف دارالملك معاودت فرموده درربیع الاول سنه ثلث وتسعین وخمسمایه ناصرالدین ملك شاه وفات یافته تکش بعدازاقامت مراسم عزا پسر دیکر خود قطب الدین محمد ونظام سعدالدین مسعود وزیر را بضبط بلاد خراسان نامزد کرد ودراواخر سنه اربعه وتسعین تکشخان جهت کوشمال میاجق که درعراق دم از استقلال میزد درحرکت آمده میاجق قرار براختیار کرد ∴ آخرالامر بدست لشکر منصور کرفتار کشته پادشاه خون اورا ببرادرش

دل از سرکار جهان برخاست

انجه بخشید اما مقرر شد که مباجق یکسال در زندان مقید باشد انکا بجند رفته
بقیهٔ ایام حیاتش را انجا بکذراند بعد از ان تکش خان بعداوت ملاحده کمر بسته
قلعهٔ ارسلان کشای در حوالی تزوین بود محاصره نمود وپس از چهار ماه فهم بر مصالحه
قرار یافته اسمعیلیه از ان قلعه بامان آمدند بقلعهٔ الموت شتافتند وسلطان تکش
عراق عجم را به پسر خویش تاج الدین علیشاه داده روی توجه بجانب خوارزم نهاد مقارن
این حال نظام الملک سعد الدین مسعود وزیر بدست یکی از فداییان ملحد بقتل و تکش
خان از استماع این خبر متاثر شده فرمان داد که قطب الدین محمد بالشکرهای بسیار
باران عدد بعزم تخریب حصار وبلاد ملاحده توجه نماند وابتدا از ترشیز کند شاهزادهٔ
بموجب فرموده بمحاصرهٔ قلعهٔ ترشیز اشتغال نموده ثان اوقات بی سببی رابش
بشکست واین معنی او را بفال بد آمده ناکاه خبر فوت پدر بوی رسید بیان این سخن
آنست که در شهور سنه ست وتسعین وخمسمایه مرض خناق بر تکش خان استیلا یافته
بسعی اطبا بر نجست بتقدیر ایزد تعالی بعد از اندک زمان اثار صحت ظاهر کشت وسلطان
در ایام نقاهت بخیال استیصال ملاحده از خوارزم نهضت نمود وچون بمنزل چاه عرب
رسید مرض تکش نکس کرده پادشاه دست از تصرف مصر بدن باز داشت مدت
ملکش ببیست وهفت سال بود زمان عمرش پنجاه ودو سال بود **سلطان محمد تکش خان**
چون واقعهٔ پدر را شنید مهم قلعهٔ ترشیز را مهمل کذاشته مانند برق وباد بخوارزم
خرامید امرا وارکان دولت شرط استقبال وزمین بوسی بجای آورده در روز پنجشنبه
شوال سنه ست وتسعین وخمسمایه او را بتخت سلطنت نشاندند وجهت ایصال
این بشارت مسرعان باطراف جهان دواندند نقلست که در اوایل دولت سلطان
محمد سلطان غیاث الدین غوری وبرادرش سلطان شهاب الدین بر اکثر ولایت
خراسان استیلا یافته رایت مخالفت برافراختند سلطان محمد بعزم رزم برادران
از خوارزم بیرون آمده مدتها بین الجانبین جنک وجدال قایم بود واکثر معارک
خوارزمشاه را فتح ونصرت روی مینمود وچون آن دو برادر بعالم دیکر شتافتند بیشتر
ممالک که در تحت تصرف داشتند بدیوان سلطان تعلق کرفت ودر اوایل سنه سبعه
وستمایه که خاطر خوارزمشاه از تسخیر دیار خراسان بل اکثر ولایت ایران جمع شد

تسعین

به نیت ضبط ولایت توران ومحاربت بادشاه قراختاری کورخان درحرکت آمده بخت
بخارا مفتوح کشته پسر محسان فروشی که بتغلب دران بلده مستولی شده بود
رسید انکاه خوارزم شاه بصوب سمرقند شتافته سلطان عثمانکه حکومت ان دیار
تعلق بوی میداشت مقدم شریف سلطانرا عزیز داشته استقبال کرد درسلك
مخصوصان انتظام یافت بعدازان سلطان محمد بتجمل وحشمت انچه تمامتر روی بطرف
مملکت کورخان نهاد وپادشاه قراخطان تانیکوطرانه راکه سرخیل امرا وارکان دولت او بود
باسبان نامحدود بجنك سلطان روان کرد درروز جمعه ازجمعات ماه ربیع الاول سال مذکور
فریقین را اتفاق ملاقات افتاد محاربه عظیم دست داد نسیم فتح وظفر بر پرچم رایت اسلام
ورزید وکفار طریق فرار اختیار کرده تانیکوطراز اسیر کشت وحکم شد کاورا بافتح نامه
بخوارزم برند کویند که دران فتح نامه منشیان بدستور معهود لقب جناب سلطانرا اسکندر
ثانی نوشتند که جون امتداد ملك سنجری زیاده بوده اکر بجهت تفال سلطان سنجر اضافه
القاب کنند می شاید اهل قلم بموجب فرموده سلطان عمل نمودند مقارن اینحال امام ضیاء
الدین قصیدهٔ درمدح بادشاه ظفرقرین کفته بعرض رسانید واین سه بیت ازان قصیده است
بیت سلطان علاء الدین سنجر که ذوالجلال ٭ ازخلق برکزیدش جاه وجلال داد ٭ شاه عجم سکندر
ثانی که رای او ٭ برفتح ملك ترك حشم راخیال داد ٭ بالجمله بعدازین فتح نامدار رایات نصرت
شعار انجانب اتراز نهضت نمود حاکم آن دیار بتضرع ونیاز بسیار بدرکاه عالمپناه شتافت
وسلطان اورا بنسا کوچانیده دیکری را بدان دیار حاکم کردانید پس بسمرقند رفته ازانجا بجانب
خوارزم توجه نمود وبقتل تانیکو حکم فرمود وجون اندك زمانی ازوقوع این قضایا منقضی شد
بمسامع علیه رسید که لشکر قره خطای بمحاصرهٔ سمرقند اشتغال دارند وهفتاد نوبت میان
اهل ایمان وارباب کفران اتفاق افتاده مشرکانرا زیاده ازیك نوبت نصرت دست نداده
انکاه سلطان ظفرپناه بدانطرف نهضت نموده بواسطهٔ استماع توجه خوارزم شاه و
خبر مخالفت کوشلك که یکی از شاهزادکان ترکستان بود اقدام سپاه قراختای متزلزل کشته
بولایت خود شتافته وسلطان درسمرقند نزول فرموده باجتماع لشکرها فرمان داد درین
اثنا رسولان کوشلك باستان سلطنت پناه رسیده میان او وسلطان عهد وپیمان درمیان
آمده برینجمله که اکر سلطان پیش از کوشلك کورخان را مستاصل کرداند کاشغر وختن

درجزء
[illegible]

درحوزه دیوان اعلی آید واکر کوشلك درین امر پیش دستی نماید تا آب بناکت بروی مسلم
بود بعد ازین مواضعه یك نوبت کوشلك بر کورخان غالب آمده بار دیکر مغلوب کشت وچون
عساکر نصرت شعار در ظل رایت سلطان فلك اقتدار جمع آمدند بآنجانب روی توجه بکور
خان نهاد وبعد از تلاقی فریقین بواسطه غدر اصفهبد کبودخانه دیکری از امرا اندك چشم
زخمی بسپاه اسلام رسید وکرد وغبار بسیار در معرکه انکیخته شده غالب از مغلوب متمیز نکشت
ولشکر سلطان وکورخان تاراج کنان هر یك بطرفی کریختند لیکن سلطان با جمعی از
مخصوصان بمیان اردوی فرای ختای افتاده چون بطرق معهود متلبس بلباس مخالفان
بود هیچکس اورا نشناخت بنابران از آفت دوران سالم ماند بهنکام مجال روی بدیار خود
نهاد ودر کنار آب خاکت بسپاه پیوسته مبشران باطراف جهان ارسال داشت تا مردم
را از سلامتی ذات شریف آکاهی دادند بخوارزم رفته باصلاح احوال لشکر اشتغال نمود
در شهور سنه واحدی عشر وستمایه خوارزمشاه سلطان مجد الدین بغدادی را قدس سره
بمادر خویش متهم داشته درحین مستی بقتل رسانید وروز دیکر ازان فعل قبیح پشیمان
کشته یك طشت زر جهت خونبها نزد شیخ نجم الدین کبری روح الله روحه فرستاد
اما قبول نیفتاد وهم درین سال بسمع سلطان محمد رسید که تاج الدین یلدز که یکی از
بعد از سلطان شهاب الدین غوری حکومت غزنی تعلق باو کرفته بود وفات کرد یکی از
غلامان او بر تخت ایالت نشسته بنابرین هوس تسخیر دار الملك سلطان محمد سبکتکین بر ضمیر
خوارزمشاه مستولی شده بدان صوب شتافت وپس از وصول بی کلفتی در حیطه ضبط
آورده بتحقیق خزاین سلطان شهاب الدین اشتغال نمود در اثنا نشانها ناصر خلیفه که
باسم شهاب الدین نوشته بود واورا بمخالفت سلطان محمد باعث آمده ظاهر کشت ازجهت
کدورت خلیفه که در خاطر سلطان تمکن سمت دیاد پذیرفت ودر سنه اربعه عشر و
ستمایه بعد از آنکه ائمه اسلام رحمهم الله فتوای حاصل کرد که بتقلد منصب خلافت
سادات حسینی احق واولی اند بتخصیص وقتی که آل عباس مرتکب امر نامشروعات
شوند بغزا وجهاد اقدام ننمایند وهر صاحب شوکت که قدرت داشته بروی واجب است
که یکی از سادات را بر مسند اقامت نشاند تا حق در مرکز خود قرار کیرد با سید علاء الدین
الملك ترمذی بیعت کردند متوجه بغداد شد بموجبی که سابقا مسطور کشت مراجعت

فرمود وهنوز از بعضی از بلاد که ایلچی غایرخان رسیده اجازت قتل بازرکانان خار طلبید
مفصل این مجمل انکه در اواخر دولت سلطان محمد فراغت مردم وامنیت راهها بنهایت
انجامیده بود وتجار بفراغت از انتهاء مغرب جهت اندک نفعی باقصای مغرب آمد
می نمودند وچون دران اوان در اردوی جنکرخان ملبوثات بهای تمام داشت احمد
خجندی باجمعی از بازرکانان رخوت واقمشه فراوان بمعسکر جنکرخان بردند وخان
درباره ایشان انعام واحسان فرمود بوقتی که ایشان مراجعت می نمودند فرمان داد که
هریک از پسران وامرا وکس از ملازمان خویش را برکزیده سرمایه بایشان دهند
تا برسم تجارت متوجه ایران شوند وبموجب چهارصد وپنجاه مرد مسلمان جمع آمده
باموال بی قیاس روان شدند جنکرخان سخنان محبت امیز وکلمات مسرت انکیز
بسلطان محمد پیغام داده طالب آن شد که وحشت وبیکانکی مبدل کردد وچون آن جماعت
باترار رسیدند بخدمت حاکم انجا اینالحق که ملقب بغایرخان کشته بود مبادرت
نمودند یکی از ایشان که او اشنائی قدیم داشت در اثنای سخن از وی باینالحق تعبیر
کرده این معنی برخاطر آن صاحب دولت کران آمده قاصد مال وجان بازرکانان کشت
وایشانرا محبوس کردانیده ایلچی بعراق فرستاد بسلطان محمد پیغام داد که جاسوسان
جنکرخان باموال فراوان بدین ولایت آمده اند فرمان چیست خوارزم شاه بی تامل بقتل
تجار حکم فرمود وغایرخان آن بیچارکانرا بقتلکاه فرستاد یکی از ایشان بکریخت وصورت
این حال بجنکرخان رسانید وخان بپاخواست این حرکت رسولی نزد سلطان محمد ارسال
داشته غایرخانرا طلب نمود تا بقصاص رساند خوارزم شاه بواسطه عدم دولت ایلچی
رانیز بکشت وکیفیت این واقعه بسمع جنکرخان رسیده آتش غضبش اشتعال یافت
برسر پشته رفته از حضرت عزة نصرت ویاری خواست وبعد از ان آوازی که مشتمل
برحصول مقصودش بود شنوده از پشته پایان آمده بعزم رزم سلطان محمد باسپاه
فزون از ریک بیابان بخوارزم نهضت نمود ورسولی نزد سلطان فرستاده از توجه
خویش اعلام داد خوارزمشاه پسر خویش سلطان رکن الدین را درعراق کذاشته
علم عزیمت بما وراء النهر برافراشت وچون نیشابور رسید بیکمان توقف نموده بخلافت
عادت بتجرع شراب ناب مشغول شد وبعد از انقضاء مدت مذکوره از نیشابور

محمد بن تکش

و باردوی اعظم بازگشتند

بنجارا رفته بر بعضی از منزهات آن ولایت نیز بشراب مدام و مصاحبت کلرخان
سیم اندام فرمود درین اثنا سقود که یکی از سرداران ترکستان توقیاخان نام متوجه
قتقلیانست بنابران با فوجی از سپاه روی توجه بجنک آورد بعد از آنکه در راه شنید
که توجی خان بن جنکزخان بالشکر فراوان از پی او بدان آمد بسمرقند بازگشته بقیهٔ سپاه
ملازم رکاب عالی کردانیده بخند رفت الغ خان نیز روان شده ناکاه بمیان دو رودخانه
رسید که کشتکان افتاده بودند و در میان ایشان نیم جانی یافته استفسار احوال نمود جواب
داد که لشکر جنکزخان با سپاه توقیان خان جنک کرده بسیاری از ایشان را بکشتند سلطان
بی توقف از عقب جنکزخان در حرکت آمده و در روز دیکر با ایشان بازخورد صف نبرد
بیاراست جوجی خان و اعیان سپاه او کفتند که ما از جانب خان بجنک خوارزمشاه مأمور
نیستیم اما اکر سلطان ابتدا بحرب نماید روی کردان نخواهیم شد بیت بر اشفت
سلطان ز کفتارشان ∴ بر انکیخت لشکر بپیکارشان ∴ و مغولان پای ثبات فشرده
از آن وقت که خسرو خاور علم اژدها پیکر از افق مشرق بر افراخت تا آن زمان که بهرام
خون آشام بر بام شهر مینا فام منزل ساخت بین الجانبین نیز آن قتال اشتغال
داشت و چون شب شد سپاه مغول در یورت خویش آتشها فروخته باردوی
جنکزخان رفتند و کیفیت حادثه را بعرض رسانیدند غضب خان از شنیدن این سخنان
بیشتر کشته بجانب ماوراء النهر روان شد و سلطان محمد از دست برد مخالفان خوف
و هراس بی قیاس بر خود راه داده بجانب سمرقند معاودت نمود در آن بلده اهل نجوم معروض
داشتند که اوضاع کواکب اقتضای آن میکند که سلطان امسال از قتال دشمنان اجتناب
نماید و این سخن موجب مزید پریشانی خاطر جناب سلطانی کشته مصرع بر و بسته شد راه
رای صواب ∴ قریب چهارصد هزار سوار که در آن اوان ملازم او بودند در اطراف بلاد
متفرق کردانیده عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف ساخت و چون ارکان دولت ی
از خندق سمرقند بکذشت بر زبانش جاری کشت که لشکری قصد ما دارند که اکر تازیانها
خویش درین خندق اندازند پر شود لشکری ازین سخن دلشکسته شدند آنکاه سلطان [illegible]
بخوارزم فرستاد تا مادرش ترکان خاتون را با سایر خاتونان و اولاد اصغار بجانب مازندران
برند و ترکان جمع ملک زادکان را در جیحون انداخته بدانجانب توجه فرمود القصه روز بروز

توهم خوارزم شاه سمت ازدیاد نپذیرفته باخواص ومقربان مشورت فرموده بعضی که فی الجمله تدبیری داشتند بعرض رسانیدند که مناسب آنست که ترک ضبط ما وراء النهر داده لشکرها جمع آوریم و جهت ضبط خراسان وعراق درکنار جیحون نشسته بدفع خصمان پردازیم وبرخی کفتند که اولی چنان می نماید که بطرف غزنین وهندوستان شتابیم وخود را از دغدغه پیکار کفار فارغ کردانیم سلطان رای ثانی را اختیار کرده ببلخ آمد درین اثنا عماد الملک ساوجی از پیش سلطان رکن الدین رسیده خوارزمشاه را بران داشت که علم عزیمت برجانب عراق برافراشت سلطان جلال الدین مینکبرنی هرچند مبالغه نمود که رای اول صوابست واکر سلطان البته بعراق خواهد رفت لشکرها را بمن سپارد تا درکنار آب منزل کزیده بدفع سپاه خاکسار تتار پردازیم بجای نرسید سخنهای پیرانه از جوان بشنید سلطان ناکاردان وچون ولایت خراسان درآمد شنید که لشکر اتراک ببخارا استیلا یافته لاجرم بتعجیل تمام به نیشابور شتافته در اثناء راه قعلیانکه داخل لشکریانش بودند روی کردان شد بچنکزخان پیوستند ودر صفر سنه سبعه عشر وستمایه سلطان محمد بنیشابور درآمده جهت دفع ملال بشرب کاسات مالامال اشتغال نمود ودر خلال این احوال خبر رسید که جبه نویان وسوبدای بهادر باسی هزار کس از آمویه کذشته اند لاجرم سلطان دل از ملک ومال برکنده براه اسفراین درحرکت آمد وفرمان داد تا مادرش باعیان واطفال وقارون دربا قلعه از بلا پناه برند وچون سلطان بحدود ری نزول نمود شنود که وصول سپاه مغول نزدیکست از توجه بعراق پشیمان کشته بطرف قلعه قزوین روان شد بعد ازانکه دربا ان حصار منزل کردند استماع فرمود مصرع که یک راجبه کرد زیر وزبر انکاه بصوب قارون در حرکت آمده در اثنای راه جمعی که ملازم بودند متفرق کشتند وبرخی از مغلان بسلطان باز خورده بانکه تیری باسبش رسید جان ازان معرکه بیرون برده بقارون دررفت وازانجا بصوب کیلان حرکت کرد بیت زهرجا که تو رو نهادی براه ز ترکان بدانجا رسیدی سپاه وهفت روز درکیلان توقف نموده عازم استراباد شد واز استراباد بقصبه که از اعمال کابل بود شتافت وازانجا بجزیره پناه برد وچون خبر اقامتش درجزیره اشتهار یافت از جهت رعایت بجزیره دیکر از جزایر ابسکون کریخت درمقارن فرار سلطان جمعی از مخالفان بدانجا رسیده مایوس بطرف قارون وزیا کشتند قهرا قسرا قلعه را کرفته باخاک یکسان کردند وفرزند

کوچک وخزاین خوارزمشاه بدست آورده انگاه همت بر فتح قلعهٔ ایلال بر روایتی ترکان خاتون
وحرمهای سلطان انجا بودند گماشتند بحسب تقدیر دران وقت که ترکان دران حصار
اقامت داشتند باب باران باز استاد بانکه درهیچ زمان کس نشان نداده بود که مردم آن
قلعه آن قلت آب تنبك امده باشند بانك تازیانی در حوضها اب نماند لاجرم ترکان خاتون
وناصرالدین وزیر دیگر لب تشنگان پایان آمدند وهمان لحظه چندان باران بارید که آب
از ناودان حصار روان شد گویند که مغولان دران حصار ده هزار هزار مثقال طلا وهزار
خوار جنس بریشمین وجواهر بسیار یافتند وان اولاد با ساکنان حصار نزد چنگزخان
فرستادند خان اکثر ایشانرا بقتل رسانید وچون سلطان محمد این اخبار موحشه را
شنید بیت نجانش برآمد فغان وخروش ۞ بیفتاد و نا رواز ورفت هوش ۞ جوامرد گریانهٔ با
خویشتن ۞ همی کند موی وهمی خست تن ۞ جنان دست غم حلق جانش فشرد
کزان درد نادیده درمان بمرد ۞ انا لله وانا الیه راجعون ملازمان هرچند جهد کردند کفن نیافتند
بنابران اورا درهمان جامه که پوشیده بود دفن نمودند واین واقعه درشهور سنه سبعه عشر
وستمایه موافق ایلان ایل اتفاق افتاد مدت سلطنت سلطان محمد بست ویکسال بود
بقول صاحب گزیده ازوی هفت پسر ماند ازانجمله سلطان جلال الدین وسلطان غیاث
الدین ۞ وسلطان رکن الدین ۞ بین المورخین مشهور است لاجرم بذکر ایشان اختصار نموده می
شود وهریک پیشتر منکوب گشتند درذکر تقدیم می افتد **سلطان رکن الدین غورسانجی**
بعد از سلطان محمد بجزیرهٔ السکون بکرمان شتافته خزاین ملك زوزن را بدست آورد و
ازانجا عزیمت اصفهان نموده ساکنان آن شهر درمقام مخالفت درامدند وقتال واقع شده
بعدازانکه قریب یکهزار کس کشته اند سلطان رکن الدین عنان تافته از راه ری بقلعه
فروزکوه رفت وسپاه تاتار خبردار شده بدانجانب شتافتند وچون شش ماه حصار را
محاصره کردند ظفر یافتند سلطانرا نیز نزد امیر لشکر آوردند وهرچند تکلیف کردند
که زانو زند بجای نرسید چه می دانست که بهر تقدیر کشته خواهد شد وهم دران اوکه
داخل شهور سنه تسعه عشر وستمایه بود با تمامی متعلقان بدرجهٔ شهادت رسید
میرشاه
سلطان غیاث الدین میرشاه بعد از فوت پدر بطرف کرمان که اقطاع او بود درحرکت آمد
وشجاع الدین ابوالقاسم زوزنی که دران زمان حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت شاهزاده

شاه زاده را در قهستان بگذاشت بنابران در بعضی از ممالک عراق رحل اقامت انداخته دران
اثنا براق حاجب که اصلش از قوم ختای بود و مدتی ملازمت سلطان محمد کرده با فوجی از لشکریان
بوی پیوست آنگاه سلطان غیاث الدین بمملکت فارس لشکر کشیده اتابک سعد را منهزم گردانید
و مراسم قتل و غارت بتقدیم رسانیده مراجعت فرمود و در اثناء قطع طریق براق حاجب باتوابع
از راه کرمان متوجه هندوستان گشت و شجاع الدین ابو القاسم روزنی سر راه بروی گرفته
در جنگ گرفتار گشت و براق او را بقتل رسانید و در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد اما
سلطان غیاث الدین پس از مفارقت براق بری رفته علم اقامت برافراشت ناگاه سلطان
جلال الدین از هندوستان رسیده وثاق برادر نزول نموده او را مشمول نظر التفات گردانید
چند گاه میان برادران طریق وفاق مسلوک بود دران اثنا روزی سلطان غیاث الدین
در حین مستی بی سببی از اسباب که در تواریخ مبسوطه مسطور است ملک نصرته
که سلک ندما و مقربان سلطان جلال الدین انتظام داشت بزخم کاردی از پای در آورد
سلطان جلال الدین برادر را مخاطب و معاتب ساخته پس از روزی چند سلطان غیاث
الدین بطرف خوزستان گریخت و از آنجا ببغداد رفته منظور نظر عاطفت خلیفه گشت
و از دار السلام بی سببی بجانب الموت توجه نموده و از الموت نوبت دیگر بخوزستان شتافت
رسولی نزد براق حاجب فرستاده رخصت در آمدن بکرمان طلبید براق ایلچی شاهزاده را نواخته
مراسم عهد و پیمان درمیان آورد و چون قاصد بازگشت سلطان غیاث الدین روی بکرمان
نهاد و براق بعد از اقامت شرایط ضیافت آغاز تعظیم و تکبیر کرده مادر سلطان غیاث
الدین ء بکر بخواست گویند دران اوقات شاهزاده روزی از وی پرسید که این همه
نخوت و عظمت که به بنده داد براق گفت که آنکس که پادشاهی را سامانیان ستانده
غلامان ایشان را که غزنویان بودند بر تخت نشاندند و سلجوقیان را نیز از امر سلطنت محروم
کرده آن منصب را بخوارزمشاهیان که مملوک ایشان بودند ارزانی داشتند بالجمله
تکبر براق از حد اعتدال تجاوز جمعی از خویشانش بخدمت سلطان غیاث الدین
آمده بعرض رسانیدند که بر عهد و پیمان براق اعتماد نتوان کرد اکنون ما را رخصت
فرمای تا او را بکشیم و بنده وار در ملازمت تو کمر بندیم سلطان از غایت
سلامت نفس با آن امیه همداستان نشد وان گفت و گوی هم دران ایام بسمع

براق رسید اول بقتل فدائیان خود مبادرت نموده انگاه شاهزاده را بخفیه هلاك
گردانید وچون مادرش اظهار جزع فرموده او را نیز به پس رسانید واین واقعه بقول صاحب
گزیده ودر سنه سبعه وعشرین وستمایه بوقوع انجامید سلطان جلال منبک برنی
بعد از فوت پدر از جزیرهٔ ابسکون پسر خرامیده بخوارزم آمد ودران زمان هنوز لشکر
مغول بدان دریا نرسیده ونود هزار سوار از قنقلیان در نفس خوارزم اقامت داشتند و
بعد از وصول سلطان بعضی از ایشان را سر بخطه فرمان نهاده برخی در طریق سیر نمودند
بنابران سلطان جلال الدین از ملاقات آن قوم شقاوت آیین اجتناب فرموده باجمعی از
خواص راه نسا عازم شادیاخ شد ودر اثنا قطع منازل بفوجی از سپاه تاتار برخورده
تا هنگام شام بقتال اشتغال نمود وچون ؎ وچون شب تیره بر چرخ دامن کشید
سلطان بتعجیل تمام بشادیاخ رفته سه روز دران بلده توقف فرموده از انجا بدار الملك
غزنین شتافت دران ولایت سپاه بی نهایت در ظل رایت فتح ایتش جمع گشته در فصل بهار
بموضع بارانی را معسکر ساخت ودران منزل شنید که تکجك ویمغور بافوجی از لشکر مغول
بمحاصره حصار والیان اشتغال دارند نزدیك بان رسیده که قلعه را در حیز تسخیر در آرند
سلطان شجاعت شعار بعد از استماع این اخبار بر سر آن قوم والیلغار کرد بدکرد وقرب هزار از لشکر تاتار
بدار البوار فرستاده بقیة السیف را منهزم گردانید وبموضع بارانی مراجعت فرمود چنگز خان
پس از شنیدن این خبر دو کس از امراء معتبر را با سی هزار مرد از لشکر قیامت اثر بحرب سلطان
روان ساخت ودر موضع بارانی قتال واقع شد بمحض لطف ربانی نسیم لطف فتح وظفر
بر پرچم علم سلطان جلال الدین وزیده بسیاری از لشکر کفار بقتل رسیده بقیه
مغولان منکوب وبدحال بچنگز خان پیوستند انگاه چنگز خان بنفس خویش متوجه
دفع سلطان جلال الدین گشت ودر خلال این احوال میان سیف الدین بی تکین با بسیاری
اعراق که امراء معتبر خوارزمشاهی بود وملك هراب بر سر اسبی نزاع واقع شده سیف
الدین بی تکین با بسیاری از سپاه ظفر قرین بطرف جبال صغراق رفت وبدین سبب
ضعفی تمام بحال سلطان عالی مقام راه یافته عنان عزیمت بجانب غزنین تافت چنگز خان
پس از استماع این خبر در سیر مسارعت نموده چون بغزنین رسید شنید که سلطان

خوارزم شاهان

متوجه هندوستان کشتست لاجرم بی توقف از عقبش در حرکت آمده در شهر رجب
سنه ثمان عشر و ستمایه در معبرات سند بلنجار رسید و بعزم جنک بی تامل و درنک
دراورد لشکر بکردش چنان که ره بود در دسیاهش نشان چون سلطان جلال الدین
از پیش تیغ آتش بار وازپس دریای خون خوارست جلادت در میدان مبارزت تاخته
بسیاری از کفار تتار را بر خاک هلاک انداخت و بی شایبه تکلف دران روز سلطان
شیردل کاری زاری نمود که اکر رستم دستان زنده بودی غاشیه متابعتش بر دوش کرفتی
واکر اسفندیار روئین تن مشاهده نمودی ملازمتش بجان و دل پذیرفتی اما بنا بر آنکه
جنکزخان بی نهایت بود زمان زمان عرصه جولان بر سلطان تنک بر می شد بعد از آنکه نزدیک
بان رسید که مغولان اورا دستکیر کنند شهریار شجاعت شعار بر اسب اسوده سوار کشته
بر دشمنان حمله کرد و ایشانرا باز پس نشانده عنان بکردانید انکاه صبر خویش را بر بوده و خوش
بیرون انداخته اسب در آب سند افکنده لشکریان متابعت نموده اکثر بزخم تیر مغولان
غریق بحر فنا کشتند و آن نهنک دریای دغا بعنایت حق سبحانه و تعالی از ان غرقاب خلاص
شده کنار کنار آب میرفت تا برابر لشکر دشمن رسید و مشاهده نمود که اردوی اورا چه
کونه غارت میکنند و جنکزخان همچنان بر لب آب ایستاده بود که سلطان جلال الدین
از اسب فرود آمد و زین برداشت و نمد زین و نیزه ها و قبا در آفتاب پهن کرد و چتر بر زمین
زده در سایه آن تنها نشست و چون احوال بنظر جنکزخان درامد بیت کریبان جامه بدندان
کرفته ÷ بدو آفرین کرد و کفت از پدر ÷ بدین سان ترا ید بکیتی پسر ÷ بصحرا چو شیر است
مرد جنک ÷ بدریا دلیر است همچون نهنک ÷ القصه سلطان جلال الدین مینکبرنی چون
از آب سند بکذشت و از روز آنجا توقف نمود تا پنجاه کس از لشکریان باو پیوستند انکاه
از ان جنکلها چوبها بریده بر سر جماعتی از هندوان کافر که دران نزدیکی بفتنه و فساد
مشغول بودند شبیخون برد اکثر ایشانرا بقتل رسانیده اسبان و سلاحهای آن مردمان
بر ملازمان خود قسمت نمود و روز بروز تعدد لشکرش زیاده شده قرب دو سال آن شهریار
در مملکت هند بفتح بلاد و قتل ارباب کفر انرا بجهنم فرستاد انکاه هوای تسخیر ممالک
عراق در ضمیر سلطان جهانکیر پیدا شده رایت عزیمت بدانجانب برافراشت و از راه کچ دیکران

نهضت فرموده ودر اوایل سنه احدی وعشرین وستمایه بحدود کرمان رسید وبراق صاحب
ترتیب نزل وپیشکش قیام نمود سلطان دختر براق را در حباله نکاح در آورد ودر قلعه کرمان
بامر زفاف پرداخته بعد از دو روز بعزم شکار روی بصحرا ومرغزار نهاد وبراق بهانه درد
پا تعلل نموده در شهر باستاد سلطان دانست که خیال مخالفت دارد بنابران یکی از خواص
نزد او فرستاد پیغام داد که عزیمت عراق تصمیم یافته وامر صاحب تجربه است می باید
که بدین جانب آید تا دران باب باوی مشورت کنیم براق در جواب گفته که رای صواب آنست
که سلطان بر سبیل تعجیل بدان طرف توجه نماید که عرصه این ولایت حشم او را برنتابد واگر
خواهد که نوبت دیگر بقلعه درآید میسر نخواهد شد رسول بازگشته سلطان سایر خدم
سلطان را از قلعه بیرون کرد ودروازه ها را مضبوط بیست وسلطان جلال الدین بنا بر آنکه قوت
انتقام نداشت براه شیراز متوجه عراق گردید واتابک سعد بن زنگی دران زمان والی فارس
بود یکی از اولاد خود را با تبرکات لایقه ومنسوقات رایقه بخدمت فرستاد مخدره از مخدرات
خاندان اتابکی را با سلطان در سلک ازدواج کشید وسلطان جلال الدین از فارس باصفهان
شتافته از ان بلده بجانب ری رفت وبرادرش سلطان غیاث الدین طوعاً وکرهاً از خطیر
سلطنت را بوی گذاشته سلطان جلال الدین پرتو التفات بر تعظیم امور مملکت وترفیه
احوال سپاهی ورعیت انداخت بعد از ان به تستر رفته قشلاق کرده از انجا بخیال استمداد
بجانب دار السلام بغداد در حرکت آمد ناصر خلیفه بنا بر کینه دیرینه که از خوارزمشاهیان
درسینه داشت قرشتمور را با بیست هزار مرد سوار نامزد فرمود تا سلطان را از حوالی بغداد
برانند وسلطان جلال الدین از توجه قشتمور خبردار شده پای جلادت فشرده با نفر
اندک آن سپاه بسیار را منهزم گردانید انگاه عازم تبریز گشته اتابک اوزبک ولد جهان
پهلوان محمد که دران زمان حاکم آن دیار بود شهر را بزن که ملکه نام داشت ونسبش
بسلجوقیان می پیوست خود بقلعه النجق گریخت وسلطان جلال الدین در سنه اثنین
وعشرین وستمایه در ظاهر تبریز نزول نموده بمحاصره مشغول شد دران اوقات روزی
ملکه بر بارو رفته حشمش بر سلطان جلال الدین افتاد تیر عشق را در دل جای داده دعوی
کرد که شوهر مرا طلاق داده است انگاه بسعی قاضی عز الدین قزوینی عقد ومناکحت میان
ایشان وجود گرفته اتابک اوزبک پس از شنیدن این خبر فی الحال بعالم دیگر خرامید

وبعد ازین قضایا شهریار شجاعت انتماد و دیگر لشکر کشیده دمار از نهاد گرجیان امان برا و در وقتی که در تفلیس بود شنود که براق حاجب میخواهد که بعزم تسخیر عراق نهضت نماید لاجرم مانند برق و باد در حرکت مسارعت نمود بهفده روز از تفلیس بحدود کرمان شتافت و براق از وصول موکب عالی خبر یافته پیشکشهای بادشاهانه فرستاده و براسم عذر و استغفار قیام نموده شهر عالی مقدار بدار الملک اصفهان رفت و روزی چند رحل اقامت انداخت در آن اوان بمسامع جلال رسید که ملک اشرف شام حاجی علی را باخلاط فرستاده و او در سر چند روز ببعضی از حواشی مملکت تعرض میرساند و ملک از تبریز باخلاط رفته با حاجب اخلاط مراسم قتل و غارت بجای آورده چون بدر شهر نزول فرمود خبر رسید که سپاه مغول متوجه عراقند لاجرم مراجعت نموده درمیان او و مغلان محاربه دست داد سلطان منهزم باصفهان شتافت و هر کس را که در جنگ مستی واقع شده بود . رسانید و جمعی از بردلان را بدرجه امارت رسانید و در شهور سنه خمس و عشرین و ستمایه سلطان جلال الدین نوبت دیگر بار لشکر ظفر قرین متوجه گرجستان شده بسیاری از کفار بدین را بقتل رسانید و سالما و غانما باخلاط بمحاصره آن قلعه مشغولی کرد و بعد از چند گاه قهرا قوا شهر را گرفته از غایت غضب حکم فرمود تا سپاه منصور از مبداء طلوع آفتاب که در وقت زوال دولت مخالفان بود تا هنگام چاشت بقتل و غارت قدام و قیام نمودند آنگاه رقم عفو بر جراید جرایم بقیة السیف کشیده چون عروسان شبستان آسمان نقاب حجاب انجم در کشودند سلطان عالیجناب بمکافات ملکه با زوجه حاجی علی خلوت گزید بعد از وقوع این فتح نامدار تجدید آوازهٔ هیبت و شوکت سلطان فلک اقتدار در خاطر صغار و کبار قرار گرفت و هنوز موضع اخلاط معسکر همایون بود که بمسامع جلال رسید که پادشاه روم و ملک شام با یک دیگر اتفاق نموده طریق خلاف و شقاق میدارند سلطان جلال الدین با خلاف آنکه مرضی داشت بعزم رزم مخالفان روان گشته در بیابان قوش شش هزار از شامیان بوی باز خوردند و هیچ یک از زخم سنان سپاه کشورستان جان نبردند و چون میان سلطان و پادشاه روم محاربه دست داد در وقت مصاف سلطان جلال الدین از محفه بیرون آمده در خانهٔ زین نشسته بنا بر استیلاء ضعف عنان الختیار از دست رفته اسب کامی چند باز پس نهاد خواص بعرض رسانیدند که مناسب چنان می نماید که سلطان لحظه

می نماید سلطان از شنیدن این سخنان در تحمل گشته اعلام ظفر
انجام بعزم انتقام بر افراخت و در نواحی اخلاط

استراحت نماید سلطان بموجب صواب دید نیکوخواهان متوجه گوشه شده اعلام خاصه
از غیب در حرکت آمد میمنه و میسره لشکر از مشاهدهٔ این حالت تصور نمودند که شهریار عالی
مقدار فراری نماید بنابران پشت بر مخالفان کرده روی بوادی گریز نهادند سلطان نیز بحسب
ضرورة بجانب اخلاط در حرکت آمد تا شامیان پنداشتند که سلطان حیله انگیخته میخواهد
که ایشان را بکمین گاه کشد لاجرم از موضع خویش قدم فراتر نهادند و چون سلطان جلال
الدین باخلاط رسید شنید که جرماغون نوین با سپاه جلادت آیین از امویه عبور
نموده متوجه عراقست بنابران متوجه آذربیجان شد و یکی از اعیان را برسم زبان گیری
از پیش فرستاد و آن شخص به تبریز رفته از آنکه تحقیق خبری معلوم کند باز گشت و بعرض
رسانید که در ولایت عراق و آذربیجان از مغولان خبر و اثری نیست سلطان فرحناک و خوش
حال شده مجلس عیش و عشرت بر آراست و اکثر ارکان دولت نیز طریق متابعت مسلوک
داشته بشرب مدام مشغول گشتند در آن اوقات یکی از شعرا این رباعی بنظم آورد بیت

شاها ز می گران چه برخواهد خواست   وز مستی بی کران چه برخواهد خواست
شه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش   پیداست کزین میانه چه برخواهد خواست

فی الجمله بعد از روزی چند که آن طایفه دولتمند از خواب مستی و غنایت فرو رفته بودند
فی سنه ثمان و عشرین و ستمایه لشکر تتار بعدد قطرات امطار در رسیدند و اورخان که
در سلک امرا و مقربان انتظام داشت ازین واقعه آگاه گشته ببالین سلطان جلال
الدین شتافت و او را بسعی بسیار بیدار کرد و بر کیفیت حال مطلع گردانید سلطان بجهت
کسر صورت سکر مقداری آب سرد بر سر ریخته روی بوادی گریز نهاد و اورخان بنابر فرمان
ساعتی پای ثبات فشرده کوشش عاجزانه نمود تا میان سلطان و دشمنان مسافتی
بعید آمد آنگاه او نیز گریزان شده مغولان اورخان را سلطان جلال الدین پنداشته
بقصد گرفتنش رای عزیمت بر افراشتند و بعد از آنکه بر چگونگی حال مطلع گردانیدند
بقیتول سلطانی شتافته از توابع و لواحق خوارزمشاهیان هر کس دیدند بقتل رسانیدند
آفتاب دولت و اقبال آن طایفه در مغرب فنا غروب نموده و ماه جاه و حشمت مغولان
از اوج عزت و استقلال طلوع نمود اهل تاریخ در مآل حال سلطان جلال الدین اختلاف
کرده اند بعضی گفته اند که از ترکان گریخته بهمان کوهسار گریخته در خواب شد کردی

بطمع اسب وجامه بزخم حربه اورا هلاك ساخت وبرخی روایت کرداند بلباس اهل تصوّف
مبلبس کشته سیاحت اختیار نمود تلکه بطریق اهل سلوك نجات مشغولی فرمود والله
کریم المتعال اعلم بحقایق امور والاحوال کفتار دربیان شمّهٔ ازحالات اتابکیان
بلبل نوایا زچمن وکلشن نمایان انجمن حکایت چنین کویند که بعضی ازسلاطین سلجوقی
پسران خودرا بامراء اطراف می سپردند وهریك ازملك زادکان ازامیری که مربّی بود
باتابك یعنی اتابیك تعبیر می نمودند واتابکان متفرّق بچند فرقه اند چنانچه از سیاق
کلام آینده بوضوح خواهد پیوست بحکم سلطان محمود بن محمد بن ملك شاه سلجوقی فی سنه
احدی وعشرین وخمسمایه حاکم ولایات عراق عرب کشت وباندك زمانی موصل و
حلب را نیز درتحت تصرّف درآورد وتهمان دردیاربکر وکردستان نیز ماقدور واشد
ودرسنه اربعه واربعین وخمسمایه جندین ازغلامانش باهم اتّفاق نموده آن پادشاه
عادل را بقتل درآوردند بعد از آن درممالك عرب اورا اتابك شهید کفتند نور الدین محمود
بن عماد الدین زنکی بعد از شهادت پدر بر ولایت حلب وحمص استیلا یافت درسنه تسعه و
اربعین وخمسمایه دمشق مسخر ساخت وکثرت وعظمت وشوکت نور الدین در ولایت شام
بجای رسید که بسعی او ازمملکت مصر مصر نام عاضد علوی اسمعیل را ازخطبه افکنده
باسم المستضی بنور الله عباسی خطبه خانند وسلطنت آن خطبه ازقبل نور الدین بصلاح
الدین یوسف بن نجم الدّین ایوّب قرار کرفته مدتها پادشاهی دران خواندان بود وفات
نور الدین محمود دریازدهم شوال سنه ~~ستّ وستّین~~ وخمسمایه اتّفاق افتاد ملك
صالح بن نور الدین محمود درسن یازده سالکی بجای پدر افسر پادشاهی
برسر نهاد ودر اواخر ایام دولت او صلاح الدین یوسف که ملك ناصر لقب یافته بود
بقصد دمشق ازمصر نهضت نموده ملك صالح بحلب کریخت ودرسنه سبع وسبعین
وخمسمایه دران ولایت وفات یافت مدّت ملکش هشت سال بود وزمان عمرش نوزده
سال سیف الدین غازی بن عماد الدین زنکی درزمان برادر خویش نور الدین محمود بضبط مملکت
دیاربکر وجزیره وبعضی ازکردستان مشغول بود درسنه احدی واربعین وخمسمایه ازعالم
انتقال نمود قطب الدین بن عماد الدین قایم مقام برادر کشت ودرسنه خمس وستّین
عز الدین) مسعود الدین
وخمسمایه دست قضا بحل حیاتش درنوشت + ~~سیف الدین غازی~~ بن قطب بعد از مرگ پدر در

عماد الدین زنکی

نور الدین محمود

ملك صالح بن نور الدین

تسع وستین

سیف الدین

غیاط الدین +

موصل

۳۶۵

ایلدکز

موصل حاکم گشت چون ملک صالح وفات یافت حلب را نیز در تحت تصرف آورد و در ایام
دولت سلطان غیاث الدین مسعود فی سنه تسعه وخمسمایه الملک ناصر صلاح الدین
یوسف لشکر بشام کشیده آمد و حلب در حوزه دیوانش در آمد در سنه احدی وثمانین
وخمسمایه ناصر بار دیگر از مصر بعزم جهانگیری حرکت نموده میافارقین اخلاط را
مسخر گردانید در وقت مراجعت با عزالدین محمد صالح نمود و در سنه تسعه وثمانین
وخمسمایه ملک ناصر وفات یافت و هم درین سال عزالدین مسعود نیز بعالم دیگر شتافت
نورالدین ارسلان بن عزالدین مسعود بعد از وفات پدر مالک تخت و افسر گشت و چند نوبت
میان وی و پادشاه مصر ملک عادل را جنگ و نزاع انجامیده آخر الامر فی سنه خمس وستمایه
بار دیگر صلح کردند و در سنه سبع وستمایه نورالدین ارسلانشاه بجوار رحمت حضرت
اله انتقال نمود الملک القاهر عزالدین بن نورالدین ارسلانشاه بحکم وصیت پدر قدم بر مسند
پادشاهی نهاد و بدرالدین لولو برامور مملکت شده زمان مملکت قاهر چندان امتداد یافت
و بعد از فوت او بدرالدین لولو در حکومت استقلال یافت تمکن که ما فی حال بدرالدین لولو
در ضمن قضایا هلاکوخان در سلک بیان آمد والتوفیق من الله الفرد الصمد ذکر اتابکان
اذربیجان در روضة الصفا مذکور است که زمان پیشین در ولایت قبچاق
معهود بوده هر تاجری چهل غلام بیک بیع خریدی بایع بهای یک غلام را از میان وضع کرده
از مشتری بطلبیدی در ایام دولت سلطان مسعود سلجوقی بازرگانی در آن مملکت مثل این
سودای کرده بایع بهای ایلدکز که بحقارت جثه و کراهت منظر آراسته بود از وی طلب نداشت
بازرگان غلامان را در رابه ها نشانده بجانب عراق عجم در حرکت آمده اتفاقا شبی بواسطه
استیلای خواب ایلدکز دو نوبت از رابه افتاده تاجر فرمود که او را سوار کردند و چون کرت
سیم بیفتاد هیچکس پروای او نکرد و در روز دیگر که ایلدکز از خواب غفلت بیدار شد خود را
در صحرا تنها دید پی کاروان گرفته شبهنگام خود را بیاران رسانید خواجه او ازین معنی
نموده چون بعراق رسید وزیر سلطان مسعود سلجوقی سی ونه غلام او را جهة پادشا خریده
ایلدکز را که کریه شکل بود رد کرد و او در گریه شده گفت اگر وزیر این غلامان را جهت هوای
دل خود خرید بایستی که مرا خاص لله بخریدی واین سخن بسمع وزیر رسیده او را نیز بیع کرد
و سلطان ازین گفت شنود آگاه شده ایلدکز را بعد از چندگاه با میر نصر سپرد تا اداب اسب

تاختن وتیر انداختن بیاموزد در اندك زمانی آن غلام دولت مند دران فن مهارت بیدا کرد بعد ازان در خیل شخصی که بر سر بکاولان بود انتظام یافت دران امر بولجبی دخل نموده از بعضی آلات کوسفند که بکاولان ازان حسابی نداشتند طعامهای لذیذ ترتیب داد وبدین سبب سلطان مسعود بنظر التفات دروی نکریسته روز بروز کار ایلدکز بالا کرفت تا مهم بجای رسید که سلطان مسعود منکوحه برادر خویش طغرل بن محمد بن ملکشاه را در عقد ایلدکز در آورد در حکومت مملکت اذربیجان را بوی تفویض نمود اتابك ایلدکز تا آخر عمر بر مسند عزت وایالت متمکن بود ووفاتش در ثمان وستین وخمسمایه اتفاق افتاد اتابك محمد بن ایلدکز بعد از فوت سلطان ارسلان پسرش سلطان طغرل راکه بروایتی هفت ساله بود بر تخت سلطنت نشاند واندوی استقلال در امور ملك ومال دخل نموده مملکت شرق وغرب از وی سامها بر کرفتند وبعد از ده سال که بدین امر پرداخت در ذی الحجه سنه احدی وثمانین وخمسمایه عالم بقارا منزل ساخت وازوی چهار پسر ماند ابو بکر قتلغ اینانج میر میران ∴ اتابك پهلوان مادر ابو بکر وازبك ام ولد بود ووالده قتلغ اینانج ومیر میران فتنه خاتون بود اتابك قزل ارسلان در زمان حیات برادر بحکومت اذربیجان مشغول بود وبعد از وفاتش بخدمت سلطان طغرل شتافته فتنه خاتون را در عقد آورد ومنصب امیر الامرایی بروی مقرر کشته باندك زمانی میان او وسلطان طغرل مخالفت ونزاع بدید آمد وچند نوبت محاربات واقع شده چنانچه ازین معنی در ضمن قضایای سلجوقیان سمت کذارش یافت ودر شوال سنه سبعه وثمانین وخمسمایه قزل ارسلان بفرمان ناصر خلیفه بر تخت سلطنت تکیه زده هم دران ایام بانکیز امرای عراق یکی از فداییان اورا بعالم دیکر فرستاد مصرع تکیه بر جای بزرکان نتوان زد بکزاف اتابك ابو بکر بعد از قتل خویش قزل ارسلان از همدان باذربایجان رفته بادشاه شد وبرادرش قتلغ اینانج با وی منازعت کرده دیکر کامجهار نوبت میان برادران محاربت بوقوع انجامید ودر جمیع معرکها نسیم فتح وظفر بر پرچم علم اتابك ابو بکر وزیده ووفات ابو بکر در سنه سبعه وستمایه روی نمود مدت حکومتش بیست سال بود اتابك مظفر الدین ازبك بن اتابك محمد پس از فوت برادر در ولایت اذربیجان بادشاه شد وچون مدت پانزده سال از حکومتش بکذشت در شهور سنه اثنی وعشرین وستمایه سلطان جلال الدین برقی قصد اذربیجان نموده اتابك بقلعه النجق کریخت وبواسطه قضیه که در ضمن حکایات سلطان جلال الدین سمت تبیین یافت

محمد بن ایلدکز

مظفر الدین

اتابك اورنك بعلت نجاء هم بعالم بقا شتافت ذکر مجملی از احوال سلغریان که اتابکیان
فارس عبارت از ایشانست روایتست از اخبار چنین اخبار کرده اند که در زمان پیشین بواسطهٔ
انقلاب روزکار وتصاریف سپهر ستیزه کار پنجاه هزار سوار از ترکمانان جلای وطن نموده
در اقطار جهان پریشان کشتند ازانجمله سلغر نامی باوکلا واتباع بخراسان آمده در اطراف
آن ولایت فتنه وفساد آغاز نهاد وچون سلجوقیان بر ممالك ایران نافذ فرمان شدند
بملازمت ایشان شتافته منصب حجابت یافت وفرزندان او بولایت فارس رفته روز
کار میکذرانیدند بصحت پیوسته که در ثمان وخمسین واربعمایه سلطان الب
ارسلان سلجوقی بلدهٔ فاخرهٔ شیراز را از تصرف دیالمه بیرون آوردند ومدت هشتاد و
پنج سال آل سلجوقی دران ممالك ماه محوق اندر ذرؤ عیوق کذرانیدند ودران اوقات شش
کس را بنیابت خویش در فارس حاکم کردانیدند اوّل فضلو شبانکاره دوم خمارتکین
سیوم اتابك خادلی چهارم اتابك قراجه که در همدان کشته کشت پنجم اتابك سنکر بن
ششم اتابك بوزابه که بر دست سلطان ملك شاه بن محمد بن محمود سلجوقی بقتل رسیده
وملك شاه مدت یکسال بسلطنت فارس اشتغال نموده ناکاه اتابك سنقر بن مودود
السلغری بروی خروج کرده وملك شاه بنابرانکه طاقت مقاومت نداشت روی بوادی
فرار آورد اتابك مظفرالدین سنقر بن مودود بن السلغری در سنهٔ ثلث واربعین وخمسمایه در
بلدهٔ شیراز افسر ایالت بر سر نهاد وابواب خیر وسعادت بر روی سپاهی ورعیت بر
کشاد وچون مدت سیزده سال از حکومتش بکذشت فی سنه سبعه وخمسین وخمسمایه
متوجه ریاض جنت کشت اتابك مظفرالدین زنکی بن مودود بعد از فوت برادر مالك
تاج وتخت کشت وچهارده سال بعدل وداد کذرانیده در سنه واحدی وسبعین وخمسمایه
متوجه عالم دیکر کردید اتابك مظفرالدین تکله بن زنکی وارث ملك ومال پدر کشت ودر ضبط ممالك
آبا واجداد درکذشت وبیست سال بامر سلطنت پرداخته در سنه احدی وتسعین
وخمسمایه متوجه عالم دیکر شد اتابك قطب الدین طغرل بن سلغری بادشاهی عشرت
پرور بود ودر عراق حکومت می نمود اما تاییدی نداشت زیراکه چند نوبت بجنك تکله آمده
هر بار انهزام یافت وآخر الامر کرفتار شده بقتل رسید اتابك مظفرالدین ابو شجاع
سعد بن زنکی بعد از وفات برادر خویش تکله پای بر مسند حکومت نهاد دست جود

مظفر الدین زنکی

بسخاوت نهاد و همواره بعزم تسخیر عراق علم عزیمت می افراشت و عرصهٔ مملکت شیراز
از وجود خود خالی می گذاشت لاجرم گاهی اعدا انکین گاه بیرون می تاختند و صدای غارت
و تاراج در شهر شیراز می انداختند و در کرت اخیر که اتابک سعد فی سنه اربعه و عشر و
ستمایه در رحل و دری سلطان محمد خوارزمشاه که متوجه بغداد بود باز خورده با هفتصد
سوار جرار بر لشکر سلطان حمله کرده بزخم نیزه و تیر و زخم گرز و شمشیر بسیاری از خوارزم
میان را در عرصهٔ هلاک آورد سلطان از مشاهدهٔ آن جرات و جلادت تعجب نموده فرمود
که اتابک را از زخم تیر آسیب نرسانند و اورا تن درست اسیر و دستگیر گردانند لشکرهای
شهریار شجاعت شعار را مرکز وار در میان گرفته ناگاه اتابک از اسب خطا شد و ملازمان
خوارزمشاه اورا بدست آورده بنظر پادشاه رسانیدند سلطان از سبب آن جرات سوال
فرمود اتابک سعد بربان اعتذار عرضه داشت نمود که معلوم نداشتم که پادشاه عالمیان
درمیان لشکریان حاضر است و از حرکات بی سامان و افعال بندهٔ ناهنجار بندهٔ بی مقدار
ناظر سلطان محمد را تقریر دلپذیر اتابک مطبوع ضمیر آفتاب تاثیر افتاده جهت بودنش
حرکات خواص تعین نمود دیگر خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه اسباب و آلات مجلس
عیش و عشرت عنایت فرمود اتابک انها را نادیده بمیزبان سلطان بخشید خوارزمشاه از
علو همتش متعجب گردید اورا انیس مجلس بزم ساخت و اتابک را در محفل بزم مانند میدان
رزم بی شبه و نظیر ندیده تمامی همت باو پرداخت و بعد از روز چند بتوسط ملک زوزن
مهم بران قرار یافت که اتابک سعد دختر خود را در سلک ازواج سلطان جلال الدین
مینک برنی کشد و قلعهٔ اصطخر و اشکنوان را بدیوان خوارزمشاه گذارد و هر ساله از مال
فارس ثلث بخزانهٔ عامره رسانند انگاه اتابک رخصت معاودت حاصل کرده با جمعی از
لشکریان خوارزم روی بولایت خویش نهاد و پسر اتابک ابوبکر چون از التزامات
پدر آگاه گشت گردن از طوق اطاعت پیچیده با جمعی از مخصوصان در پایان عقبهٔ ما
بین سر راه بر اتابک سعد گرفت و اتابک بدان موضع رسیده هر کس از خوارزمشاهیان
که پای از عقبه بیرون نهاد از دست برد شیران بر خاک هلاک افتاد بقیه السیف
این حرکت را از انگیز اتابک سعد دانسته فریاد الامان بر آورد اتابک در تسکین ایشان
کوشید و بتعجیل بجانب پسر روان شد و ابوبکر بی محابا بر پدر حمله کرده تیغ بر وی رسانید

وهمان

لحظهٔ اتابك سعد گرزی بر سر پسر فرود آورده او را از پشت بر روی زمین انداخت
در قلعیه اصطخر مقید ساخت پس بدار الملك شیراز باز آمد فرستادگان سلطان بش اخو
دل باز گردانید و مواعدی که کرده بود بوفا رسانید وفات اتابك سعد بروایتی در سنه ثلث
وعشرین وستمایه روی نمود مدت سلطنتش بدین روایت بیست نه سال بود اتابك ابوبکر
باتفاق اکابر وامراء شیراز بعد از فوت پدر تاج ونگین گشت و مرتبهٔ او در امر جهان داری
ورعیت پروری از مراتب پدر واجدادش درگذشت در تقویت ملت محمدی واظهار شعار آثار
احمدی سعی وکوشش او تا بدان حد بود که دحکم علوم حکمیات ومنطقیات ومصطلحات
فلاسفه هیچ آفریده شروع نمی توانست نمود در تعظیم عباد و زهاد جهد واهتمام تمام داشت
وجانب ایشان را برایهٔ علما وفضلا مرجح می دانست بالجمله چون چنگیزخان در اطراف
جهان لاتعد وتنسوقات نافذ فرمان کشید اتابك ابوبکر از غایتی دوربینی جهت اظهار
یکی وانقیاد تبرکات لایقه وتنسوقات رایقه در صحبت برادرزادهٔ خویش تهمتن بخدمت
اوکدای قان فرستاده قاآن سیورغامیشی و عنایت فرموده یرلیغ سلطنت فارس ولبث قیلغ خانی داد
واتابك در ایام دولت ومکنت جزیرهٔ قیس وقطیف وبحرین فتح کرد واموال بسیار ن
ونفایس بی شمار از آن جزائر بدست آورد ودر روضة الصفا مسطور است که چون هلاکو خان
دار السلام بغداد را تسخیر نمود اتابك ابوبکر پسر خویش سعد را جهت تهنیت باردوی ایلخان
روان فرمود اتابك سعد از هلاکوخان التفات یافته مانند باد بجرب ولایت شیراز در
اهتزاز آمد اما پیش از آنکه بمقصد رسد خبر فوت پدر استماع نموده متوجه عالم دیگر
شد بیان این سخن آنست که چون مدت سی وپنج سال اتابك ابوبکر بکامرانی واقبال
گذرانید در پنجم جمادی الاخر سنه ثمان وخمسین وستمایه بریاض رضوان خرامید
ودر آن اوان پسرش اتابك سعد از بغداد مراجعت نموده بود ودر راه بمرض صعب
گرفتار گشته که ناگاه خبر فوت پدر بدو رسید وعارضهٔ او اشتداد یافته بعد از وفات
اتابك ابوبکر بدوازده روز سفر آخرت پیش گرفت واملح الشعرا شیخ مصلح الدین سعدی
رحمه الله معاصر اتابك ابوبکر بود وگاهی زبان بمدح او و پسرش سعد می گشود اتابك
محمد بن سعد بن ابوبکر در سن صبی وابتداء ایام نشو ونما باتفاق امرا بر سریر دولت
نشست ومادرش ترکان خاتون که عورتی صاحب رای صاحب تدبیر بود بانتظام امور ملک سعی

واهتمام نموده بتسوقات موفور مصحوب ایلخان سخن‌دان بدرگاه هلاکوخان فرستاد وخان عنایت نموده بسلطنت اتابک محمد بلیغ داد وچون مدت دو سال و کسری از پادشاهی او درگذشت ناگاه از بام قصر درافتاده متوجه ریاض جنت گشت ترکان پس از آنکه از مراسم عزا باز پرداخت واستصواب اکابر واسر محمد شاه بن سلغرشاه را پادشاه کرد اتابک محمدشاه بن سلغرشاه بن سعد چون لوای سلطنت برافراشت اکثر اوقات بشرب مدام باجوانان سیم اندام مصروف داشت بریختن خون بی گناهان قیام نمود وبآنکه داماد ترکان بود سخنش را در هیچ بابی نشنود بنابران اکابر واعیان باشارت ترکان ناگاه محمدشاه را مقید گردانیدند واو را باردوی ایلخان فرستاده عرضه داشتند که محمد شاه سایسته امر پادشاهی نبود ودر پریشانی رعیت واختلال احوال مملکت سعی مینمود لاجرم این حالت بوقوع انجامید وایلخان عذر ترکان را بسمع رضا شنیده لب باعتراض نگشود ومدت سلطنت محمدشاه هفت ماه بود اتابک سلجوقشاه بن سلغرشاه بعد از گرفتار شدن برادر بسعی ترکان خاتون بر مسند فرماندهی نشست وان عورت پاکیزه صورت را باخود نکاح بست واو جوانی بود متهتک وکار نادیده وگرم وسرد روزگار ناچشیده شبی در اثنای را خیالات فساد کرد بغلامی دیو برادر را بفرستاد تا ترکان پری را بقتل آورد روز دیگر که صبح اسرار روزگار را فاش ساخت الغ بیک تکچی وقیلغ تبکچی که بحکم ایلخان باسقاقان شیراز ~~از طغیان سلجوقشاه~~ بودند بر کیفیت حال اطلاع یافته زبان باین کار گشادند وهمان لحظه سر بباد فنا دادند ایلخان چون از طغیان سلجوقشاه آگاه گشت الغاجو را بالشکر قیامت اثر جهت دفع او نامزد فرمود اتابک از شنیدن این سخن عنان تمالک وتماسک از دست داده روی بجانب سواحل بحر عمان نهاد والغاجو بتعقب شتافت ودر کازرون سلجوقشاه را دریافته بعد از وقوع محاربه ومحاصره خدمتش را اسیر گردانیدند ودر شهور سنه اثنی وستین وستمایه بحکم ایلخان بیاسا رسید اتابک ابش دختر سعد بن اتابک ابوبکر بود ومنکوحه منکوتمور بن هلاکوخان بنابران که بعد از کشته گشتن سلجوقشاه از خاندان اتابکان مردی که سایسته امر حکومت باشد نمانده بود ایلخان ایالت ولایت شیراز بملکه دوران ابش خاتون تفویض نمود واو بازمان وفات کشتهو

سنه

۴۵۳

227

ثلث وستین

کی

سنه سته وثمانین وستمایه بود بریاست سیراز اشتغال داشت وبعدازوان اتابکان
در فارس خیال حکومت بر لوح خاطر نگاشت

ذکر اتابکیان لرستان

دران زمان که اتابك سیقر بن مودود السلوی بر ولایت فارس استیلا یافت لشکری بن
ابوطاهر بن محمد بن علی بن ابوالحسن قصلوی داده اورا بتسخیر فرستاده وابوطاهر بدانجا
شتافت باندك زمانی لرستان را در تحت تصرف در آورد ودم از استقلال زده حکم کرد
که اورا اتابك گویند وبعد از وی اولادش هم همین سنت مرعی داشتند

اتابك نصرالدین بزرگترین اولاد ابوطاهر بود وبعد از وفات وی بنظام وانتظام احوال لرستان قیام نمود
انگاه بتسخیر شولستان پرداخت ودر وقت وفات نیز خود تکله را ولیعهد ساخت

تکله چون بر سریر سلطنت لرستان متمکن گشت اتابك سعد بن زنگی بنابر کدورتی که از وی
در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدانجانب فرستاده هر بار اتابك تکله ظفر یافت ودران
وقت که هلاکو متوجه بغداد بود تکله بخدمت مبادرت نموده بحکم ایلخان داخل تومان کوق
نویان شد واز قتل مستعصم متاسف ومتحیر گشته چون خبر بهلاکو رسید همت بر کشتن اتابك
مصروف گردانید وتکله فرصتی یافته جمعی از مغولان از عقبش شتافته اورا گرفته بیاسا رسانیدند

اتابك شمس الدین البارغون بعد از شهادت پدر بفرمان اباقاخان بحکم ایلخان پای بر مسند ایالت
لرستان نهاد وچونده سال بعدل وداد اقدام نموده رخت هستی بباد داد

اتابك یوسفشاه بن البارغون بعد از فوت پدر بفرمان اباقاخان حاکم لرستان شد اما پیوسته ملازم درگاه
ایلخان بود وتوابعش بحکم ولایت قیام می نمود واتابك یوسف شاه نسبت با باخان خدمات
پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت والتفات خوزستان وکوه گیلویه وشهر فرهدان
وجربادقان نیز تعلق بوی گرفت چون اباقا وفات یافت اتابك در ملازمت احمدخان می بود
وبعد از وفاتش خدمت ارغون خان نیز نمود در آخر عمر باجازت او بلرستان رفت از انجا
آهنگ کوه گیلویه کرد ودر اثنای راه خواب هولناك دیده بازگشت وهم دران ایام درگذشت

اتابك افراسیاب بن یوسفشاه بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد ودران وقت که ارغون
بمرض موت گرفتار بود اتابك عمزاده خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا حیله اندیشه
داروغه ان بلده را بقتل آورد خطبه وسکه بنام افراسیاب کرد مقارن این حال ارغون
ازعالم انتقال نموده اتابك افراسیاب بخیال المحال خصوصان خود را بحکومت ولایات عراق

نا منزد فرود ولیستر تکله را با جمعی از سپاه بدربند کرد برو فرستاد لران دران حدود باصدهای مغولان دوچار خورده دست بجنگ بازیید و مغولان منهزم گشته لران در خانهای ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند که ناگاه لشکر مغولان از غایت غیرت مراجعت کرده دمار از روزگار سپاه لر برآوردند کیجاتو بدین حادثه وقوف یافت طولادوسی نویان را با دهزار سوار بدفع افراسیاب روان ساخت و طولادای بعد از محاربه افراسیاب را بدست آورده پیش ایلخان برد خان بشفاعت بعضی خواتین رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده افراسیاب نوبت دیگر بلرستان شتافت و بی سببی پسر عم خویش قزل را با طائفه از امرا بقتل رسانید عاقبت شامت خونهای ناحق شامل حال او گشت و در زمان غازانخان بسعی قداق بیاسا رسید اتابک نصرة الدین احمد بن الب ارغون بفرمان غازانخان بر سریر ایالت لرستان نشست و باب معدلت و انصاف کرد ظلم و اعتساف از چهره اهالی آن حوالی فرو شست و چون مدت سی سال در دولت و اقبال بسر برد در سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه نقد حیات بقابض ارواح سپرد اتابک رکن الدین یوسفشاه بن احمد بعد از فوت پدر مدت شش سال بعدل و داد قیام نمود و در جمادی الاول سنه اربعین و سبعمایه بعالم دیگر انتقال نمود اتابک مظفر الدین افراسیاب بعد از وفات پدر حاکم لرستان گشت و چون چندگاهی بلوازم امر پادشاهی قیام نمود او نیز مانند دیگران درگذشت بیت

گیتی که اولش عدم و آخرش فناست
در حق او گمان ثبات و بقا خطاست

ذکر حکومت قراختاییان در کرمان

اول کسی که ازین طبقه دم از استقلال زد براق صاحب بود و او در شهور سنه تسع عشر و ستمایه بر ملک کرمان استیلا یافت اوکدای قاآن او را بقتلغ خان گردانید وفات براق در هشتم ذی قعده سنه اثنی و ثلثین و ستمایه روی نمود مدت ایالتش یازده سال بود از وی یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه حق نام داشت و اسامی دخترانش اینست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان و بعد از فوت براق برادرزاده‌اش محمد سلطان بن خسرو پاینکو بر تخت سلطنت نشست زیرا که پسرش در اردوی اوکدای قاآن بود سلطان رکن الدین خواجه براق صاحب پس استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی براه نهاد و تطب

براق صاحب حاجب

قلیف ترکان

الدین محمد سلطان چون طاقت مقاومت نداشت از راه سیستان متوجه اردوی قاآن گشته کرمان را باز گذاشت و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه بیست و ششم شعبان سنه ثلث وثلثین وستمایه ∴ بلده کرمان از یمن مقدم شریف مزین گردانید و مدت شانزده سال بدولت واقبال گردانید ~~منکوقاآن بتخت نشست محمود قطب الدین را~~ ا وفات قطب الدین در ولایت ترکستان در ظل تربیت محمود یلواج پسری برد بنا بر آن چون منکوقاآن بتخت نشست محمود قطب الدین را بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهت او حاصل کرد و رکن الدین جهت استمداد روی ببغداد نهاد اما او را کاری از آنجا نگشاد لاجرم متوجه منکو قاآن شده قطب الدین از عقبش رفته قاآن رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند اما اسامی ایشان معلوم نیست در منتصف شوال سنه خمسین وستمایه در کرمان تاج ایالت بر سر نهاد قتلغ ترکان که از ترکان سلطان غیاث الدین خوارزمشاهی بود دران اوقات در حرم قطب الدین جای داشت باصابت رای و تدبیر مملکت معمور و آبادان ساخت وفات قطب الدین در رمضان سنه خمس وخمسین وستمایه روی نمود و او را دو پسر و چهار دختر بود پسران حجاج شیطان و سیورغتمش سلطان نام داشتند و اسامی دختران از مورخان چنین نگاشته اند ∴ پادشاه خاتون ∴ بیبی ترکان ∴ اردو قتلغ و پادشاه خاتون را اباقاخان در حرم خویش جای داد بدین سبب مادرش پای بر مسند رفعت نهاد عصمة الدین قتلغ ترکان بعد از وفات قطب الدین باتفاق اکابر و اعیان بر سریر سلطنت کرمان متمکن گشت وهلاکو بموجب مدعای او یرلیغ فرستاد و ترکان اسم پادشاهی بر حجاج سلطان اطلاق کرده از روی استقلال سرانجام مهام ممالک و مال را از پیش خود گرفت و چون حجاج سلطان بسن رشد و تمیز رسید نسبت بخاتون طریق بی حرمتی مسلوک داشته نوبتی در مجلس شراب آورده ان کرد که ترکان رقص نماید و ندیمان و خواص و این بیت بر زبان آوردند بیت پیر است چرخ و اختر بخت نوجوان ∴ آن به پیر نوبت خود با جوان دهد ∴ لاجرم ترکان خاتون در غضب شده متوجه اردوی اباقاخان گشت حجاج سلطان وهم وخوف بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و بعد از ده سال که دران دیار روزگار میگذرانید سلاطین هند او را بلشکر مدد کردند حجاج سلطان با هندوان بطرف کرمان روان شده در اثناء

سیورغتمش

راه در ذی حجه سنه سبعین وستمایه سفر اخرت اختیار نمود واو را چهار پسر و هفت
دختر بود اسامی پسران اینست سلطان مظفر الدین محمد شاه شاه قطب الدین تقی شاه
شاه رکن الدین محمود شاه شاه علاء الدین حسن شاه اما دخترانش را اسامی معلوم
نیست سلطان جلال الدین سیورغتمش بن محمد سلطان در زمان احمد خان باردو شتافته نشان
حکومت کرمان وعزل قتلغ ترکان حاصل کرد ودر حین مراجعت با ترکان که متوجه
درگاه خان بود ملاقات نموده نشانرا بروی خواند ملکه از استماع آن چنان متاثر گشت
که از هوش رفت وجلال الدین سیورغتمش در سنه احدی وثمانین وستمایه بکرمان
درآمده بر مسند حکومت تکیه زد وترکان خاتون آن زمستان در اردو توقف نموده چون
کاری از پیش نرفت تابستان بتبریز شتافت واو خازن حزن واندوه بر بستر ناتوانی افتاده
وفات یافت مدت سلطنتش در کرمان به بست شش سال بود نقلست که چون سریر
سلطنت ایران بوجود کیخاتو خان زیب وزینت پذیرفت وپادشاه خاتون بنت
قطب الدین محمد سلطانرا ملکه کرمان گردانیده بدان صوب روان ساخت وپادشاه
خاتون در عظمت از هرچه در خیال گنجد فی سنه احدی وتسعین وستمایه بکرمان رسید
بگرفت در قلعه شهر محبوس کرد وسلطان سیورغتمش پس از چند روزی بمدد یکی از
هواخواهان فرصت یافته بگریخت اما از کج روی سپهر تیره کار نوبت دیگر بدست خواه
نامهربان گرفتار گشته فی شهر رمضان سنه ثلث وتسعین ودر وقت افطار بقتل رسید
واو پادشاه عادل خردمند وخسروی عاقل بی مانند بود ودر ایام سلطنت با حسن وجهی
سلوک نمود واز وی پسری ماند موسوم بقطب الدین شاه جهان ودختری مسماه بعصمة الدین
شاه عالم صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان خاتونی عادله فاضله نیکوصورت
زیبا سیرت بحسن خط ولطف طبع اشتهار تمام داشت این رباعی زاده طبع فکر بکر اوست
که بیت بر لعل که دیده هرگز از مشک رقم ؛ یا غالیه بر برش کجا کرد ستم ؛
جانا اثر خال سیه بر لب تو ؛ تاریکی وآب زندگانیست بهم ؛ واین قطعه نیز از اشعار اوست
درون پرده عصمت که تکیه گاه منست ؛ مسافران هوا را گذر بدشواریست ؛ همیشه باد سر زن
بزیر مقنعه ؛ که تا رو بود وی از عصمت ونکوکاریست ؛ بالجمله چون پادشاه خاتون تاج
حکومت بر سر نهاد پرتو التفات بر حال ارباب فضل وکمال انداخته دست بانعام واحسان

برگشاد

برکشاد ودر روز سنه اربعه وتسعین وستمایه کیخاتو درکذشته بایدخان پادشاه
شد بادشاه خاتون بغایت ملول ومحزون شد زیراکه شاه عالم بنت جلال الدین
سیورغتمش درحباله باید بود مقارن این حال حرم محترم سلطان سیورغتمش شاه
زاده کردوجین بنت منکوتیمور بن هلاکوخان که مادرش آبش خاتون بنت اتابك
سعد بود فرصت یافته باتباع ازکرمان بیرون خرامید وباندك زمانی لشکر فراوان
بدو پیوسته مراجعت نمود بمحاصره بادشاه خاتون مشغولی فرمود پادشاه خاتون بعد
از روزی چند رضا بقضا داده دروازه شهر برکشاده مخالفان اورا باخواص کرفته
محبوس ساخته درشعبان سال مذکور بحکم بیرلیغ بایدخان بقتلش رسانیدند
وازهمان شربت که درحلق برادر ریخته بود درکام جانش چکانید مصرع چو بدکردی
مباش ایمن زآفات سلطان جلال الدین محمدشاه بن حجاج سلطان بن قطب دنا واخر ذی الحجه
قاانان
سنه اربعه وتسعین وستمایه بفرمان حاکم کرمان کشت ودراول دولت بعضی از
شاهزادکان خروج نموده خرابی بسیار باحوال آن دیار راه یافت ومحمدشاه بامعا
ودت غازان شاه برمعاندان غالب آمده بساط نشاط بکسترد وبشرب مدام اقدام
نموده تاآن زمان حرارت شراب درمزاج جناب سلطنت مآب اثر کرده درسن بیست

شاه جهان

ونه سالکی فی سنه احدی وسبعمایه بعالم دیکر انتقال نمود قطب الدین شاه جهان بن جلال
الدین سیورغتمش بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان پای برمسند
حکومت کرمان نهاد وچون اولجایتو سلطان برتخت سلطنت ایران قرار کرفت بنا بربعضی
حرکات ناخوش از شاه جهان بن سیورغتمش نقل کردند رقم عزل برصحیفه حالش
کشیده شاه جهان بشیراز شتافت وقناعت ورزیده هم دران ولایت فرمان یافت
وازو یك دختر ماند مسما بخان قتلق که اورا مخدومشاه نیز کفتند مخدومشاه را
امیرمحمد مظفر درحباله نکاح آورده شاه شجاع وشاه محمود وسلطان احمد ازوی
متولد شدند القصه بعد از عزل شاه جهان امراء جنکزخان بنوبت پای برمسند
حکومت کرمان می نهادند تادرشهور سنه اربعه وثلثین وسبعمایه امیرمسعودشاه
بن امیرمحمود شاه اینجو بایالت آن ولایت سرافراز کشت ودرمحرم سنه احدی
واربعین وسبعمایه سلطنت کرمان باامیرمحمد مظفر انتقال نمود چنانچه مذکور

امیر مظفر

میشود ذکر مبادی حال اولاد مظفر بن منصور بن حاجی خراسانی واختصاص یافتن اند
ایشان باصناف والطاف وعواطف سبحانی مشاطکان ابکار اخبار چهره سخن را بدین گونه آراسته
که امیر غیاث الدین حاجی در زمان هجوم لشکر تاتار از ولایت خاف که مولد ومنشاء او بود بخطه
یزد انتقال نمود وامیر حاجی تعظیم خلقت انصاف داشت چنانچه ودنید موزه که گنجایش باش
داشته باشد نیافتند واورا سه پسر بود ابوبکر محمد ومنصور ابوبکر و محمد ملازم حاکم یزد علاء
الدین والدوله شدند ودران وقت که هلاکوخان عازم بغداد بود علاء الدین والدوله ابوبکر
را با سیصد سوار باردوی خان روان کرد وایلخان بعد از فتح بغداد ابوبکر را با فوجی سپاه بسر
حد مصر فرستاد واو دران دیار جنگ اعراب چنانچه بقتل آمد ومحمد تا وقت وفات در سلک
نوکران علاء الدولة انتظام داشت وازین دو برادر مطلقا تسل نماند اما منصور بن حاجی خراسانی
که همواره ملازمت پدر می نمود سه پسر بود امیر محمد وامیر علی وامیر مظفر وامیر علی فرزند
فرزند داشت وامیر محمد یک پسر داشت که پدر شاه سلطانست وامیر مظفر اگرچه بحسب
سن از برادران کهتر بود اما در میدان مبارزت گوی سابقت از ایشان واقران می ربود واو بعد
از جند گاه که در ولایت عراق هر روز بمنزلی وهر دم جای بسر برد بملازمت ارغون خان رفت
شکل وشمایل آن جوان بر دل مقبول ومطبوع خان افتاده منصب یساولی باو داد وچون مسند
خانی بوجود گنجاتو زیب وزینت گرفت مرتبه امیر مظفر روز بروز سمت تزاید پذیرفت ودر
زمان غازان خان بامارت هزاره وطبل وعلم مفتخر ومباهی گشت ودر اواسط جمید الاخر
سنه سبعه مایه امیر مبارز الدین محمود تولد نموده وازین جهت امیر مظفر را مسرت وابتهاج
افزود وپس از وفات غازان خان الجایتو سلطان پایه قدر امیر مظفر سلطان را بیشتر
بلند گردانید اورا بمحافظت راههای ابرقوه ومرو وایالت می بد باز داشت وامیر مظفر گاهی
در خدمت پادشاه وگاهی در خطه می بد بسر می برد تا در سنه ثلث عشر وسبعمایه وفات
یافت بیت جهان داشتن نوجوانا را سپرد ⁂ واز وی غیر مبارز الدین محمد پسری نماند
اما دختری داشت که در حباله نکاح امیر بدر الدین ابوبکر بن امیر منصور بود وشاه سلطان
از وی تولد نمود القصه امیر مبارز الدین مظفر بعد از وفات پدر بملازمت شهریار بحر وبر الجایتو
سلطان شتافته نوازش وسیورغامشی یافت وبمناصب پدر سرافراز شده مدت
چهار سال در ملازمت پادشاه بسر می برد وچون سلطان محمد خدابنده عالم بقا را منزل

ساخت وسلطان ابوسعید پرتو التفات بحال جهان وجهانیان انداخت امیر مبارز الدین محمد
رخصت انصراف حاصل کرده روی بضبط میبد ومحافظت راهها آورد ودر سنه تسعه عشر
وسبعمایه جناب مبارزی نوبت دیگر بملازمت سلطان ابوسعید خان مبادرت نمود آن خسرو
عاقبت محمود حکومت یزد را نیز بوی تفویض فرمود ودرهمین سال جناب مبارزی شنید
که جمعی از نکودریان بسرحد یزد آمده بفتنه وفساد اشتغال دارند لاجرم با هشت نفر
از غلامان خنجر گذار ایلغار کرده متوجه مخالفان شد ودر سر حوض عبد الملک محاربه بوقوع
انجامید در ان جنگ هفتاد تیر بجوشن امیر محمد مظفر رسید اما بتقدیر ایزد تعالی از آسیب
انها سالم مانده بفتح وظفر اختصاص یافت وکوپه که یکی از رؤساء نکودریان بود گرفته در قفص
کرد وبا رؤس جمعی از ایشان باردوی پادشاه معالیان فرستاد سلطان ابوسعید بتجدید امیر محمد را
بانواع الطاف اصناف اعطاف سرافراز وبلند پایه گردانید مقارن این حال نوبت دیگر میان جناب
مبارزی ودزدان نکودریان محاربه دست داد ونسیم فتح وظفر بر پرچم امیر محمد مظفر وزید
ودر سنه خمس وعشرین وسبعمایه بخشنده بی منت امیر محمد را پسری قمر منظر کرامت فرمود
شاه شرف الدین مظفر الدین موسوم گشت ودر سنه تسعه وعشرین وسبعمایه جناب
مبارزی مخدومشاه بنت شاه جهان را در حباله نکاح آورد ودر سنه ثلث وثلثین وسبع جلال
الدین شاه شجاع از ان عورت تولد کرد ودر سنه اربع وثلثین امیر محمد شاه شرف الدین مظفر را
مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابوسعید بهادر خان رفت وشهریار ایران پدر و
پسر را بنوعی منظور نظر ترتیب وعنایت ساخت که موجب رشک حسد امرا وارکان دولت گشت ودر ان
سال سلطان ابوسعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز از اقبال آن ملازمت رکاب اعلی
اختیار نمود واز انجا بنجف رفته بشرف زیارت مشهد اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله
وجهه مشرف شد واز ان مقام بدار العباده یزد مراجعت فرمود در جمادی الاول سنه سبع
وثلثین وسبعمایه دیده امیر مظفر بدیدن فرزند دیگر منور گشت واورا شاه قطب الدین
محمود نام نهاد نقلست بعد از وفات سلطان ابوسعید خان هرج ومرج باحوال ملک ایران
راه یافت وهر سری سودایی ودرهر دلی تمنایی بدید آمد امیر مسعود بن امیر محمود شاه اینجو
تمامت مملکت فارس را در حیطه تصرف آورد وبرادرش امیر شیخ ابو اسحق که وفور جود
وکثرت مکارم اخلاق از حکام آفاق امتیاز عالم داشت علم عزیمت بجانب دار العباده

یزد برافراشت و امیر محمد مظفر با اکثر ملازمان برسم استقبال بیرون رفته در حین ملاقات اثار وهم و انفعال در ناصیه احوال امیر شیخ ابو اسحق مشاهده نموده و شرط ضیافت بجای آورده بصیقل کمالات محبت امیر زنک اندوه از مرات خاطرش بزدود و امیر شیخ بعد از روزی چند بجانب کرمان حرکت نمود و باز مراجعت فرمود بحدود یزد آمد بتوجه شیخ بابا عمران قدس سره مصالحه اتفاق افتاد و امیر شیخ از سرحد یزد عنان عزیمت بجانب دیگر انعطاف داد

ذکر موافقت امیر پیر حسین چوپانی و امیر محمد مظفر

در سنه اربعین و سبعمایه امیر پیر حسین چوپانی عزم تسخیر شیراز نموده از امیر محمد مظفر استمداد کرد و جناب مبارزی ملتمس اورا مبذول داشته بعد از تقدیم مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روان گشت و در اصطخر فارس اجتماع سعدین دست داده و امیر مسعود شاه ازین معنی اگاه شده بصوب کازرون رفت و جناب مبارزی باستصواب امیر پیر حسین از عقب دشمنان شتافته چون حوالی کازرون رسید جمعیت ایشان به پریشانی مبدل گشت و امیر مسعود شاه ببغداد خرامیده در پناه دولت امیر شیخ حسن بزرک ارمید انگاه امیر محمد مظفر باردوی امیر پیر حسین مراجعت نموده آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر مانند برق و باد بطرف شیراز در اهتزاز درامدند و پس از وصول در ظاهر شهر نزول فرموده در امر محاصره و محاربه طریق سعی و اهتمام مرعی داشتند و آخر الامر بتوسط قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی که از اکابر زهاد و فضلا بود صورت مصالحه روی نمود امیر پیر حسین چوپانی در غایت اقبال و کامرانی بشهر درامده ایالت ولایت کرمان بجانب مبارزی تفویض فرمود و در محرم سنه احدی و اربعین و سبعمایه با لشکرهای خاصه بجانب کرمان روان گشته ملک قطب الدین نیکروز در ان وقت حاکم آن مملکت بود بطرف هراة گریخت و جناب مبارزی بشهر درامده جهت آسایش رعیت سپاه را متفرق گردانید و چون قطب الدین نیکروز چند روزی در هراة اقامت نمود ملک آن بلده داود با وی با فوجی از سپاه غور مدد او تعیین نمود و نیکروز با اتباع بصوب کرمان روان شده روزی مخفی میگشت و شب مسافت می پیمود تا بچهار فرسخی کرمان نزول نمود و جناب مبارزی از وصول اعدا وقوف یافته بنا بر عدم سپاه در جوف لیل متوجه انار سرحد شد و روزی دیگر قطب الدین محمد نیکروز با ملک داود بشهر درآمده بضبط مملکت پرداخت و امیر محمد در انار سرحد لشکر بجمع ساخته نوبت دیگر لوای تسخیر کرمان برافراخت و تا دروازهای چهار تاق

رانده و آتش قتال التهاب یافته در آن روز شاه شرف الدین مظفر و شاه سلطان ابراهیم
جلادت و مردانگی بجای آوردند و غوریان در این اثنا از پیش امیر پیر حسین لشکر دشمن بسوی
مدد امیر محمد رسیده قطب الدین نیکو روز بصوب خراسان گریخت و ملک داود نیز از عقبش
رفته در جمادی الاخر سال مذکور امیر محمد مظفر منصور بکرمان درآمد و چون از ضبط آن مملکت
فراغت یافت همت عالی نهمت بر فتح قلعه بم که در تصرف امیر شجاع الدین بود گماشت و چند بیه
بپای حصار آن لشکر کشیده بعد از محاربات بسیار امیر شجاع الدین شتافت و مقالید قلعه را
تسلیم نموده روی مسکنت بر زمین نهاد امیر محمد مظفر نخست طریق عفو و اغماض سلوك
داشته پس از آنکه مخالفتی فهم شد بقتلش حکم فرمود **ذکر مآل حال امیر پیر حسین چوپانی
و رسیدن امیر شیخ بمرتبه بلند جهانبانی** در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه میان امیر پیر حسین
چوپانی و امیر محمد مظفر بواسطه افساد اهل فتنه درش کدورت و مخالفت پیدا شد و هر چند
امیر پیر حسین جناب مبارزی را طلبید بجای نرسید و هم درین سال امیر پیر حسین زمام ایالت
ولایت اصفهان را در کف کفایت امیر شیخ ابو اسحق نهاد بیت چو تیره شود مرد را روزگار
همه آن کند کش نیاید بکار مقصد این مقال آنکه معارن آن حال ملک اشرف چوپانی همت
بر تسخیر ممالک عراق مصروف داشته و امیر شیخ ابو اسحق روی از متابعت امیر پیر حسین گردانیده
بوی پیوست و امیر پیر حسین جهت استیصال دشمنان متوجه اصفهان شده چون تلاقی فریقین
نزدیك رسید مولانا شمس الدین حناب قاضی و امیر جلال الدین طیب شاه مثال بخت و اقبال
از معسکر امیر پیر حسین دوری جسته بملك اشرف پیوستند و ازین جهت اختلال باحوال
امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از امیر شیخ حسن کوچك استمداد نماید
بخلاف متوقع امیر شیخ حسن او را گرفته پس از روزی چند زهر داد القصه ملک اشرف
بی کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب مالك بعضی از ممالك عراق گشته متوجه شیراز
و در حین امیر شیخ ابو اسحق را تدبیری بخاطر گذشته بهانه ترتیب نزل و ساوری
بیشتر از ملک اشرف بشیراز درآمد و بمعاونت کلوپان شهر را مضبوط کرده اینده
لوای مخالفت برافراشت ملک اشرف از استماع این خبر متحیر شد و از غایت غضب
آتش غارت و تاراج در ولایت عراق زد در سنه ثلث و اربعین و سبعمایه امیر یاغی باستی
بفرمان امیر شیخ حسن بزرگ در مصاحبت امیر مسعود شاه از بغداد بشیراز درآمد

منهزم گشت امیر مبارز الدین در پشته معمله مردکان نزول داده
و در تعقیب او اهل شهر کوشیدند

مظفریان

امیر شیخ حکومت را ببرادر مهتر باز گذاشت ومردم در فیصل جمیع قضا رجوع بامیر
مسعود شاه کرده باغی یاشتی ازین معنی درتاب شده فرصتی یافته امیر مسعود شاه را
بقتل رسانید انگاه شیخ ابو اسحق بمعاونت مردم شهر با یاشتی محاربه نموده اورا
منهزم گردانید وپای بر معارج سلطنت نهاده خطبه وسکه را باسم بلقب شریف
زیب وزینت داد در سنه خمس واربعین وسبعمایه امیر شیخ ابو اسحق بالشکر فراوان
عزیمت تسخیر نموده در راه از عمارت وزراعت اثر نگذاشت وناگاه بظاهر سیرجان فرود
امد کوتوال حصار از بیم جان بقلعه کوه پناه برد وامیر شیخ چون دانست که دست اید
از دامن خیال بیزان قلعه کوتاهست اتش قتل وغارت در بعضی از محلات شهر زده بتوسط
امیر ظهیر الدین ابراهیم با جناب مبارزی صلح کرده بدار الملک خود شتافت ودر سنه
سبعه واربعین امیر شیخ ابو اسحق نوبت دیگر لشکر بکرمان کشید بی نیل مقصود
مراجعت فرمود وهم درین سال مغولان جرمانی واوغانی که در زمان ارغون خان
بنابر التماس جلال الدین سیورغتمش قرلختای بنواحی کرمان آمده بمحافظت راهها
اشتغال می نمودند نسبت بامیر مظفر آغاز عصیان کرده آنجانب لشکر بدانجانب کشیده
در دشت خادن آن دو سپاه صف شکن بهم رسیدند وبحسب تقدیر امیر محمد مظفر
شکست یافت ومنهزم وطرف کرمان شتافت وچون پرتو این خطر به پیشگاه خاطر
ابوشیخ ابوسعید اسحق یافت سنه ثمان واربعین درانهدام او وقلع ~~[illegible]~~ قواعد
عهد ومیثاق کوشید امیر سلطانشاه جاندار را با دو هزار سوار بمدد هزاره جرداد
اوغان فرستاد وبنفس خویش بالشکری از قطرات امطار بیش بطرف یزد در حرکت
آمد وسلطانشاه بان طائفه گمراه ملاقات نموده وظاهر کرمان خیمه اقامت برافراشتند
وامیر شیخ بیزد رسیده بنابر انکه حاکم آنجا شاه شرف الدین مظفر در ملازمت
پدر بود آن خطه در تحت تصرف آورده شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهت
محافظت اهل واعیال وخیال قتال وجدال برجناح استعجال از کرمان خود را بجروضه
میبد رسانید مقارن این حال امیر شیخ ابو اسحق محمد بیک وزوانه اصفهانی را بدان
آن صوب گردانید وچون ایشان منهزم باز آمدند خود بپای حصار میبد رفت وبیس
انجند روز که بنیان حرب اشتغال داشت امیر شیخ دانست که فتح آن قلعه اشکال

تمام دارد

امیر محمد مظفر مبارز الدین

تمام دارد لاجرم سخن صلح در میان انداخت و روزی تنها نزدیک دروازهٔ میبد خرامیده
باواز بلند این بیت را خواند بیت بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت ؞ بشرط آنکه
نگوییم از آنچه رفت حکایت ؞ وشاه مظفر از قلعه بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار
گرفته وشاه مظفر بمسکن خود قرار گرفته ؞ امیر شیخ عنان عزیمت بجانب یزد تافت وچون بدانجا
رسید که سلطانشاه جاندار و هزارهٔ جرد باد اوغان کار از پیش نمی توانند برد بتوسط سید
صدر الدین محتسبی و خواجه عماد الدین محمود نوبت دیگر با جناب مبارزی صلح کرد سلطانشاه را
طلبیده بشیراز خرامید آنگاه امراء خرمانی و اوغانی پناه بدرگاه امیر محمد مظفر آورده زبان باعتذار
واستغفار گشودند وجناب مبارزی رقم عفو بر جراید جرایم ایشان کشیده در یک روز
هزار جامه بآن طائفه بخشید اما بعد از روزی چند نوبت دیگر از آن خون گرفتگان مخالفتی سر زد
وامیر محمد در مقام استیصال مخالفان آمده در اندک زمانی اکثر رؤساء ایشان را بقتل رسانید ودر
سنه تسعه واربعین وسبعمایه بار دیگر امیر شیخ ابو اسحق قواعد عهد و پیمان را بر طاق نسیان
نهاده سلطانشاه جاندار را با فوجی از لشکر جرار بسر حد ولایت امیر محمد مظفر فرستاد وسلطانشاه
که از کثرت تهتک و بعضی میثاق شیخ ابو اسحق بتنگ آمده بود بخدمت جناب مبارزی ؞ ؞ ؞
شتافته در سلک نواب انتظام یافت ودر سنه احدی وخمسین وسبعمایه امیر شیخ کرت دیگر بر
یزد برده بود شاه مظفر در شهر تحصن جست وچون مدت محاصره امتداد یافت و لشکر یزد هجوم
نمود امیر شیخ بی آنکه دست در گردن مقصود حمایل کند بشیراز شتافت ودر سنه ثلث وخمسین
بیکجار که از امراء نامدار بود با سپاه بسیار بصوب کرمان روان ساخت جناب مبارزی نیز
با اولاد و انجاد و لشکر فرخنده آثار بجانب اعدا نهضت نمود در موضع پنج انگشت تلاقی فریقین دست
داد و یمن شجاعت و شهامت شاه مظفر طالع شده بیکجار با فتح وجهی بصوب شیراز گریخت

ذکر لشکر کشیدن امیر مبارز الدین محمد بجانب شیراز و گریختن امیر شیخ ابو اسحق بتقدیر پادشاه بی انباز

در اوایل سنه اربع وخمسین وسبعمایه جناب مبارزی لشکری انبوه و سپاه
گردون شکوه جمع ساخت بهوس تسخیر شیراز علم عزیمت بر افراشت و امیر شیخ بر این حال اطلاع
یافته قاضی عضد الدین عبد الرحمن الایجی که اعلم علماء زمان خود بود جهت تمهید بساط مصالحه باردی
محمد مظفر فرستاد قاضی جناب مبارزی ملاقات نموده شرط نصیحت و موعظت بتقدیم رسانید
اما فایده بر آن مترتب نگشت وهمم بر جنگ و پیکار قرار یافت امیر شیخ با لشکر خنجر گذار در پنج فرسخی

شیراز را معسکر ساخت لیکن بعد از حرب وجدال امیر محمد مظفر پشت بر میدان ستیز کرده
بشیراز در آمد و روز دیگر امیر محمد مظفر ظاهر مخیم اقبال ساخته بقدر طاقت در تضییق
شیرازیان کوشید و هر روز بباد حمله آتش حرب را مشتعل گردانید در خلال این احوال
مرضی برد آتش طاری شده بعد از چند روز صحت یافت امّا شاه شرف الدین مظفر بعارضهٔ
صعب گرفتار گشته در جمادی الاوّل سال مذکور بسرای راحت و سرور شتافت مدت حیاتش
بیست و هشت سال و چهار ماه بود و از وی چهار پسر ماند شاه یحیی شاه منصور شاه
حسین شاه علی بالجمله جناب مبارزی بملاحظه آنکه مبادا دشمنان شماتت نمایند
و دلیر شوند از فوت فرزند ارجمند مطلقا جزع و فزع ننمود و با وجود نقاهت هر روز بمحاربت
اقدام می‌نمود و چون ایام محاصره امتداد یافت و اسباب نکبت امیر شیخ ابو اسحق دست در هم
داد در سیم شوال سال مذکور امیر محمد بن مظفر بن منصور جنگ سلطانی در انداخت و کلو ناصر
الدین عمر که تقدیم ساکنان محله مورد ستان تعلق بوی میداشت بنا بر مواضعه که با جناب
مبارزی کرده بود دروازه مورد ستان را بگشود امیر محمد با جمعی از سپاه ظفر پناه بشهر در آمد گویند
که در ایام محاصره امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط گسترده بتجرع کاسات ارغوانی داد عشرت
و کامرانی میداد و در ارتکاب این امر بمرتبه غلو نمود که در آن روز که امیر محمد مظفر بسعی کلو عمر بدرون
شهر شیراز خرامید امیر شیخ در علوای بود و از طبل شنوده پرسید که چه غوغا و آشوبست
جواب دادند که صدای کوس محمد مظفر است فرمود که این مردک گران جان هنوز اینجاست بالجمله
چون جناب مبارزی ببلدهٔ شیراز در آمد امیر شیخ ابو اسحق از راه عجز و اضطراب براه شولستان
گریخت و امیر محمد مظفر در تخت گاه سلیمانی علم جهانبانی افراخته بامر معروف و نهی منکر پرداخت
و هم در آن ایام ولد امیر شیخ امیر علی سهل که در سن ده سالگی بود بحسن خط و لطف طبع اشتهار
تمام داشت بدست جناب مبارزی افتاد با جمعی از اعیان محبوس گشت و آخر الامر شربت شهادت
چشید و امیر شیخ ابو اسحق از شولستان بقلعه سفید شتافته و رسولی ببغداد فرستاد و
از امیر شیخ حسن ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن ده هزار سوار مدد آوران ساخت و امیر شیخ
ابو اسحق نوبت دیگر فی الجمله مکنتی پیدا کرده روی بشیراز آورد و شاه شجاع بموجب فرموده پدر
متوجه دشمنان گشته پیش از تلاقی فریقین لشکر امیر شیخ ابو اسحق در اطراف آفاق پراکنده
شدند و او با جمعی از مخصوصان باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و جناب مبارزی

ایالت ولایت کرمان را باو داد شاهزاده بدانجانب خرامید

ذکر بعضی از ممالک عراق و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق

درسنه خمس وخمسین وسبعمایه امیر محمد مظفر خواهرزاده خود شاه سلطانرا درشیراز حاکم ساخته رایت ظفر پیکر بعزم تسخیر عراق برافراخت وشاه شجاع درقصر زرد بدو پیوسته درخلال این احوال خبر رسید که ایتمور باجمعی هواداران امیر شیخ ابو اسحق از شولستان متوجه شیراز است وشاه شجاع وازانجانب درحرکت آمده دراثناء راه شاه سلطان برکاب عالی شاهزاده ملحق گشت وبعرض رسانید که مخالفان بشیراز استیلا یافته محله موردستانرا آتش زدند نایره غضب شاه شجاع از استماع این خبر اشتعال پذیرفته برسبیل استعجال ایلغار فرموده بیک نکاه باسپاه نصرت پناه درشهر ریخته باب تیغ بی دریغ غبار فتنه وآشوب را فرونشاند وایتمور خاکسار بقتل آمده از دشمنان بادپیما اثر نماند وهم درین سال امیر محمد مظفر بدر اصفهان لشکر کشیده بمحاصره اشتغال نمود ودران مقام باوکیل ابوبکر عباسی که المقصد بالله لقب داشت ودرولایت مصر دعوی خلافت میکرد بیعت فرمود وخطبه وسکه را باسم ولقبش مزین وآراسته گردانید وچون ایام محاصره امتداد یافت وسپاه برودت بیداد برآورد وجناب مبارزی بشیراز بازگشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص شدند ودرسنه ست وخمسین وسبعمایه بسعی قطب الدین شاه محمود قلعه ایک وشنانکاره مفتوح گشته اردشیرنامی دران حصار دم از مخالفت میزد سرخویش گرفت وراه گریز درپیش ودرسنه سبعه وخمسین وسبعمایه امیر محمد مظفر باردیگر بالشکر قیامت اثر باصفهان رفته بمحاصره مشغول شد وبعد از چند ماه که برودت بهوا استیلا یافت آنمهم را بشاه سلطان تفویض کرده عنان عزیمت بجانب دیگر تافت وشاه سلطان بقدر طاقت وتوان درتضییق اهل حصار کوشیده ودرفصل بهار فتح میسر شد وامیر شیخ راه گریز مسدود دید بمولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام آندیار بود التجا نمود وشاه سلطان بشهر درآمده وحقوق نعمت امیر شیخ ابو اسحق را که در ذمه او داشت چنانچه مفصلا در روضة الصفا مسطور است نابوده انگاشته جاسوسان برگماشت تا او را بدست آورند مولانا اصیل الدین را معلوم شد که جاسوسان پی بسرکوی مقصود خواهند نمود کیفیت حال را بعرض شاه سلطان رسانید وآن بی مروت امیر شیخ ابو اسحق را گرفته باصدکس روانه شیراز گردانید محصلان پس از قطع منازل آن پادشاه باستحقاق را از راه مجهول که بمیدان دروازه آوردند ودران وقت امیر محمد مظفر وعلما وقضاة واعیان فارس دران مقام حاضر بودند

جناب مبارزی از امیر شیخ پرسید که امیر طوج ضراب را تو کشتی جواب داد که بلی فرموده ما
او را بقتل رسانیدند انگاه امیر محمد مظفر انجناب را باولاد امیر حاج سپرد تا بقصاص رسانند
و پسر خورد امیر حاج ضراب بیک ضرب شمشیر سر آن پادشاه کریم را از تن جدا ساخت
و این واقعهٔ عظمی در روز پنجشنبه اواخر جمادی الاوّل سنه ثمان وسبعین وسبعمائه
دست داد این دو رباعی نادهٔ طبع شیخ ابواسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند ٭ امید بهیچ خویش بیگانه نماند ٭ دردا و دریغا که درین مدت عمر
از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند ٭ با چرخ ستیزه کار مستیز و برو ٭ با گردش دهر در میاویز و برو
یک کاسه زهر است که مرگش خوانند ٭ خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو

ذکر نهضت امیر محمد مظفر بجانب آذربیجان و میل کشیدن اولاد انجناب را

در سنه سبعه وخمسین وسبعمائه
جناب مبارزی بجانب اصفهان نهضت نمود تا در آن شهر ترتیب اسباب جهانگیری پرداخته
متوجه تسخیر اردبیجان کرد و چون بدان حدود رسید شاه سلطان بالمجموع رؤسا و اعیان
باستقبال شتافتند بنابرانک شاه سلطان وظیفه خدمتکاری و جان سپاری بجای آورده
مثل شیخ ابواسحق دشمنی سر از تن باز کرده بود چشم میداشت بمزید انعام و احسان اختصاص
یابد بخلاف متوقع جناب سلطانی مبارزی او را بسخنان سرد برنجانید و با وجود آن حال
شاه سلطان جشن عظیم ترتیب داده حال را استدعا نمود و امیر محمد بضیافتخانه رفته
چون چشمش بر اسباب مهمانداری افتاد از غایت رشک و درشت گوئی آنچه شاه سلطان
بهم رسانیده بود تاراج نموداند و کلمات ناخوش بر زبان آورده برخاست بسبب این حرکات
ناپسند شاه سلطان نهال عداوت حال را در فضای سینه نشاند بالجمله امیر مبارز الدین محمد
در سال مذکور دوازده هزار سوار از سپاه فارس و عراق و لرستان برگزیده اردبیجان شد
و از انجانب که اخی جوق که در ان اوان بتغلب حاکم ان دیار گشته بود با سی هزار سوار
در حرکت آمد و در موضع میانه کردان هر دو لشکر و مردان هر دو کشور بهم رسیده حرب
سعب بوقوع انجامید اخی جوق بصوب هزیمت شتافته جناب مبارزی بظفر
و نصرت اختصاص یافته شاه شجاع و شاه محمود را بتکامشی اعدا فرستاد و شاهزادگان
تا بنخجوان رفته بعد از سه روز در ان مکان بعیش و عشرت بسر بردند بخدمت
پدر بازگشتند و امیر محمد مظفر پسران غلیظ و دشنامهای ناخوش ملال و مشوش

بکردانند

کردانیده جلدوی فتح بنام شاه یحیی نوشت وازین جهت اولاد امجاد کینه پدر در دل کرفته چون
مدت دو ماه جناب مبارزی در تبریز بکذرانید بسمع شریفش رسید که سلطان اویس
از بغداد عازم تبریز است وبنابر آنکه منجمان کفته بودند ترا از جوان ترک چهرهٔ بالا بلند
ملالتی روی خواهد نمود وآنجناب مصداق آن مفهوم سلطان اویس را میدانست متوهم
کشته متوجه اصفهان شد ودر اثناء راه پسران را بیشتر از بیشتر برنجانید وبکشتن
ومیل کشیدن تهدید فرمود بلکه کاهی سخنان نسبت بایشان بر زبان آورد که استماع آن
از تلفظ بامثال آن شرم دارند لاجرم شاه شجاع وشاه محمود خاطر بر کرفتن پدر قرار داده
شمه ازین معنی باشاه سلطان درمیان نهادند شاه سلطان بعرض ایشان رسانید که
امیر محمد میخواهد که شما را بکیرد وسلطان ابو یزید را بر تخت نشاند خود با مر لشکرکشی قیام
نماید انکاه میان آن سه کس عهد وپیمان درمیان آمد که چون باصفهان رسند جناب
مبارزی را کرفته مقید سازند وبعد از وصول بآن بلده هم شبی شاه سلطان پیاده
بمنزل شاه شجاع آمد رخصت کریختن خواست شاه زاده از سبب این حرکت پرسید
جواب داد که چنین شنیدم که امیر محمد از عهد ومیثاق ما خبر یافته واکر این سخن را
تمسک نموده کشته میباید شد شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که فردا
صباح خاطر از مهم پدر فارغ کرداند روز دیکر شاه شجاع وشاه سلطان وشاه محمود را
باخود کردانیده بدر میثاق امیر محمد رفتند وجناب مبارزی دران وقت در بالاخانه بتلاوة نفق
کلام الله اشتغال می نمود وشاه محمود بانوکران خاصه بر در بیرون بنشست وشاه شجاع
باجمعی از دلیران در پای زینه بایستاد ومسافر الدواجی باشش نفر بالا رفت امیر محمد ازیشان
پرسید که بکجا بودید جواب دادند که شاه شجاع خرجی ندارد جناب مبارزی بغضب
دست بشمشیر برد مسافر ابوداجی بپالایش افکنده آنجناب برخاست وبجنک مشغول
شد آخر الامر آن شش کس او را کرفته مضبوط ساختند ودر خانه انداختند وامیر محمد
زبان بدشنام کشاده تا هنکام غروب لب از هرزه کویی نبست وچون شب شد او را بقلعهٔ
طبرک بردند ودر شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ستین وسبعمایه شاه سلطان جهان
بینش را میل کشید   یکچند شکوه همنشین میل کشید   یکچند سپه زهند تا نیل کشید
پیمانهٔ عقلش چو شد مالامال   هم روشنی چشم خودش میل کشید   فاعتبروا یا اولی الابصار

انکاه شاه شجاع بر تخت سلطنت قرار گرفت و بشیراز رفته پدر مکفوف البصیر را بقلعهٔ سفید فرستاد و امیر محمد مظفر با از دو ماه در ان حصار بسر برد با جمعی اتفاق کرده طبل مخالفت فرو کوفت شاه زادگان از کردار خویش پشیمان بودند باسترضاء خاطر پدر اشتغال نموده رسل و رسایل فرستادند و مهم را بر انجمله قرار دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم و لقبش مزین باشد و شاه شجاع بی استصواب پدر در هیچ امری دخل نماید و جناب مبارزی بشیراز شتافته شاه شجاع بوعده وفا نمود و بعد از چند گاه امیر محمد مظفر باغواء جمعی از مردم بد گهر خاطر بدان قرار دادند که شاه شجاع را گرفته سلطان ابو یزید را بر تخت نشانند و شاه یحیی را لشکر کش گردانند شاه شجاع ازین معنی وقوف یافته مفسدانرا بقتل رسانید جناب مبارزی بقلعه گرمسیر فرستاد و انجناب در ان حصار بیمار گشته و مرض ممتد شد شاه شجاع بتصور انکه شاید بواسطهٔ تبدیل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را بقلعهٔ بم بردند اما هیچ فایده بر ان مرتب نگشت و در اواخر ربیع الاخر سنه خمس و ستین و سبعمایه امیر محمد مظفر درگذشت او را بمیبد نقل کرده در مدرسهٔ مظفریه بخاک سپردند پوشیده نماند که امیر محمد مظفر پادشاه دین پرور معدلت گستر بود و تقویت ملت بیضا و رعایت رعایا و ترتیب سادات و مشایخ و فضلا مهما امکن سعی می نمود اما بسفاهت و درشت خوی و خشونت خلق و حرص بر سفک دما انصاف داشت و هیچ مجرمی را لحظهٔ زنده نمی گذاشت مولانا لطف الله ولد مولانا ناصر الدین عراقی که از جملهٔ مخصوصان جناب مبارزی بود روایت کند که من بسیار مشاهده نمودم که در وقت خواندن جمعی عاصیان را پیش امیر مبارز الدین محمد آوردند و او ترک تلاوت کرده بدست خود ایشانرا بکشت و باز بقراءت کلام مجید مشغول گشت گویند عدد مقتولانی که امیر محمد مظفر بنفس خود ایشانرا بقتل رسانیده بهشتصد میرسید از جناب مبارزی چهار پسر ماند شاه شجاع شاه محمود شاه احمد سلطان ابو یزید

ذکر سلطنت پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع

شاه شجاع بعد از گرفتن پدر مسند دولت و اقبال را زیب و زینت داد و در رعایت خواطر و استمالت ضمایر سعی و اهتمام نموده از اصفهان روی توجه بشیراز نهاد و زمام امارت اصفهان و ابرقوه در قبضهٔ شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان عماد الدین اختصاص پذیرفت شاه یحیی در قلعهٔ مهند محبوس گشت و خواجه صاحب

وفات امیر محمد مظفر

شاه شجاع بن محمد

عماد

عیار بربلوجد وزارت نشست مدتی میان برادران طریق محبت ومودت ومرافقت مسلوك بود تا درسنه اربعه وسبعین وسبعمایه که کماشتکان شاه شجاع مال ابرقوه را ضبط کردند مخالفت روی نمود شاه محمود تیغ مخالفت اختر یزد را مستخر ساخت ونام برادر بزرکتر را در ولایت خود از خطبه بینداخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکر قیامت اثر بصوب اصفهان شتافت وشاه محمود بمقابله ومقاتله پیش آمد واز لشکر شاه شجاع شاه سلطان قدم درمیان نهاده در حمله نخست شاه محمود پشت داده سلطان شاه دلیرانه از عقب رفته جون بکنکاه رسید شاه محمود عنان باز کردانید وجنك سخت بوقوع انجامید شاه سلطان امیر کشت وازهمان شربت که امیر محمد را چشانیده بود جشید مولانا صدر الدین عراقی درین باب کوید رباعی کردست قضا چشم ترا میل کشید وزرایت شریف تو جهان نقص ندید آنکس که بدان چشم آسیب رساند او نیز بعینه مکافات بدید بعد از میان برادران صلح کویند واقع شد شاه محمود قبول نمود که خطبه بنام برادر خواند وشاه شجاع بجانب شیراز رفت در خلال این احوال شاه یحیی تهمند جمعی را با خود متفق ساخته رایت مخالفت برافراخت وهم در آن قلعه متحصن کشت شاه شجاع جمعی را بمحاصره یقین نموده بعد از روزی چند شاه یحیی وسیلها انکیخت تا جرعه اورا از پادشاه جهانمطاع درخواست کنند وشاه شجاع از سر کناه برادرزاده درکذشته شاه یحیی خدمت عم بزرکوار مبادرت نمود وبموجب فرمان با فوجی از دلیران بجانب یزد شتافت وآن خطه را از تصرف خواجه بهاء الدین کماشته شاه محمود بیرون آورده نوبت دیکر اغاز مخالفت کرد شاه شجاع جون برین معنی اطلاع یافت بالشکر بسیار بابرقوه شتافت خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصره یزد تعین نمود خواجه دران باب بقدر مقدور کوشش فرمود وشاه یحیی از راه اعتذار واستغفار درآمده رسل ورسایل بملازمت عم علی مقدار خود فرستاد وشاه شجاع بنا بر جوانی که برادر خود شاه مظفر را دیده بود که اولاد ترا استاصل نکردانم رقم عفو بر صحیفه حال شاه یحیی کشید وخواجه قوام الدین را طلبیده بجانب شیراز خرامید ودر ذی قعده هیت سال خواجه مشار الیه که بغایت متکبر ومتجبر شده بود مواخذ ومعاقب کشته بقتل رسید ومنصب وزارت با میر کمال الدین حسینی رشیدی

مفوض کردید

ذکر مخالفت شاه محمود نوبت دیگر و مخصوص شدن بفتح وظفر

درسنه خمس وسبعین وسبعمایه شاه محمود از سلطان اویس ایلخانی استمداد نموده بالشکر بسیار از بغداد بوی پیوستند وشاه یحیی نیز با و متفق شده بعزیمت تسخیر شیراز در حرکت آمدند شاه شجاع چند رسولان سخن دان نزد برادر فرستاده از وخامت مخالفت رهانید بجای نرسید لاجرم سپاهی فراهم آورده متوجه دشمنان کشت در اثناء راه سلطان احمد از برادر بزرکتر روی کردان شده بشاه محمود پیوست ودر صحرای خان سار وسرجان تلاقی فریقین از دو سپاه رزمخواه اتفاق افتاده تا هنکام شام نایرهٔ قتال اشتعال یافت داشت وبعد از انکه خورشید خنجر کذار ودر نهانخانهٔ مغرب منزل کزید شاه شجاع اثار عجز وضعف در جناب احوال لشکر خود مشاهده نموده بشیراز شتافت ودرب فسا وسارا معسکر ساخته سلطان سبلی را بکرمان فرستاد شاه محمود بالشکر عراق بغداد متعاقب رسیده شاه شجاع در شهر متحصن شد وچون زمان محاصره بتطویل انجامید واثار انکسار بر صحیفه روزکار شیرازیان ظاهر کشت جمعی از اکابر واشراف باردوی شاه محمود رفته در مصالحه سخن کفتند جواب داد که بنابر استیلاء امراء بغداد مراچندان اختیاری نمانده اکنون مناسب جنانست که شاه شجاع با برقوه رود آن مقدار توقف نماید که من بغدادیان را بوطن ایشان فرستم انکاه ممالک موروث را بر سبیل راستی قسمت کنیم شاه شجاع پس از شنیدن این سخن رقعهٔ ببرادر نوشته التماس نمود که بپای قلعهٔ فهندز اید تا بمشافهه کفت و شنود کرده شود واین بیت را دران کتابه مندرج کردانید که بیت

اکرچه دل بکسی داد یار یار ماست هنوز — بجان او که دلم بر سر وفاست هنوز

شاه محمود ملتمس برادر را قبول نموده این بیت را از همان غزل قلمی کرد بیت

خیانت از طرف آن شکسته بیمانست ولی نه از طرف ما همان صفاست هنوز

روز دیکر در پای قلعه فهندز قران سعدین دست داده مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار سرمند امیر بجانب ابرقوه شتابد وانجناب در محل لایق با جمعی از خواص بنابر رعایت حزم از طریق مذکور عنان تافته از راه قصر زرد بطرف ابرقوه شتافت وحال انکه سلطان احمد وشاه یحیی با فوجی از بهادران بتکامشی روان کشته بودند اما چون شاه شجاع از راه غیر معهود نهضت فرموده بود بذیل

مقصود مراجعت فرمودند وشاه محمود بعد از رفتن برادر در عین تنعم وناز بدار الملک شیراز درآمده خبر فتح نامدار با تنسوقات بسیار بدرگاه سلطان اویس فرستاد وچون شاه شجاع روز چند در ابرقوه بصد محنت واندوه بگذرانید ودر شهور سنه ست وستین وسبعمایه وسیصد سوار جرار بدفع فتنه دولت شاه که در حین محاصره شیراز خروج کرد در کرمان استیلا یافته بود سلطان شبلی را محبوس گردانیده توجه نمود در اثناء راه شاه سلیمان برادر شاه سلطان با دویست سوار وبعضی امراء عرب با پانصد سوار ضمیمه سپاه نصرت شعار شدند وبعد از آنکه بمقصد نزدیک رسیدند دولت شاه با چهار هزار مرد خنجر گذار در برابر آمده منهزم بکرمان بگریخت وبسیاری از لشکریان پناه باستان خسرو گیتی ستان آوردند وچون حوالی کرمان از پرتو ماچیه علم شاه شجاع روشنی پذیرفت دولت شاه وسایط انگیخته روجایید بدرگاه عالم پناه آورد وپادشاه درباره او اصناف الطاف مبذول داشته بنور حضور همایون دار الامان کرمان را منور کرد وهم در آن ایام دولت شاه عزمی نموده شاه شجاع شنیده بقتل آن مجرم فرمان داد فی الجمله نوبت دیگر رایت دولت شاه شجاع سمت ارتفاع یافته لشکر فراوان باستان سلطنت آشیان شتافتند شاه یحیی نیز از شاه محمود روی گردان شده بیزد آمد ومکتوبی بر اظهار طاعت وانقیاد نزد عم بزرگتر فرستاد **ذکر محاربات شاه شجاع وشاه محمود نوبت ثانی وطلوع اختر بخت شاه شجاع** .:. درسنه سبعه وسبعین وسبعمایه شاه شجاع بعزم رزم شاه محمود بتسخیر شیراز نهضت نمود ودر اثناء راه شاه منصور بخدمت رسیده بالتفات فرمود خوشدل ومسرور شد از آنجانب نیز شاه محمود مستعد حرب وپیکار گشته ودر روز شنبه شانزدهم ذی قعده سال مذکور تلاقی فریقین اتفاق افتاد وجنگ سخت دست داده شاه شجاع بفتح وظفر اختصاص یافت وشاه محمود بشیراز رفته شاه شجاع حوالی شهر را معسکر ساخته بمحاصره مشغول شد ودر آن ایام شاه محمود از کلوبان شیراز نسبت به برادر میل فهم کرده در جوف لیل روی باصفهان آورد ودر اثناء راه سلطان عماد الدین احمد از مولش تخلف فرموده به برادر بزرگتر پیوست شاه شجاع کرت دیگر تختگاه سلیمانی را بفر جلوس همایون زیب وزینت داده لوای عدل وانصاف برافراخت فهما امکن بنظام امور دین ودولت وانتظام مهام ملک وملت پرداخت در روضه

الصفا مسطور است که خان سلطان دختر امیر مسعود شاه انجو در حباله نکاح شاه محمود بود و ان مکاره جهت انتقام عم خویش امیر شیخ ابو اسحق میخواست همیشه میان المظفر نزاع و خصومت قایم باشد بنابران در سنه ثمانه و ستین و سبعمایه مکتوبات مهر انگیز و مراسلات محبت آمیز نزد شاه شجاع فرستاد پیغام داد که اگر موکب اصفهان بظاهر اصفهان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم نمایم شاه شجاع این معنی را فوزی دانسته بجانب اصفهان روان شد و شاه محمود رسولان چرب زبان روان گردانیده بود بوسیلهٔ ایشان سخنان نیازمندانه عرض کرد و شاه شجاع و بیچارگی برادر ترحم نموده او را طلب فرمود و شاه محمود باردوی آنجناب شتافته اخوین یکدیگر را درکنار گرفتند و مراسم عهد و پیمان درمیان نهادند و هریک بولایت خویش رفتند و شاه شجاع یک بار دیگر باعدا ران ترک حیله کرد بطرف اصفهان در حرکت آمد دران اثنا محمد شاه شنید که مهیج فتنه کیست و منشاء خلافت برادرش چیست بنابران خان سلطان را بقتل رسانید و ثانیا میانهٔ برادران مصالحه بوقوع انجامید در سنه سبعین و سبعمایه شاه شجاع امیر اختیار الدین حسن قورچی را بتبریز فرستاد تا مخدره از مخدرات سلطان اویس را خطبه کند و شاه محمود نیز خواجه تاج الدین میثری را که بحسن تدبیر و تدوین محتاج الیه برنا و پیر بود جهت همین مهم بدان صوب روان فرمود و چون این دو رسول بپایهٔ سریر سلطان اویس رسیدند بنابر آنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین کتابتی در غایت تعظیم بسلطان اویس قلمی کرده بود چنانچه در اول مکتوب که بیت العبد و ما فی یده کان لمولاه ما با توئیم هرچه داریم ز تو و شاه شجاع در نامهٔ خویش سلطان اویس را برادر خوانده ملتمس شاه محمود مبذول افتاد و امیر اختیار الدین حسن همعنان یاس و حرمان بشیراز بازگشته خواجه تاج الدین محجله نشین تتق عصمت را بانواع تجمل و آیین و اصفهان رسانید و ایضا سلطان اویس بمعاونت و مظاهرت دماد ~~از دار الملک خویش بیرون خرا~~ روان ساخت لاجرم شاه محمود بار دیگر بجانب شیراز نهضت فرمود شاه شجاع نیز از دار الملک خویش بیرون خرامیده در صحرای جاشت خواران رزم خواه دو سپاه بهم رسیدند آتش قتال و غبار هیجا اشتغال و استعلا گرفته دلاوران هر دو کشور درهم آویختند آخر الامر بساط جنگ را بقایمی ریخته هر فوجی

بطرفی

گریختند

ذکر وفات پهلوان اسد خراسانی و بیان وفات شاه محمود و رفتن شاه شجاع باصفهان

در سنه ثلث وسبعین وسبعمایه پهلوان اسد خراسانی که از قبل شاه شجاع در کرمان بحکومت اشتغال می نمود باغواء شاه یحیی لوازم مخالفت برافراخت وباستحکام برج وباره ومرمت شهر وقلعه پرداخت واوقات فتنه وفساد آن جیرمایه شرب عناد قریب دو سال امتداد یافت دران مدت شاه شجاع وبرادرش سلطان احمد وپهلوان علی شاه مرینانی بنوبت محاصره کرمان کردند بعد ازانکه دران شهر بلا وغلا شایع گشت واکثر نوکران اسد بواسطهٔ عدم قوت بی قوت شده بعلی شاه پیوستند اسد اظهار طاعت وانقیاد نموده بقلعهٔ کوه رفت وحصار شهر را به پهلوان علی شاه سپرد وپهلوان علی شاه هم دران اوان مولانا جلال الاسلام طبیب ومنکوجه پهلوان اسد را باخود متفق گردانید ودر منتصف شهر رمضان سنه خمس وسبعین وسبعمایه به بیچاره مرد مصلح را از راه نقبی که در قدیم الایام از شهر بقلعهٔ کوه بریده بودند بسر اسد فرستاد تا او را بقتل آوردند ~~وچون سر اسد بشیراز رسید~~ انگاه گرسنگان کرمان جسد اسد خراسانی را مانند گوشت قربانی از هم ربوده بکار بردند وچون سر اسد بشیراز رسید شاه شجاع امیر اختیار الدین حسن قورچی را بحکومت کرمان روان گردانید ودر سنه ست وسبعین وسبعمایه سلطان اویس ایلکانی عالم فانی را وداع کرد وهمین سال شاه محمود پهلو بر بستر ناتوانی نهاد سلطان اویس بن شاه شجاع را که از قبل ازین تاریخ بمدتی از پدر گریخته بخدمت عم قیام می نمود ولیعهد گردانید ودر ماه شوال زندگانی را بروضه رضوان خرامید بعد ازان شورش عظیم در اصفهان بوقوع انجامید بعضی مردم با سلطان اویس بیعت کردند وبرخی روی بمتابعت شاه شجاع آوردند وچون این اخبار بسمع شریف سلطان فضیلت شعار رسید بر وفات برادر تاسف وتحسر خورده این ابیات انشا فرمود رباعی بسیار سالها بسر خاک ما رود ۔ کین آب چشمه آید وباد صبا رود ۔ این پنجروزه مهلت ایام آدمی ۔ بر خاک یکدگر بتکبر چرا رود ۔ انگاه با سپاه ظفر پناه بجانب اصفهان روان شد سلطان اویس چون از توجه والد بزرگوار خبر یافت رسولان سخنگوی بخدمت فرستاده از افعال واعمال ناهنجار اعتذار واستغفار نموده شاه شجاع او را بلطف وعنایت بسیار امیدوار گردانید وشاهزاده مصحوب اکابر واشراف آن دیار شرط استقبال بجای آورد ومنظور نظر شفقت وعاطفت گشته در سلک دیگر فرزندان انتظام یافت

ذکر نهضت شاه شجاع بجانب تبریز و رفتن سلطان حسین از میدان

مظفریان

ستیز بوادی گریز و بیان مراجعت رایت نصرت انتما بواسطه مخالفت شاه یحیی دران اوانکه شاه
شجاع دربلده اصفهان اقامت داشت شنید که اهالی مملکت اذربیجان از حرکات ناپسندیده سلطان
حسین که بعد از پدر خویش سلطان ویس بر تخت سلطنت نشسته است بغایت متنفراند
وانتظار وصول موکب همیون می برند بنابران خیال تسخیر اذربیجان در ضمیر منیر جای داده یا دوازده
هزار سوار که هریک خودرا ثالث رستم واسفندیار ی داشتند بدانجانب نهضت فرمود ونخست
بلده قزوین را مفتوح ساخته بر سبیل تعجیل رایت عزیمت تبریز برافراخت وسلطان حسین
باسی هزار کس باستقبال شتافته در منزل جرماخران آن دو لشکر بهم رسیدند شاه شجاع
بفتح وظفر اختصاص یافته سلطان حسین ببغداد گریخت انگاه رایت اخسروی منصور سایه
وصول بر نواحی تبریز انداخته مشایخ وسادات وفضلا وقضات بتقبیل انامل همیون مبادرت
نمودند وبچشم تعظیم واحترام ملحوظ گشتند وپادشاه جهان مطاع در دار السلطنت تبریز نزول
اجلال فرموده سپاه را مستغرق گردانیده لوای عشرت وصدای بهجت وانبساط بگوش ساکنان هفت
رسید ودران بلده خواجه سلمان بملازمت شهریار بحر مکرمت رسید وقصاید غرا گذرانید و
بعواطف خسروانه وانعامات پادشاهانه سرفراز گردید وچون مدت چهار ماه برین قصه
بگذشت شاه شجاع استماع نمود که شاه یحیی علم مخالفت افراخته اخیال استخلاص شیراز دارد
واین معنی برخاطرش گران آمده ومقارن این حال خبر توجه سلطان حسین شایع شد بنابران خسرو
گیتی ستان صلاح در مراجعت دیده در قلب شتا که مقصود همان بود بجانب شیراز نهضت نمود
ودر اثناء راه قزوینیانرا که دم از عصیان میزدند گوشمال بسزا داده چون بدار الملک خود رسید
جمعی از سپاه را بمحاصره یزد فرستاد وشاه یحیی در شهر متحصن شده بعد از روزی چند بیکناگاه
بالشکر اراسته بر سر شیرازیان تاخت وبهم ایشانرا برحسب دلخواه بساخت انگاه شاه
منصور باشارت عم بزرگوار بظاهر یزد آمده بمحاصره برادر مشغول شد ومادرش از یزد بشاه یحیی
رسیده چندان وسوسه کرد که شاه منصور بصلح تن درداد لاجرم لشکرهای جوق جوق روی بشیراز ستان
نهادند وشاه منصور قصد فرمود که بیزد رفته روزی چند اسایش نماید شاه یحیی باین معنی هدا
شد وشاه منصور در بحر تحیر افتاده بروایتی که در روضة الصفا مسطور است که بجانب استراباد
توجه فرمود وپس از چند ماه که دران ولایت بگذرانید بسلطانیه خرامید ساریق عادل که حاکم آن
خطه بود اورا محبوس گردانید القصه چون شاه شجاع وتذویر شاه یحیی اطلاع یافت

باسپاه موفور بطرف دار العباده یزد شتافت وشاه یحیی منکوحه خویش را که دختر پادشاه بود با خواهر خویش ودیکر خویشان جهت تمهید بساط اعتذار واستغفار بیرون فرستاد وانجماعت بتزرع وزاری جناب شهریاری را بر سر رضا آوردند تا سوکندان بر زبان راند که اکر نوبت دیکر از شاه یحیی جریمه در وجود آید مهما امکن در استیصال او کوشش نماید

ذکر بعضی از وقایع کوناکون وانتقال شاه شجاع ازجهان بوقلمون

در روضة الصفا مذکور است که شاه شجاع در سنه احدی وثمانین وسبعمایه جهت تسکین فتنه سارق عادل که از قبل سلطان حاکم سلطانیه بود وخیال تعرض بمملکت فارس داشت علم توجه برافراشت وسارق عادل باسپاه یکدل مستعد قتال کشته در حی سلطانیه جنک سخت دست داد نخست هزیمت بجانب شیرازیان افتاده ناکاه نسیم عنایت الهی از مهب وما النصر الا من عند الله در اهتزاز آمد وسارق عادل روی از معرکه برتافته در قلعه سلطانیه تحصن جست وعاقبت مهم بمصالحه انجامید بعز دستبوس شاه شجاع استسعاد یافت انکاه پادشاه جهان مطاع عنان عزیمت بمستقر کرامت تافت ودر سنه اربعه وثمانین و وسبعمایه سلطان احمد بن سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بقتل رسانید وشاه منصور از بند سارق عادل کریخته بسلطان احمد پیوست منظور نظر ترتیب شد وشاه شجاع در اوایل سنه خمس وثمانین نوبت دیکر متوجه سلطان کشت وولد ارشد خود سلطان شبلی را بواسطه شامت مفسدان کرفته بقلعه ایقلید وسرمش فرستاد وبعد از سه روز در علوای مستی حاکم کرد که جهان بین آن جوان نازنین را میل کشید وامیر رمضان اختاجی جهت بحصار مذکور شتافته چون شاه شجاع از خواب مستی بیدار شد بنابر درخواست خاجه توران شاه ور برسرعی نزد رمضان فرستاد تا چشم قرة العین سلطنت را اسیب رسانند تا قبل از وصل ایلچی قضا کار خود کرده فی الجمله چون شاه شجاع نواحی سلطانیه رسید سارق عادل سلطان بو یزید بن سلطان ویس را که بپادشاهی برداشته بود بان وسیله بسلطان احمد مخالفت می نمود بخدمت آورد واز جناب درباره ایشان لطف واحسان فراوان فرموده ایلچی نزد سلطان احمد روان کرد بحسن اهتمام آن خسرو عالی مقام میان برادران اتفاق واتحاد بدید آمد شاه شجاع به ششتر رفته پادشاه منصور که دران دیار لوای مخالفت افراخته بود صلح کونه فرمود انکاه بشیراز خرامیده بساط نشاط بکسترانید وصبوح را بغبوق وغبوق را ضعف قوت کرفت وبعد از انکه

دانست که وقت ارتحال است و زمان انتقال است اسباب تجهیز و تکفین را در نظر
خجسته اثر مرتب گردانیده و حافظ را مشمول انعام و احسان و اکرام ساخت و فرمود که
پیوسته ملازم بوده هر روز یک نوبت بختم کلام الله اقدام نماید پس ممالک را قسمت کرده
حکومت کرمان را به برادر خویش سلطان عماد الدین احمد ارزانی داشت و منصب ولایت
عهد را بفرزند رشید خود سلطان زین العابدین داد و از غایت اخلاص و ارادت بحضرة
صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان مکتوبی در غایت فصاحت و بلاغت انشا نموده
اولاد را سفارش نزد نواب آن حضرت فرستاد و در شب یکشنبه بیست دوم شعبان
سنه ست و ثمانین و سبعمایه از خارستان جهان فانی بگلستان عالم جاودانی انتقال کرد
بر آستان فنا دل منه که جای دگر برای همت تو برکشیده اند قصور اوقات حیات شاه
شجاع پنجاه و سه سال و دو ماه بود و زمان سلطنتش بیست و پنج سال و دو ماه جمهور ارباب
الاخبار اتفاق داده اند که شاه شجاع بصفای طبیعت و کثرت فضیلت و مکارم اخلاق و
محاسن آداب و تواضع موفور و سخاوت غیر محصور از سلاطین ایام و خواقین اسلام
امتیاز تمام داشت در سن نه سالگی از حفظ کلام الله فراغت یافته مفردات لغات عربیه
بر لوح خاطر عاطر نگاشت بکسب دیگر کمالات و فضایل نفسانی اشتغال نمود باندک زمانی
قصب السبق از امثال و اقران در ربود اشعار لطافت شعارش مشهور است و بعضی
از آنها در روضة الصفا و مآثر الملوک مسطور حکایات لطیفه و روایات شریفه
از آن پادشاه عالیجناب بسیار منقولست و راقم حروف جهة کوشش در اختصار
از ایراد آنها معذور **سلطنت مجاهد الدین زین العابدین** والعذر عند الکریم المقبول
بعد از انتقال پدر بخلد برین در ولایت فارس وارث تخت و نگین شد و خاطر اکابر و
اشراف را بدانه انعام و احسان صید نمود نقلست که در اوایل سلطنت سلطان زین
العابدین شاه نصر الدین یحیی بنابر استدعاء مردم اصفهان بدانجانب شتافته از آن
بلده عنان عزیمت بجانب شیراز تافت سلطان زین العابدین نیز با سپاه ظفر قرین باستقبال
مخالفان روان گشته در اثناء راه عمش سلطان ابویزید با جمعی از امرا گریخته بسپاه
یحیی پیوست و از آنطرف نیز فوجی از امیران لشکر و لشکریان فرار نموده بخدمت زین
العابدین آمدند و در نواحی نوتلاقی فریقین دست داد و از آنکه غبار جنگ و جدال به

مجاهد الدین زین العابدین

صورت مصالحه روی نماید آن دو پادشاه باهم ملاقات کرده سلطان زین العابدین بالتماس
شاه یحیی حکومت ابرقوه را بعمو بایزید ارزانی داشت بعد ازان هر یکی بولایت خویش
مراجعت نمودند سلطان ابویزید متوجه ابرقوه شد پهلوان مذهب که حاکم آن خطه بود
او را بشهر راه نداد و به نشان و پروانه سلطان زین العابدین التفات ننمود لاجرم عمو بایزید
نا امید و حیران وبلده اصفهان رفت و در سنه سبعه و ثمانین و سبعمایه سلطان
زین العابدین خال خود مجد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت امیر غیاث الدین منصور
رسولی را این معنی موافق مزاج نیفتاد بهنگام فرصت از شیراز گریخته باصفهان
رفت و چندان سلطنت نمود که شاه یحیی مراسم عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاد
بجانب شیراز در اهتزاز آمد سلطان زین العابدین این خبر را شنیده بجانب مخالفان
روان شد اما هر منزل که پیش میرفت شاه یحیی مرحله باپس میرفت تا باصفهان
درآمد و متحصن گشت و بعد از سه چهار روز بیرون خرامید پهلوانان هر دو لشکر و
مبارزان هر دو کشور دست به تیر و خنجر بردند تا هنگام شام جنگ و کارزار اقدام
نمودند و چون چند روز حال برین منوال گذشت و برودت بر هوا استیلا یافت سلطان
زین العابدین بنابر التماس امرا بجانب دار الملک خود شتافت و هم درین سال جمع کثیر
از مردم اصفهان که از کثرت بخل و امساک شاه یحیی بتنگ آمده بودند آوازه سخاوت
و عدالت سلطان زین العابدین را شنوده بیکناگاه قصر شاه را احاطه کردند شاه یحیی
کس فرستاده از سبب این جرات پرسید جواب دادند که چون شاه بنا التماس ما باین
ولایت تشریف آورده اند امید چنانست که حالا نیز سخن ما را قبول نموده ازین شهر
بیرون روند که بعد ازین اهل اصفهان طریق اطاعت سلوک نخواهند داشت شاه یحیی
بقول ملتمس ایشان زبان بگشاده همان شرف بطرف یزد رفت و ارباب
اصفهان جهت ایصال این مژده مبشری بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین
بدان بلده خرامید و امیر مجد الدین مظفر را حاکم گردانیده عاظم نظر شد زیرا که عمو بایزید
از قبل شاه یحیی فی الجمله لشکر شیراز بی خبر بر سر سلطان ابویزید ریخته مش خد
بطرف لرستان گریخته و در سنه ثمانه و ثمانین و سبعمایه از انجا بجد و کرمان رفته
در شهر بانک نزول فرمود سلطان عماد الدین احمد که فرمان آن ولایت بود مهر

تمر صاحب قران

حسن نوّاش را بملازمت برادر فرستاد تا بترتیب مایحتاج او نوکرانش قیام نماید
ولشکریان سلطان ابویزید در شهر بانك اغاز ظلم وتعدی نموده چون این خبر بسمع
سلطان احمد رسید حکم فرمود که برادر بایزید از حدود کرمان بیرون رود وسلطان
ابویزید متوجه رودان ورفنجان کشته ازانجا بیزد رفت ودر سلك مناقبان شاه یحیی
انتظام یافت درسال مذکور حضرت صاحب قران منصور قطب الدّنیاء والدّین امیر تیمور
کورکان بعزم تسخیر اذربیجان وعراق نهضت فرموده ایلچی نزد سلطان فرستاد وپیغام
داد که پدر مرحوم تو باما در مقام اخلاص ودولتخواهی بود ودر اخر ایام حیات کتابتی نوشته
ترا سفارش نمودی باید توجه نمای تا مشمول نظر عنایت وعاطفت کردی سلطان زین
العابدین بواسطهٔ عدم مساعدت بخت استدعاء حضرت صاحب قران بسمع رضا
نشنود وبخیال محال واندیشهٔ بغی وظلال ایلچی را بتوقف امر فرمود بنابر ان حضرت صاحب قران
درسنه تسعه وثمانین وسبعمایه اغرق را درروی کذاشته ازاجرد بادقان باصفهان
آمد اکابر واشراف آن دیار برسم استقبال استعجال نموده مال امان قبول کردند وامیر
محمد سلطان شاه ویکی دیکر از مجاهد تحصل آن وجه محصلان برعایا کماشتند وایشان اغاز
تشدد کرده اصفهانیان بیطاقت شدند وجمع کثیر باتفاق یکدیکر محصلان را کشتند
در اوایل شب علم مخالفت برافراشتند حضرت صاحب قران بدروازهٔ توقچی شتافته
آن شب تا روز نایرهٔ قتال اشتعال داشت وروز دیکر خسرو سیارکان حصار
سپهر دوار ادخیر تسخیر درآورده بلدهٔ اصفهان مفتوح کشته بحکم حضرت صاحب قران
قرانی بلکه ارادهٔ تقدیر سبحانی هشتاد هزار مرد کشته شدند انکاه ایات نصرت
ایات بجانب شیراز در اهتزاز آمد سلطان زین العابدین سررشته وقار وتمکین از دست
داده روی بشوشتر نهاد وبعد از وصول بمقصد خویش پسر عمش شاه منصور در ان کشور
فرمان فرما بود از غایت بی مروتی او را در قلعه سلاسل حبس نمود وصاحب قران سرافراز
بی مانعی ومنازعی در شیراز نزول فرمود سلطان عماد الدین احمد از کرمان وشاه نصرالدین
یحیی از یزد ودیکر شهزادکان دودمان مظفری بدرکاه عالمپناه شتافتند وبانواع
لطف واحسان عنایت وانصاف کرم ورحمت اختصاص یافتند مقارن این حال
از ماوراء النّهر خبر رسید که توقتمش خان دخان طغیان وعصیان باوج آسمان رسانیده لاجرم

حضرت

مجاهد الدین و شاه منصور

حضرت صاحب قرانی عزم مراجعت نموده حکومت شیراز را بشاه یحیی
و ایالت کرمان را بسلطان احمد و ریاست سرجان را سلطان ابو اسحق بن سلطان
قطب الدین اویس بن شاه شجاع مسلم داشت   چون از معاودت پادشاه هفت
کشور خبر یافت فی سنه تسعین وسبعمایه از ششتر با سپاه فرخنده متوجه شیراز
شد و شاه یحیی بواسطهٔ عدم شجاعت و استطاعت محاربت شهر را به برادر باز گذاشت
علم عزیمت بصوب یزد برافراشت و شاه منصور در عین نشاط و سرور در تختگاه
سلیمانی بر مسند جهانبانی نهاد و رعایا را بعدل و داد وعده داد و حضرت خواجه
حافظ رحمه الله از تهنیت مقدم او غزلی فرمود که مطلعش اینست بیت بیا که رایت منصور
پادشاه رسید   نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید   و چون جنگاهی بدین قضیه بگذشت
سلطان زین العابدین بمعاونت محافظان از حبس خلاص گشت و باصفهان شتافت نوبت
دیگر کار رونق و رواج یافت شاه منصور پس از شنیدن این خبر سپاه موفور بدر اصفهان
کشیده شهر را محاصره نمود اما بی آنکه فتح میسر شود مراجعت فرمود در مطلع سعدین
مذکور است که چون شاه یحیی از شاه منصور بگریخت ابرقوه را غارت کرده به یزد رفت
و از انجا بعزم تسخیر کرمان روان شد سلطان احمد در برابر آمده جنگی سخت دست داد
و شاه یحیی مغلوب گشته بیزد مراجعت نمود در سنه احدی و تسعین و سبعمایه سلطان
زین العابدین با عم خویش سلطان احمد اتفاق افتاده عازم استخلاص شیراز شد
و شاه منصور ایشان را استقبال کرده در موضع حفرک جنگ بوقوع انجامید و بعد از
کشش و کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش نصرت یافت سلطان زین العابدین
باصفهان نزول نموده و عماد الدین احمد بکرمان اما شاه منصور متعاقب سلطان زین
العابدین در ظاهر اصفهان نزول نموده آن پادشاه بی سر و سامان بطرف ری گریخت داروغهٔ آنجا
موسی جوکار مقهور غدار بود او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور بمعاقبت آن
شاهزادهٔ عالی منزلت را میل کشید و هم درین سال لشکر بیزد کشیده دست بغارت
و تاراج بر آورده و بتوسط بعضی از خویشان با شاه یحیی صلح گونه کرده مانند بلای ناگهان
بطرف کرمان رفت و در نواحی ولایت نیز بهمان سنت سیه قیام نموده بجانب شیراز
نگذشت و در شوال این سال سلطان ابو یزید بن محمد بن مظفر در کرمان بروضهٔ رضوان

مجاهد الدین زین العابدین
میل کشیده

خوامید این رباعی از نتایج طبع اوست رباعی از واقعه ترا خبر خام کرد ۞ انرا بدو حرف مختصر خواهم کرد ۞ با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت ۞ با مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد ۞ وبعد ازین وقایع شاه منصور یک نوبت دیگر لشکر بیزد کشیده دران حدود خرابی بسیار کرد وباز روی توجه بشیراز آورد ودر سنه خمس وتسعین وسبعمایه حضرت صاحب قران بعزم جهانگیری وکشورستانی بصوب عراق وفارس نهضت نمود نخست عازم استیصال شاه منصور گشت وپس از فتح قلعه سفید در رمضان پادشاه کارساز بصوب دار الملک شیراز در حرکت امد وازانجا شاه منصور با چهار هزار سوار بعزم جنگ وطلب نام وننگ توجه نموده در روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سال مذکور تلاقی فریقین دست داده شاه منصور مانند شیر خشمناک بی ترس وباک در میدان رانده این دو بیت میخواند بیت برانم که گردن فرازی کنم ۞ بشمشیر با شیر بازی کنم ۞ منم امروز کاری کنم بی گمان ۞ که بر نامدارا سراید جهان ۞ وبی شایبه تکلف وغائله تصلف دران روز آن شهریار شجاعت شعار آن مقدار آثار جلادت وبهادری بظهور آورد که هر کس در معرکه بود بر دست وبازوی او آفرین کرد در مطلع سعدین مذکور است که شاه منصور دران روز دو نوبت بحضرت صاحب قرانی رسیده ویکبار شمشیر بخود رسانیده اما بنابر آنکه حضرت حق سبحانه وتعالی نگاهبان بود مضرتی روی ننمود اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای فی الجمله آخر الامر شاه منصور منکوب ومقهور گشته در اثنای این گرد از فراز اسب در افتاد یکی از لشکریان قشون شاهرخ سلطان پناه شده خرمن حیاتش را بباد داد امیر جلال الدین اینانق در تاریخ واقعه شاه منصور گوید بیت شهریار عصر منصور آنکه او در زمین ملک تخم داد کشت ۞ ملک هشت از دار دنیا چون برفت ۞ لاجرم تاریخ او شد ملک هشت چون قضیه شاه منصور بنهج مذکور باتمام رسید باقی اولاد محمد مظفر مثل سلطان عماد الدین احمد وسلطان مهدی بن شاه شجاع ونصرة الدین شاه یحیی با فرزندان خود معز الدین جهانگیر وسلطان محمد وسلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع باردوی صاحب قران گردون غلام شتافته در سلک سایر خدام نظام وانتظام یافتند وبنابر مصلحت مجموع آن طائفه را مقید گردانیده خطه فارس را با امیرزاده عمر شیخ بهادر سیورغال فرمود وابوبکر برلاس برادرزاده امیر جاکو برلاس را بضبط کرمان روان ساخت

عبور صاحب قران

وفات شاه منصور

ونمود

سربداران

ونمود که نرجین را بدار وعلی یزد نامزد کرد و ریاست ابرقوه را بلالم قورچی ارزانی داشت و پسران
شاه شجاع سلطان شبکی و سلطان زین العابدین را که مهرد و مکحول بودند بجانب ماوراء النهر
فرستاده در بیستم رجب سنه خمس و تسعین و سبعمایه سایر آل مظفر را از صغیر و کبیر
بیاسا رسانید و رایات افتاب اشراق بعزم تسخیر دیگر ولایات مرتفع کردانید
بعبرت نظر کن بال مظفر بیت شهانی که کوی از سلاطین ربودند ∴ که در هفتصد و خمس
تسعین زهجرت ∴ دهم شب زماه رجب چون غنودند ∴ جو خرمانیان در زمانه ابر ستند
جو تره باندك زمانی درودند ∴ در تاریخ سربداران مسطور است که در قریه باشتین
که از توابع بیهق است خواجه بود موسوم بشهاب الدین فضل الله و پنج پسر داشت
امیر امین الدین و امیر عبد الرزاق و امیر وجیه الدین مسعود و امیر نصر الله و امیر شمس الدین
و ازین جمله امیر امین الدین و امیر عبد الرزاق بواسطه جلادت و پهلوانی منظور نظر ترتیب
سلطان ابوسعید خدابنده بودند و بعد از فوت سلطان امیر عبد الرزاق بباستین
آمده دید که فتنه روی نموده و کیفیت آن واقعه چنان بود که در آن اوقات ایلچی بباستین
رسیده از حسن خمره و حسین خمره که برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن
و حسین در باب شاهد عذری کفته ایلچی نشنید و خواست که متعرض عورات ایشان
برادران شمشیرها کشیده کفتند که پسر نداریم و تحمل این رسوایی نداریم انکاه ایلچی را
بقتل آوردند خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود در قریه فربومد
اقامت داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده
درین اثنا عبد الرزاق در رسید و چون بر حقیقت قاتله اطلاع یافت جمعی را با خود متفق
ساخت و فرستادکان را به رفق سرام بازکردانید و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیکر
زیاده از آنجا کس را بباستین روان ساخته امیر عبد الرزاق رایت مخالفت برافراخت
و نوکران جناب وزارت مآب منکوب و مخذول بازکشتند بعد از آن عبد الرزاق
مردم باشتین را جمع آورده کفت فتنه عظیم درین مقام بدید آید اکر ما مساهله کنیم
کشته شویم و بمردی سر خود بدار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن
و بدین سبب و قول سابق آن طبقه سربدار کشتند القصه باندك زمانی رایت
اقبال سربداران سر باوج آسمان کشید سر راه بر خواجه علاء الدین محمد که باستراباد

سر خود بدار دیدن

عبد الرزاق

وجیه الدین مسعود

میرفت کفتند و اورا بتیغ ستم کشته بجانب سبزوار شتافتند و بی کلفتی بدان ولایت استیلا یافتند و در سنه ثمانه و ثمانین و سبعمایه امیر عبد الرزاق دختر خواجه علاء الدین محمد را خواستاری نمود دختر بنا بر انکه میدانست که غرض عبد الرزاق ازین وصلت انست که با پسرش اختلاط نماید راضی نشد و شبی از سبزوار بیرون امده بطرف نیشابور روان کشت امیر عبد الرزاق براد خویش امیر وجیه الدین از عقب شتافته مسعود را باز کردانید دختر را مامور کردانید و امیر وجیه الدین از عقب شتافته بوی رسیده خواست که اورا باز کرداند ان مستوره تضرع نموده اورا سوکند داد که دست ازمن بازدار امیر وجیه الدین برحال و رحم کرده تنها بخدمت برادر باز کشت و بعرض رسانید که بوی نرسیدیم امیر عبد الرزاق زبان بسناعت و دشنام بکشاد امیر وجیه الدین مسعود خشمناک شده و زخم کاردی برادر را بعالم دیکر فرستاد بعد از قتل برادر بحکومت و سرداری سربداران قیام نموده بجانب نیشابور نهضت فرمود از قوشاه جان قربانی را که دران اوان حاکم ان بلده بود منهزم کردانید ارغون شاه در طوس رحل اقامت انداخت بنا بر اغوای بعضی از فقیهان حسود شیخ حسن جوری را که در سلک مریدان و خلفاء شیخ خلیفه انتظام داشت و خلق بسیار دست ارادت بوی داده بودند کرفته در قلعه طاق باد حبس فرمود انکاه سپاه موفور بجانب نیشابور توجه نموده امیر وجیه الدین مسعود باندک لشکری در برابر امده نسیم فتح و ظفر از مهب مهلک اکبر بر پرچم رایت سربداران وزید امیر ارغون شاه انهزام یافت و امیر وجیه الدین مسعود مظفر و منصور نیشابور بازکشته ازانجا بسبزوار شتافت و امیر ارغونشاه ولد خود محمد بیک را در طوس کذاشته علم عزیمت و علامت طغا تیمور خان که در استراباد حاکم بود برافراشت در خلال این احوال شیخ حسن جوری بسعی از مریدان تا اسباب امیر وجیه الدین مسعود علی اختلاف القولین از حبس اخلاص کشته در سبزوار نزول فرمود و امیر وجیه الدین مسعود جهت استحکام اساس دولت خویش دست ارادت بشیخ حسن داده اورا در امر جهانکری با خود متفق ساخت و بدین جهت خلقی بی نهایت در ظل رایتش جمع امدند و در سنه احدی و اربعین و سبعمایه طغا تیمور خان از مازندران برادر خویش امیر

شیخ علی کاوی را با سپاه فراوان بجنگ سربداران فرستاد و شیخ حسن و امیر وجیه الدین مسعود
با جنود نامعدود بعزم رزم مخالفان نهضت فرموده چون تلاقی فریقین دست داد شیخ علی
کاون در معرکه کشته لشکرخان انهزام یافتند و سربداران غنیمت فراوان فراهم آورده
سبزوار شتافتند و در سنه ثلث واربعین وسبعمایه شیخ حسن جوری و امیر وجیه الدین
مسعود بخیال تسخیر دار السلطنهٔ هراة در حرکت آمدند و در اثناء راه شیخ با برکت اکر جنگ
ملک حسین بقتل رسیم تو بجانب سبزوار مراجعت نمای و بحسب اتفاق شیخ حسن در ان معرکه
بفوز شهادت فایز شد وجیه الدین مسعود بسبزوار معاودت نمود و بعد از چندگاه محمد ایتمور
را که از بندگان پدرش بود بنیابت خویش گذاشته رایت عزیمت بجانب رستمدار برافراشت
و چون بجنگل در آمد مردم آنجای سر راه بروی گرفته مهم بمحاربه انجامید و شکست بر سربداران
افتاده وجیه مسعود گرفتار گشت و حاکم رستمدار بسعی ولد خواجه علاء الدین محمد او را بدار القرار
فرستاد مدت حکومتش بروایتی هفت سال بود محمد آی تیمور بعد از رسیدن خبر
قتل وجیه الدین مسعود از روی استقلال در میان سربداران بحکومت اشتغال نمود و
بعد از دو سال بسعی خواجه شمس الدین علی که در سلک عظماء آن طایفه انتظام داشت بقتل رسید
و کلواسفندیار علم ریاست برافراشت کلواسفندیار چون بر مسند سروری قرار
گرفت تکبر و نخوت را پیش نهاد همت ساخت و بسیاری از مردم را بی‌جهتی بر خاک هلاک انداخت
لاجرم سربداران از وی متفرق گشته دست بقتلش یازیدند و امیر وجیه الدین مسعود شمس
الدین فضل الله را حاکم ساختند امیر شمس الدین فضل الله بفراغت و عشرت
بغایت مایل بود بنابران بعد از هفت ماه حکومت نمود و بطوع و رغبت ان امر را
بخواجه شمس الدین تفویض نمود خواجه شمس الدین علی بصفت شجاعت و فراست
اتصاف داشت در زمان دولت همت بر اجراء سیاست و تمشیت امور مملکت گماشت
و ضبط او بمرتبه رسید که پانصد زن فاحشه را در چاه انداخت و رسم خوردن
بنگ و شراب را از قلمرو خویش مرتفع ساخت شبها تنها گرد محلات طواف نمودی
و اخبار کلی و جزوی را معلوم کردی نقلست که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر
قصاب که تمغا تعلق بوی میداشت و چون حساب حیدر قصاب را نوشتند مبلغی بروی
شد خواجه محصلان بر وی تعین کرد تا هرچه داشت بستدند القصه چون حیدر قصاب

خواجه شمس الدین

خواجه یحیی

چیزی در دست نماند و تشدد اهل تحصیل کم نشد بنا بر استصواب خواجه یحیی کراوی انتهاز فرصت نموده نماز شام بطریق دادخواهان پیش خواها پیش خواجه شمس الدین علی دوید و خنجری بر سینه اش زده روز عمر او را بشام اجل رسانید این واقعه در اوایل سنه ثلث وخمسین و سبعمایه روی نمود مدت حکومت خواجه شمس الدین علی چهار و نه ماه بود

خواجه یحیی بن خواجه احمد کراوی بعد از قتل شمس الدین علی باتفاق سربداران بر مسند فرمان دهی نشست و بتقویت شریعت و تربیت علما و اصحاب فضیلت کمر سعی و اهتمام بربست در مطلع سعدین مسطور است که چون حکومت سربداران بر خواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغا تیمور خان ایلچی فرستاده او را بایلی دعوت نمود خواجه نخست از قبول این ملتمس ابا نموده آخر الامر با سیصد مرد بهادر متوجه اردوی خان شد و بعد از وصول با حافظ شعانی و سه چهار سربدار دیگر سلاح بسته بارگاه پادشاه درآمد دران زمان غیر از خواجه غیاث الدین کرابادی دو طالب علم کسی پیش طغا تیمورخان نبود خواجه یحیی آغاز گفت و شنید نمود ناگاه حافظ شعانی تیری بر فرق پادشاه زد چنانکه بروی درافتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرد فزع روز محشر در اردوی خان برخاست و مضمون آیت یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه ظاهر شد سربداران بسیاری از مغولان را کشتند و باموال فراوان بدیار خراسان بازگشتند اما در روضة الصفا مذکور است که در روز چهارم از رسیدن سربداران باردو بوقوع انجامید و علی کل التقدیرین چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی بگذشت مملکت او معمور و آبادان گشت برادر زنش علاء الدین فرصت نگاه داشته خنجری بر پهلوی خواجه فرو برد و هم دران گرمی علاء الدین را خواجه نیز زخمی زده هر دو فی الحال از عالم انتقال نمودند

خواجه ظهیر الدین کراوی بسعی حیدر قصاب بعد از قتل خواجه یحیی والی سربداران شد اما اکثر اوقات بلهو و لعب مصروف داشته از تنظیم مهمات سرداری فراغت ورزید بنا بران حیدر قصاب پس از چهل روز او را از امر حکومت معزول گردانیده خود متصدی ریاست گشت

پهلوان حیدر قصاب چون چهار ماه برتق و فتق امور سربداران قیام نمود در ربیع الاخر سنه احدی و ستین و سبعمائه قتلق بوقا که غلام پهلوان حسن دامغانی بود باشارت خواجه خویش او را بقتل رسانید

امیر لطف الله بن امیر وجیه الدین مسعود بسبب اهتمام پهلوان حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از کشته شدن حیدر قصاب حاکم سربداران شد و چون یکسال و سه ماه حکومت کرد میان او و پهلوان حسن وحشتی روی نموده پهلوان امیر لطف الله را بگرفته بقلعه وسحردان فرستاده

بقلس

بقلش حکم فرمود سربداران امیر لطف الله میرزا می گفتند پهلوان حسن دامغانی
در شهور سنه اثنی وستین وسبعمائه پای بر مسند ایالت نهاد ودر زمان او شخصی از
مریدان شیخ حسن جوری درویش عزیز نام در مشهد مقدسه بوظایف طاعات وعبادات
قیام می نمود وخلقی بسیار بروی جمع آمدند درویش خروج کرده قلعه طوس را گرفت حسن
دامغانی بعد از استماع این خبر لشکر بدانجانب کشیده درویش را اسیر گردانید وچند خروار
ابریشم بوی داده گفت از خراسان بیرون رو ودرویش بعراق رفته در اصفهان ساکن شد
بثبوت پیوسته که در اواخر دولت پهلوان حسن خواجه مؤید در دامغان خروج کرده جهت
طلب عزیز کس باصفهان فرستاد ودرویش بوالفضول بدامغان شتافته بدین سبب
مردم بسیار بدرگاه خواجه علی مجتمع گشتند درین اثنا خبر بدامغان رسید که جمعی در قلعه
شغان با پهلوان حسن مخالفت نموده اند واو سبزوار را جای گذاشته بمحاصره مخالفان
مشغول گشت درویش وخواجه بعد از استماع این خبر بسبزوار رفته بی مشقتی آن بلده را
بدست آوردند پهلوان حسن از این معنی وقوف یافته چون طاقت مقاومت نداشت
بخیال آنکه در سلک مریدان درویش عزیز وملازمان خواجه علی منخرط ومنتظم گردد بجانب
سبزوار در حرکت آمد اما خواجه علی در خفیه مکتوبات بلشکریان پهلوان فرستاد ومضمون
آنکه نخست حسن دامغانی را بقتل رسانید آنگاه بدینجانب آیید بنابر آنکه اهل وعیال آن مردم در
سبزوار بود این خدمت را قبول کرده ناگاه حسن دامغانی را بعالم جاودانی فرستادند مدت
حکومتش چهار سال وچهار ماه امتداد یافت خواجه علی مؤید پس از گذشتن پهلوان
حسن از روی استقلال متصدی امر حکومت گشت وبعد از نه ماه درویش عزیز را با
لشکری بجنگ ملک حسین کرت نامزد کرد وچون درویش بنشابور رسید خواجه تغییر
عقیده کرده مکتوبات نزد اعیان سپاه فرستاد که درویش عزیز را تنها گذاشته مراجعت نماید
لشکریان این معنی را فوزی عظیم پنداشته بسبزوار بازگشتند درویش با فوجی از مریدان
عزیمت عراق فرموده خواجه جمعی را از عقب او ارسال داشت تا همه را بقتل رسانیدند ودر
سنه سبع وسبعین وسبعمائه ملک غیاث الدین پیر علی نیشابور را که در تحت تصرف
خواجه علی بود گرفته امارت آن بلده باسکندر سیجی تفویض نمود ودر سنه ثمان وسبعین
درویش رکن الدین که از جمله مریدان درویش عزیز وشیخ حسن جوری بود از شاه شجاع

خواجه علي مؤيد

استمداد نموده با غلبه فراوان از فارس بخراسان آمد و امیر اسکندر شیخی دست ارادت بوی داده باتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب مازندران برافراشت و درویش رکن الدین در سبزوار متمکن گشته خطبه وسکه بنام خود کرد و در سنه احدی وثمانین وسبعمائه امیر علی که حاکم مازندران بود در مصاحبت خواجه علی مؤید لشکر بسبزوار کشید و درویش رکن الدین را گریزانیده خواجه علی را بر مسند دولت نشانده خود باستراباد بازگشت و در سنه ثلث وثمانین صاحب قران ظفرقرین اکثر ولایات خراسان را فتح نموده متوجه سبزوار گشت خواجه علی موید برسم استقبال استعجال نموده در نواحی نیشابور بشرف بساطبوسی صاحب قران منصور وسرافراز شد وباصناف الطاف پادشاهانه نوازش یافته باقی ایام حیات را بفراغت و رفاهیت گذرانید بصحت پیوسته که خواجه علی مؤید در مذهب شیع غلوی داشت چنانچه هر صباح بامید ظهور صاحب الزمان اسب می کشید و در تعظیم سادات باقصی الغایه میکوشید کرم خواجه علی را نهایت نبود واو هرگز بخوردن بنگ وشراب اقدام نمود والتوفیق من الله الودود

گفتار در بیان احوال غوریان

ناظمان درر اخبار وصیرفیان جواهر آثار چنین اخبار نموده اند که در ان روزگار که فریدون بر ضحاک تازی ظفر یافت جمعی از اولاد ضحاک گریخته پناه بجبال غور بردند و آن ولایت را در حیز تسخیر آورده بطنا بعد بطن پادشاهی کردند نقلست که در زمان سلطان محمود غزنوی منصب سلطنت غوری بسوری نامی رسید واو در دست سلطان گرفتار گشته متوجه عالم آخرت گردید نبیره سوری از بیم سلطان بهندوستان گریخت و در بتخانه رحل اقامت انداخت واو را پسری بود سام نام وسام در اواخر ایام حیات با اهل وعیال در کشتی نشسته متوجه غور شد ناگاه باد مخالف در وزیدن آمده غیر از حسین بن سام تمامی اهل سفینه غریق اهل فنا گشتند وحسین بعد از سه شبانه روز که بر زبر چوب پاره رفیق پیری بود بساحل نجات رسیده بشهری در رفت وشب بدکانچه بخفت عسسی او را دزد پنداشته بزندان برد وبعد از آنکه حسین هفت سال در محبس ماند حاکم شهر پهلو بر بستر ناتوانی نهاد زندانیان را آزاد کرد حسین بجانب غزنین توجه نموده در اثناء راه بجمعی از قطاع الطریق بازخورد دزدان او را جوانی تنومند دیده اسب وسلاح دادند و بمصاحبتش راغب گشتند اتفاقا در آن شب فوجی از سپاه سلطان ابرهیم غزنوی

سام

حسین بن سام

بسر وقت ایشان رسیده همه را دست وکردن بسته بغزنین رسانید وسلطان بقتل دزدان حکم فرمود چون جلاد خواست که چشم حسین را ببندد فریاد از نهادش برآمد که الهی میدانم که غلط بر تو روا نیست چو نیست که مرا بیکناه می کشند این سخن در دل جلاد اثر کرده بواسطهٔ یکی از نزدیکان بسمع سلطان رسانید آنگاه ابرهیم حسین را طلبیده کیفیت حال پرسید حسین شمهٔ از سرکذشت خویش معروض داشته پادشاه او را در سلک حجاب منتظم کردانید وچون سلطان مسعود بن ابرهیم بر سریر سلطنت غزنین قرار کرفت حسین را بحکومت غور سرافراز ساخت وبعد از فوت حسین اولاد او نسبت بسلطان بهرام شاه غزنوی در مقام عصیان آمده چند نوبت بین الجانبین محاربات دست داد ونوبتی علاء الدین جهانسوز را که ارشد اولاد حسین بود بر بهرام شاه غلبه کرده برادر خود سوری را بحکومت غزنین تعیین نمود وخود بفیروزکوه مراجعت فرمود در اثناء راه برادر دیکرش که موسوم بسام بود وفات یافت ودر فصل زمستان بهرام شاه سپاه فراوان جمع آورده بغزنین شتافت وبر سوری غالب کشته بعد از آنکه او را بر کاوی نشاند وکرد شهر برآورد بقتل رسانید سلطان علاء الدین حسین جهانسوز چون برقتل برادر مطلع شد لشکر عظیم جمع ساخته علم عزیمت بجانب غزنین برافراخت روایتی در این باب آنست که قبل از وصول علاء الدین بدان ولایت بهرام شاه سفر آخرت اختیار کرد وقولی آنکه بین الجانبین محاربات بوقوع انجامید وبر سبیل تقدیر علاء الدین بر دار الملک غزنین مستولی شده مدت هفت شبانروز بقتل وغارت وکندن وسوختن عمارات فرمان داد وقبور آل سبکتکین را غیر از قبر سلطان محمود شکافته استخوان آن پادشاهان را سوخته آنگاه از غزنین مراجعت نموده در راه بسیاری از بقاع خیر را که بنا کرده غزنویان بود آتش زد لاجرم بجهانسوز ملقب کشت وچون علاء الدین جهانسوز لواء تجبر ونخوت برافراخت سلطان سنجر بالشکر موفور روی توجه بغور آورده وعلاء الدین حسین به استقبال شتافته در صحرای هراة رود بهم رسیدند وحربی صعب اتفاق افتاده حسین جهانسوز اسیر شد وسلطان سنجر او را مقید ساخته پس از آنکه صفاء ذهن ولطف طبع او را معلوم کرد از سر کناهش درکذشت واو را ندیم بزم خاص وانیس مجلس اختصاص کردانید کویند که روزی چشم حسین جهانسوز بر خاک کف پای سلطان سنجر افتاده

از ابو سعید واین رباعی کفت رباعی ای خاک سم مرکب تو افسر من ٭٭ وی حلقهٔ بندکی تو زیور من
تا خاک کف پای ترا بوسه زدم ٭٭٭ اقبال همی بوسه زند بر سر من ٭٭ بعد از ان سلطان سنجر علاء الدین
جهان سوز را مشمول نظر عنایت وتربیت کردانیده با طبل وعلم بسلطنت غور فرستاد وعلاء
الدین چون بمملکت خود رسید باندک زمانی والی طبیعتش دست تصرف از تدبیر شهرستان
بدن کوتاه ساخت ملك سیف الدین محمد بن علاء الدین جهانسوز بجای پدر علم حکومت
برافراخت ویکسال وکسری سلطنت کرده در آخر حیات بجنك غزان رفت در روز مصاف یکی
از امراء غور که ابو العباس نام داشت وبرادرش را ملك سیف الدین کشته بود اورا بزخم نیزه از پشت
زین بر روی زمین انداخت وغزی بسر وقت پادشاه رسیده کارش را آخر ساخت آورده اند که ملك
سیف الدین صورت خوب وسیرت مرغوب داشت در ایام دولت لواء عدالت ودین پروری
برافراشت سلطان ابو الفتح غیاث الدین محمد بن سام بعد از شهادت پسر عم خویش ملك
سیف الدین مالك تاج ونکین کشت وباتفاق برادر خود معز الدین که بین المورخین بسلطان
شهاب الدین اشتهار یافته ابو العباس غوری را که قاتل ملك سیف الدین بود بقتل رسانید وروز
بروز دولت واقبال سلطان غیاث الدین سمت ازدیاد می پذیرفت چنانچه باندک زمانی زمین
داور وکرمسیر وبادغیس را بضرب شمشیر بکرفت ودر سنه احدی وسبعین وخمسمائه
دار السلطنه هراة را فتح کرد ودر سنه ثلث وسبعین فوشنج را نیز در تصرف آورد ودر سنه
سبع وتسعین وخمسمائه لشکر بدر شادباخ کشید علیشاه بن تکش خانکه در ان اوان حاکم
آن ولایت بود بر زبر برجی منزل کزیده بحسب اتفاق سلطان غیاث الدین در برابر آن برج آمده
با خواص کفت از این برج تا فلان برج بسنك منجنیق رخنه می توان کرد واز اثر دولت آن
پادشاه عالی منزلت آن مقدار دیوار که مشار الیه کفته بود فی الحال بیفتاد وشهر مسخر
شد وسلطان از انجا معاودت نموده سال دیکر بلدهٔ مرو را نیز فتح فرمود وچون کوکب
اقبال دولت سلطان غیاث الدین بزروهٔ کمال ترقی کرد در شهور سنه تسع وتسعین و
خمسمائه آفتاب حیاتش بسر حد زوال رسیده روی بعالم بقا آورد ومدت عمرش شصت وسه سال
بود وزمان مملکتش چهل وسه سال مدفنش کنبذی است که در مسجد جامع هراة از برای این معنی
احداث نموده بود وسلطان غیاث الدین مذهب امام شافعی داشت بنا بر ان امامت وخطابت
مسجد مذکور را که بنا کردهٔ اوست مخصوص باصحاب آن امام عالی مقام کردانید سلطان

سیف الدین

غیاث الدین ۵۵۸

درسنه

شهاب الدین در سنه سبعین و خمسمائه بفرمان برادر خویش سلطان شهاب الدین بر ٥٩٨
سریر سلطنت غزنین نشست و در سنه احدی و سبعین لشکر بهندوستان کشیده ملتان
را بگرفت بعد از ان بتدریج سپاه بدیار هند می برد و بلاد مسخر میکرد و چون دار الملك دهلی
بتحت تصرف سلطان شهاب الدین درآمد قطب الدین ایبك را که در سلك غلامانش انتظام
داشت بحکومت آن مملکت سرافراز ساخت و دران زمانکه سلطان غیاث الدین بخلد برین
خرامید سلطان شهاب الدین درمیان طوس و سرخس بود و بعد از استماع خبر فوت برادر
متوجه بادغیس گشته دران مقام شرایط عزا قیام و اقدام نمود انگاه بغزنین شتافته لشکری
فراهم آورده بعزم رزم سلطان محمد خوارزم شاه بجانب خوارزم حرکت کرد و از معرکه سلطان
محمد منهزم بغزنین آمده فرمان داد تا بقایای لشکر باستعداد سفر سه ساله ترکستان مشغولی
نمایند در این اثنا شنود که طایفهٔ از ساکنان کوه جود اظهار خلاف کرده اند سلطان شهاب
الدین دفع ایشانرا اهم و اولی دانسته بدان طرف رفت و بسیاری از دشمنان را بتیغ انتقام
گذرانیده در وقت مراجعت بمنزل دمیک بزخم خنجر فدائیان ملاحده شهادت یافت رباعی

شهادت ملك بحر و بر معز الدین" کز ابتداء جهان مثل او نیامد یك"
سیم ز غرهٔ شعبان بسال ششصد و دو" فتاده در ره غزنین بمنزل دمیك ٨٠٢

سلطان محمود بن غیاث الدین محمد بن سام بعد از
شهید شدن عم خویش بر فیروزکوه غور پای بر تخت حکومت نهاد و در تمامت ممالك غور و غزنین
و هندوستان و بعضی از ولایات خراسان خطبه و سکه بنام و لقبش زیب و زینت یافت
و سلطان محمود مسجد جامع هراة را که بنا کردهٔ پدرش بود باتمام رسانید در روضة الصفا مذکور
است که در ایام دولت سلطان محمود علیشاه بن تکش خان از برادر خویش سلطان محمد روی
گردان شده بفیروزکوه رفت و سلطان محمود بنابر فرمان خوارزمشاه و عهدی که باوی در
میان داشت علیشاه را گرفته در قصری محبوس گردانید طایفهٔ از خراسانیان و عراقیانکه
داخل ملازمان علیشاه بودند در شب سه شنبه سیم صفر سنه سبع و ستمائه مانند دزدان
از بام قصر سلطان مایان رفته او را شربت شهادت چشانیدند و چون روز شد هیچکس
ندانست که این حرکت شنیع از که صدور یافته امراء غور نخست غیاث الله محمود را هم دران
قصر دفن کردند اما بالاخره بهراة برده در گازرگاه بخاك سپردند و بعد از این واقعه سام بن سلطان
محمود و اتسز بن علاء الدین حسین جهانسوز کر و فری کردند اما چون دولت آن طبقه بنهایت

۵۰۹

انجامیده بود سلطان محمد خوارزمشاه بر اکثر معمورهٔ جهان استیلا یافته فایده بر آن مترتب
نگشت و دست قضا بساط دولت و اقبال غوریان از در نوشت ذکر جمعی از غوریانکه در ولایت بامیان
وطخارستان حکومت کرده اند اول این طبقه ملک فخر الدین مسعود است
و او عم سلطان غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام بود ملک شمس الدین محمد بن فخر الدین مسعود بعضی
از ولایات بدخشان و چغانیان را بدست آورده با مملکت موروث منضم گردانید بهاء الدین سام
بن شمس الدین محمد بغایت عادل و عالم دوست بود امام فخر الدین رازی رحمه الله رساله بنام او نوشت
جلال الدین علی مدت هفت سال حکومت بامیان کرد و آن ملک از و بخوارزمشاهیان منتقل
گشت ذکر قومی از غلامان سلاطین غور که بمرتبه سلطنت رسیدند شهاب الدین بر خریدن غلامان
ترک و تربیت کردن ایشان شغفی تمام داشت و یکی از جمله ممالیک او تاج الدین یلدز است که حکومت
بلاد کرمان و سوران که از توابع دیار سند است باو ارزانی داشته بود تاج الدین یلدوز
بعد از شهادت سلطان شهاب الدین بر سریر ایالت غزنین نشست و چند گاهی در کامرانی بسر برده
در جنگ سلطان شمس الدین ایلتمش گرفتار گشت و بقتل رسید قطب الدین ایبک از جمله غلامان
شهاب الدین بمزید شجاعت و سخاوت امتیاز داشت و چون سلطان زمام سلطنت وطی را در قبضه
اقتدار او نهاد در ولایت هند غزوات بسیار کرد چنانچه بعضی از آنها در تاج المآثر مذکور است
مدت حکومت قطب الدین ایبک بیست سال بود و ازین جمله چهارده سال دم از استقلال
زده خطبه بنام خویش خواند آرامشاه بن قطب الدین ایبک بعد از فوت پدر روزی
چند بر سریر سلطنت نشست و بنا بر عدم قابلیت از آن امر معاف و معزول شده سلطان شمس
الدین ایلتمش قایم مقام گشت ملک ناصر الدین قباچه بعد از شهادت مالک خویش سلطان
شهاب الدین بر اوچه و ملتان و بعضی از قصبات دیار سند استیلا یافت و چون چنگیزخان در
ممالک ایران دست بقتل و غارت بر آورد بسیاری از مردم خراسان پناه بملک ناصر الدین برده
بانواع اکرام مخصوص گشتند و ملک ناصر الدین در اواخر ایام دولت با سلطان شمس الدین
ایلتمش آغاز مخالفت کرده سلطان لشکر باوچه و ملتان کشید و ناصر الدین منهزم گشته بقلعه
بکر بگریخت و چون شنید که وزیر شمس الدین ایلتمش نظام الملک محمد بن ابو سعد قصد
آن حصار دارد در کشتی نشست تا از آن غرقاب جان بساحل نجات برد اما هم در آن دریا غریق بحر
فنا شد سلطان شمس الدین ایلتمش بروایتی در سلک ممالیک سلطان شهاب الدین انتظام

غلامان شهاب الدین

یلدوز

ایبک

قباچ

ایلتمش

داشت وبقولی از جملهٔ غلامان قطب الدین ایبک بود بر هر تقدیر بعد از وفات قطب الدین ایبک
سلطنت ولی بروی قرار گرفت ومدت بیست وشش سال بعدالت ونصفت قیام نموده بسیاری
از ولایت وقلاع هند را مسخر ساخت ودر شهور سنه ثلث وثلثین وستمائه جهان فانی را بدرود
کرده بعالم باقی تاخت کتاب جامع الحکایات که بنام نظام الملک محمد ابوسعد وزیراست در زمان
او سمت تحریر یافت سلطان رکن الدین فیروز شاه بن ایلتمش چون پای بر تخت سلطنت
نهاد دست بانعام واحسان برگشاد وبشرب مدام مشغولی نموده دران باب افراط نمود لاجرم امرا
وارکان دولت از خدمتش متنفر گشته او را گرفتند مقید گردانیدند مدت حکومت فیروز شاه
هفت ماه بود سلطان رضیه الدین بنت شمس الدین ایلتمش باتفاق اشراف واعیان
بعد از اخذ برادر بر سریر ایالت نشست وبحسن تدبیر وضرب شمشیر اکثر مخالفان را مطیع و
منقاد گردانید وسلطان رضیه بصفات مرضیه موصوف ومعروف بود وبنوازش علما وفضلا و
فریادرسی فقرا وضعفا سعی واهتمام می نمود در ایام سلطنت تاج بر سر نهاده قبا پوشیدی ودر روز
بار بر تخت نشستی چنانچه همه کس او را دیدی وسلطان رضیه در اواخر سنه سبع وثمانین وستمائه
لشکر بسر ملک التونیه که دم از خلاف میزد کشید اما در اثنای راه امرای ترک یاغی شده او را در قلعه هرند
مقید گردانیدند وملک التونیه از این معنی خبر یافته بدانجانب شتافت وملکه را با خود عقد
کرده روی بسوی دهلی آورد سلطان معز الدین بهرامشاه بن ایلتمش در غیبت
رضیه برضای اکابر واعیان دهلی تاج جهانبانی بر سر نهاد وچون از قرب وصول خواهر وشوهرش
واقف گشته بالشکر بسیار ایشان را استقبال نمود وبعد از وقوع محاربه ملک التونیه ورضیه
گریختند در اثنای هزیمت جمعی از کفار هند ایشان را گرفتند وبدرجه شهادت رسانیدند ودر آخر
ایام حیات معز الدین بهرام شاه خواجه مهذب وزیر که از پادشاه متوهم بود بوساوس شیطان
امرای ترک را بران داشت که کوس مخالفت فرو کوفته بهرام شاه را شهید کردند مدت حکومتش
دو سال وچهل وپنج روز بود سلطان علاء الدین مسعود شاه بن رکن الدین فیروز شاه
در هشتم ذی قعده سنه تسع وثلثین وستمائه سریر سلطنت دهلی را بوجود همایون مزین
ساخت ولوای عدالت ونصفت وجهاد با کفار ودفع اشرار وفجار برافراخت اما در اواخر
ایام دولت به بسیط بساط عیش وعشرت مشغولی نموده مانند نرگس لاله بی قدح
وپیاله نبود بنابران امرا واعیان دل بر مخالفتش قرار داده قاصدی نزد برادرش ملک ناصر الدین

فیروز شاه

رضیه الدین

بهرام شاه

مسعود شاه

محمود که حاکم بهراغ بود فرستادند و اظهار عبودیت و خدمتکاری نموده لاجرم ملك ناصر الدین فی سنه اربع واربعین وستمائه لشکر بدهلی کشیده سلطان علاء الدین را بدست آورده محبوس کرد **سلطان ناصر الدین محمود شمس الدین ایلتمیش** چون بر تخت حکومت قرار گرفت تیغ غزا آخته و لوای جهاد افراخته بسیاری از ممالك هند را مسخر ساخت بنیاد حیات چندین هزار کافر مقهور را بر انداخت تفصیل حالات آن مهر سپهر سروری در کتاب طبقات ناصری که منهاج سراج جوزجانی بنام نامی او تصنیف مسطور است وراقم حروف بواسطهٔ سعی در ایجاز و اختصار از ایراد آنها معاف و معذور پوشیده نماند که آنچه در ذکر سلطان رضیه و برادرانش نوشته شد منقول از کتاب روضة الصفاست اینست که سلطان رضیه را اتغ خان نامی که در آن اوان امیر الامرا بود گرفته بقتل رسانید و برادرش ناصر الدین را قایم مقام گردانید بعد از چند روز او را نیز بتیغ کین بگذرانید انگاه باستقلال رایت سلطنت افراخته لقب خود را سلطان غیاث الدین ساخت و پس از آنکه غیاث الدین رخت هستی بباد داد پسرش قایم مقام گشت و ملك فیروز که پیشوای قوم خلج بود بمخالفتش کمر بسته لشکر بدهلی کشید و او را بقتل رسانیده برادرش ناصر الدین را قایم مقام ساخت و بعد از چند روز او را نیز بتیغ کین بگذرانیده انگاه باستقلال رایت سلطنت افراخته پای بر تخت سلطنت نهاد و برادرزاده خویش علاء الدین را حکومت عوض داده فرستاد علاء الدین دران سرزمین باندك زمانی استظهار و استعداد تمام پیدا کرده روی تسخیر دهلی آورد و ملك فیروز برگشته روز باستقبال روان شده در کنار آب چون صورت ملاقات روی نمود و ملك فیروز بامید حقوق سابق با پنج نفر از نهر عبور فرموده علاء الدین از غایت بی مروتی عم را بقتل رسانید و بدهلی رفته لوای پادشاهی مرتفع گردانید و تا شهور سنه سبع عشر وسبعمائه سلطنت دهلی تعلق بوی داشت انگاه او نیز مانند دیگران علم عزیمت بجهان دیگر بر افراشت **ذکر اسامی بعضی از حکام سیستان** بعد از انقراض ایام دولت خلف بن احمد ملك نیمروز را گماشتگان غزنویان ضبط میکردند و چون سلطنت ازان خاندان بسلجوقیان انتقال یافت در زمان سلطان سنجر **طاهر بن محمد** که بروایتی از اولاد طاهر بن خلف بن احمد بود و بقولی در سلك احفاد ملوك عجم انتظام داشت دران ولایت لوای حکومت بر افراشت و بعد از وی پسرش **ابو الفضل** قایم مقام گشت و

ناصر

حکام سیستان

۵۳۰.

چون دست قضا بساط حیات او را در نوشت ولدش ملك شمس الدین بجای پدر بنشست و دست تظلم و تعدی برکشاده در عدل و انصاف بر بست بنا بران اکابر سیستان او را بقتل رسانیده برادرزاده اش تاج الدین حرب را پادشاه کردانیدند و او مدت شصت سال حکومت کرده در شهور سنه اثنی عشر و ستمائه روی بعالم آخرت آورد یمین الدین بهرامشاه بن تاج الدین حرب بجای پدر علم حکومت برافراشت و ابو نصر فراهی صاحب نصاب در سلك بدحالش انتظام داشت و بنا برانکه بهرامشاه در ایام دولت خویش چند نوبت لشکر بقهستان کشید و بسیاری از ملاحده را بتیغ کین بکذرانید فدائیان نصرت یافته او را شهید کردند نصرة الدین بن بهرامشاه قایم مقام پدر شد و بسعی کفار تتار روی بعالم آخرت آورد رکن الدین بن بهرامشاه در زمان حکومت برادر بروی خروج کرده روزی چند بر سیستان استیلا یافت و او نیز بواسطه هجوم مغولان بجهان جاودان شتافت شهاب الدین محمود بن حرب بعد از مراجعت لشکر چنکیزخان در سیستان پادشاه شد و یکی از خویشان او شاه عثمان نام بمدد تاج الدین ینالتکین تیغ خلاف از غلاف برکشیده او را بقتل رسانید تاج الدین ینالتکین از ابناء عم سلطان محمد خوارزمشاه بود و مدتی در اطراف عالم ملازمت سلطان جلال الدین منکبرنی نمود و او بعد از قتل شهاب الدین محمود شاه عثمان را بی اختیار ساخته در سیستان لواء سلطنت برافراخت و در سنه ثلث و عشرین و ستمائه قلعه اسفرار و تولك را نیز در تحت تصرف آورد و در سنه خمس و عشرین سپاه مغول بار دیکر بسیستان رفته ملك تاج الدین در قلعه ارک محصور شد و چون دو سال ایام محاصره امتداد یافت از ارکا او را کرفته هلاک ساختند کویند که بعد از این واقعه جمعی از اولاد تاج الدین ینالتکین در قصبه فراه بنوبت پادشاه شدند والله تعالی اعلم

گفتار در بیان مجملی از احوال ملوک کرت

بعضی از مورخان کویند که نسب سلاطین کرت بسلطان سنجر بن ملکشاه می پیوندد و موید این مقال آنکه ربیعی سر قاضی فوشنج در مدح ملك فخر الدین کوید بیت

قاعده دوده سنجر توی ٭ واسطه ملك سکندر توی ٭

و دیکری از فضلا هم در شان او بنظم آورده که شعر

سلیل ملوکٍ منْ ارُومة سنجر ٭ فترجی عطایاهُ و تخشی وعیده ٭

در روضة الصفا مسطور است که ملك مغفور شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت دخترزاده ملك رکن الدین است و او از فرزندان عز الدین عمر مرغنی است و خدمتش از بنی اعمام سلطان غیاث الدین ابو الفتح محمد بن

ملوک کرت

سام بود **عز الدین عمر مرغنی** در زمان سلطان غیاث الدین محمد بن سام صاحب اختیار
تمام مهام شده بر دار السلطنهٔ هراة رقم اختصاص کشید وحکومت قلعه ضیار ابرادر خویش
تاج الدین عثمان مفوض کردانیده بعضی از بلاد غور را بملك رکن الدین ارزانی داشت **ملك
رکن الدین** در زمان هجوم جنکیزخانیان در ولایت ایران نسبت بایشان خدمات پسندیده
بجای آورد وچون این معنی بسمع جنکیزخان رسید استمالت نامه فرستاده حکومت غور را بدستور
معهود بوی تفویض فرمود کویند ملك رکن الدین هرکاه باردوی پادشاه رفتی نبیرهٔ خود ملك
شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت را همراه بردی وملك شمس الدین بواسطهٔ اکتساب فنون فضل
وادب واطلاع بیورهٔ ویاساء معتد لنزد امراء جنکیزخان اعتبار تمام یافت بالجمله رکن الدین در
شهور سنه ثلث واربعین وستمائه بعرض موت مبتلا کشت وملك شمس الدین را ولی
عهد کرده درکذشت **ملك شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت** بواسطه اختلال
احوال خراسان در زمان سلطنت منکوقاآن بجانب ترکستان شتافت ودر یکی از معرکها آثار
شجاعت ومردانکی بظهور رسانیده پرتو التفات پادشاه بروی تافت وامارت ولایت هراة و
غور وغرجستان واسفرار وفراه وسیستان بوی ارزانی داشت وملك مقضی المرام مراجعت
نموده لوای جهانکیری وکشورستانی برافراشت وبعد از وفات هلاکوخان در ایران باردوی
اباقاخان رفته بمراسم خدمتکاری وجان سپاری قیام نمود واباقا او را مشمول نظر تربیت ساخته
باطبل وعلم بجانب هرات روان فرمود ودر شهور سنه سبع وستین وستمائه که شاهزاده
براق بعزم رزم اباقاخان از جیحون عبور کرده بمملکت خراسان درآمد ملك شمس الدین بملازمت
شتافته سیورغامشی ونوازش یافت اما بعد از روزی چند اطوار براقیان در نظرش ناپسند
نموده انام بجانب قلعهٔ خنسار تافت وچون اباقاخان براق را منهزم کردانید ملك شمس الدین محمد
بر خوف جان از آن حصار پایان نیامد واباقاخان کسی در هراة نصب کرده بجانب اذربیجان بازکشت
ودرین اثنا خواجه شمس الدین محمد وصاحب دیوان استمالت نامهٔ بملك شمس الدین محمد نوشته
این قطعه را مندرج کردانید **قطعه** فروغ ملك وملك شمس الدین محمد کرت ٭ توی که همچو ملك سربسر
همه جانی ٭ مشقتی کز حصید هجرت رسید بر دل من ٭ بکنه آن نرسد فهم انسی وجانی
بچشم من که در و هر دو کون در نابد ٭ غبار مرکب تو هست کحل انسانی ٭ ز رای روشن باریك
بین بذل الحق ٭ چنان سزد که جو این شوق نامه برخوانی ٭ ز باد پای برانکیزی آتش عزمت

با بجرم غباری که هست بنشانی ؞ چو رنجها کر رسد بر داغمین ضعیف ؞ اکر تو هیچ بدین سو قدم رنجانی ؞ چه فتنها که زروی زمانه برخیزد ؞ نعوذ بالله اکر عزم را بکردانی ؞ وچون این مکتوب بملک شمس الدین رسید کلمات مناسب در برابر نوشته این رباعی را دران رقعه ثبت نمود که رباعی بادشمن من چو دوست بسیار نشست ؞ با دوست نشاید دکر بار نشست ؞ پرهیز ازان عسل که با زهر آمیخت ؞ بکریز ازان مکس که بر مار نشست در شهور سنه اربع وسبعین وستمائه اباقاخان نوبت دیکر منشور امارت هرات نزدیک ملک شمس الدین فرستاد واستمالت نامه نیز ارسال داشته در انجا سوکند یاد کرد که هرکز کزندی ومضرتی بوی نخواهم رسانید بنابران ملک شمس الدین محمد از قلعه خیسار بیرون آمده بدار السلطنه هرات شتافت وپس از چند کاه بنابر استدعاء امرا وارکان دولت اباقاخان باذربیجان رفت ودر تبریز از دست ساقی اجل جام زهر جان کرامی نوشیده رخت بعالم دیکر کشید مولانا نجم الدین سفی در تاریخ کوید رباعی بسال ششصد وهفتاد وشش مه شعبان ؞ قضا ز مصحف دوران چو بنکریست بفال ؞ بنام حیدر ایرانیان محمد کرت ؞ برآمد آیت والشمس کورت در حال ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین بعد از فوت در اردوی اباقاخان بسر میکرد ودر شهور سنه سبع وسبعین وستمائه بسعی پیشین اوغول اباقا او را مشمول نظر مرحمت وعاطفت کردانیده با طبل وعلم بحکومت دار السلطنه هراة فرستاد وفرمان داد که او را بلقب پدرش مخاطب سازند بنابران طوایف انسان بعد ازانکه ملک رکن الدین کهین خواندند وملک شمس الدین کهین چون از ضبط مملکت واستمالت رعیت فراغت یافت در شهور سنه ثمانین وسبعمائه بجانب قندهار شتافته آن ولایت را مسخر ساخت وبعد از وفات اباقاخان ملک شمس الدین کهین بنابر غمز وسعایت معاندان از ارغون خان متوهم کشته بقلعه خیسار رفت وابواب تردد را مسدود کردانید تا آن زمانکه از هستی بجهان جاودانی کشید وکان ذلک فی سنه خمس وسبعمائه مولانا حکم الدین غوری در تاریخ وفاتش کوید رباعی روز پنجشنبه از صفر ده ودو ؞ سال هجرت رسیده هفتصد وپنج ؞ شمس دین کرت خسرو آفاق ؞ شد بفردوس از این سرای سپنج ؞ ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین در وقتی که پدرش در قلعه خیسار پای در دامن انزوا کشیده بود بنابر ترک اولی محبوس ومقید شد وبعد از هفت سال فی سنه ثلث وتسعین وستمائه از محبس کریخته در قلعه بالاغسن جست

ملوك کرت

آخر الامر ملك شمس الدين بالتماس امير نوروز غازی پسر را از جانب خود ایمن گردانیده ملك
فخر الدين بخدمت امير نوروز شتافت و انجاب او را در پناه تربیت و عنایت خویش جای
داده نشان حکومت هراة و توابع جهت او حاصل کرد و ملك با طبل و علم بدار السلطنه هراة
آمده روی بضبط امور مملکت آورده و در سنه تسع و تسعین و ستمائه میان غازان خان
و نوروز غازی اتفاق مخالفت افتاده امير نوروز بنا بر کمال اعتمادی که بر ملك فخر الدين داشت
پناه بقلعهٔ اختیار الدين برد و ملك بی مروت حقوق تربیت امير نوروز را نابوده انگاشته
او را مقید گردانید بقتلقشاه نوین سپرد بنا بران غازان خان او را بمزید عنایت و عاطفت
سرافراز ساخت از تردد آمد شد اردو معاف داشت و ملك فخر الدين بخیال استقلال
رایت نخوت و عظمت برافراشت و چون سلطان محمد خدابنده سریر خانیت را بوجود
همایون زیب و زینت داد جهت تهنیت جلوس باردوی پادشاه نرفت بلکه ترکی نیز نفرستاد
لاجرم اولجایتو سلطان امیر دانشمند بهادر را با لشکر فراوان بتسخیر دار السلطنه هراة مامور
گردانیده دانشمند بهادر بعد از قطع منازل و مراحل بر ظاهر شهر منزل گزیده بمحاصره مشغول
شد و بعد از روزی چند بتوسط شیخ الاسلام خواجه قطب الدين چشتی مهم بمصالحه
انجامید بر این جمله که ملك شهر را تسلیم کرده بقلعه امان کوه که باشکلچه اشتهار یافته رود و
امیر دانشمند بشهر در آمده درباره ساکنان انجا بتخصیص بالواحق فخر الدين بدی نیندیشد
انگاه ملك فخر الدين حصار اختیار الدين را بجمال الدين محمد سام که بر جانب او اعتماد تمام داشت
بسپرد و با دویست و پنجاه کس پناه بقلعه اشکلچه برد روز دیگر دانشمند بهادر بدار السلطنه
هراة خرامید بجمال الدين محمد بن سام پیغام داد که می باید که بی دغدغه قلعه را بگماشتگان من
سپاری و بملازمت مبادرت نمای محمد سام در برابر کلمات درشت گفته امیر دانشمند
خواست که بمحاصره مشغول شود اما باستصواب بعضی از عقلا خواجه قطب الدين را
با دو کس از امرا نزد ملك فخر الدين فرستاد تا بوی گفتند که مناسب چنان مینماید که محمد سام
امیر دانشمند را با فوجی از خواص لحظه در قلعه گذارد و شرایط ضیافت و خدمت بتقدیم
رساند تا او پسر خویش لاغری را بملازمت اولجایتو سلطان روان گرداند و صورت اخلاص
و اطاعت ملك را در نظر اشرف اعلی جلوه دهد ملك فخر الدين نخست از قبول این ملتمس
ابا نموده بالاخره رقعه بکمال الدين محمد سام در قلم آورد مضمون انکه پدرم امیر دانشمند بهادر تماشای

حصار خواهد آمد باید که درخدمتکاری تقصیر ننماید بعد از آنکه این کتابت محمد بن سام رسید
بقدم انقیاد پیش آمد و دانشمند بخیال عذر و گرفتن محمد سام با فوجی از خدام بقلعه در رفت
و حال آنکه محمد سام جمعی را در مهر زینه بازداشته تا بهنگام صعود دانشمند بهادر دست بردی
نماید القصه دران روز امیر دانشمند با ولد خویش لاغری و بسیاری از ملازمان در قلعهٔ اختیار
الدین بزخم تیغ غوریان بی باک بر خاک هلاک افتاد یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید رباعی
بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هراة ؞ بحکم لم یزل کاردان بی مانند ؞ ز دست
رد قضا از کف محمد سام ؞ کشید جام شهادت امیر دانشمند ؞ و چون خبر قتل دانشمند
بهادر بسمع ملک فخر الدین رسید ظاهر از کار محمد سام انکار کرد باطنا خوشدل و مسرور
نوازش نامه باو فرستاد در محافظت شهر و قلعه وصیت نمود بعد از آنکه سلطان محمد خدابنده
بر جرات محمد سام وقوف یافت فرمان داد که بوجای ولد دانشمند بخراسان رود و از کشندگان
پدر انتقام کشد و بوجای بصوب خراسان روان شده چون نزدیک بدار السلطنه هراة رسید
رسولی نزد ملک فخر الدین فرستاده پیغام داد که اگر قتل پدر من بفرمان تو بوقوع انجامیده اعلام
نمای و الا نوشته بمردم هراة فرست تا خونیان را بمن سپارند ملک در جواب سوگند یاد کرد که
محمد سام بی حکم و فرمان من امیر دانشمند را بقتل رسانیده و حالا مردم شهر برین معنی قادر
نیستند که او را گرفته بامیرزاده تسلیم نمایند زیرا که دو هزار مرد خنجرگذار مطیع و منقاد محمد بن سام
اند و چون بوجای این کلمات شنود دل بر جنگ و پیکار قرار داده با لشکر بسیار در غرهٔ شعبان سنه
ست و سبعمائه نواحی هراة را معسکر ساخت و بضبط راهها و تضییق محصوران پرداخت
در این اثنا ملک فخر الدین در قلعهٔ اشکلجه بعالم دیگر انتقال فرمود و بوجای ازین معنی وقوف
یافته در امر محاصره بیشتر از پیشتر مبالغه نمود بعد از محاربات بسیار مردم شهر و حصار
از قحط و غلا بتنگ آمده و بوجای از طول مدت ملول گشته بین الجانبین مصالحه نمود و محمد
سام شهر را تسلیم نموده بوجای کرده با دویست کس بقلعه اختیار الدین رفت و روز دیگر با ده نفر
بملازمت بوجای شتافته بالتفات و نوازش اختصاص یافت و تا مدت سیزده روز سرهنگان
غوریکان یکان بپیش بوجای رفته اسب و خلعت گرفته باز می گشتند مقارن این حال امیر
یساول که امیر الامراء خراسان بود با پنجهزار سوار در سواد هراة نزول فرمود و ایلچی نزد محمد سام
فرستاده پیغام داد که بی دغدغه بدینجانب توجه نمای تا بیمن تربیت و عنایت ما شر بوجای

ازسر تو بازنشود و محمد سام با دلاوران سپاه غور بخدمت امیر یسا ول مبادرت نموده همه کرفتار
شدند و امیر یسا ول ایشانرا بسوجای سپرده کفت حکم اولجایتو سلطان چنانست که کشندکان
پدر خودرا کشته از حلکای هراة بیرون روی و بوجای بموجب فرموده عمل نموده امیر یسا ول
در دار السلطنهٔ هراة رحل اقامت انداخت تا ان زمانکه ایالت آن بلده بملك غیاث الدین برادر
ملك فخر الدین قرار کرفت **ملك غیاث الدین بن ملك شمس الدین کهین** در شهور سنه
سبع وسبعمائه منظور نظر عنایت وعاطفت اولجایتو سلطان کشته حکومت هراة و
اسفزار و فراه و غور و غرجستان بوی تعلق کرفت و بدار السلطنه هراة شتافته پرتو
عدل و انصافش بر وضات احوال رعایا تافت و امارت ملك بخاطر امراء خراسان کران
آمده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و اورا بعصیان وطغیان متهم داشتند
بنابرین اولجایتو سلطان ملك غیاث الدین محمد را طلبیده و او باوردو رفته چند سال رخصت
مراجعت نیافت و در سنه خمس عشر وسبعمائه مرخص کشته بهراة معاودت نمود و
در ترویج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر امر فرمود و در شهور سنه عشرین وسبعمائة
قلعه زره با حرز را فتح کرد و هم دران اوقات حصار تولك را نیز تحت تصرف در آورده و در سنه
احدی وعشرین با دویست مرد جلادت آیین بمکه شریفه ومدینه مکرمه زادهما الله تعظیما و
تکریما رفته بکذاردن حج اسلام وطواف مرقد خیر الانام علیه الصلوة والسلام فایز وسرافراز
کشت و در ضمان سعادت بمستقر عز وکرامت باز آمد و در سنه سبع وعشرین وسبعمائه
امیر چوبان از سلطان ابو سعید بهادرخان روی کردان شده پناه بملك غیاث الدین برد و متعاقب
وصول چوبان نویان نشان سلطان مشتمل بطلب سر چوبان بهراة رسید و ملك قواعد
عهد و پیمانرا بر طاق نسیان نهاده چوبانرا بقتل رسانید وبموجب وصیتش یك انکشت اورا که
ناخن زیادتی داشت باردو فرستاد و در سنه ثمان وعشرین ملك غیاث بملازمت سلطان
ابو سعید بهادرخان رفته بواسطه استیلاء بغداد خاتون بنت امیر چوبان که دران زمان محبوب
ترین خواتین پادشاه بود چندان التفاتی نیافت وچون بدار السلطنه هراة بازکشت در سنه
تسع وعشرین وسبعمائه درکذشت وملك غیاث الدین در ایام دولت خود مسجد جامع هراة
را که رو بخرابی نهاده بود تجدید عمارت فرمود بنابران دران موضع متبرکه پهلوی سلطان غیاث
الدین محمد بن سام مدفون شد **ملك شمس الدین بن ملك غیاث الدین** بجای پدر

رایت ایالت برافراشت و اکثر اوقات را بشرب مدام و مصاحبت با گلرخان سیم اندام مصروف
داشت لاجرم از عمر و زندگانی برخورداری ندید با آنکه خلد ملکه نارع خلوتش بود بعد از دو
ماه که حکومت کرد رخت بعالم دیگر کشید ملک حافظ بن ملک غیاث الدین قایم مقام برادر
گشت اما در زمان دولت او غوریان بر ملک استیلا یافته در فیصل مهمات بمقتضای رای خود
عمل نمودند و در شهور سنه اثنی و ثلثین و سبعمائه او را بقتل رسانیدند ملک معز الدین
حسین بن ملک غیاث الدین بعد از کشته شدن برادر باتفاق امراء غور پای بر سریر جهانبانی
نهاد و بحسن تدبیر صغیر و کبیر را مطیع و منقاد ساخته ابواب عدل و انصاف بر روی رعایا
برگشاد و پس از فوت سلطان ابوسعید خدابنده رایت دولت اقبال ملک بالا گرفته خطبه و
سکه باسم و لقبش زیب و زینت یافت و در اوایل سنه ثلث و اربعین و سبعمائه امیر وجیه الدین
مسعود سربدار باتفاق شیخ حسن جوری بعزم تسخیر دار السلطنه هراة در حرکت آمد و ملک
حسین باستقبال اعدا شتافته در دو فرسخی زاده تلاقی فریقین دست داد و نخست هزیمت بر سپاه
غور افتاده دران اثنا یکی از سربداران باشارت میر وجیه الدین مسعود یا بعشق خود شیخ حسن
را بقتل رسانید و مردم ملک حسین نوبت دیگر حمله کرده وجیه الدین مسعود سربدار فرار
بر قرار اختیار فرمود کوکب عظمت و شوکت ملک حسین بذروهٔ عز و شرف عروج و صعود
نمود یکی از فضلا دران واقعه گوید رباعی گر خسرو گرت بر دلیران نزدی ؛ وز تیغ یلان
گردن شیران نزدی ؛ از بیم سنان سربداران تا حشر ؛ یک ترک دگر خیمه بایران نزدی ؛
و بعد از این فتح نامدار ملک معز الدین حسین چند بار لشکر باندخود و شبرغان کشیده در
آن ولایات دست بغارت و تاراج بر آورد و امراء ارلات و ایردی ازین حالت بتنگ آمده از تسلط
و تقلب ملک حسین شمه بعرض امیر قزغن که دران اوان پیشوای الوس جغتای خان بود
رسانیدند و شکایت مشایخ جام بد و علت شده در شهور سنه اثنین و خمسین و سبعمائه
امیر قزغن با سی هزار مرد صف شکن متوجه دار السلطنه هراة گشت و ملک حسین بعد از
تقدیم مشورت از تربه پوی مرغ تا النگ کهدستان دیواری کشیده دران مقام با چهار هزار
سوار و پانزده هزار پیاده مستعد حرب و پیکار شد و امیر قزغن از راه دره پاشان در آمده در
صحرای کارزگاه بین الجانبین کارزاری دست داد که آسمان از هیجان ناپدید گشت و زمین
از خون کشتگان مبدل مالگونه لعل بدخشان گرفت بالاخره سپاه غور انهزام یافته

بدیوار پست درآمدند ونوبت دیکر پای ثبات فشرده اتراک را شهربند راه ندادند بیت

بدین کونه جنک روز بیکار بود ٭ زمین پر ز خون وهوا تار بود ٭

انکاه رسولان درمیان افتاده از طرفین بمصالحه راضی شدند مشروط بانکه ملک ساوری بیرون فرستاده امیر قزغن بما ورا النهر مراجعت نماید وسال دیکر ملک بملازمت قزغن شتابد بر این جمله مراسم عهد و پیمان بوقوع انجامید وملک حسین تبرکات لایقه ارسال داشت وامیر قزغن رایت معاودت بما ورا النهر برافراشت وبعد از ین واقعه شکوه ملک در دلها کم شده غوریان بر ملک استیلا یافتند وقصد کردند که ملک حسین را کرفته برادرش ملک باقر را بر تخت نشانند وچون این معنی بر ضمیر منیر ملک روشن کشت فرصت نکاه داشته بایان کوه شتافت وبموجب وعده که با امیر قزغن کرده بود در شهور سنه ثلث وخمسین وسبعمائه بجانب ما ورا النهر توجه نمود وبعد از وصول مشمول نظر وشفقت ومرحمت امیر قزغن شد اما بعضی از امرا که کینه ملک در سینه داشتند امیر را بر اخذ وقتل او ترغیب کردند وامیر قزغن از قبول عذر سر باز زده امرا بایکدیکر قرار دادند که بوقت مجال حاکم هراة را بقتل آورند امیر قزغن خیال بداندیشان را با ملک درمیان نهاده او را رخصت مراجعت فرمود وهمان شب ملک حسین بر اسب سیاه تازی نژاد که همراه داشت سوار شده در اندک فرصتی خود را بهراة رسانید بی دغدغه بقلعه رفته بر مسند حکومت نشست حکم فرمود تا برادرش ملک باقر را کرفتند ودر یکی از قلاع محبوس کردند القصه نوبت دیکر سلک جمعیت ملک حسین دست درهم داد وامور ملک وملت روی بنظام وانتظام نهاد ودر سنه تسع وخمسین وسبعمائه امیر ستلمیش بیک بن عبد الله مولای وامیر محمد خواجه ایردی بایکدیکر اتفاق نموده بعزم رزم ملک حسین در حرکت آمدند وملک نیز سپاهی فراهم آورده اعدا را استقبال نمود ودر صحرای زره باخرز آن دو لشکر بهم رسیده بعد از تعبیهٔ میمنه ومیسره امیر ستلمیش بیک وامیر محمد خواجه با تیغهای آخته بمعرکه تاختند بخیال آنکه تا ملک را بقتل نرسانند عنان از میدان باز نکردانند وچون نزدیک بقلب سپاه پادشاه هراة رسیدند بحسب تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر آمده از پشت زین بر روی زمین افتادند وسایر لشکریان از آسیب ورنج سالم ماندند بیت

نه خاکی بخون کس آغشته شد ٭ نه یک مور در زیر پا کشته شد ٭

یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه کوید رباعی

ز هجرت هفتصد وپنجاه ونه بود ٭ ربیع الاول آن ماه خجسته ٭

فرزندان یافث

که شد روز دوشنبه نیمهٔ ماه ستلمیش با محمد خواجه کشته و در سنه احدی وسبعین وسبعمائه ملک معز الدین حسین بمرض صعب گرفتار گشته ارشد اولاد خود ملک غیاث الدین پیر علی را ولی عهد گردانید و در سیم ذی قعده سال مذکور بجوار مغفرت ملک عفو خرامید و در گنبد مسجد جامع هراة پهلوی پدر خویش مدفون شد

مطلع
تو گفتی که آن شاه والا نژاد ✽ خود از مادر دهر هرگز نزاد

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت پدر افسر ایالت بر سر نهاد و در ایام دولت خود سه نوبت لشکر بنشابور که در تحت تصرف خواجه علی موید سربدار بود کشید و هر بار بی نیل مقصود مراجعت فرمود و در کرت چهارم آن بلده مفتوح شده ملک غیاث الدین حکومتش را باسکندر شیخی مسلم داشت و بجانب دار السلطنه هراة باز گشت و در سنه ثمان وسبعین وسبعمایه ایلچی حضرت صاحب قران گیتی ستان امیر تیمور گورکان بهراة رسیده از زبان خجسته بیان آنحضرت سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع ملک رسانید غیاث الدین پیر علی اظهار مسرت کرده مخدره از مخدرات سراپرده سلطنت را جهة خویش خطبه فرمود و حضرت صاحب قرانی ملتمس او را مبذول داشته سیونج قتلقا آغا دختر شیرین بیک آغا را نامزد ملک زاده گردانید و پیر محمد بسمرقند رفته بعد از چند گاه منظور نظر عاطفت صاحب قران عالی منزلت بود رخصت یافته باز گردید حضرت صاحب قرانی سیونج قتلقا آغا را بتجمل و حشمت تمام با جمعی از امراء عظام از عقب ملک زاده روان ساخت و ملک غیاث الدین پیر علی از سر پل جو رخوشا چهارسوی هراة چار طاق بر افراخت و بعد بعد از چند روز که بساط نشاط بگستر امرا و فرستادگان صاحب قران را خوشدل و مسرور باز گردانید امیدواری بکمال کرم حضرت باری آنکه مآل حال ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد اب بکر کرت در ضمن قضایای صاحب قران منصور مسطور گردد والتوفیق من الصمد

مقاله نهم در ذکر فرزندان یافث بن نوح علیهم السلام و بیان خروج چنگیز خان و سلطنت اولاد او در اقطار و اطراف

دانندگان اخبار سلاطین و خوانندگان آثار خواقین چنین آورده اند که چون کشتی نوح علیه السلام بر جودی بسلامت قرار گرفت و باز ترکستان را به پسر بزرگتر خویش یافث که بروایت اصح پیغمبر مرسل بود تفویض فرمود او را اسم اعظم آموخته ایشان آن نام را بر سنگی نقش کرده بیافث داد

فرزندان یافث

یافث ببرکت آن سنگ هرگاه که باران خواستی باریدی وحالا نیز درمیان ترکان سنکها که
موجب باریدن باران میشود نیز موجود است وبسنکیه وجوتاش اشتهار دارد بالجمله یافث
علیه السلام باقلیم مشرق شتافته بطریق صحرانشینان ساکن شد ورسوم بنکر درمیان آورده
چون اجل موعود دررسید متوجه ریاض جنت کردید وازوی هشت پسر ماند ، ترک ،
خزر ، مقلاب ، روس ، منسک ، چیس ، کماری که اورا کیمال نیز کویند ، بارخ ترک

ترك بن یافث

بن یافث قایم مقام پدر بود وترکان اورا یافث اوغلان می کفتند واو اول ملوک دیار مشرق
است چنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرس است رسم خانی وآیین جهانبانی او پدید آورد
ودویست وچهل سال درعالم زندکانی کرد ویافث اوغلان بروایتی پنج پسر داشت ، الجنه
تونک ، چکل ، برسخار ، املاق النجه خان ارشد اولاد یافث اوغلان بود وبعد ازوی
پسرش دیب باقوی خان سلطنت نمود وچون او نیز وفات یافت ولدش کیوک خان
برسریر جهانبانی نشست ودرآخر عمر پسر خویش النجه خانرا ولی عهد کردانیده رخت سفر
عقبی بربست النجه خان بعد از پدر افسر سروری برسر نهاده باحیاء مراسم عدل وداد
پرداخت ودرزمان دولت او اتراک بکثرت نعمت مغرور کشته طریق کفر وضلالت پیش
کرفتند نقلست که النجه خانرا دو پسر بیک شکم متولد شده یکی را تاتار نام کرد ودیکری مغول
وچون پسران بسن رشد وتمیز رسیدند پدر ممالک ترکستانرا بریشان قسمت کرد وتاتار
ومغول بعد از وفات النجه خان درولایات خویش بفرمان دهی مشغول کشتند طبقه
تاتار هشت نفر بودند اسامی ایشان اینست ، تاتار خان ، بوقاخان ، الجه خان ،
ایلخان ، اتسزخان ، اوردوخان ، سیونج خان ، وطبقه مغول نه نفر بودند بدین

مغول خان

جمله که مسطور میکردد مغول خان چون برسریر حکومت قرار کرفت بمراسم معدلت
قیام نمود واورا چهار پسر بود ، قراخان ، آذرخان ، کزخان ، اورخان قراخان بعد از پدر

قراخان

افسر شهریاری برسر نهاد ودر قراقرم درحدود دوکوه که انرا ازتاق وکزتاق کویند جهت
خویش ییلاق وقشلاق تعیین کرد وقراخانرا خدای تعالی پسری کرامت فرمود درغایت حسن
وجمال بیت بحسن رخش هرکه کردی نکه ، شدی خوار درچشم او مهر ومه ، وآن
طفل سه شبانروز پستان مادر در دهان نکرفت وهر شب آن عورت درخواب دیدی
که آن طفل میکوید که ای مادر تا تو ایمان نیاوری من شیر ترا نخورم وچون خاتون از

شوهر بظاهر ایمان نمی توانست آورد در خفیه سلوک راه خدا پرستی مشغول گشت انگاه کودک
پستانش را مکیدن آغاز نهاد و دران زمان رسم مغولان چنان بود که تا طفل یکساله نشود
اورا نام ننهند و بعد از انکه مدت مذکور از زمان ولادت آن پسر درگذشت خان طوی
ترتیب کرده با حضار اشراف و اعیان فرمان داد و بر سبیل مشورت بر زبان آورد
که این کودک ما یکساله شد اورا چه نام نهیم طفل فی الحال بزبان فصیح گفت که نام من اغوز است حاضران
ازین معنی متعجب گشته اسمش را بهمان مقرر گردانیدند و چون اوغوز بسر حد بلوغ رسید
قراخان دختر برادر خویش کزخان را باو در سلك ازدواج کشید با انکه جمال حال آن دختر بحلیهٔ
ایمان متحلی نبود اغوز با او التفاتی ننمود و قراخان بواسطهٔ رعایت برخاطر پسر دختر برادر دیگر
خود آذرخان را بوی داد اوغوز بهمان سبب این منکوحه را نیز منظور نظر التفات نگردانید
دراین اثنا روزی اوغوز از شکار بازگشته گذرش بر در خانهٔ اورخان که از جملهٔ اعمامش بود
افتاد و دخترش را دیده باوی گفت که اگر تو بوحدانیت خدای تعالی بگروی من ترا بعقد خود
درآورم واز جان دوستتر دارم دختر اظهار اطاعت و انقیاد نموده اوغوزخان بعد از استجازه
از پدر اورا در حرم خویش جای داد و میان ایشان الفتی عظیم اتفاق افتاد خواتین دیگر
برین معنی رشک بردند و در روزی که اوغوزخان بشکار رفته بود کیفیت خداپرستی او و دختر
اورخان را بسمع قراخان رسانیدند قراخان ازین حدیث براشفت و با فوجی از سپاه بقصد
قتل پسر متوجه صیدگاه شد زن مومن ازین حال اگاه گشته مسرعی نزد شوهر
فرستاد و او را از توجه پدر اگاهی داد اوغوز مستعد کارزار شده بعد از تلاقی
فریقین بیت دو لشکر چنان درهم اویختند ؛ که از آهن آتش فرو ریختند ؛ قراخان
درمیان تلف شد و سایر اشراف و اعیان بزنهار نزد اوغوز آمده او را سلطنت بر
داشتند اغوزخان چون بتایید الهی تاج پادشاهی برسر نهاد و علم جهانگیری و کشور
ستانی برافراخت و در مدت هفتاد و سه سال تمامت ولایت ترکستان را مسخر
و مفتوح ساخت و بروایتی از جیحون عبور نموده بعضی از ممالك ایران نیز تسخیر فرمود
و اکثر القاب که بر اقوام مغول اطلاق میکنند الغور و قافقلی و قبجاق و خلج اوغوز
خان بدید اورد و اورا شش پسر بود بدین ترتیب ؛ کون ؛ آی ؛ یلدوز ؛ کوک ؛ تاق
تنکز ؛ روزی این پسران در شکارگاه کمانی و سه تیر زرین یافتند و آنهارا به پیش

اغوز خان

فرزندان یافت

پدر آوردند اغوز کمان را بسه پسر بزرکتر و تیرها را بسه پسر خوردتر داد بنابران فرزندان بزرکس را بوزوق
لقب دادند و اولاد خوردش را اوجوق و نزد مغولان مرتبه ترکان بوزوق بلندتر باشد از درجه او
جوق زیرا که کمان را بمنزله پادشاه می کیرند و تیر را بمثابه ایلچی بالجمله چون اوغوزخان بجوار مغفرت
حی غفور پیوست پسر بزرکترش کون خان بجایش نشست و مدت هفتاد سال در دولت
و اقبال بسر برد آی خان بعد از برادرش افسر فرمان دهی بر سر نهاد و پس از انکه رخت هستی
بباد فنا داد پسر بزرکش یلدوز خان قایم مقام کشت و دست قضا سجل عمر او را در نوشت و
پسرش منکلی خان پادشاه شد و در وقت وفات تنکر خان را ولی عهد کردانید منکلی
خان مدت صد و دو سال بلوازم جهانداری قیام نمود در حالت پیری ان منصب را
به پسر خویش ایلخان تفویض نمود و در زمان دولت ایلخان تور بن فریدون که سلطنت
دیار ماوراء النهر تعلق باو میداشت باتفاق سیوع خان که آخرین ملوک تاتار است همت بر
استیصال ایلخان و خدم و حشم او کماشت و بتقدیر ایزدی برایشان غلبه کرده اکثر مغولا
نرا بقتل اوردند بکلی بغیر از قیان بن ایلخان و پسر خالش نکوز و دو عورت که همسر حلال
ایشان بودند هیچکس از قوم مغول زنده نماند و این چهار کس در کنار لشکرکاه خود را در میان
کشتکان انداخته بودند و چون شب شد بر اسبان باد رفتار سوار کشته راه فرار پیش کرفتند
و بوقت طلوع صبح بجایی رسیدند بیت بسی کوه در کوه پیوسته بود ٭ در و راه آمد شدن
بسته بود ٭ و آن چهار نفر بمشقت بسیار در قله یکی از جبال بر آمده در ان جانب مرغزاری
دیدند مشتمل بر درختان میوه دار و چشمهای آب خوشکوار لاجرم بدان جانب شتافته
رحل اقامت انداختند و ان موضع را ارکنه قون یعنی کمر تند و بعد از چندگاه در ان
دیار قبایل بی شمار از نسل آن چهار کس بدید آمدند هر قبیله که از ذریات قیان پیدا شدند
ایشان را قیات کفتند و انچه از صلب نکوز ظهور نمودند موسوم بدرلکین کشتند بالجمله
چون کثرت قوم قیات و درلکین بمرتبه رسید که ارکنه قون را کنجایش ایشان نماند بطریقی
که در تواریخ مشهوره مسطور است از ان موضع بیرون آمده بدیار مغول شتافتند و با جمعی
که متصرف آن سر زمین کشته بودند جنک کرده بر مخالفان ظفر یافتند بعد ازان ابنای
مغولان بر بولدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش که از نسل قیان بود قرار کرفت و بولدوز
خان پسری داشت جوینه نام و جوینه را حق سبحانه و تعالی دختری داد الانقوا

نام نه دختری اختری از برج شاهی ۰۰ کرامی کوهری از درج شاهی

داستان الانقوا

آن عفیفه ماه سیما در اوایل حال در سلک ازدواج پسر عم خویش دوبون بیان که دران اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت و اورا ازان شوهر دو پسر در وجود آمد ۰۰ بلکدی ویلکدی ۰۰ وچون دوبون بیان وفات یافت الانقوا بسرداری ایل و اولوس و پرورش پسران مشغول شد دران اثنا شبی آن بانوی عظمی پهلو بر بستر استراحت نهاده بود ناکاه نوری بران خانه تاریک تافت و بکام و دهان او فرو رفته بدان واسطه حمل کرفت بیت حکایت مریم اکر بشنوی ۰۰ بالانقوا همچنان بکروی قوم چون ازین امر مبطن خبر یافتند زبان طعن و ملامت دراز کردند جناب عفت مآب اکابر مغول را جمع ساخته در ابراء ذمه خویش ازانچه ایشانرا در خاطر کذشته بود سخنان فرمود و کفت اکر شمارا دغدغه در دلست چند شبانروز در خرکاه من بسر برید تا این سر بر شما روشن شود جمعی از اشراف مغول سه چهار شب مترصد این معنی بودند تا مشاهده نمودند که نوری از روزن خرکاه در می آید و بیرون میرود آنکاه صدق مقول آن بانوی پسندیده خصال بر همکنان ظاهر کشت مصرع و بدکویان زبان در کام خاموشی کشیدند ۰۰ کویند که الان خوئرا ازان نور سه پسر در وجود آمد یکی را بوقون قتقی نام نهادند که قوم قیقین از نسل او پیدا شدند و دیکری را موسوم بیوسقین سالجی کردانید که قبایل سالجیوت بوی منسوبند و سیم را بوزنجر مونقاق خواند مجموع خانان ترکستان از نسل ولا بوزنجرید و اولاد و احفاد این پسر از مغولان بیرون کویند بوزنجر قاآن چون بحد بلوغ رسید باتفاق اشراف و اعیان تخت سلطنت را بوجود خویش مشرف کردانید و او معاصر ابو مسلم مروزی بود و مدتی بمراسم عدل و داد مشغولی نمود و چون از دار دنیا رحلت کرد ازو دو پسر ماند یکی بوقا که جد هشتم چنکیزخان و قراجار نویانست و دیکری توقتا که فرزندی داشت ماجین نام بوقا خان بعد از وفات پدر چندکاهی پای بر مسند شاهی نهاد و بوقت رحلت ولایت عهد را به پسر خویش دوتومنن داد دوتومنن خان چون بر جای پدر نشست در عدل و داد کوشید و اورا خاتونی عاقله بود منولون نام و ازوی نه پسر داشت و بعد از فوت تومنن آن زن همت بر تربیت و تعهد فرزندان کماشت و در آن اثنا قوم جلایر از ختاسان کریزان شده نزدیک یورت منولون رحل اقامت انداختند و بیازکری از زمین کنده قوت خود ساختند منولون ایشانرا ازین امر مانع آمده کفت قطعه که نه یادکار دلخواهی من ۰۰ که هستند فرزند نامی من ۰۰ برین دشت هر وقت بازی کنند ۰۰ بروز نشاط اسب تازی کنند ۰۰ چو پر رخنه کردید میدانشان ۰۰

بوزنجر

بوقا خان

دو تومنن خان

فرزندان یافت

جو بر رخنه کریک میدان نشان ؛ جگونه بود حال یکز استان ؛ جلایریان بدین جهت بوقت فرصت
منولون را بقتل آوردند انکاه سر راه بر اولادش گرفته از آن نه پسر کشته گشتند هشت ؛
و پسر نهم قایدوخان در آن وقت بخواستکاری دختری یکی از خویشان پسر عم خویش رجین
رفته بود و جون ماجین از حرکت شنیع جلایر وقوف یافت ایلجی پیش ایشان فرستاده بازخواست
بلیغ نمود طلان تاران قوم در مقام اعتذار آمده گفتند این قضیه بی استصواب ما بوقوع انجامیده
انکاه هفتاد کس را از انجماعت را که در کشتن منولون و اولاد او دخل داشتند بقتل رساندند
قایدوخان بسعی ماجین سردار ایل و الوس گشت و او را سه پسر بود ؛ بایسنقر ؛ و جوقه لنکون
و جارم جین ؛ قوم سحیوت از نسل جارجین پیدا شدند و قبیله تاجوت از ذریت جوقه لنکوم و جوقه
لنکوم را پسری بود سرو قد و سرو قد فرزندی داشت موسوم بهمقا در ایام جوانی بدست اهل جفا
گرفتار گشته القان خان فرمود تا او را بر خر جوبین دوختند بایسنقر بایسنقر بعد از پدر جندگاهی
بسریر ایالت نشست و در اخر عمر پسر خود تومنه را ولی عهد کرده بعالم اخرت پیوست تومنه خان
جون رایت فرمان دهی برافراخت بعضی دیگر از بلاد ترکستان را گرفته تا مملکت موروث منضم ساخت
و او را دو خاتون بود از یکی هفت پسر تولد نمود و از دیگری دو پسر بیک شکم آمد و از توامان یکی قبل
نام داشت و دیگری قاجولی و شبی قاجولی در خواب دید که سه ستاره متعاقب یکدیگر از جیب
قبل طلوع کرد و اوج گرفته غروب کرد و در نوبت جهارم کوکبی در غایت نورانی از جیب و طالع شد
که اقطار افاق را روشن گردانید و از آن اختر جند ستاره منشعب گشت که هریک پرتوی بر ممکن
انداخت و جون آن کوکب نورانی غیبت نمود اطراف جهان همچنان روشن بود و بعد از انکه از
خواب درآمد لحظه در تعبیر تامل کرده باز بخواب رفت و جنان مشاهده فرمود که از گریبان او
هفت اختری دری طالع گشته غارب شدند و در کرت هشتم کوکبی بزرگ طلوع نموده اطراف
عالم را منور ساخت و از وصد ستاره منشعب شده هریک بر خطه پرتو انداخت و جون ستاره
ترا که غروب کرد شعبهایش همچنان روشن داشته انکاه قاجولی از خواب بیدار شده نزد پدر رفت
و هر دو خواب را بعرض رسانید تومنه خان از استماع آن مبتهج و مسرور گشته باحضار قبل
فرمان داد بعد از آن زبان بتعبیر گشاده گفت خواب ولد دلالت بران میکند که از نسل قبل خان
بترتیب سه کس بر سریر پادشاهی نشینند انکاه هم از اولاد او شخصی بر مسند خانیت قرار گیرد
که اکثر معموره عالم را در تحت تسخیر در آورد و اطراف جهان را بر فرزندان خود قسمت کند و جون

قایدوخان

آن خان

254

آن خان رفیع الشان فوت شود مدت مدتی سلطنت درمیان اولادش نماند و مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر به بیعت حکومت کنند ویکی از اولاد او که در مرتبهٔ هشتم باشد بجهان کیری اشتغال نموده نشر ربع مسکون در تحت تصرفش در آید واو را فرزندان باشند که هریک حاکم مملکتی کردند وچون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران بایکدیکر عهد وپیمان در درمیان آوردند که سریر خانی بر قبل و اولاد او بطنا بعد بطن مسلم باشد وقاجولی و ذریات او بامر امارت و لشکر کشی قیام نمایند ودرین باب وثیقه در قلم آمده بالتمغا. تومنه خان موشح کشت

قبل خان

قبل خان بنابر مقدمهٔ مذکوره بعد از فوت جد تومنه بر سریر خانی نشست واو را ترکان النجک خان کویند یعنی رعیت پرور والنجک شش پسر داشت ٭ اوکین برقان ٭ وقوبله خان ٭ وبرتان بهادر ٭ از انجمله اند ٭ ونام سه نفر دیکر از اولادش معلوم نیست کویند که ٭ اوکین برقان بغایت صاحب جمال بود روزی تنها در صحرا طواف میکرد که ناکاه جمعی از تاتار او را کرفته نزد التان خان بردند والتان بواسطهٔ کینهٔ دیرینه که از قوم مغول در سینه داشت فرمود تا آن شاهزادهٔ نازنین را بر خر چوبین دوختند

قوبله خان

قوبله خان بعد از فوت پدر مالک تخت وافسر کشت ولشکری فراهم آورده بانتقام التان خان رو بولایت التان خان نهاد واو را منهزم کردانیده بسیاری از اموال وجهات حاسارا ساد وغارت تاراج داد وچون او نیز متوجه عالم دیکر کردید سلطنت به برادرش یونان رسید

برتان بهادر بمردانکی وجلادت بی مثل بود لقب خانی وبهادری تبدیل یافت و برتان پس از فوت عم خویش قاجولی بهادر منصب سرداری سپاه ولشکر کشی را به پسرش ایردمجی تفویض نمود وبعد از آن او را ایردمجی برلاس کفتند وجمع برلاس از نسل اویند وبرتان بهادر را فرزندان بسیار بود اما یسوکای بهادر از آن میان بکمال شجاعت امتیاز داشت وپس از فوت پدر علم سلطنت برافراشت

یسوکای بهادر

یسوکای بهادر چون پای بر تخت پادشاهی نهاد ایردمجی برلاس فوت شد واز او بیست ونه پسر ماند اسن واعقل ایشان سوغوصحن بود بنابران یسوکا او را بجای پدر نشاند وبمقتضای صواب دید سوغوصحن لشکر بسر قوم تاتار کشید اموال وجهات آن طایفه را عرضهٔ غارت وتاراج کردانید ناکاه بدیلون بولون شتافته در بیستم ذی قعده سنه تسع واربعین وخمسمائه موافق تنکوزئیل **بیت** دران یورت فرخنده خاتون بزاد

چنکیزخان شاه والا نژاد ٭ مران طفل را بدست اندرون ٭ بقدر یکی کعب فسرده خون ٭ که بر دشمن کشتن دشمنان بد دلیل ٭ شد اندر کفش غیر یزدان دلیل ٭ سوغوصحن بعرض

جنکیز خان

یسوکا بهادر رسانید که این کوکبیست پرتو بر اکثر معمورهٔ عالم اندازد بنا بر انکه دران نزدیکی زمان دولت
پادشاه تتار تموجین بسر آمده بود آن پسر موسوم بتموجین کشت وچون مدت سیزده سال
از عمر تموجین بکذشت در تنکوزییل سنه اثنی وسبعین وخمسمائه یسوکا بهادر وفات یافت
وهم دران اوقات سوغوصحن بعالم اخرت شتافت وپسرش قراجار نویان خورد سال بود و
لاجرم خیل وحشم یسوکا بهادر وتموجین روی کردان شده با قوم تایجوت پیوستند تموجین
بن یسوکای بهادر که چنکیز خان عبارت از وست بعد از فوت پدر بواسطهٔ قصد دشمنان
وملازمت امرا وملازمان زحمت بسیار ومدد ومشقت بسیار کشیده چند نوبت
در مهلکها افتاده بتقدیر ایزدی آسیبی بذاتش نرسید آخر الامر باتفاق قراجار نویان
بر سوغوصحن پناه باونکخان که حاکم قوم کرایت که دران زمان معظم ترین حکام ترکستان بود و
هشت سال باو بسر کرده دران مدت کارهای عظیم ازوی در وجود آمد وبسیاری از مخالفان
اونکخان را بضرب تیغ وسنان بشهرستان عدم فرستاد بنا بر انکه اونکخان تموجین را منظور
نظر تربیت وعاطفت کردانیده در فیصل مهمات ملکی ومالی با او مشورت میکرد اما عاقبت بنابر
عمر وسقایت پسر خویش سکون دل دکرکون کرده قصد کرفتن وکشتن تموجین نمود ویکی از
امرا قتال پادشاه را در خلوتی با عورت خویش درمیان نهاده باتا وقیشلیق که دو کودک بودند
وازکله شیر آورده بودند این سخنان را شنیدند وفی الحال نزد تموجین رفته کیفیت کفت وشنید را
بعرض تموجین رسانیدند تموجین بعد از تقدیم مشورت با قراجار نویان در همان شب خیمها
را برجای کذاشته با توابع ولواحق بدامن کوهی رفت مقارن این حال اونکخان با لشکر کران
بخیمهٔ چنکیز خان رسیده مصرع بفرمود تا تیرباران کنند، وبعد از انکه دانستند که دران خیمها
هیچکس نیست منفعل شده از عقب تموجین در حرکت آمدند وچون تلاقی فریقین روی نمود
جنکی سخت دست داده بهنکام شام هریک ازان دو کروه در منزل خویش فرود آمدند ودر تاریکی
شب تموجین پشت بر معرکه کرده بسر چشمهٔ بالجونه شتافت ودران مقام باستصواب واحما
نویان نام کسانی را که در آن جنک در ملازمتش بودند در دفتر نوشته هریک را منصبی مقرر کرد و
آن دو کودک را که خبر قصد اونکخان را بوی رسانیده بودند ترخان کردانید رباعی چنین داد ند
تا نه نزاد، هر انکس که از نسل ایشان نزاد، کنه شان به بخشند ابنای ما، کرین پس نیشنند بر جای ما
وجمیع ترخانیان از نسل ایشانند بالجمله تموجین از سر چشمهٔ بالجونه بسر حد ختای رفته برلب

روی

رودی فرود آمد و از انجا با چهار هزار و ششصد نفر که در ظل رایتش بودند عزم نادر شتافت و از موضع نادر عزم استیصال اونکخان نموده چنان تاخت کرد بر لشکرش ،، که ویران شد آباد بوم و برش ،، اونکخان با پسر خود سنکون بصد حیله جان از معرکه بیرون برد التجا بتایانکخان کردند تایانک پدر را بقتل آورده پسر بکاشغر کریخت و او نیز دران ولایت کشته شد و تموجین بعد از انکه بر اونکخان ظفر یافت و بسیاری از اقوام مغول بملازمتش شتافتند بیورت اصلی خویش رفته در تکوزئیل سنه تسع و تسعین و خمسمائه در موضع عنان کهره بر مسند خانی و تخت جهانبانی نشست رباعی دران سال بر تخت شاهی نشست ،، بتایید و لطف الهی نشست ،، دران فرصت شاهی نکاه بود که سالش یکی کم ز پنجاه بود ،، در پانزدهم جمدی الاخر سنه ستمائه میان تایانکخان که حکومت قوم نایمان تعلق بوی میداشت و تموجین حرب صعب بوقوع انجامید تایانکخان با اکثر لشکریان دران معرکه بقتل رسید و پسرش کوشلک کریخته بپیش عم خویش بویروق رفت و بعد ازین فتح نامدار تموجین بیشتر اقوام مغول را بضرب تیغ جان ستان مطیع و منقاد کردانید و بتاریخ شهر رجب سنه اثنی و ستمائه موافق پارس ئیل در وقتی که جمشید خورشید در خانهٔ عز و شرف رایت حشمت و عظمت بر افراشته بود و سلطان طبیعت قوی نامیه را بآرایش باغ و بستان اشارت می نمود تموجین بجمع آمدن فرزندان و امراء تومان با سایر اکابر و اشراف مغولستان فرمان داد و اینچنین جمعیت را ترکان قوریلتای کویند و حکم کرد که توغ سفید را پایه منصب ساختند آنکاه خسرو کیتی ستان در غایت کامرانی پای بر مسند جهانبانی نهاد و حضار مجلس زبان بدعا و ثنا کشادند و دران محفل یکی از متعبدان مغول که او را بت تنکری میکفتند حاضر کشته تموجین را کفت که حق سبحانه و تعالی مرا اختیار نمود که روی زمین را بتموجین دادم اکنون من ترا بچنکیزخان ملقب کردانیدم بیت نهادیم نام تو چنکیزخان ،، ازین پس تو خود تموجین مخوان ،، همه کس ورا اینچنین خوانند ،، بدان نام تو آفرین خوانند ،، ازان رو که معنی چنکیزخان ،، بود شاه شاهان بتوری زبان ،، القصه چنکیزخان چون از قوریلتای فراغت بجنک بویروق شتافت و او را در شکارکاه یافته اسیر دام اجل کردانید کوشلک بعد از انکه بر حالش واقف شد پناه بتوقتا بیکی حاکم قوم مکونت برد و چنکیزخان هم دران زمستان لشکر بدینجانب کشیده توقتا بیکی را بکشت و کوشلک از معرکه فرار نموده بحاکم قراختای که او را کورخان میکفتند التجا نمود بیت و را کورخان خواند فرزند خویش ،، بیفزود جاهش به پیوند خویش ،، و چون چنکیزخان خاطر از ضبط ولایات

چنکیز خان

مغولستان جمع کرد لشکر بقرخای کشید و در مدت دو سال تمامت آن ولایت را مسخر کردانید
القان خان ازین غبن وغصه زهر خورده رخت هستی بعالم دیکر برد در خلال این احوال کوشلک
با کورخان اظهار مخالفت وعصیان نموده دو نوبت با او حرب کرد کرت اول انهزام یافته
در ثانی غالب شد وسلطنت قراختاییان بروی مقرر کشت وکوشلک کافر مشهور بود واهل
اسلام را تعذیب بسیار می نمود رباعی اساس مسلمانان از وی خراب ؛ شده بت پرستان همه
کامیاب ؛ ز جورش جهانی بجان آمدند ؛ زن ومرد از ود رفغان آمدند ؛ تیر دعای مظلومان
دران اوان بهدف اجابت رسیده جنکیز خان جبه نویان را باستیصال او فرستاد وکوشلک
تحمل یک حملهٔ آن لشکر نیاورده فرار نمود پس از روزی چند که در کوه ودشت کشت بدست لشکریان
جبه نویان افتاده رخت زندکانی بباد داد داستان توجه جنکیز خان بجانب ممالک ایران
بنابر سببی که در ضمن قضایا سلطان محمد خوارزم شاه سمت تحریر یافت جنکیز خان بتاریخ
سنه خمس عشر وستمائه از بلاد توران با لشکر فراوان روی توجه بایران نهاد وچون بنواحی
اترار رسید اوکدای وجغتای را بمحاصرهٔ آن شهر باز داشت وفوجی را بجانب جند فرستاد
والاق نویان را بجانب فناکت وخجند ارسال نمود وبنفس خویش با تولی خان متوجه بخارا کشت
ودر شهور سنه سبع عشر وستمائه موافق بیلان ییل بر ظاهر آن بلده نزول نموده قبهٔ بارکاه
باوج مهر وماه برافراشت در شب اول جمعی از امرای سلطان محمد خوارزم شاه که در شهر اقامت
داشتند برسم شبخون بیرون آمده طلایهٔ سپاه مغول بر ایشان تاختند ومهم تمام آن سحار
کان را بر حسب دلخواه ساختند روز دیکر ائمه وعلماء بخارا بخدمت جنکیز خان شتافته اظهار
ایلی وانقیاد نمودند جنکیز خان شتافته اظهار ایلی وانقیاد نمودند جنکیز خان بشهر درآمد
سپاهیان هرچه یافتند ربودند ارباب فضل وتجمل بیت با انبار مال وبخروار زر ؛ بلادند وازجان
خریدند سر ؛ درین اثنا بسمع جنکیز خان رسید که بسیاری از لشکریان خوارزم شاه پناه با اهل
شهر برده پنهان کشته اند واتش خشم جهانسوز اشتعال پذیرفته بیت بیک روز شد سوخته
خشک وتر ؛ نه بیجان بجا ماند نی جانور ؛ انکاه قلعهٔ بخارا مسخر ساخته با زمین هموار کردانیدند
وجمیع ساکنانش بیاسا رسانیدند اوکدای قاآن که بمحاصرهٔ اترار رفته بود بعد از انقضای
پنج ماه شهر را کرفته غایرخان را که والی انجا بود وباعث برین فتنه وغوغا او بود در قلعه متحصن
کشته شهزاده کان بس از انکه تمام مردم اترار را کشتند بمحاصرهٔ حصار اشتغال نمودند و

باز کرمانی آنرا نیز کرفته غایرخانرا بند کردند وسایر اهل قلعه را سوی محترقات بتیغ یاسا بکذرانیدند ودران وقت که جنکیزخان بسمرقند بود پیوسته بحکم پدر بقتل غایرخان مبادرت نمودند **اما جوجی خان** جون نزدیک بجند رسید امیر قتلق که حکومت انجا تعلق بوی میداشت فرار نموده هم از روز اول مفتوح شد ومغولان مردم را بصحرا رانده اموال ایشانرا غارت کردند وجندرا بازمین هموار ساخته رایت عزیمت بجانب سمرقند برافراختند **اما الاق نویان** جون بظاهر فناکت نزول نمود حاکم انجا ایلتکو ملک وقلبان درحصار تحصن نموده **رباعی** بهسکار سه روز برخواستند ٭ بروز جهارم امان خواستند ٭ زشهر فناکت بیرون آمدند ٭ همه غرق درموج خون آمدند ٭ والاق نویان **بیت** بشهر خجند انکسی رو نهاد ٭ مدارا وآزرم یکسو نهاد ٭ وبعد ازانکه بدان بلده نزدیک رسید والی انجا تیمور ملک بقلعه که درمیان آب خجند ساخته بود پناه برد ومدتی بجنک وکارزار روزکار کذرانیده جون نیک تنک آمد خواص ومتعلقان خودرا درهفتاد کشتی سرپوشیده که بیرون انهارا بکل وسرکه اندوده بودند نشاند وخود نیز درسفینه نشسته مانند باد برروی آب روان شد لشکر مغول آکاه کشته جنک کنان کنار کنار آب میرفتند وتیمور ملک تیر دلدوز که هرکز خطا نمیکرد کفار را باز میداشت تا انکه بساحل نجات رسیده از کشتی بیرون خرامید ومغولان ازعقب پویان شدند تیمور ملک هرساعت می ایستاد وجنک میکرد تا احمال واثقالش پیشی میکرفتند اخر الامر اکثر مردم او کشته کشتند اموال را اعدا بازستدند واو تنها باسه جوبه تیر که یکی ازجمله پیکان نداشت ماند وسه مغول بکامشی می شتافتند تیمور ملک تیری بیپیکان را برجشم یک مغول زد که کور شد ودونفر دیکر از وهم سرخویش کرفته تیمور ملک بخوارزم رفته ازانجا بجانب عراق توجه نمود ماآل حالش در روضة الصفا مسطوراست والاق نویان بعد ازفتح خجند درسمرقند باردوی جنکیز خان ملحق شد

ذکر تسخیر سمرقند بتقدیر حضرت الهی ورفتن جبه نویان وسوبدای ازعقب جناب خوارزمشاهی

جون جنکیزخان ازجانب بخارا فراغت یافت مانند بلای ناکهان بطرف سمرقند شتافت وبا انکه صد وده مرد نامدار دران بلده بودند بعد ازدو سه روز که بر جنک وپیکار اقدام نمودند رایهای ایشان مختلف کشته بعضی مایل بصلح شدند وبرخی ازحقوق سلطان یاد آورده خیال قتال داشتند اما قاضی وشیخ الاسلام بافوجی ازاشراف انام ازشهر بیرون آمده بملازمت خان رفتند وامان طلبیدند جنکیزخان ایشانرا از قهر وغضب خویش ایمن کردانیده اجازت

جنکیز خان

مراجعت ارزانی داشت وآن طایفه بسمرقند شتافته دروازهٔ نمازگاه باز کردند ولشکر مغول
دران بلده رفته خلایق را سوای اتباع قاضی وشیخ الاسلام بصحرا راندند ودست بغارت وتاراج
برآوردند وروز دیکر قلعه را مسخر کرده هرکس در انجا یافتند بتیغ بیاسا کذرانیدند درخلال این احوال
جنکیزخان خبر عجز وضعف سلطان محمد خوارزم شاه شنیده جبه نویان وسوبدای بهادر را
با سی هزار سوار بتکامشی سلطان روان ساخت وان دو کافر بداختر با آن لشکر قیامت اثر بهر
شهر که میرسیدند اهالی انجا را از روی قهر بیاسا میرسانیدند وبعد ازانکه بعضی از ولایات
خراسان واکثر بلاد عراق واذربیجان وشیروان را لکدکوب محنت ومشقت کردانیدند از راه دربند
بازکشته خود را در یورت اصلی بجنکیزخان رسانیدند **ذکر واقعه خوارزم وتوجه جنکیزخان
بجانب بلخ** چون جنکیزخان از تسخیر ولایت ماوراء النهر بازپرداخت جوجی وجغتای واوکدای
را با فوجی از سپاه بجانب خوارزم روان ساخت ودران وقت در خوارزم خمارتکین که از اعیان
حضرت خوارزم شاه بود بحکومت اشتغال می نمود ولشکر بسیار دران بلده اقامت داشتند
وجمعی کثیر از علما وافاضل در انجا بسر میبردند بالجمله چون شاهزادکان بنواحی آن شهر رسیدند اغاز
محاصره ومحاربه نمودند اما بواسطه جدالی که میان جوجی وجغتای بوقوع انجامید مدت هفت
ماه تسخیر خوارزم تیسیر پذیرفت وجنکیزخان از مخالفت برادران اطلاع یافته ایلچی بخوارزم فرستاد
وپیغام داد که لشکریان مطیع ومنقاد اوکدای باشند وبقول جوجی وجغتای التفات ننمایند انکاه
بسعی اوکدای میان آن دو برادر صلح وصفای بدید آمده بجد تمام در مقام کرفتن خوارزم شدند
بیت جو کردند کرم آتش رزم را ٭ فکندند باروی خوارزم را ٭ وچون شهر مخصن شد
خلایق را بصحرا راندند صد هزار کس از محترفات وهنرمندان جدا کردند وزنان جوان وکودکان را
باسیری کرفتند وباقی مردم را بر لشکریان قسمت نمودند تا بقتل رسانیدند کویند که هر قاتلی را
بیست وچهار مقتول رسید وقاتلان زیاده بر صد هزار بودند یکی از شهداء خوارزم شیخ
نجم الدین کبری است قدس سره اما جنکیزخان بعد از فرستادن شهزادکان بخوارزم بجانب
نخشب رفته از انجا بترمد شتافت ولشکریان با فروختن آتش جنک وجدال اشتغال نمودند بیت
بدو روز کردند ترمد خراب ٭ فکندند باروی ترمد در آب ٭ وساکنان آن بلده را از صغیر وکبیر
وغنی وفقیر بکشتند انکاه آن پادشاه بهرام قهر از معبر ترمد کذشته ببلخ آمد وباانکه اکابر واشراف
آن دیار بمراسم استقبال استعجال نموده اظهار ایلی وانقیاد کردند بجای نرسید وجمعی متوطنان

قبة الاسلام بلخ را غرقه بخون کردانیدند وبعد ازان تولی خان را بجانب خراسان فرستاده بنفس خویش عزم استخلاص طالقان کرد اهالی انجا در قلعه را برکشیده بقدم جنک وجدال پیش آمدند وبنا بر استحکام آن مقام مدت محاصره هفت ماه امتداد یافته بعد از مراجعت تولی خان از خراسان واجتماع لشکرها صورت فتح روی نمود وهر کس در انجا بود کشته کشت در اثنا خبر متواتر شد که سلطان جلال الدین منکبرنی در موضع بارانی بر سپاهی که بدفع او شتافته بودند ظفر یافته بنابران جنکیز خان بطرف غزنی در حرکت امده بهر شهر که رسید از ابادانی اثر نکذاشت وچون مهم سلطان جلال الدین بموجب که سابقا سمت تحریر پذیرفته بقطع انجامید بلا نوین را با دو تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد وان بلای ناکهان در اعمال ومضافات لهاور وملتان بسنت سنه خود اقدام نموده بازکشت وبجنکیز خان پیوست

داستان آمدن تولی خان بجانب ایران

دران اوانکه جنکیز خان از مهم بلخ فراغت یافت تولی خان با اشارت پدر با هشتاد هزار سوار که عشر لشکر مغول بود بصوب خراسان شتافت ونخست سمت بر استخلاص مرو همت کماشته چون بر ظاهر شهر رایت تسلط واقتدار برافراشت ومجیر الملك که دران زمان حکومت ان بلده تعلق بوی میداشت دست برد مخالفان مشاهده نموده بپای عجز واضطرار بیرون امده مغولان در شهر رفته سور وقصور مرو را با خاک برابر ساختند واز مردم انجا غیر از چهار صد سته در بعضی از پسران ودختران ماه پیکر کسی را زنده نکذاشتند کویند که بعد از مراجعت کشندکان سید عز الدین نسابه با جمعی که در اجل ایشان تاخیری بود تعداد کشتکان کردند انچه در نفس شهر بشمار آمد هزار هزار وسیصد هزار وکسری بود وپس از این واقعه سه چهار نوبت دیکر امراء مغول بدان بلده رسیده هر کس را یافتند کشتند چنانچه از اهالی ان دیار چهار کس باقی نماند وتولی بعد از انکه از مهم مرو پرداخت بر سر فقیران نیسابور تاخت ودر کمتر از یک هفته آن شهر کرفته بانتقام طغاجار کورکان که پیش ازین بتسخیر نیسابور رفته بود وکشته کشته از جنبنده اثر نکذاشت وبرج وباره وسایر عمارات ان بلده را با خاک یکسان کرده جو کاشت در تاریخ خراسان مسطور است که دوازده روز شماره کشتکان نیسابور نمودند سوای اطفال وعورات هزار هزار و هفتصد وچهل وهفت هزار در قلم آمد وتولی خان بعد از انکه از کار نیسابور فراغت

یافت بجانب هرات شتافت ودران وقت شمس الدین محمد جوزجانی از قبل سلطان جلال الدین
منکبرنی فرمان فرمای آن بلد بود وقرب صد هزار سوار در ملازمتش بسر می بردند بالجمله
جون مدتی حوالی هراة را مخیم اقبال کردانید مدت هفت روز جنکهای سخت بوقوع انجامید
در روز هشتم ملک شمس الدین بزخم تیری بهشت برین خرامید بدین سبب بعضی از مردم
هرات مایل بصلح شدند درین اثنا تولی خان با دویست سوار نزدیک بدروازه فرود آمده
مردم را بایلی وانقیاد خواند وسوکند خورد که اکر مردم هراة ترک خصومت کنند هیچکس را
بجان ومال تعرض نرسانم وانچه از مال وجهات هرساله که سلطان جلال الدین میداده اند
زیاده از نصفی نستانم اهالی شهر پس از استماع این سخنان دروازه ها کشاده نخست پیشوای
جامه بافان امیر عز الدین مقدم با صد جامه باف که مصحوب هریک جامه قیمتی بود بخدمت تولی
شتافت بعد از آن اکابر واشراف آن بلده بیرون آمده ملحوظ نظر مرحمت کشتند وتولی خان
دوازده هزار مرد را که از اتباع سلطان جلال الله بودند مقتول کردانید بدیکر مردم تعرض
نرسانید وملک ابوبکر را بحکومت ومنکتای نامی را بشحنکی مقرر ساخته رایت عزیمت بجانب
اردوی اعظم برافراخت ودر طالقان باردوی جنکیزخان پیوست اما جون قلم تقدیر بتخریب آن
ولایت جاری شده بود بعد از روزی جند از حکومت ملک ابوبکر ومنکتای خبر بخراسان
رسید که سلطان جلال الدین در نواحی غزنین بعضی از امراء جنکیزخانی را منهزم کردانیده
بنابران در هر شهر که از قبل جنکیزخان داروغه بود مردم انجا بهواداری سلطان ویرا بقتل
رسانیدند واهالی هرات نیز ملک ابوبکر ومنکتای را با توابع ولواحق بکشتند وملک
مبارز الدین سبزواری را بر خود والی ساختند وبعد ازانکه این خبر بکوش جنکیزخان رسید
با تولی خان خطاب وعتاب آغاز نهاد که اکر تو مردم آن خطه را بتیغ کین میکذرانیدی این فتنه
برنمیخواست انکاه ایلجکدای نویان را با هشتاد هزار سوار بهراة فرستاد وایلجکدای پس شش
ماه که آن بلده را محاصره کرد در شهور سنه تسع عشر وستمائه از برج خاکبر سرکه الیوم
بخاکستر اشتهار یافته درآمد شهر را مسخر ساخت مدت هفت روز بغیر از کشتن وسوختن
وکندن بکاری نپرداخت انکاه متوجه ملازمت جنکیزخان شد کویند که عدد کشتکان هرات
بهزار هزار وششصد هزار وکسری رسید در روضة الصفا مسطور است که جون
ایلجکدای نویین از هراة مراجعت کرد دراده برزول عود دو هزار مغول وبوسار را بازکردانید

تا اگر کسی از گوشهٔ اختفا بصحرای ظهور آمده باشد بکشند ومغولان نوبت دیگر بدان بلده شتافته قریب سه هزار کس را که ظاهر شد بردند بقتل رسانیدند نقلست که غیر از مولانا شمس الدین خطیب حمران وپانزده نفر دیگر در نفس هراة متنفس نماند بعد ازان بیست وچهار شخص دیگر از بلوکات بدین شانزده کس پیوسته مدت پانزده سال غیر از ایشان احدی دران بلدهٔ فردوس نشان موجود

ذکر مراجعت جنکیزخان بمملکت ترکستان وبیان وفات آن پادشاه گیتی ستان

جون جنکیزخان خاطر از مهر سلطان محمد خوارزم شاه واولاد او فارغ ساخت بعد از تقدیم مشورت رایت عزیمت بجانب یورت اصلی خود برافراخت ودر ماه ذی الحجه سنه احدی وعشرین وستمائه در تختگاه خویش نزول نموده مقارن این حال ستد که شیدرقو حاکم تنکت وقاشین گردن از طوق موافقت پیچیده در وادی مخالفت سیر می کند بنا بران بالشکری گران بدان طرف روان شد شیدرقو نیز با پانصد هزار مرد در برابر آمد بران هر دو لشکر زمین تنک بود که سپاهستان بیست ورسنگ بود مقاتلهٔ عظیم دست داده هزیمت بطرف شیدرقو افتاد وآن ولایت نیز حکم بلاد خراسان گرفت اعتقاد مغولان جانست که جون صد هزار کس در جنک کشته شود یک مقتول بفرق سر بایستد در وقت محاربه بجنکیزخان باشیدرقو سه قتیل بدین صفت بایستاد والله اعلم بصحته نقلست که جنکیزخان بعد از انهزام شیدرقو آهنگ جورجه وسکباش کرد پادشاه آنجا از در تضرع ونیاز درآمده پیشکشهای خسروانه ارسال داشت در این اثنا شیدرقو که در اریاقیا متحصن گشته بود ایلچی فرستاده بود طلب عهد وپیمان نمود تا بملازمت شتابد ورسول نواختی بواجبی یافته رباعی

جهانجوی سوکندها یاد کرد ٭ بداندیش را ایمن وشاد کرد ٭
جو ایلچی بنکت زدر دور شد ٭ جو جشم بتان شاه رنجور شد

بصحت پیوسته که جنکیزخان در وقت اشتداد مرض باحضار فرزندان فرمان داده جغتای واکدای وتولی حاضر شدند زیرا که جوجی خان دران اوان در دشت قبجاق فوت شده بود آنگاه قراجار نویان را نیز طلبیده بعد از تقدیم مشورت اوکدای را بخانی مقرر ساخت وبلاد ماوراء النهر ودیگر ولایات که متصل بانست بدستور سابق بجغتای ارزانی داشت وفرمود که قراجار نویان دران ولایت با وی باشد وجغتای از صواب دید آن نویان عالی شان تجاوز ننماید و عهدنامهٔ قبل خان وقاجولی بهادر را که الاعتعای تومنه خان برانجا بود بجغتای خان سپرد پس روی باولاد ونوئینان آورده گفت بیت

جو مدت نماند حیات مرا ٭ نهان داشت باید ممات مرا ٭
جو از شهر شیدرقو آید بیرون ٭ مر او را همانند بریزید خون ٭
بگفت این ودیده بهم برنهاد ٭

جنکیز خان

توکفتی که جنکیز خان خود براد ٭ واین واقعه در چهارم رمضان سنه اربع وعشرین وستمائه موافق
تنکوزییل که هم سال ولادت وهم سال جلوس او بر تخت سلطنت بود روی نمود وجنکیز خان هفتاد
سه سال عمر یافت ومدت بیست وپنج سال سلطنت کرد از پسران او چهار نفر مشهورند جوجی وجغتای
واوکدای وتولی وذکر هر یک بر سبیل اجمال عنقریب مسطور خواهد کشت انشاء الله تعالی وبعد از
وفات جنکیز خان امرا ونوینان بموجب وصیتش فوتش را پنهان داشتند بیت چو آمد برون
شاه سکت ز شهر ٭ بکشتند بالشکر اورا بقهر ٭ انکاه بطرف یورت اصلی مراجعت نموده جسد
جنکیز خان را در پای درختی که روزی در وقت شکار انجا فرود آمده وکفته بود که اکر این موضع
لایق مقبرهٔ منست دفن فرمودند جمعی چند باقامت مراسم عزا مشغول کرده ای از انکه در منصب
خال سخن جنداین کویند هر یک از شاه زادکان ونوینان بیورت خود شتافتند کویند که بعد از
کذشتن اندک روزکاری از وفات جنکیز خان جندان درخت در نواحی مدفن او پیدا شد که هیچ
کس را از ان بیشه مجال کذر نماند ذکر اسامی پادشاهانی که در الغ یورت بر مسند خانی وسریر
جهانبانی نشسته اند کسانی که در الغ یورت جنکیز خان که عبارت از کلوران وقراقرم است
وباورد و بالغ مشهور پادشاهی کرده اند نوزده نفر بودند اول اوکدای خان بن جنکیز خان بعد از
وفات پدر بدو سال فی شهور سنه ست وعشرین وستمائه موافق اودئیل باتفاق اعادیی بر تخت
جهانبانی نشست وابواب عدل وانصاف بر روی خلایق کشاده در ظلم واعتساف بربست
ودر صفت جود وسخاوت موصوف بود وبا طوایف انام بتخصیص اهل اسلام نیکوی بسیاری
نمود واوکدای قاان در اوایل سلطنت جرماعون نوینرا با سه تومان لشکر بدفع سلطان جلال الدین
منکبرنی فرستاد بواسطهٔ توجه نوین مشار الیه مهم سلطان چنانچه سابقا مسطور شد
فیصل یافت ودر سنه سبع وعشرین وستمائه تولی خان که از سه پسر مشهور جنکیز خان
خوردتر بود وملقب بالغ نویان از عالم رحلت نمود واو بمزید شجاعت وبهادری از سایر مردمان
امتیاز تمام داشت ومنصب لشکرکشی وضبط یورت وخزانه در زمان پدر وبرادر تعلق بوی
میداشت واز تولی خان هشت پسر ماند منکوقاآن وهلاکو خان وقوبیلای قاآن واریق بوکا
از انجمله اند ودر سنه ثلث وثلثین وستمائه اوکدای قاآن ارغون اغارا بحکومت ولایت خراسان
فرستاده بعد از انکه خبر ویرانی هراة را شنود امیر عزالدین مقدم هروی جامه باف را که
تولی وقاان او را با چند کس از بیم بیشکلن بترکستان کوچانیده بود جهت تعمیر آن بلده فاخره

اوکدای بن جنکیز خان

وفات تولی خان

دوان

وفات اوکدای

کیوک خان بن اوکدای

منکو خان بن تولی

قوبلای خان بن تولی

الجایتو بن بن اوکدای

روان ساخت و وثوق تامی را باسم داروغگی همراه او گردانید عز الدین مقدم باداروغه واسیلن هراة فی سنه ست وثلثین وستمائه بوطن مالوف رسید و در امر زراعت و عمارت سعی واهتمام نمود و در سنه تسع وثلثین وستمائه اوکدای قاآن از جهان رحلت نمود مدت سلطنتش چهارده سال بود دویم کیوک خان بن اوکدای قاآن که مادرش توراکینا خاتون بسبب عفت بسی بضبط مملکت و آرایش سپاهی و رعیت مشغولی نمود و چون کیوک خان باردوی پدر رسید قوریلتان عظم بوقوع انجامید باتفاق امرا و نوئینیان در ماه ربیع الاخر سنه ثلث واربعین و ستمائه موافق ایت ئیل پای بر مسند خانی نهاد و بعد از یکسال که سلطنت کرد رخت هستی بباد فنا داد سیم منکو قاآن بن تولی خان که بس از شش سال از فوت کیوک خان فی ربیع الاول سنه ثمان واربعین وستمائه موافق تنکوز ئیل بسعی و اهتمام باتوی بن جوجی خان بر تخت جهانبانی متمکن گشت و چون هفت سال پادشاهی کرد در شهور سنه خمسین وستمائه درگذشت چهارم قوبلای خان بن تولی خان که در وفات منکو قاآن در ولایت ختای بود و چون این خبر راشنود در حکم و بر او منکجای نشست برادرش اریغ بوکا که در بالغ یورت اقامت داشت رایت مخالفت برافراشت و چند نوبت میان ایشان محاربت بوقوع انجامید خرالامر اریق بوکا منکوب و بحال نزد برادر رفت قوبلای قاآن بعد از تقدیم مشورت اریق بوکا را در چهار دیواری از خار مغیلان ترتیب داده بودند محبوس گردانید و طایفه را بروی موکل ساخت و اریق بوکا مدت یکسال در ان وحشت آباد روزگار گذرانید و از انجا رخت بزندان لحد کشید و قوبلا قاآن چون بیست و پنج سال بدولت و اقبال بسر برد در سنه ~~ثلث وتسعین~~ ثمانین وستمائه موافق ییلان ئیل از جنگ عزرائیل جان نبرد پنجم تیمور قاآن بن حکیم بن قوبلای قاآن که در زمان پادشاهی او را الجایتو می گفتند و تیمور قاآن دوازده سال سلطنت نمود و بصفت نصفت و سخاوت موصوف بود ششم قوشیلای بن حنسک بن ترمه بلا بن حمکم هفتم توقتای بن قوشیلای هشتم تابری بن تولکا که در زمان حکومت او را ایلکتو خواندند نهم اندشیروان بن دارا که باخلاق حمیده آراسته بود و قتور در قاآنی در زمان او روی نمود دهم بوقیمور بن تیمور قاآن یازدهم بیسودار دوازدهم ایکه بن بیسودار سیزدهم ایلنک قاآن چهاردهم کیتمور پانزدهم ارکتمور شانزدهم ایلچی تمور قاآن که بملازمت حضرت صاحب قران رسید و بعد از وفات آنحضرت بالغ یورت رفته بر مسند قاآنی نشست هفدهم والتای که از نسل اریق بوکا بود هژدهم

اوردای بن اوردای بن ملك تیمور نوزدهم ادای بن ارکتمور واین دوکس نیز در سلك احفاد ارتق بوکا انتظام داشتند

ذکر جوجی خان واولاد او که در دشت قبچاق پادشاهی کرده اند

در روضة الصفا مسطور است که نوبتی قوم مرکیت فرصت یافته اوردوی جنکیزخانرا غارت کردند و بانویش را که حامله بود کرفته پیش ادنك خان بردند ادنك خان چند کاهی آن عورت را نکاه داشته آخر الامر او را نزد شوهرش روان ساخت مقارن این حال از خاتون پسری متولد شده چنکیز خان او را جوجی نام نهاد یعنی مهمان رسیده وبنابر مقدمهٔ مذکوره حنزای دادکرانی پیوسته در نسب جوجی طعن میکردند وبرین سبب میان برادران صفایی نبود بالجمله جوجی بحسب سال بزرکترین پسران جنکیزخان بود و بعد از فتح خوارزم بطرف دشت قبچاق توجه نمود زیرا که آن ولایت بموجب حکم پدر تعلق بوی میداشت وجوجی خان پیش از وفات چنکیزخان بشش ماه وفات یافت واز اولاد واحفاد او سی وهشت نفر در دشت قبچاق بر اورنك شاهی نشستند اول باتوی بن جوجی خان که بعد از فوت پدر بموجب حکم چنکیز خان پای بر تخت ایالت نهاد وبلاد الان واس وروس و بلغار وغیر ذلك را تحت تصرف در آورد واو متقلد هیچ دین ومذهب نبود وبغیر یزدان رستی هیچ امری را قبول نمی نمود سخاوتش نهایت نداشت در سنه اربع وخمسین وستمایه عالم فانی را بازگذاشت دوم بوکه خان بن جوجی که مردی مسلمان بود سوم مونککا تیمور بن طوغان بن باتو که در زمان پادشاهی ملقب بکلك شد چهارم تودهنکا بن طوغان پنجم توقتا خان بن کلك ششم ادنك خان بن طول بن کلك که او توسرا وذنك با ومعنوبست هفتم جانی بیك خان بن اورنك خان که پادشاه عدالت مسلمان بود چون خبر ظلم اشرف بن تیمورتاش بن چوپان زاد در ولایت ایران شنود از راه دربند به تبریز رفت ومردم آن مملکت را از جور و بیداد آن ظالم خلاصی داده خزاین اورا متصرف کشت یکی از شعرا درین باب کوید بیت

دانی که چه کرد اشرف خر ،، او مظلمه برد وجانی بیك زر ،،

وجانی بیك خان بعد از قتل اشرف پسر خود بردی بیك را در تبریز کذاشته متوجه دشت کشت بعد از اندك زمانی درکذشت هشتم بردی بیك بن جانی بیك خان که چون از وفات پدر خبر یافت از تبریز بدشت قبچاق شتافت وبر تخت نشست نهم کیلدی بیك خان دهم نوروز که خود را نیز در سلك اولاد جانی بیك خان می شمرد یازدهم خضر خان که او را بنابر مصلحت

هلاغو خان بن تولي خان

وقت بفرزندی جانی بیک منسوب میداشتند دوازدهم خضر خان سیزدهم مزود بن خضر خان چهاردهم بازارچی پانزدهم توقای بن ساهی شانزدهم تغلق تیمور خان که برادرزاده توقا بود و در ایام ایالت و دولت خود دو نوبت بعزم تسخیر ماوراء النهر توجه نمود هفدهم وراد خواجه برادر تغلق رخان هژدهم قیلق خواجه برادر توقای نوزدهم اوروس خان بیستم توقیاقیای بن اوروس خان بیست یکم تیمور ملک بیست دوم توقتمش خان که بواسطه امداد حضرت صاحب قران بمنصب آبا و اجداد رسید آخر الامر باغی شده بین الجانبین محاربات بوقوع انجامید بیست سیم تیمور قتلق بن تیمور بیک که او نیز بملازمت حضرت صاحب قران رسید بیست چهارم شادی بیک بیست وپنجم پولاد بن شادی بیک بیست ششم تیمور بن تیمور قتلق بیست هفتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست هشتم کریم بردی بن توقتمش خان بیست و نهم کبک خان بن توقتمش خان سی ام بجیره سی و یکم جبار بردی بن توقتمش خان سی دوم سید احمد سی و سیم درویش بن آلهی سی چهارم محمد خان سی و پنجم دولت بردی بن تاش تیمور سی و ششم براق بن قیرجق سی و هفتم غیاث الدین شادی بیک سی و هشتم محمد بن تیمور خان

ذکر هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان و بیان سلطنت او در ولایت ایران

بلبل نوایان چمن روایت و نغمه سرایان گلشن حکایت بگوش هوش ارباب حیرت چنین رسانیده اند که چون منکو قاآن در موضع قراقرم و کلوران افسر پادشاهی بر سر نهاد تالجو نویان را با سپاهی گران بضبط ولایت ایران فرستاد و تالجو بمقصد رسیده بعد از چند گاهی عرضه داشتی مشتمل بر شکایت مستعصم خلیفه و ملاحده اسماعیلیه بپایه سریر اعلی روانه گردانید بنابر آن منکو قاآن برادر خود هلاکو خان را با جمعی از لشکر چنگیز خان نامزد ضبط و محافظت مملکت ایران کرد هلاکو بتاریخ دویم ربیع الاول سنه احدی وخمسین وستمایه موافق اودئیل قاآن را وداع نموده روی باوردوی خود آورد و در شعبان همان سال بجانب مقصد رایت توجه افراخته و فی سنه ثلث وخمسین وستمایه موافق تونشقان ئیل مرغزار کان گل را منزل ساخت و در ذی الحجه مذکور از جیحون گذشته و در ذی قعده سنه اربع وخمسین بساط حکومت ملاحده را در نوشت درین اثنا خواجه نصیر الدین طوسی بنا بر سببی که در تواریخ مبسوطا مسطور است در قلعه میمون دز روزگار می گذرانید بملازمت ایلخان رسیده منظور نظر عنایت و عاطفت گردید و در سنه ست وخمسین هلاکو از مهم

بغداد نیز فراغت یافته فی شهر رمضان سنه سبع وخمسین بجانب دیار شام شتافت ودر اثنا
پسر خود یشمت را بمحاصره میافارقین تعیین نموده بنفس خویش بطرف نصیبین توجه فرمود و
بعد از تسخیر آن بلده و وقوع قتل وغارت بحلب رفته دران دیار نیز دیار نگذاشت وچون
خبر تخریب حلب بگوش اهالی دمشق رسید ایلچیان بدرگاه ایلخان فرستاده اظهار اطاعت
وانقیاد کردند و هلاکو برسبیل امتحان کیتوقا نوین را بان ولایت روانه کرد ابتدا اکابر واشراف
دمشق برسم استقبال استعجال نمودند واورا معزز ومحترم بشهر در آوردند درخلال این احوال
خبر فوت منکوقاآن بسمع هلاکوخان رسیده بغایت پریشان گشته ضبط مملکت شام را بعهده
کیتوقا نویان گذاشته رایت مراجعت برافراشت وکیتوقا دران ضبط بحکومت مشغول شد بعد
ان اندک زمانی سیف الدین قودوز که پادشاه مصر بود با جنود نامعدود در حدود بعلبک
برسرش تاخت واورا اسیر ساخته بنیاد حیاتش را با بسیاری از مغولان برانداخت وچون ایلخان
ازین واقعه اگاه گشت میخواست که جهت انتقام عازم شام گردد اما بواسطه مخالفت بعضی
از خویشان این عزیمت در حیز تاخیر ماند اما شاهزاده یشموت که بطرف میافارقین رفته
بود بعد از آنکه مدت دو سال ان قلعه را محاصره نمود در تحت تصرف آورد وحاکم انجا ملک
کامل را باردوی ایلخان فرستاده مراسم قتل وغارت بتقدیم رسانید وملک کامل بعد از آنکه بدرگاه
هلاکو رسید بانواع وجوه کشته گشت ویشموت از میافارقین بماردین شتافت ملک سعید
که حاکم آن سرزمین بود بملازمت توجه فرمود ویشموت اورا بعالم دیگر روان کرده پسرش
ملک مظفر را قایم مقام گردانید انگاه روی بخدمت آورده هلاکوخان در اواخر ایام دولت
اثار رشد ونجابت در ناصیه احوال فرزند بزرگتر خود اباقاخان مشاهده نموده زمام ایالت
ولایت عراق ومازندران وخراسان را در قبضه اقتدار او نهاد ومملکت دیاربکر ودیار ربیعه
را بتودان نویان داده بلاد روم را بمعین الدین پروانه سپرد وسیف الدین بتکچی را که منصب
وزارت داشت شهید کرده خواجه شمس الدین محمد جوینی را بجایش نشانید وحکومت
بعد ازو برادرش علاء الدین عطا ملک که تاریخ جهانگشای از مولفات وست مفوض کردند
وفات یافت هلاکوخان در شب یکشنبه نوزدهم ربیع الاخر سنه ثلث وستین وستمائه
اتفاق افتاد اوقات حیاتش چهل وهشت سال شمسی بود در زمان سلطنتش قرب بیست سال
بصحت پیوسته که هلاکوخان همواره همت بر تعمیر بتخانها وقصرها گماشتی ونصیحت اهل

اباقا خان بن هلاکو

علم وحکمت رغبت بی نهایت داشتی از آثار او رصدی است که خواجه نصیر طوسی در مراغه
تبریز است چنانچه شرح غرایب وعجایب آن عمارت در کتب مبسوطه مسطور است و
اباقاخان بن هلاکوخان بعد از وفات پدر باتفاق امرا و نوینان فی رمضان سنه ثلث وستین
وستمائه مسند خانی وسریر جهانبانی را بوجود خود زیب وزینت داد وضبط دربند مروارا
به برادر خویش ششمت رجوع نموده برادر دیگر تبشین اغل را بخراسان فرستاد سونجاق نوین
را راه نیابت وحکومت ممالك ارزانی داشت ومنصب وزارت را بدستور سابق بصاحب
عادل خواجه شمس الدین محمد جوینی بازگذاشت ومنصب وزارت را بدستور سابق بصاحب
ایالت ولایت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد ولد خواجه شمس الدین محمد تفویض نمود وخواجه
علاء الدین عطاملك بفرمان فرمای دار السلام بغداد مشغولی فرمود بصحت پیوسته که خواجه
شمس الدین محمد بصفت نصفت وعدالت وسمت عاطفت وسخاوت اتصاف داشت
وهمواره همت بر انتظام امور دین ودولت والتیام مهام ملك وملت می گماشت در زمان اباقاخان
مشایخ وسادات از عمام انعام واحسانش سادات گشته حیاتی تازه یافتند وعلما وفضلا در
ایام اختیارش از ظلمات ظلم خلاص شده بسرچشمه فراغت ورفاهیت شتافتند خواجه
علاء الدین عطاملك نیز درباب معموری بغداد طریق اهتمام واجتهاد مسلوك داشته باندك زمانی
دار السلام را آبادان ساخت وساکنان آن سرزمین را باصناف انعامات وانواع خیرات
ومبرات بنواخت اما خواجه بهاء الدین محمد در اصفهان سیاست بی نهایت آغاز نهاد وخرمن
حیات بسیاری از بی گناهان وعاصیان را بباد فنا برداد وهرچند خواجه شمس الدین محمد مکتوبات
مشفقانه بولد اعز فرستاده اورا از سفك دما منع فرمود فایده بران مترتب نگشت اما نیز دعاء
مظلومان بهدف اجابت رسیده دست قضا در ایام جوانی صحیفه عمر خواجه بهاء الدین را
در نوشت آورده اند که در اوایل پادشاهی اباقاخان برکه خان شاهزاده نوقا را باسپاهی بلا انتها
از راه دربند بطرف آذربیجان روان گردانید وشمت بفرمان برادر متوجه دفع مخالفان شده در
بیستم صفر سنه اربع وستین وستمائه محاربه بوقوع انجامید هزیمت بر لشکر دشت قبچاق
افتاده چون این خبر به برکه خان رسید با سیصد هزار سوار عازم تسخیر ایران گشته تا کنار
آب کر عنان باز نکشید اباقاخان نیز با سپاه بی کران درین جانب آب نزول نموده بعد از چند
روز برکه خان بجانب تفلیس نهضت فرمود تا از آب بگذرد که ناگاه صیاد اجل از کمینگاه

بیرون جسته مرغ روح او را صید کرد و لشکریش عساکر خویش بازگشتند و در شهور
سنه ست وستین وستمائه براق اغلان که در آن اوان پادشاه الوس جغتای خان بود مسعود
بیک بن محمود یلواج را بخدمت اباقاخان فرستاد تا اظهار مخالصت و مصادقت نموده ضمنا
کمیت لشکر و کیفیت راه و گذران حدود معلوم کند و چون مسعود بیک باوردوی اباقاخان
نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان شرط استقبال بجای آورده در حین ملاقات
از غایت انسانیت پیاده گشت و مسعود بیک از کمال رعونت همچنان سوار خواجه را در کنار کشید
و این معنی اگرچه بر مزاج صاحب دیوان گران آمد اما بنا بر آنکه محل مقتضی بازخواست نبود تحمل
نمود و مسعود بیک بعد از آنکه بعز دستبوس ایلخان استسعاد یافت بر جمیع امرا مقدم نشسته
بکلمات خوب و عبارات مرغوب ادای رسالت فرمود و بس از دو سه روز اثر بدگمانی در حق
خود مشاهده نموده بلطایف الحیل رخصت انصراف حاصل کرد و بر تکاور باد رفتار سوار
شده روی بماوراء النهر آورد روز دیگر بسمع اباقاخان رسید که براق بتهیه اسباب یورش
ایران اشتغال دارد و آمدن مسعود بیک مبنی بر حیله دوستان بود بنا بر آن ایلچیان از عقب
فرستاد تا هرجا بمسعود بیک رسند او را خواجه دار بازگردانند فرستادگان بتعجیل از پی او
شتافتند اما گردش را نیافتند زیرا که مسعود بیک در وقت توجه باذربیجان جهت رعایت
حزم در هر منزل اسبی سرتک بازداشته بود تا در حین مراجعت بکار آید بالجمله مسعود بیک
چون بملازمت براق رسید وانچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید براق یراق تمام فراهم
آورده با صد هزار سوار فی سنه سبع وستین وستمائه از آموبه گذشت و تمامت مملکت
خراسان تا حدود آذربیجان پر فتنه و آشوب گشت از آنجانب اباقاخان نیز با سپاه فراوان
بطرف خراسان نهضت فرمود و در ذی حجه سنه ثمان وستین در پنج شش فرسخی هراة
تلاقی دست داده قتال روی نمود براق از بیم تیغ براق اهل عراق پشت بر معرکه کرده اباقاخان تمامت
یراق او را بتحت تصرف در آورد آنگاه بدستور پیشین بنشین ارغون را در خراسان گذاشته
رایت مراجعت بصوب آذربیجان برافراشت پوشیده نماند که بعد از این حالات میان ملوک
مصر و اباقاخان و اصحاب بوقوع انجامید بنا بر آن مناسب چنان نمود که نخست مجملی از
احوال سلاطین آن سرزمین در حیز بیان آید امید آنکه این صورت در نظر ارباب بصیرت
مستحسن نماید **ذکر ملوک مصر** بر ضمایر اولی الابصار مخفی و مستتر نماند که چنانچه سابقا سمت

ملوک مصر

گذارش

وفات اباقا خان

صلاح الدین

ملك صالح

قودوز ملك مظفر

کتبغا کشته

بندقدار

ملك سعید بن بندقدار

ملك قلاون الفی

منکو تیمور کشته

کذارش یافت در شهور سنه خمس وستین وخمسمائه صلاح الدین یوسف بن ایوب که از
جمله مخصوصان صاحب شام نور الدین محمد بن زنکی بود بر مملکت مصر مستولی کشته
در جمعه اول محرم سنه ست وستین نام عاضد علوی را از خطبه بیفکند واسم مقتضی
عباسی را درج کرد وحکومت ولایت مصر بروی قرار کرفته بعد از فوت صلاح الدین یوسف
اولادش بنوبت بر تخت سلطنت نشستند تا انکه ملك صالح که ایضا در سلك فرزندان او
انتظام داشت علم پادشاهی برافراشت وچون زمان دولتش بنهایت رسید یکی از غلامان
او قودوز نام بر سریر فرمان دهی تکیه زد وملك مظفر لقب یافت ودر زمان هلاکو خان کیتوقا
نویان بردست او کشته شد وبعد از واقعه کیتوقا بندقدار که مملوك ملك صالح بود بر ملك
مظفر خروج کرده اورا بقتل رسانید ومتصرف دیار مصر کردید نقلست که بندقدار در ایام
دولت خویش با دو سه کس از خواص بطریق جاسوسان بطرف روم رفت وبعد از احتیاط
اطراف ومسالك آن دیار بمصر بازکشت انکاه ایلچی نزد اباقاخان فرستاده پیغام داد که ما جهة
تفرج وتماشا بولایت روم رفتیم ودر دکان فلان طباخ انکشتری خود را رهن مقدار طعام کردیم
مطموع انکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقا از کمال تهور ومردانکی بندقدار تعجب نمود وایلچی به
روم فرستاد تا معین الدین پروانه خاتم بندقدار را بدآورده روان فرمود وبعد ازین معین الدین
پروانه مکتوبات مخلصانه نزد بندقدار ارسال داشت وملك مصر بملك روم شتافته پروانه از
غایت وهم مملکت را بازکذاشت وچون بندقدار روزی چند در آن مرز وبوم بسر برد بعالم دیکر
انتقال کرد وپسرش ملك سعید دو سال پادشاهی نموده وبعد ازانکه روزکار او نیز بسر آمد سیف
الدین قلاون المعروف بالفی پادشاه شد ودر شهور سنه تسع وسبعین وستمائه اباقا خان
برادر خویش منکو تیمور اغول را با سپاه موفور بصوب شام ومصر روانه فرمود والفی رایت
ظفر پیکر بدفع مخالفان برافراخته در حمص هر دو لشکر بهم رسیدند ونسیم فتح ونصرت و
پرچم علم اهل اسلام وزیده ارباب کفر وظلام منهزم کشتند ومصریان منکو تیمور را با اکثر مغولان
بتیغ بیدریغ کشتند **ذکر تراجع صاحب دیوان وبیان وفات اباقاخان** آورده اند که در اواخر
ایام دولت اباقاخان مجد الملك یزدی بامداد بعضی امرا اشراف دیوان اعلی یافته مزاج ایلخان
نسبت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان متغیر کردانید وخواجه عالی مقدار بی
اختیار رنجیده برادرش علاء الدین عطاملك باغواء مجد الملك بمواخذه ومطالبه کرفتار آمد

فیکودار بن هلاکو که آنرا
سلطان احمد میکویند

وهنوز نهم او درمیان بود که در هشتم ذی الحجه سنه ثمانین وستمائه بهمدان اباقاخان نقد جان
بقابض ارواح تسلیم نموده مدت سلطنتش هفده سال امتداد یافت نکودار بن هلاکو باتفاق
اشراف اعیان روز یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی وثمانین وستمائه در موضع الاتاق
پای عزت بر تخت پادشاهی نهاده ابواب عدل وداد بر روی متوطنان ولایات اذربیجان وعراق
برکشاد وچون نکودار متقلد دین مبین احمد مختار صلی الله علیه ما دار الفلک الدوار بود منشی
تقدیر لقبش را سلطان احمد تعین نمود اهل اسلام را باین جلوس همایون بهجت ومسرت دست
داد وسلطان احمد زمام امر وزارت را بدستور معهود در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد
نهاد وعلاء الدین عطاملک را نیز منظور نظر تربیت وعنایت کردانید ومجد الملک یزدی را که فتنه
با وسپرد تا بقتل رسانید خواجه علا نیز در چهارم ذی الحجه مذکوره بجنت اعلی انتقال نمود واز محنتهای
وحشت اباد دنیا خلاص شده بیاسود القصه دران ایام که بحسن سعی واهتمام خواجه شمس
الدین محمد ویمن دولت پادشاه اسلام ملقب بنوی فوت کرفت اتش حقد وحسد در کانون
ضمیر بعضی از شاهزادکان بی پایان اشتغال پذیرفت ازانجمله ارغون خان بولایت خراسان رفته
بترتیب اسباب سلطنت وتمهید بساط مخالفت ومحاربت اشتغال نمود ودر صفر
سنه ثلث وثمانین وستمائه بنواحی دامغان شتافت واز جانب سلطان احمد علی اتفاق که
بالیناق اشتهار یافته متوجه مخالفان شده در صحرای محواجه محاربه بوقوع انجامید شاهزاده
ارغون منهزم کردید بعد ازان سلطان احمد بطرف خراسان نهضت فرموده الیناق از عقب
ارغون خان پویان کشت شاهزاده پناه بقلعه کلات برده الیناق نیز بدانجانب رسیده اورا
بکلمات فریبنده ایمن ومطمئن کردانیده در فوجان باوردی احمد خان رسانید وپادشاه اسلام
اورا در خرکاهی حبس کرده اروق برادر بوقا را با چهار هزار کس جهت محافظتش مقرر کردانید
انکاه از کمال حمق وطیش بهوس عشرت وعیش خزیده آهنک عراق نمود وحکم فرمود که ایشان
بعد از هفته ارغون را بیاسا رسانند اما در غیبت سلطان احمد بوقا وجمعی دیکر از امرا که اسلام
سلطان موافق مزاج نازک ایشان نبود ماهم اتفاق کرده نیم شبی ارغون را از حبس خلاص
ساختند ومانند بلای ناکهان بر سر الیناق تاخته بنیاد حیاتش واکثر مقربان احمد خان را بر
انداختند روز دیکر بوقا جماعه سواری فرستاد وتا اسپ الاق اوپاس راه بر سلطان احمد کرفتند
ودر همان چند روز ارغون نیز از عقب پویان شد وسلطان احمد در نواحی اسفراین از خلاصی

ارغون

ارغون خان بن اباقا خان

ارغون و دست برد کردون و خبر یافته بجانب اردوی مادر خود قوتی خاتون که در سراب
بود شتافت جمعی که در دامن متابعتش آویخته بودند در اثناء راه هریک بطرفی کریختند و چون
سلطان احمد بسراب رسید بعد از دو سه روز قوم قراوناس در اردو ریخته دست بغارت
و تاراج بردند مقارن این حال ارغون یرتق و صول بران نواحی انداخته قرابوقای و سنکور
که از جمله ملازمان مادر سلطان بودند با زمانه در ساختند و احمد خان را کرفته نزد ارغون بردند
بیت یک ساعت یک لحظه یک دم ٭ دکرکون میشود احوال عالم ٭ ارغون خان بی توقف سلطان
احمد را بپسران قنقرتای که بردست سلطان کشته شده بود سپرد تا پشت ورا بتقصاص بدرمانند
دل اهل اسلام بشکنند بیت چنین است رسم سرای درشت ٭ کهی پشت زین و کهی زین
بر پشت ٭ مدت سلطنت احمد دو سال و سه ماه بود ارغون خان بن اباقا خان در هفتم جمادی
الاخر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه باتفاق خواتین و امرا و شاهزادکان تاج سلطنت بر سر نهاد
و زمام کلیات و جزویات امور ممالک و مال را بقبضه اقتدار بوقا داد صاحب سعید خواجه
شمس الدین محمد که در وقت مخلص ارغون خان فرار بر قرار اختیار کرده بجانب صفهان شتافته
بود و داعیه داشت که از آنجا براه دریا عازم هندوستان شود باز دست در دامن توکل
زده بصوب اردوی ایلخان نهضت نمود در اثناء راه استمالت نامه پادشاه بوی رسید بر
سبیل تعجیل بخدمت شتافت در ماه رجب سال مذکور در مجلس ارغون خان راه یافت
ارغون خان بوقا امارات اقبال و علامات استقلال بر وجنات حال حیات صاحبی
مشاهده نمودند ارغون خان او را بزهر دادن اباقا آن تهمت فرمود ارغون خان
بمقتضای سعایهای بدکویان بنیاد حیات صاحب دیوان برانداخت یکی از افاضل این رباعی
در مرثیه آنجناب منظوم ساخت   از رفتن شمس از شفق خون بچکید   مه روی
بکند و زهره کیسو ببرید   شب جامه سیاه کرد در ماتم صبح   بر زد نفس سرد و کریبان بدرید
کویند که صاحب سعید در وقتی که جلاد حاضر آمده بود غسلی بجای آورده بمصحف مجید تفال
کرد این آیت بر آمد که اِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلٰئِکَةُ اَلَّا تَخَافُوا وَلَا
تَحْزَنُوا وَاَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ بالجمله بعد از شهادت صاحب دیوان بوقا
در غایت اختیار و اعتبار روزکار میکذرانید تا آنکه بسببی از اسباب که تواریخ مبسوط مذکور است
خیال عصیان نموده بقتل رسید در شهور سنه ست و ثمانین و ستمائه سعد الدوله یهودی

که مردی یهودی طبیب ندیم شیوه بود در مجلس پادشاه راه سخن یافته وانوار عنایت وعاطفت و
ایلخان بوجوه احوالش یافته روز بروز مرتبه واعتبار او بمقدار سمت ازدیاد می پذیرفت وساعت
بساعت کوکب دولت واقبال آن خاکسار بالامرکرفت تاکار بجای رسید که من حیث الاستقلال
در امور ملک ومال دخل کرده جمیع امرا واعیان را بی اختیار کردانید در ایام حکومت آن کم سعادت
بی دولتان یهود پای بر مسند عزت نهادند وزبان طعن وتشنیع در ارباب ملت بیضا
واصحاب شریعت غرا کشادند ارغون خان باغوای آن نامسلمان حکم کرد که هیچ مسلمان را در
اعمال دیوانی دخل ندهند وایشانرا از آمد شد اوردوی علی مانع آیند ملک آن نابکار آن ابواب
سقاوت شعار قرار داد که کعبه را معبد اصنام کرداند وفرق انام را از عبودیت اصنام رحمن بعبادت
اوثان رساند که ناکاه معجزهٔ دین حضرت رسالت پناه ظاهر کردید ونیز دعاء ارباب اسلام بهدف
اجابت رسید تفصیل این اجمال آنکه مرضی جان ستان بر ذات ارغون عارض کشته پهلو بر بستر
ناتوانی نهاد وهریک از امرا وارکان دولت صعوبت آن حال را مشاهده کرده دست بصلات و
وصدقات کشاد وسعد الدوله زیاده از دیکران قلق واضطراب می نمود واز اندیشهای
خطا وخیالات ناروا در کمال ندامت وحسرت می نمود بنابران روی بتمهید بساط عدالت
واستمالت مردم هر ولایت آورده در یک روز هفتاد نشان فتنه نشان باطراف واقطار
جهان روان کرد اما بمقتضای نص قاطع اِذا جاءَ اَجلُهُمْ لَا یَسْتَأخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یَسْتَقدِمون
آن سه تصدق واظهار عدل فایده نداد روز بروز مرض ارغون خان روی در ازدیاد نهاد
وچون طغاجار نوین وبعضی دیکر از امرا از حیات پادشاه نومید کشته بواسطه کینه دیرینه
که از سعد الدوله در سینه داشتند در سلخ صفر سنه تسعین وستمایه او را کرفته کشتند
ارغون خان در وقت نزع ازین حال وقوف یافته در سیم ربیع الاول سال مذکور از عقب
سعد الدوله بعالم دیکر شتافت رخسار متابعت ملت محمدی ماننده کلزار در فصل بهار
برافروخت ودلهای شریعت احمدی بر آتش غم وحسد سپند وار بسوخت الحمد لله
علی تواتر نعمائه وترادف آلائه کیخاتو خان بن اباقا خان در زمان سلطنت ارغون خان
در ولایت روم روزکار می کذرانید وچون خبر واقعه ارغون را شنید بنابر استدعا
امرا متوجه اردو کشته در ماه رجب سنه تسعین وستمایه باخجار رسیده بعضی از ارکان
دولت بکراهت وبرخی بطوع ورغبت قدم در دایره انقیاد واطاعت نهادند ودست

اعدای

کیخاتو خان بن اباقا خان

بایدو خان بن ترغای بن هلاکو.

به پیشکش ونثار وزبان بدعا وثنا بر کشادند کیخاتو خان هم دران اوان ازجانب روم
اخبار پریشان استماع نموده بدان صوب نهضت کرد و در جمادی الاخر سنه احدی وتسعین
مظفر ومنصور باز آمده روی بضبط مملکت واستمالت سپاهی و رعیت آورده منصب
امیر الامرائی طا باقی بوق داد و زمام امور وزارت را در کف کفایت خواجه صدر الدین
خالد زنجانی نهاد و در ایام دولت کیخاتو فی سنه ثلث وتسعین وضع چاو رواج و ابطال
آن بوقوع پیوست چنانچه کیفیت آن حالت در تواریخ مشهوره مسطور است اورده اند
که کیخاتو خان اکثر اوقات را بشرب مدام ومصاحبت بتان سیم اندام می گذرانید ودر
هتک پرده عصمت دختران اشراف واعیان می کوشید بنا بران طغاچار نویان وطولا
دای وغیرهما از امرا با پادشاه دل دگر کرده بر سلطنت باید واغول که حاکم بغداد بود
اتفاق نمودند کیخاتو ازین معنی وقوف یافته قیچوق بال وطولادای وبعضی دیگر از عاصیان را
بند کرده وطغاچار در خفیه ایلچی به بغداد فرستاده بشاهزاده باید وپیغام داد که بر سبیل
تعجیل بدینجانب باید شتافت تا مهم کیخاتو برحسب دلخواه سرانجام یابد لاجرم باید وبالشکر
موفور از بغداد نهضت کرد ازینجانب کیخاتو خان اق بوغا وطغاچار را در مقدمه
روان ساخت وخود نیز در روز سه شنبه جمادی الاول سنه اربع وتسعین وستمایه
روی بر دشمن آورد وطغاچار در اثناء راه از آق بوغا جدا شده اظهار مخالفت کیخاتو و
موافقت باید واغول نمود و لشکرها یکبار بجانب طغاچار شتافته آق بوغا با اندک
مردی مراجعت فرمود وبعد از وصول باردوی ایلخان کیخاتو با دل غمناک ودیده نمناک
بمغان رفت درین اثنا قیچوق مال وطولادای ودیگر امرا که در تبریز محبوس بودند بسعی
جمعی از هوا خواهان اغول باید واغول خلاص شده مانند بلای ناگهان بمغان رسید
وکیخاتو خان را بدست آورده فی الحال بقتل رسانیدند بصحت رسیده که کیخاتو سخی ترین
اولاد هلاکو بود ودر ایام دولت بعدالت ونصفت قیام نموده هرگز بقتل سپاهی
امر نفرموده در الوس اربعه باین غیاث مذکور است که نام کیخاتو عیقاتو باشد چه بمغولی
معنی دارد یعنی در عجب ابد؛ باید وخان بن تراغای بن هلاکوخان در اواخر جمادی الاولی
سنه اربع وتسعین وستمایه در حدود همدان باتفاق امرا واعیان سریر خلافت را بجلوس
همایون بیاراست وغلغله تهنیت وفریاد مبارکباد انجب ولست برخواست منصب

امیر الامرایی را بطغاجار نوبین که مشید اساس سلطنتش بود ارزانی داشت و زمام مهام وزارت و امور دیوانی را بقبضه کفایت جمال الدین وسنجر وافی بان کذاشت وچون خبر قتل کیخاتو وپادشاهی باید و بسمع شاهزاده غازان که از زمان پدر خویش ارغون خان تا آن غایت حاکم خراسان بود رسید عزم انتقام جزم کرده و امیر نوروز غازی آغاز مشورت نمود و این امیر نوروز پسر ارغون آقا بود که در زمان چنکیز خانیان سی و نه سال حکومت خراسان تعلق بوی میداشت و بعد از وفات پدر در ملازمت ارغون بسر می برد و دران وقت که ارغون خان بوقا را بیاسا رسانید فرار نموده بطرف دیار شرق می شتافت و چون او مقلد دین اسلام بود تیغ جهاد آخته و رایت غزا افراخته بنیاد جهات بسیاری از مشرکان برانداخت و مدتها میان امیر نوروز غازی و شاهزاده غازان جنک و منازعت قایم بود آخر الامر فی سنه اربع و تسعین و ستمایه مهم بصلح انجامید و امیر نوروز بپابوس شاهزاده رسید و به مزید تقرب و خصوصیت سرافراز کردید القصه چون شهزاده غازان عزم استخلاص عراق باذربیجان نمود و درین باب با نوروز غازی مشاورت فرمود نوروز جواب داد که متقبل میشوم که شاهزاده را بر مسند خانی نشانم و باید و را بجزای اعمالش رسانم شرط آنکه شاهزاده جهان بدین پیغمبر آخر الزمان ایمان آورد و دست از شعار کفر و بت پرستی باز دارد شاهزاده سر رضا جنبانیده در مقام فیروزکوه زبان خجسته بیان بکلمه توحید کویا کردانید و دران روز بعنایت الهی چندین هزار کس از شقاوت کفر بسعادت اسلام رسیدند بعد از آن غازان متوجه اذربیجان شده چون در حدود ری نزول نمود ایلچی سخن دانا پیش باید و خان فرستاده طلب خونیان کیخاتو نمود رسول مرام باز کشته غازان باتفاق امیر نوروز رایت مخالفت برافراخت و از آنجانب نیز لشکرها در جنبش آمده قراولان بیکدیکر رسیدند و محاربه بوقوع انجامیده سپاه شاهزاده غازان قراول باید و خان را منهزم کردانید آنکاه شهزاده غازان ایلچی دیکر نزد باید و خان فرستاده سخنان محبت آمیز پیغام داد و کفت جنک قراولان بی وقوف اتفاق افتاده باید و نیز در برابر کلمات مشفقانه بر زبان آورده مقرر شد که اغازان بایکدیکر ملاقات نمایند و سخنی که داشته باشند بی توسط غیری کفت و شنید فرمایند پس از ان در روز معین آن دو پادشاه با لشکرها بوعده کاه شتافتند و هر یک با تنی چند

بجنک

پیش رانده باعزاز واحترام یکدیگر را دریافتند شهزاده غازان التماس انجو وفارس وعراق که
تعلق بارغون خان میداشت نمود بایدو خان این ملتمس را باحسن وجهی قبول فرموده
قرار برآن افتاد که روز دیگر طوی کرده هریک از آن دو پادشاه متوجه اوردوی خود گردند اما بایدو
خان وامرا بخیال آنکه فردا درحین آش نوشیدن مهم غازان را بقطع رسانند روی بمنازل
خویش آوردند این معنی برضمیر منیر شاهزاده غازان پرتو انداخت وچون زمانه مانند دل
کفار تاریک وتار رسید بروشنی مشعل توفیق رایت عزیمت بجانب خراسان برافراخت روز دیگر
بایدو خان برین حال اطلاع یافته تحسرها خورد وشاهزاده غازان ایلچی باز فرستاده اعلام
کرد که با اقا سر نیکوکی داشتم لیکن درناصیه حال امرا امارات عصیان مشاهده نمودم ولی رخصت
علم مراجعت افراشتم بایدو نخست ظاهر علق اغاز نهاده برلیغ داد که ملک اسلام جمال الدین
محصولات انجو فارس را بگماشتگان غازان تسلیم نماید بعد از آنکه کسان شاهزاده
نشانرا بفارس رسانیدند جمال الدین مخالفت آن منشور ظاهر ساخت وملازمان غازان
نومید وحیران بازگشتند درخلال این احوال امیر نوروز جهة اطلاع بر سرایر وضمایر امرا
آذربیجان وعراق برسم رسالت پیش بایدو خان رفت ودرخفیه با طغاجار عهد پیمان در
میان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت بایدو را درنوردند وشاهزاده غازانرا بر
سریر جهانبانی نشانند وبایدو خان چند روز را نگاه داشته بالاخره نوروز سوگندان
یاد کرد که خان مرا رخصت فرماید بخراسان رفته وغازانرا بسته بملازمت سپارم بایدو
خان بدین افسون فریب یافته اورا رخصت داد وامیر نوروز بخدمت شاهزاده رسیده
قازانی یعنی دیگی را بسته پیش بایدو فرستاد وپادشاه وامرا ازین حیله انگشت تعجب بدندان
گرفته ازگذاشتن نوروز پشیمان گشتند مقارن این وقایع صاحب اعظم خواجه شمس الدین
زکانی در ولایت سبزوار بموکب عالی غازان پیوست وشمه از ملال خاطر امرا وارکان
دولت بایدو نسبت بشاهزاده عرضه داشت آنگاه غازان نوروز بیک را با صدر جهان و
طایفه از ملازمان نصرت نشان درمقدمه روان فرمود وخود نیز بصوب آذربیجان نهضت
نمود وامیر نوروز ایلغار کرده در نیم شبی در موضعی که از آنجا اردوی بایدو دو منزل بود فرود
آمد طغاجار وبعضی دیگر از امراء عراق از وصول نوروز بیک خبر یافته مانند دولت واقبال
بخدمت شتافتند وبایدو بدحال وپریشان روزگار روی بوادی فرار آورده امیر نوروز

غازان خان بن ارغون

بنکامشی اورفت ودرخوانی نخجوان بآن بی سر وسامان رسیده فی الحال روز حیات او را بشام ممات رسانیدند **سلطان محمود غازان بن ارغون خان** درماه ذی الحجه سنه اربع وتسعین وستمائه بروز اضحی در دار الملك تبریز طلعت عالم ارا بمردم نمود وتخت خانی وسریر جهانبانی را بفر وجود با وجود خود زیب وزینت درافزود وهمان روز حکم یرلیغ نفاذ یافت که مغولان باظهار شعار شرع شریف پردازند وبنیاد کفر وخذلان را مانند ظلم وطغیان از عالم براندازند وپادشاه اسلام هم درمبداء جلوس همایون امیر نوروز را جهت دفع فتنه بعضی از خویشان که از آب اموبه عبور کرده بودند بخراسان فرستاد ونوروز غازی رایت عزیمت افراخته وکار مخالفانرا برحسب دلخواه ساخته مراجعت فرمود وبعد از ظهور روزی چند نوبت دیگر بو حکم سلطانی شریعت پرور جهت ضبط ومحافظت ولایت خراسان نهضت نمود ودر غیبتش بعضی از امرا فرصت یافته آن امیر مجاهد غازی را بمخالفت غازان خان وموافقت پادشاه مصر متهم داشتند وصدر الدین خالدی که صاحب دیوان بود مکتوبی مزور مبنی بر اظهار اخلاص واتحاد از زبان امیر نوروز بملك مصر نوشته بغازان خان نمود پادشاه اسلام از تحکمات نوروزی بیک بتنگ آمده بود وچون این سخنانرا شنید بی آنکه بتفحص وتفتیش پردازد در بهار سنه سته وتسعین وستمائه از ییلاق همدان قتلقشاه نویان وامیر سوتای وهرقداق را با سپاه بی کران بجانب خراسان روان ساخت مقرر آنکه تا جان نوروز را باتش بیداد بسوزند مراجعت نمایند وامرا ثلث بخراسان رفته ونوروز از مقاومت عاجز گشته پناه بملك فخر الدین کرت که داماد ومربی وبود برد چون قتلقشاه بظاهر هرات رسید ملك بی مروت ترك وفا وانسانیت گرفته نوروز بیک را مقید ومغلول بخصم سپرد قتلقشاه نویین در بیست ودوم شوال سال مذکور بهار حیات امیر نوروز را بخزان ممات مبدل گردانیده سرش را باردوی همایون روان ساخت ودر شهور سنه سبع وتسعین غازان خان برادر خویش خربنده اغول را که الجایتو سلطان نام داشت وسلطان محمد خدابنده اشتهار یافته بحکومت خراسان فرستاد ومیان شاهزاده و ملك فخر الدین کرت منازعات دست داده عاقبت بسعی شیخ الاسلام وخواجه شهاب الدین جامی مصالحه اتفاق افتاد ودر سنه تسع وتسعین خواجه صدر الدین زنجانی که صدر جهان لقب یافته بود بعلت تصرف مال وتوانی مواخذه گشته بیاسا رسید وغازان خان خواجه رشید الدین طبیب وخواجه سعد الدین را وزیر گردانید **ذکر ملوک مصر وبیان انجه میان**

غازان خان

غازان خان وملک ناخیر بوقوع انجامید چون سیف الدین قلاون المعروف بالفی هژده سال در مصر پادشاهی کرد فی سنه ست وتسعین وستمایه روی بعالم آخرت اورد وپسرش ملک اشرف قایم مقام گشته بعد از هزار روز که بر رعیت پروری قیام نمود پیدره که یکی از برکشندکان دولتش بود باجمعی از غلامان کافر نعمت موافقت کرده آن عزیز مصر سخاوت را بسرای باقی فرستاد انگاه برادرش ملک تاخیر را پادشاه ساخته خود رایت امیر الامرایی برافراخت چون یکسال الحال بدین منوال بگذشت کیتوقا باتفاق لاچین وغلامان اشرفی خروج کرده پیدره را بکشت وعلم جهانداری مرتفع گردانید لاچین را بمنصب سرداری سپاه رسانید بعد از دو سال ازین صورت امرا مصر عروس حکو بالاچین عقد بستند واساس دولت کیتوقا از بیخ بیوفایی قدم شکستند ودر سنه سبع وتسعین و ستمایه اعیان مصر نسبت بلاچین نیز طریق عصیان پیش گرفته او را بزیر زمین فرستادند وزمام امور ملک را نوبت دیگر در قبضه اقتدار ملک مصر نهادند وملک تاخیر درایام دولت چهار هزار سوار بماردین وراس العین که حکام انجا خراج گذار غازان خان بودند روان کرد تا دست بغارت وتاراج براورده خرمن حیات بسیاری از مسلمانان را بباد فنا دادند بنابران سلطان محمود غازان خیال استخلاص مصر وشام در خاطر نگاشته در بیست وششم صفر سنه تسعین با نود هزار مرد شمشیر زن بدانجانب نهضت فرمود ملک تاخیر نیز با لشکر فراوان بعزم رزم در حرکت امد در نواحی حمص قتال دوی نمود مصریان پشت بر معرکه گردانیده لشکر غازان خان بسیاری را از تیغ بیدریغ گذرانید سلطان مصر در حین فرار چنان تعجیل نمود که در وقت تن ولی زیاده از هفت سوار با او نبود وسلطان محمود غازان دو روز در حمص رحل اقامت انداخت انگاه رایت عزیمت بصوب دمشق برافراخت چون بدان بلده جنت نشان رسید ساکنانش را شربت امن وامان چشانیده وفتح قلعه دمشق را بعهده قتلقشاه نوئین گذاشته وبر هریک از بلاد شام معتمدی گماشته مراجعت فرمود وبعد از انکه از اب فرات عبور نمود اهالی قلاع دیار شام سر بخونریزی وفتنه انگیزی براورده شبها از حصارها بیرون آمدند واسبان مغولان را دزدیده هر کس می یافتند می کشتند بنابران امرا مصلحت در معاودت دانسته بهم بیوستند وازنهر فرات گذشته باردوی خاتون ملحق شدند ونوبت دیگر پادشاه بحر وبر بعزم تسخیر شام نهضت نموده اهسته اهسته قطع منازل می نمودند در شهور سنه اثنی وسبعمایه بنواحی حلب رسیده چند روز بعیش وطرب گذرانید بعد از ان استخلاص آن ولایت را با میر قتلقشاه نوئین وچوپان بیک وقوچی دیگر از امرا گذاشته رایت مراجعت برافراخت از انجانب ملک ناصر

جنگیز خانیان

بالشکر او در نواحی دمشق منزل گزید و انتظار غازان خان می کشید چون قتلقشاه نوین و امرا
جلادت آیین از آب فرات گذشته بمحاصرهٔ قلعه حمص مشغول گشتند شخصی از طرف دمشق
رسید و این آوازه شایع گردانید که ملک ناصر هنوز بدمشق نیامده اما دمشقیان باموال فراوان
روی بسوی مصر نهادند بنابران غازانیان بجانب دمشق روان شده بعد ازانکه بموضع مرج صعر
بر سر پشته برآمدند تمام صحرا از لشکر مملو یافتند زیرا که ملک ناصر مراجعت غازان را شنوده بود
و پیشتر آمده القصه روز دیگر از جانبین صفها راست کرده رایت محاربت برافراختند دران روز
امیر چوپان کارزاری نمود ماحی آثار رستم و اسفندیار بود اما عاقبت ملک ناصر بظفر و نصرت
اختصاص یافته قتلقشاه نوین و مولای امیر چوپان و دیگر امرا و اعیان بصوب فرات شتافتند
و مصریان شمشیر در مغولان نهاده قریب ده هزار کس را بقتل رسانیدند و امراء مذکور در صفر
سنه ثلث و سبعمائه در مقام اوجان باردوی غازان خان رسیده پادشاه اسلام ایشان را در موقف
یارغو بازداشت و هریک را بقدر گناه چوب یاساق زده چوپان را بانعام کلاه و کمر ممتاز و مستثنی
گردانید **ذکر انتقال غازان خان از خاکدان جهان** بعد از انهزام قتلقشاه نوین در حومهٔ سرای
از حدود غزوین مرضی بر ذات پادشاه عدالت آیین استیلا یافت و موکب همایون ازان موضع
در حرکت آمده عنان عزیمت بجانب یورت قشلاق تافت در اثناء راه صحت بکلال بازگشت و
ضعف بقوت پذیرفته مهم از علاج مزاج درگذشت غازان خان چون دانست که وقت ارتحال
و زمان انتقال است امرا و نوینان را طلبیده شرط وصیت بجای و برادر خویش الجایتو سلطان را
که در خراسان بود ولی عهد کرده آنگاه روی از مزخرفات جهان فانی بگردانید و نماز دیگر روز یک
شنبه دهم شوال سنه ثلث و سبعمائه بریاض رضوان خرامید خواتین حشمت آیین و نوینان
با وقار و تمکین یکبار عنان شکیبایی و اضطرار از دست داده بناله و زاری و گریه و سوگواری
آغاز نهادند و نعش مغفرت مآب را بتبریز برده بخاک سپردند شرح عمارات و تفصیل
خیرات آن پادشاه خجسته صفات در کتب مبسوطه مذکور است و راقم حروف حوق
علی الاکثار بر ایراد آنها معاف و معذور مدت سلطنت غازان خان بیست و نه ماه بود
و اوقات حیاتش سی و سه سال **الجایتو سلطان بن ارغون خان** در پنجم ذی الحجه سنه
ثلث و سبعمائه از خراسان بخطهٔ اوجان رسید و بعد از اقامت مراسم عزا در پانزدهم
شهر مذکور تخت خانی را بوجود خود مزین گردانید منصب امیر الامرائی را بقتلقشاه نوین

وفات قازان خان

الجایتو بن ارغون

مفوض

الجایتو

مفوض کردانید وامر وزارت را بخواجه رشید الدین وخواجه سعد الدین بازگذاشت اما
بعد از چندگاه خواجه سعد الدین بتصرف در اموال وتوانی متهم گشته بیاسا رسید وخواجه
علیشاه جیلان با خواجه رشید شریک کردید در بهار سنه اربع وسبعمائة سلطان محمد خدابنده
شهر وقلعهٔ سلطانیه را طرح انداخت وباندک زمانی آن قلعه تمام شده دار الملک شد
ودر ایام دولت الجایتو سلطان جمعی از امراء مصر وشام مثل جمال الدین اقوم وقراسنقور از
ملک ناصر روی کردان شده پناه بایلخان آوردند ومنظور نظر وعنایت والتفات کشته شمهٔ
از ظلم وبیداد ملک ناصر بموقف عرض رسانیدند بنابران سلطان محمد خدابنده را هوس تسخیر
آن بلاد در ضمیر جایکیر آمده بعد از ترتیب آلات حرب وتنسیق ادوات طعن وضرب با عساکر
نصرت مآثر بصوب ممالک ملک ناصر نهضت نمود ودر روز یکشنبه غرهٔ رمضان سنه اثنی
عشر وسبعمائة از آب فرات عبور نمود ودر روز جمعه ششم در ظاهر رحبه الشام نزول اجلال
دست داده وامیران روزکار آن قلعه را بکردار در میان کرفتند واز جانبین جنک در انداختند
بعد از کشش وکوشش بسیار بسعی خواجه رشید الدین مهم بر صلح قرار یافت ودر بیست و
چهارم شهر مذکور پادشاه موید منصور عنان مراجعت بمستقر سریر کرامت تافت در
خلال این احوال کپک خان ویسور اوغلان با سپاه فراوان از آمویه کذشتند وبجد تمام وجهد
لا کلام عازم تسخیر ولایات خراسان کشتند امراء ایلخان مثل امیر یساول وامیر علی قوشچی
وغیرهما که در آن مملکت بودند در برابر لشکر ماوراء النهر رفته منهزم شدند واین اخبار بسمع
شریف الجایتو سلطان رسیده عزم یورش خراسان فرمود مخالفان بمجرد استماع این معاودت
نموده بمساکن خویش شتافتند آنکاه ایلخان فرزند رشید خود سلطان ابو سعید را با تجمل
وحشمتی موفور نامزد حکومت خراسان کرده امیر سونج را باتابکی او مقرر ساخت وشاه
زاده در سنه ثلث عشر وسبعمائة بدان جانب روان شده در ییلاق کوشک مراد امیر یساول
وامیر علی قوشچی که از معرکه کپک خان کریخته بودند بموکب عالی پیوستند وچون سلطان ابو سعید
بخراسان رسید شیوهٔ عدل وداد شایع کردانید وجناح رافت وعاطفت بر سر ساکنان آن
دیار بکسترانید بیمن مقدم شاهزاده فتنها آرام یافت ومیان کپک خان ویسور مخالفت اتفاق
افتاده یسور بموافقت ایلخان بخراسان شتافت ودر سنه ست عشر وسبعمائة مرض جان
ستان بر ذات الجایتو سلطان عارض کشت ودر شب عید فطر سال مذکور دست

ابو سعيد بن الجايتو

قضا سجل حیاتش در نوشت بیت بود عید سرمایه خرمی ها در این عید شد اهل ایران غمی
مدت سلطنت سلطان محمد خدابنده دوازده سال بود و اوقات حیاتش سی و شش سال و
او از اکثر سلاطین جنکیزی بتمهید بساط عدالت و تشیید قواعد شریعت امتیاز تمام داشت
و در ایام دولت همت بر ترتیب سادات و علما و اصحاب درس و فتوی کماشت در محبت
اهل بیت علوی بسیار می نمود بنابران اسامی ائمه اثنا عشر را در سکه درج فرمود سلطان
ابوسعید بن الجایتو چون خبر اشتداد مرض پدر را شنید عازم سلطانیه کردید اما پیش از
وصول او قضا کار خود کرد و الجایتو سلطان روی بروضه رضوان آورد و سلطان ابوسعید
در اوایل سنه سبع عشر و سبعمائه بمقصد رسیده بعد از اقامت مراسم عزا در ماه صفر
سال مذکور تخت جهانبانی را بفر وجود همایون مشرف ساخت و بتنظیم امور ملك و ملت
اهتمام نموده رایت عدالت و نصفت برافراخت و منصب امیر الامرای را بچوپان نویان مسلم
داشت و امر وزارت را بدستور سابق بخواجه رشید و خواجه علیشاه کذاشت و بنابر آنکه در
ان زمان پادشاه جهانبانی هنوز در سن دوازده سالکی بود امیر جوپان صاحب اختیار ملك و مال
کشته در جمیع امور من حیث الاستقلال دخل فرموده و در سنه ثمان عشر و سبعمائه بسبب
مخالفت بسبب مخالفت و نزاعی که در میان اصحاب دیوان می باشد خواجه علیشاه حیلان
امرا و ارکان دولت خصوصا امیر جوپان را رشوتها داد تا مزاج سلطان را بر خواجه رشید متغیر
کردانیدند و آن وزیر فاضل نیک نفس را بدرجه شهادت رسانیدند مولانا جلال الدین عتیقی
در تاریخ آن واقعه کوید رشید ملت و دین چون رحیل کرد بعقبی نوشت منشی تاریخ که جاب
بهراة وهم درین سال شاهزاده بیسور در خراسان طریق عصیان پیش کرفته تا مازندران عنان
باز کشید و از جانب دشت قبجاق پادشاه اوزبک بر راه دربند متوجه آذربیجان کردید سلطان ابو
سعیدخان امیر حسین کورکان را تا مر دفع بیسور بیان نمود و خود عازم قشلاق قراباغ کشته امیر
جوپان نیز در عقب امیر حسین روان فرمود در این اثنا خبر وصول پادشاه اوزبک بدربند
شایع شد سلطان ابوسعید نخست ضرورت با اندک سپاهی که همراه داشت بلب آب
کر رفت و حال آنکه در ان جانب آب مخالفان بغارت و تاراج مشغول بودند امیر جوپان که بطرف
خراسان شتافته بود چون به بیلقان رسید و خبر هجوم اوزبکان را شنیده فتح آن عزیمت
کرده با دو تومان لشکر بپادشاه بحر و بر پیوست درین حین ضعفی بر سپاه اوزبک مستولی

کشت

ابو سعید

گشته روی بولایت خویش نهادند وامیرچوپان این معنی را دانسته مانند باد از آب گذشت
وخرمن حیات بسیاری را از مخالفان بتیغ آتش بار سوخته وچوپان نویان بعد از مراجعت
قورمشی پسر ایلناق وجمعی دیگر از امرا که قبل از وصول او باردو بجنگ اورنگ مبادرت نموده
بودند وبحکم پادشاه ملتفت نگشتند ودر موقف یرغو باردو نشسته چوب بیساق زدند
وامراء [illegible] آزرده خاطر شده با خود قرار دادند که هنگام مجال دست بروی نمایند ودر
این اثنا سلطان ابوسعید بجانب سلطانیه نهضت فرموده چوپان بصوب گرجستان
در حرکت آمد وامراء بدعهد فرصت غنیمت شمرده مانند گرگ از عقب چوپان نویان
پویان شدند وچون نزدیک بمنزلش رسیدند چوپان یورت را خالی گذاشته بطرف
عزیمت نمود ومخالفان اردوی چوپان را بباد غارت وتاراج برداده از عقبش بشتافتند
بعد از آنکه بوی باز خوردند حربی صعب روی نموده شکست برجانب چوپان افتاد و
مغلوبی چند گریخته بلطایف الحیل خود را بسلطانیه رسانیدند ناگاه قورمشی وایرنجیق
وتماق وایسنبوقا وایلدورجی وچوپان قراوناس ودیگر امرا با سپاه بلا انتها بعزم تمام
متعاقب چوپان بحدود سلطانیه آمده از سعید زده عبور کردند سلطان ابوسعید
خان چون جلادت دشمنان را مشاهده فرمود با امرا ولشکریانی که در ملازمت او بود
باستقلال ایشان نهضت نمود وچون آن دو لشکر بهم رسیدند مانند بحر اخضر
در جوش وخروش آمده تیغ وخنجر دریکدیگر نهادند در آن معرکه امیر [illegible] وزوجهٔ او
شهزاده کنجیک که پسر بنت امیر شیخ علی بر دست بوسعیدیان کشته بود وعبد
الرحمن ولد امیر قورمشی داد شجاعت وبهادری دادند ونزدیک بآن شد که لشکر پادشاه
را چشم زخمی رسد در آن اثنا سلطان ابوسعید خان بتایید ملک منان شمشیر پهلوانی
آخته بنفس نفیس در میدان انداخت ولشکر ظفر قرین این حالت را مشاهده نموده به
یکبار روی بر دشمنان خاکسار آوردند خون از تیغ مثال باران از میغ فرو بارید ونسیم فتح
وظفر بر پرچم علم شهریار دادکرد زید امیر محتن وتماق واسنبوقا وسنکر کشته بیاسا
رسیدند وقورمشی وپسرش عبد الرحمن وبوقا ایلدورجی وچوپان قراوناس فرار نموده
بالاخره کسان سلطان ابوسعید خان ایشان را نیز گرفته بیاسا رسانیدند وبنا بر شهریار
ایران درین مصاف بنفس خویش آثار جلادت ومردانگی بظهور آورده بود مظفر شد که

منشان لفظ بهادر اضافه القاب همایون نمایند چون در مازندران خبر توجه امیر حسین کورکان شنیده خرابی بسیار کرده مراجعت نمود و امیر حسین از عقب شتافته بیسور بحدود نیشابور رفت و مبلغی بر اهل شهر حمل کرد در این اثنا استماع نمود که امیر حسین در دو فرسخی نیشابور فرود آمد بنابرانکه ان قبل ازان کجیزی وصول یابد از راه طوس بجام آمد و ازانجا مبارکشاه بربوجای و مکتوب را متعاقب یکدیگر بهراة فرستاد و تا بمحاصره ملک غیاث الدین کرت بردارند و ایشان بنواحی شهر رسیدند ملک بقدم مخالفت پیش آمد چند روز نیران قتال و جدال اشتعال داشت در خلال آن احوال شاهزاده بیسور شنود که امیر حسین و سپاه عراق بیشتر شتافته چنان بوضوح پیوست که آن خبر غیر واقع بوده و امیر حسین تا دو ماه دیگر از منزل خود حرکت نخواهد کرد انگاه شاهزاده بیسور در باب رفتن و ایستادن مشورت کرد رایها بران قرار گرفت که بهراة امده در محاصرهٔ آن شهر طریق سعی و اهتمام مسلوک دارند و باین عزیمت رایت توجه افراخته در بیست دوم ربیع الاول سنه تسع عشر و سبعمایه مرغزار سوران منزل ساختند و مدت یکماه بمحاصره و محاربه ملک غیاث الدین را تصدیع دادند چون دیدند که کاری از پیش نمی رود بجانب گرمسیر روان شدند مقارن این حال امیر حسین بهراة رسید باتفاق ملک غیاث از عقب بیسوریان تا میدان زرین رفت و دران مقام بعضی از مخالفان را بدست آورده بیاسا رسانیده مراجعت نمود گویند که شاهزاده بیسور هم دران ولایت بجنگ یکی از اولاد جغتای خان گرفتار شده کشته گشت

ذکر بعضی دیگر از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان و بیان انقضاء اوقات حیات میر چوپان

در سنه احدی عشرین و سبعمایه امیر چوپان شاهزاده ساتی بیک را در سلک ازدواج کشیده صدای عیش و عشرت و ندای سرور و بهجت باوج عیوق رسانید و در سنه اثنی و عشرین میر تیمورتاش بن امیر چوپان که ایالت ولایت روم تعلق بوی میداشت اغاز مخالفت کرد خطبه بنام خویش خواند و امیر چوپان در قلب زمستان متوجه دفع فتنه پسر گشته تیمورتاش بخدمت مبادرت نمود و چوبان نویان او را بند کرده باوردوی خان رسانید سلطان ابوسعید بهادرخان جهت خاطر امیر چوپان رقم عفو بر جریدهٔ جریمه تیمورتاش کشیده نوبت دیگر او را بحکومت ولایت روم سرافراز گردانید و در

سنه ثلث وعشرین خواجه علیشاه جیلان بعرض طبیعی در اوجان بجان ستده خواجه
رکن الدین صاین که نایب امیرچوبان بود وزیر گشت وهم درین حال امیرچوبان دختر خویش
بغداد خاتون را که درحسن وجمال یگانهٔ آفاق بود با امیر شیخ حسن بن امیر حسین بن اقبوق
که شیخ حسن ایلکانی وشیخ حسن بزرگ عبارت ازوست عقد فرموده در سنه خمس وعشرین
سلطان ابوسعید را نسبت ببغداد خاتون تعلقی وتعشقی پیدا شده عنان صبر وقرار یکبار از
دست داد این بیت از غزلیست که دران اوقات نظم نموده   پا بمصر دلم تا دمشق جان بینی
که آرزوی دلم در هوای بغداد است   وچون یاسای چنگیزخان چنانست که هر عورتی که مطلوب
سلطان باشد باید که شوهر او را طلاق دهد وبحرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید محرمی نزد چوبان
روان کرده شمهٔ ازمافی الضمیر اعلام داد امیرچوبان ازاستماع این سخن در غیرت افتاده جوابی ناصواب
گفت وسلطان لب ازین گفت وشنید بربست اما کدورت تمام برحاشیه خاطر عاطرش نشسته
بعد ازان امیرچوبان بملاحظه آنکه چون بعدی میان محب ومحبوب حاصل شود سوزش
عشق فرو نشیند امیر شیخ حسن را با بغداد بقراباغ فرستاد وسلطان طوعا اوکرها بقشلاق
بغداد برد وچون شهریار عالی مقام بمدینه السلام رسید عشق بغداد خاتون بیشتر از پیشتر
برضمیر منیرش مستولی گردید   دوای عشق گویند از سفر جنید چه دانستم   که درد دل مهران مه
خواهد افزون شد بهر منزل   درخلال این احوال صاین وزیر کمال ملک نصرة الدین عادل
لقب یافته بود بهنگام مجال افعال واعمال چوپان واولاد اورا بافتح وجهی عرض مینمود وان سخنان
کالنقش فی الحجر درلوح سلطان عادل مرتسم میگشت ودمشق خواجه بن چوپان که در سلک
مقربان انتظام داشت شمهٔ از تغییر مزاج پادشاه وسعایت وزیر بگوش پدر رسانید چوپان صلاح
خویش دران دید که بولایت دور دست رود وصاین وزیر را همراه برده بوقت فرصت بجزای
آن نعمت رساند لاجرم درفصل بهار ببهانه ضبط ولایت خراسان ازبغداد بسلطانیه رفت و
امیر دمشق خواجه را در کلیات وجزئیات مهم سلطانی باستقلال دخل کردن گرفت چنانچه پادشاه
را از سلطنت جز نامی نماند واینمعنی برخاطر همایون گران آمده درخلوتی شمهٔ ازمافی الضمیر با بعضی
ازنزدیکان درمیان نهاد ودران انجمن شخصی بعرض رسانید که دمشق خواجه با فلان قمای اوتاجی
سلطان که در قلعه سلطانیه می باشد تعلق میورزد وسلطان فرمود که هرگاه دمشق خواجه
بخانه محبوبه رود مرا آگاه گردانید وهم دران ایام که داخل شهور سنه سبع وعشرین وسبعمایه

بود که دمشق خواجه و سلطان برین صورت واقف کشته حکم بقتل او صادر شد اما هیچکس را
یارا نبود که برین امر اقدام نماید بحسب اتفاق درین اثنا سری چند انجا می آوردند کفت تا اوازه در
انداختند که این پسر چوپانست و خواص او که در خراسان کشته کشته اند دمشق خواجه از شنیدن
این خبر بی آرام شده باده کش خود را از حصار بیرون انداخت و روی بوادی فرار نهاد و سلطان
ابوسعید مصر خواجه و اغا لولو را با جمعی بتکامشی او فرستاد و ایشان او را دریافته مصر خواجه
بدست خویش سر دمشق خواجه را ازین جدا کرد آنکاه پادشاه جم جاه نشانها با امرا خراسان
روان ساخت که در کرفتن و کشتن چوبان و اتباع او مراسم سعی و انتقام بجای آورند و همچنین
بدیکر اطراف و ولایات احکام تاکید تمام ارسال داشت که از چوبانیان اثر نکذارند بعد از ان شاه
امیران از سلطانیه نهضت نموده در قزوین رحل اقامت انداخت و خواجه غیاث الدین
محمد بن خواجه رشید را که متن مواقف و شرح شمسیه و تاریخ کزیده و قصیده مصنوع
سلمان بنام نامی او موشح و مزین است وزیر ساخت القصه چون فرستاده سلطان بخراسان
رسید و نشانها با امرا رسانید و بنا بر انکه ایشان در ان زمان یارای مخالفت با چوبان نداشتند
فی الحال کیفیت واقعه را با او در میان نهادند امیر چوبان بر فوت پسر جزع و فزع نموده صاین
وزیر را کشته با هفتاد هزار سوار بعزم انتقام متوجه عراق کشت و چون بسمنان رسید
بملازمت حضرت قطب الاولیا شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره رفته
در حضور آن حضرت امرا را سوکند داد که ازوی روی کردان نشوند آنکاه از شیخ التماس نمود
که باوردوی سلطان رفته خونبهای دمشق خواجه را طلب دارد و در امر مصالحه شرط سعی
و اهتمام بجای آرد حضرت شیخ ایجابا للملتمس بدانجانب توجه فرمود سلطان بوسعید به
تعظیم و احترام آن بزرک عالیمقام قیام نموده بدو پهلوی ادب نشست اما سخن تسلیم خونبهای
دمشق خواجه و صلح چوبان را بسمع رضا نشنود و بعد از مراجعت شیخ چوبان بغرور تمام بطرف
اوردوی پادشاهی عالی کهر روان شده چون بموضع قوهار رسید بین الفریقین یکروزه راه
پیش نمانده امیر محمد صحبک و امیر نیکروز و غیرهما با سی هزار مرد دفتر عهد و پیمان چوبان
بر طاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند و چوبان از باقی امرا و لشکر توهم نموده از راه
بیابان روی بولایت خراسان آورد و اکثر اتباعش متفرق و پریشان کشته چوبان بعزیمت
ترکستان تا کنار آب مرغاب عنان باز کشید در ان منزل از ان خیال پشیمان شده بعلت

غیاث الدین کرت که مربی و بود پناه برد مقارن وصول امیر چوبان بهراة مشهور سلطان ابوسعید بهادرخان بملک غیاث الدین رسید مضمون انکه اکر چوبانرا بیاسا رساند بمواصلت کرده کروه نخبن واخذ املاک اتابک فارس مفتخر وسرافراز ملک حقوق مم وترتیب چوبانرا نابوده انکاشته جلاد را بدیدنش فرستاد وچوبان اغاز قلق واضطراب نموده هرچند التماس فرمود که ملک حق شناس یکنوبت با او ملاقات کند بجای نرسید منسوخ شد مروت معلوم شد وفا در هر دو نام ماند چو سیمرغ وکیمیا انکاه امیرچوبان بملک پیغام فرستاد که سه وصیت مرا بجای آرد اول انکه بفرماید که سرش را از تن جدا کنند جهت نشانه یک انکشت مرا که دو سر داشت باردو فرستد دیکر انکه سعی نماید که جسد مرا بمدینه رسول صلی الله علیه وسلم برده در عمارتی که دران موضع متبرک ساخته مدفون کرداند سیم انکه پسرش جلایخانرا که از خواهر سلطان متولد کشته زنده باردو فرستد ملک لطف نموده این ملتمسات را قبول فرمود جلاد چوبانرا بخفه هلاک ساخت وانکشت او را باردو فرستاد وان نشانه در محرم سنه ثمان وعشرین وسبعمایه بدانجا رسیده حسب الحکم در سر اردو و بازار اویختند ودر زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفرقرین کرده در اثناء راه شنود که بغداد خاتون را امیر شیخ حسن طلاق داده واو بحرم پادشاه درآمده وبغایت صاحب اختیار است ملک بی مروت از استماع این خبر غرق دریای حیرت کشته کسی بخراسان روان ساخت که تا جلایخانرا که در آن اوان در حسن وملاحت همتا نداشت از میان برداشت وخود بقراباغ رفته بعز زمین بوس سلطان ابوسعید فایز کشت اما بواسطه اعتبار بغداد خاتون مهم او از پیش نرفت بلکه ملک را در اردو موقوف کردانید تا کسان بخراسان فرستاده تابوت امیرچوبان وجلاد خانرا باوجان اوردند انکاه سلطان ابوسعید مبلغ چهار هزار دینار برخرج محمل افزود تا حاجیان آن دو تابوت را همراه خویش بمکه برده از انجا بمدینه رسانیدند وبخاک بسپردند وچون از قبل امیرچوبان وبعضی از اولاد و اقربای او بعضی کشته شده وبرخی در اطراف عالم سرکردان شدند چنانچه تفصیل ان در تاریخ مبسوط مسطور است کویند که امیرچوبان مردی خیر عادل بود ودر تقویت دین سعی می نمود رحمه الله علیه رحمة واسعة

ذکر مشرف شدن بغداد خاتون بنکاح سلطان ابوسعید وبیان وفات آن پادشاه عالی جناب صاحب تایید

مشاطکان عرایس اخبار چنین اخبار نموده اند که پیش از کشته شدن چوبان نوبان شهریار کامران قاضی مبارک شاه را طلبیده کفت پیش امیر شیخ حسن

جنگیز خانیان

رو و به حیله که توانی او را از بغداد خاتون بگذران قاضی بحسب فرمان بعبارتی که دانست
شمهٔ از این حکایت بدیع بسمع امیر شیخ حسن رسانید و شیخ حسن از ترس خان مفارقت
جانان اختیار کرده بعد از انقضاء زمان عدت خسرو عالی منزلت او را در حبالهٔ نکاح در آورد
و بغداد خاتون پای بر مسند عزت نهاده در امور ملکی و مالی دخل کرد در شهور سنه اثنی
و ثلثین و سبعمائه جمعی از حاسدان بشرف اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ
حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع است سلطان شیخ حسن را بقلعهٔ کماخ
روان ساخت و خاتون را از درجهٔ اعتبار بینداخت و خواتون را از درجهٔ اعتبار و بعد از آنکه
تحقیق این سخن عوده کذب مفسدان ظاهر شد نوبت دیگر بغداد خواتون منظور نظر
عنایت گشته امیر شیخ حسن قدم بر سریر حکومت روم نهاد و در اواخر خمس و ثلثین
پادشاه اوزبک آهنگ ایران و اذربیجان کرد بنابران سلطان در اوایل سنه ست و ثلثین عازم اران
شد و در حدود شیروان بواسطه حرارت و عفونت هوا مرضی بر ذات اشرف اعلی عارض
گشته بعد از پانزده روز فی الجمله صحتی روی نمود و پادشاه بحمام رفته نکس کرد و در سیزدهم
ربیع الاخر سال مذکور بجوار رحمت ملک غفور انتقال فرمود گر بگرید شاخ سوز بخت کی
باشد بعید بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید نعش مغفرت مآب را بسلطانیه
آورده بخاک سپردند وفات حیاتش سی و دو سال و مدت سلطنتش نوزده سال در مقدمه
ظفرنامه مسطور است که سلطان بوسعید در اواخر ایام حیات دلشاد خواتون کم التفاتی
آغاز نهاد بنابران خواتون بیوفا سلطان را زهر داد و الله اعلم بالصواب از نسل اریق
بوکا بن تولی خانست و او بعد از وفات سلطان ابوسعید بسعی خواجه غیاث الدین محمد
وزیر بر سریر سلطنت نشست و بغداد خواتون را که بنظر استخفاف در وی می نگریست
بدوستی پادشاه ازبک و زهر دادن سلطان مغفور متهم داشته بقتل رسانید ناگاه لشکر
بلب آب کر کشیده اوزبکان را منهزم گردانید و چون امیر علی پادشاه که خال سلطان ابوسعید
بود در آن زمان بحکومت دیار بکر اشتغال می نمود از سلطنت اربه خان واقف گشته رایت
خلافت برافراشت موسی خان بن علی بن باید و خان را بپادشاهی برداشت و روی باربه خان
نهاد و اربه خان بحسن اهتمام خواجه غیاث الدین محمد لشکر بیحد فراهم آورده بجانب دشمنان
نصب کرد در روز چهارشنبه هفدهم رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمائه در نواحی

وفات ابو سعید

اربه خان

نعقه

271

نعقه هردو لشکر بهم رسیده دست بتیغ وخنجر بردند وبواسطهٔ غدر بعضی از امرا انکبانکت
بر سپاه اربه خان وزیده منهزم کشت وخواجه غیاث الدین محمد لحظهٔ پای ثبات فشرده چون
دید که کار از دست رفت روی بوادی کریز نهاد وامیر علی پادشاه کسان بتکامشی وی پادشاه
فرستاد تا او را کرفته باردو فرستادند ودر بیست ویکم رمضان سال مذکور آن خواجه
فاضل نیک اخلاق را شربت شهادت چشانیدند وهم دران ایام اربه خان نیز بدست
لشکریان علی پادشاه افتاده رخت هستی بباد داد موسی خان در شوال سال مذکور در موضع
اوجان افسر خانی برسر نهاد وزمام اختیار ملک ومال را بدست امیر علی پادشاه داد
امیر شیخ حسن بن امیر حسین بن اقبوقا جلایر که پسر عمهٔ سلطان ابو سعید بود وبحکومت
دیار روم اشتغال مینمود وچون این وقایع را شنید محمد بن برلقتغ بن ابیسن تمور بن
انبارجی بن نوبکار تیمور بن هلاکو خان را به پادشاهی برداشته علم عزیمت بجانب تبریز
برافراشت وموسی خان وعلی پادشاه باستقبال روان شده در چهاردهم ذی حجه مذکوره
در موضع نوشهر تلاقی فریقین روی نمود وعلی پادشاه پیش امیر شیخ حسن کس فرستاد
که دو پادشاه بر سر یک ملک با هم نزاع دارند چه ضرورست که پای ما و تو در میان باشد اکنون
مصلحت آنست که هر یک با اتباع بر سر پشتهٔ برانده ایشانرا بهم کذاریم تا خود فلک
از پرده چه آرد بیرون   امیر شیخ حسن این سخن را قبول نموده با دو هزار مرد صف
شکن بر فراز نشسته شتافت واتش قتال اشتعال یافت محمد خان عنان بصوب
هزیمت تافت درین اثنا علی پادشاه بفراغ خاطر بر لب آبی فرود آمده بتجدید وضو
مشغول کشت وامیر شیخ حسن آن حال را مشاهده کرده با سواران آسوده
ازان پشته فرو ریخت وعلی لغو چون علی پادشاه را با خاک بر آمیخت موسی خان بعد
از استماع این خبر فرار نموده محمد خان بازکشته بشیخ حسن نویان پیوست محمد خان
پس از انهزام موسی خان باتفاق شیخ حسن نویان باوجان رفته بر تخت خانی نشست
وامیر شیخ حسن بضبط امور مملکت واستمالت سپاهی ورعیت مشغول کشته
بازماندکان خواجه غیاث الدین محمد وزیر را در پناه شفقت ورعایت خانی داد ودلشاد
خاتون بنت امیر دمشق خواجه بن چوبان را که در سلک خواتین سلطان ابو سعید خان انتظام
داشت در حبالهٔ نکاح آورد صح که واجب شد طبیعت را مکافات بوقا تیمور خان از نسل

موسی خان

محمد خان

بوقا تیمور

براد جنکیزخان بود ودر شهور سنه سبع وثلثین وسبعمائه بسعی شیخ علی ولد امیر شیخ
علی قوشجی که حکومت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت وتحریک امیر علی جعفر که از
امیر شیخ حسن کریخته بود پای بر سریر سلطنت نهاد وعازم تسخیر عراق کشته جون بحدود
اذربیجان رسید موسی خان با قوم اویرات بوی پیوست ومحمد خان وشیخ حسن نویان به
استقبال مخالفان مبادرت نمود فی منتصف ذی قعده سنه مذکوره در صحرای کره رود
هردو لشکر بهم بازخوردند طغاتیمور پیش از استقلال نایره حرب وقتال عنان ممالک وتماسک از
دست داده روی بخراسان نهاد ولحظه پای ثبات فشرده او نیز منهزم کشت بعد ازجند روز
بجنك مردم شیخ حسن نویان کرفتار شده در روز عید اضحی بیاسا رسید امیر شیخ حسن بن تیمورتاش
که شیخ حسن کوجك عبارت از وست در ولایت روم نشو ومی برد در شهور سنه ثمان وثلثین
وسبعمایه بهوس حکومت حیله اندیشید وغلام ترك نژادی قراجری نام را که با پدرش مشابهتی
داشت نزد خود اورده آوازه درانداخت که پدرم تیموتاش که بعد از قتل امیر جوبان بمصر شتافته
بود وتا این سخن مردم را باور آید مادری خودرا بقراجری داد وپیاده در رکابش میرفت
بنابران لشکر فراوان بخدمت ایشان کمر بستند وشیخ حسن کوجك بس از ترتیب اسباب
حرب والات طعن وضرب بجانب اذربیجان روان کشت محمد خان وامیر شیخ حسن بزرک
عازم دفع مخالفان شدند ودر عشرین ذی حجه مذکوره در حدود الاتاق لشکر روم
وعراق بهم رسیده شیخ حسن کوجك ظفر یافت وشیخ حسن ایلخانی بجانب تبریز شتافت
محمد خان بدست دشمنان افتاده در سن صبی رخت هستی بباد داد درین اثنا قراجری
تیموتاش شده خیال استقلال بخاطر آورده ناکاه کاردی بر شیخ حسن کوجك بجانب
کرجستان کریخت وحال پدر مزور را اظهار نموده بخدمت شهزاده ساتی بیك بنت
الجایتو سلطان وپسرش امیر سیورخان پیوست وتیمورتاش مزور بعزم روم شیخ حسن
ایلکانی متوجه تبریز شد اما بعد از تلاقی فریقین کریخته باتفاق قوم اویرات بجانب
بغداد شتافت وامیر شیخ حسن عنان عزیمت بطرف سلطانیه تافت شهزاده
ساتی بیك بنت الجایتو در سنه تسع وثلثین وسبعمائه باشارت امیر شیخ حسن
جوبانی پای بر مسند جهانبانی نهاده متوجه سلطانیه کشت وامیر شیخ حسن ایلکانی
این خبر را شنیده بقزوین رفت وازانجا بعزم کین بیرون امده قبل از وقوع جنك صلح کرده

حسن بن تیمورتاش

ساتی بك

بوقوع

جهان تیمور خان

بوقوع انجامید وشاهزاده ساتی بیک وامیر شیخ حسن کوجک بایران واذربیجان شتافته امیر
شیخ حسن بزرک در سلطانیه رحل اقامت انداخت ودر ماه رجب سال مذکور طغا تیمور
خان نوبت دیکر عزم استخلاص عراق واذربیجان کرده وجون بساوه رسید امیر شیخ حسن
بزرک بوی پیوست وشاهزاده ساتی بیک با امیر سیورغان وشیخ حسن کوجک از اران باوجا
آمد درین اثنا قوم اویرات قراجری تیمورتاش شده را قید کرده باوردو آوردند وهمان لحظه
بحکم ساتی بیک سرش از تن جدا ساختند بعد از ان امیر شیخ حسن جوبانی اغاز مکر وتزویر کرده
بطغا تیمور خان پیغام فرستاد که اکر پادشاه در قصد امیر شیخ حسن ایلکان با ما اتفاق نماید
من شهزاده ساتی بیک را در عقد وی آرم وبنده وار طریق خدمت مسلوک دارم طغا تیمور
این سخن را راست پنداشته بعد از امد شد سفرا وثقه مشتمل بر موافقت شیخ حسن
جوبانی ومحتوی بر مخالفت وقصد شیخ حسن ایلکانی در قلم آورد وپیش شیخ حسن کوجک
فرستاده آن امیر پر مکر وتزویر نیم شبی بکنار اوردوی امیر شیخ حسن بزرک شتافته
بعضی از نوابش را طلب داشته کفت هرچند شیخ حسن اقا با دشمنانی که درباره او این نوع
خیالات فاسد دارند ودم از دوستی میزنند ما نمی خواهیم که ضرری بوی رسد وخط طغا تیمور
را بدیشان داده بازکشت جون امیر شیخ حسن بزرک آن کلمات را شنید وآن کتابت را دید
عرق حمیت بکاخ دماغش تصاعد نموده یکی از مخصوصان طغا تیمور را طلبیده وعهدنامه
بمطالعه او رسانید آن شخص سر خجالت پیش انداخته نزد پادشاه رفت وکیفیت واقعه
بازکفت طغا تیمور از حیله شیخ حسن جوبانی انکشت تعجب بدندان کرفته از غایت سرمندکی
همان شب بطرف خراسان روان شد جهان تیمور خان بن الافرنک بن کیخاتو خان بعد از
مراجعت طغا تیمور امیر شیخ حسن ایلکانی اورا بخانی برداشته روی بطرف بغداد آورد
واکثر ولایات عرب را تصرف نموده خطبه وسکه بنام او کرد سلیمان خان از احفاد یشموت
بن هلاکو خان بود در اواخر سنه تسع وثلثین وسبعمائه بسعی شیخ حسن جوبانی شهزاده
ساتی بیک را در حباله نکاح اورده پای بر سریر جهانبانی نهاد ودر شوال سنه اربعین باتفاق
امیر شیخ حسن باوجان رفت ودران مقام خلق فراوان در ظل رایت ایشان جمع آمدند
درین اثنا امیر شیخ حسن بزرک با جهان تیمور خان آهنک اذربیجان کرد سلیمان خان وامیر
شیخ حسن کوجک روی باو آورده در نواحی بغتو قتال بوقوع انجامید وشکست بر لشکر

سلیمان خان

بغداد افتاده امیر شیخ حسن ایلکانی چون بدار السلام رسیده رقم عزل بر صحیفهٔ احوال جهان تیمور خان که بغایت بی قابلیت بود کشید و در سنهٔ احدی واربعین امیر شیخ علی کاون عم برادر خویش طغا تیمور خان متوجه تسخیر عراق و اذربیجان کشت ازین جانب ملک اشرف بن تیمور تاش بن جوبان باشارت برادر خود شیخ حسن بمحاربتش مبادرت نموده شیخ علی کاون منهزم شد و پس از وصول بخدمت برادر بحرب سربداران رفته کشته کشت و در شهور سنهٔ ثلث وخمسین وسبعمایه طغا تیمور خان نیز بر دست خواجه یحیی سربدار بقتل رسید چنانچه شمهٔ ازین حکایت کذشت القصه امیر شیخ حسن جوبان بعد از انهزام شیخ علی بجانب دیار بکر و بلاد روم لشکر کشیده از قتل و غارت و خرابی شهر و ولایت دقیقهٔ مهمل نکذاشت و در ضمان صحت و سلامت مراجعت کرد و در سنهٔ اربع واربعین وسبعمایه سلیمان خان و امیر یعقوب شاه را با طایفهٔ از امرا بروم فرستاد و ایشان منهزم باز آمده امیر شیخ حسن یعقوبشاه را بسبب تقصیری که در جنک رومیان کرده بود مقید و محبوس کردانید و خاتون امیر شیخ حسن عزت ملک که با یعقوبشاه محبت میورزید بتصور آنکه شوهر پی بفسق او برده و یعقوبشاه را بدین سبب کرفته متوهم شد و دو سه زن را با خود متفق ساخته در شب سه شنبه بیست و هفتم رجب سال مذکور بفشردن خصیهٔ شیخ حسن را بشهرستان عدم فرستادند خواجه سلمان درین باب فرماید بیت

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چل و چار ؛؛ در اخر رجب اتفاق حسن
زنی چکونه زنی خیرات حسان ؛؛ بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن
کرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت ؛؛ زهی خجسته زنی خایه‌دار مردافکن

و آن زنکان بکار با اعوان و انصار روز دیکر پوشیده و پنهان از قصر سلطنت فرار نموده دو روز ازین قضیهٔ غریبه مخفی مانده در روز سیم امرا و اعیان بر کیفیت واقعه واقف شدند و بعد از جست و جوی و تک و پوی عزت ملک و سایر قبیله را بدست آورده هلاک ساختند

ملک اشرف

ملک اشرف بن تیمور تاش در وقت قتل برادر با عم خویش امیر یاغی باستی در حدود شیراز بود و چون این خبر بدیشان رسید بتبریز آمدند درین اثنا امیر سیورغان که در قراحصار روم محبوس بود خروج کرده کوتوال قلعه را کشتند و بملک اشرف و یاغی باستی پیوسته و سلیمان خان جمعیت امرا را مشاهده نموده بطرف دیار بکر رفت و هر چند میان ایشان طریق اتفاق مسلوک بود اخر الامر خلاف واقع شد و یاغی باستی و سیورغان شبی از تبریز بیرون رفته عازم جوی کشتند ملک اشرف نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده در صحرای اغناباد تلاقی فریقین دست داده شکست

وفات حسن ایلخانی

برجانب سیورغان ویاغی باستی افتاد وانکاه ملک اشرف در موضع نابل نزول نمود نوشیروان
نامی را بر تخت خانیت نشاند حکم کرد که اورا نوشیروان عادل کویند بعد ازانکه بکنجه رفت قاضی
محیی الدین بردعی جهت مصالحه از نزد یاغی باستی وسورغان پیش او آید وملک بصلح رضا داده
سیورغان بروی اعتماد نمود وبردست امیر ایلکان ولد شیخ حسن بزرک بقتل رسید ویاغی
باستی نزد برادرزاده رفته باتفاق متوجه تبریز شدند وچون بمقصد نزول نمودند ملک اشرف
عم بزرکوار را بنوعی هلاک ساخت که هیچکس را بر چکونکی واطلاع نیفتاد انکاه از روی استقلال
علم حکومت افراخته نایرهٔ ظلم وبیداد مشتعل کردانید چنانکه هرکس توانست از ایران واذربیجان
کریخته خودرا بماءمنی رسانید ودر اول بهار سنه ثمان واربعین وسبعمائه ملک اشرف بعزم
رزم شیخ حسن ایلکانی بجانب بغداد رفت وامیر شیخ حسن در شهر تحصن جسته ملک
بعد از چند روز که بمحاصره مشغول بود هراسان کشته بطرف تبریز مراجعت نمود ودر محرم
سنه احدی وخمسین وسبعمائه لشکر باصفهان کشیده در تضییق اهل شهر کرفتند
وچون پنجاه روز اصفهانیان بجنک وجدال پرداختند خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده دو
هزار دینار سرخ بموازی صد هزار دینار اجناس نزد ملک اشرف روان ساختند تا مراجعت
نمود ودر ثمان وخمسین جانی بیکخان که پادشاه عادل مسلمان بود وبکرات خبر ظلم وجور
ملک اشرف را شنود وازدست قبچاق براه دربند متوجه اذربیجان کشت وبعد از وصول
بر اشرف ظفر یافته اورا بدست آورده بقتل رسانید وپسر خویش بیردی بیک را در تبریز
کذاشته بنفس نفیس علم معاودت برافراشته وپس از کذشتن اندک زمانی خبر بشاهزاده
رسید که پدرش بمرض موت کرفتار است لاجرم ترک اذربیجان داده متوجه دشت کشت
واخی جغا نامی بران ولایت استیلا یافته باخبار سنن سیئه ملک اشرف مشغول شد

سلطان اویس بن شیخ حسن ایلخانی

ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی ونشستن پسرش سلطان اویس بر سریر جهانبانی

در شهور سنه سبع وخمسین وسبعمائه وفات امیر شیخ حسن بزرک در بغداد اتفاق
افتاد وپسرش سلطان اویس قدم بر مسند سلطنت وجهانکیری نهاد ودر سنه تسع
وخمسین سلطان اویس عزم تسخیر اذربیجان فرمود واخی جوق تا کوه سنتای باستقبال
شتافته منهزم شده بتبریز معاودت نمود وسلطان اویس متعاقب بدان بلده رسیده
اخی جوق بنخجوان کریخت وسلطان عمارت رشیدی را بیمن مقدم شریف مزین کردانید

درماه رمضان جهل وهفت تن از امرای سترفی را که سر خلاف داشتند بیاسا رسانید
بنابران جمعی از اشراف داعیان باخی جق پیوسته خدمتش بقراباغ ایران آمد سلطان امیر
علی بیلیق را بدفع او نامزد کرده امیر علی بواسطهٔ کینه که از سلطان در دل داشت از اخی
جوق منهزم گشت وبالشکرهای منهزم شده سلطان بجانب بغداد مراجعت نمود
ودر بهار سنه ستین امیر محمد مظفر لشکر باذربیجان کشیده اخی جوق را منهزم کردانید
وجون روزی جند در تبریز رحل اقامت انداخت اوازهٔ وصول سلطان ویس شنیده
رایت معاودت برافراخت وسلطان بدانجا رسیده اخی جوق را بدست آورده کردنش را
از بار سر سبک کرد ودر سنه خمس وستین خواجه مرجان که از قبل سلطان ویس حاکم بغداد
بود اغاز مخالفت وعصیان نمود وسلطان بجانب دار السلام شتافته بعد از محاربه انهزام
یافت واز در عجز ونیاز آمده دروازه های بغداد بکشاد وسلطان ویس رقم عفو بر جریدهٔ گناهش
جرایمش کشیده دران خطه دلکشا دنوای عشرت ونشاط بمنزل زهرهٔ زهرا رسانید
وپس از یازده ماه که توقف نمود از راه دیار بکر بموصل رفته وآن بلده را مفتوح ساخته رایت
نصرت آیت بجانب ماردین برافراخت وازانجا براه صحرای مرنش وقرکلیسا بتبریز رفت
وفصل شتا دران دیار بسر برده در تیره ماه بار ببغداد آمده ودر اوایل بهار نوبت دیکر بتبریز
خرامید ودر سنه اثنی وسبعین وسبعمائه سلطان اویس بجنگ امیر ولی که بعد از قتل
طغاتیمور خان بر ولایت مازندران استیلا یافته بود توجه نمود ودر حدود ری تلاقی فریقین
دست داده شکست بر لشکر امیر ولی فتاده سلطان تا شمنان از عقب دشمنان رفته مراجعت
فرمود ودر اواخر ربیع الاول سنه ست وسبعین مرضی صعب بر ذات شریف سلطان
اویس عارض گشت امرا وارکان دولت وقاضی شیخ علی وخواجه شیخ علی کحجانی برسر
بالین آن خسرو معدلت آیین آمده وصیت طلبیدند جواب داد که ولایت عهد تعلق
بحسین میدارد وحکومت بغداد بشیخ حسن آن طایفه گفتند شیخ حسن برادر بزرگتر است
باین معنی همداستان نخواهد شد سلطان گفت شما میدانید مرا این سخن را بر اجارت
حمل کرده شیخ حسن را مقید ساختند بعد از آن سلطان اویس را مجال تکلم نماند ودر
شب دویم جمیدی الاول سال مذکور برحمت ملک غفور واصل شد ودر همان شب شیخ
حسن بقتل رسیده سلطان اویس را در پیران شیروان وشیخ حسن را در عمارت

حسین بن سلطان اویس

وشتغبه بحاک سپردند رحمهما الله تعالی سلطان حسین بن سلطان اویس در روز دوم ماه مذکور باتفاق جمهور امرا تخت سلطنت را بفر طلعت ماه سیما اراست وفرح ونشاط وندای تهنیت وانبساط برآمد از جیب و راست در اوایل بهار سنه تسع وسبعین وسبعمائه سلطان حسین بجانب قلعه ارجیس که تحت تصرف قرامحمد ترکمان بود لشکر کشیده مهم بصلح انجامید وقرامحمد بعد از مراجعت سلطان بملازمت مبادرت نموده مشمول عنایات والتفات گردید ودر سنه ثمانین جمعی از امراء سلطان حسین مثل اسرائیل وعبد القادر ورجانشاه بواسطه تسلط واستیلاء عادلاقا گردن از طوق اطاعت وانقیاد پیچیده روی ببغداد آوردند وعادلاقا حسب الحکم از سلطانیه عازم دفع مخالفان شد در نواحی آب کرکان بدیشان رسید واکثر عاصیان را بیاسا رسانیده عنان مراجعت معطوف گردانید در این اثنا جمعی از امرا امیر اسمعیل بن امیر زکریا را که از قبل سلطان حسین حاکم انجا بود بقتل آوردند وشیخ علی بن شیخ حسن بر تخت حکومت نشاندند چون این خبر بسلطان حسین رسید استمالت نامه فرستاده آن مملکت را بروی مسلم داشت وبنابر انکه در ملازمت شاهزاده شیخ علی کسی نبود که از عهده ضبط مملکت وباسایش رعیت بیرون آمد پیر علی باوک را که در جمله نوکران پدرانش بود در ان اوان از قبل شاه شجاع در ششتر حکومت مینمود طلب داشت وپیر علی ببغداد آمده من حیث الاستقلال در امور ملک ومال دخل کرد واکثر ولایت عراق عرب را در تحت تصرف آورد وچون سلطان حسین وعادلاقا از استیلاء پیر علی باوک خبر یافتند با سپاهی موفور بجانب دار السلام بغداد شتافتند وشاهزاده شیخ علی وپیر علی بنابر انکه از مقاومت عاجز بودند شهر را گذاشته بطرف ششتر توجه نمودند وسلطان حسین بطرف وخرامیده نوای عیش وعشرت باوج عیوق رسانیده وعادلاقا از عقب مخالفان شتافته بعد از محاصره قلعه ستر باشاهزاده شیخ علی صلح کرد وبر انجمله که بششتر قناعت فرماید ودیگر بدار السلام بغداد تعرض ننماید انگاه ببغداد باز گشته از انجا با اکثر لشکر بسلطانیه رفت ودر فصل زمستان شاهزاده شیخ علی وپیر علی بنابر استدعاء بعضی از مردم بغداد روی بدان عده نهادند وسلطان حسین محمود دواتی ومحمد قبچاق را در برابر فرستاده آن دو امیر بدست پیر علی باوک اسیر گشتند وخلقی کثیر از لشکریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از استماع این خبر عنان عزیمت بلکه هزیمت بصوب تبریز معطف

کردانید ودر راه مشقت بسیار کشیده بهزار حیله بدان بلده رسید در اوایل سنه اربع وسے
وثمانین وسبعمائه که عادلاقا بفتح قلاع ری اشتغال مینمود وسلطان حسین اکثر امرا ولشکر
بایر بمددش فرستاده بود سلطان احمد بن سلطان که در تمام جهان مثل او هفاکی پیدا نی
شد بخیال مخالفت برادر از تبریز باردبیل رفت وهرچند سلطان حسین کس فرستاده التماس
مراجعت نمود بجای نرسید بلکه سلطان احمد لشکری فراهم کشیده در یازدهم سفر سال
مذکور مانند بلای ناکهان بتبریز درآمد سلطان حسین متحیر وسراسیمه کشته در کوشه
پنهان شد ودرهمان شب بدست برادر افتاده بقتل رسید کویند که سلطان حسین جوانی
صاحب جمال عشرت درست بود وکاهی برافعالی که نامناسب سلطنت بلکه ملایمت حالت
رجولیت نبود اقدام نمود **سلطان احمد بن سلطان ویس** بعد از قتل سلطان حسین بر
مسند حکومت نشست وبرادر دیکرش سلطان بایزید کریخته بعادلاقا پیوست اقا اورا بپاد
شاهی برداشت سلطان بنابرانکه هنوز تمکن پیدا نکرده بود روی بوادی فرار آورده بطرف
مروند توجه نمود انکاه عادلاقا بتبریز شتافت واز انجا عنان عزیمت بتکامشی سلطان احمد
یافت ودراثنا راه بعضی از امرا بهواخواهی سلطان با عادلاقا آغاز مخالفت کرده بدین جهت
بسلطانیه باز کردید وسلطان احمد نوبت دیکر بتبریز خرامید درخلال این احوال خبر متواتر رسید
که شاهزاده شیخ علی وپیر علی باوک بعزم ستیز وآویز متوجه تبریزاند سلطان باستقبال مخالفان
روان کشت ودر حوالی هفت رود هردو لشکر بهم رسیده عمر قپچاقی که در جوانغار سلطان
بود صف ویلان ساخته بشاهزاده شیخ علی ملحق شد بنابران سلطان احمد پشت بر معرکه
کرده از راه خوی بنخچوان رفت وبقرا محمد ترکمان پیوست وقرا محمد میان بمعاونت سلطان
بسته باپنجهزار مرد بجانب شاهزاده شیخ علی وپیر علی باوک درحرکت آمدند واین نوبت
نسیم فتح ونصرت بر رایت سلطان احمد وزید شاهزاده شیخ علی وپیر علی بقتل رسیدند
وترکمانان با اموال فراوان بیورت خود بازکشته سلطان احمد بتبریز رفت بعد از ان میان
سلطان وعادلاقا وقایع لاتعدد ولاتحصی بوقوع انجامید وهنوز نایره منازعت مشتعل
بود که حضرت صاحب قران روی بعراق آورده مهر ایشان شکل دیکر پیدا کرد وبعضی
دیکر از احوال سلطان احمد وکیفیت قتل او درموضع خود سمت تحریر خواهد یافت
انشاء الله تعالی اکنون وقتیست که قلم طایر سحر پرداز از ایران بتوران پرواز نماید وذکر

احمد بن سلطان اویس

سلطنت جقتای خان و اولاد او که تا غایت بنابر اقتضای سوق کلام قلمی شده در حین بیان آید والله الموفق والمعین

ذکر سلطنت جقتای خان و اولاد و اقربای او در مملکت توران

جقتای خان ع که چنکیزخان را دوم پور بود بوفور هیبت و سیاست و اطلاع بر دقایق امور یاسا و توره از سایر برادران امتیاز داشت و چنکیزخان بهنکام قسمت ممالک حکومت دیار ماوراالنهر و بلاد اوبغره و کاشغر و بدخشان و بلخ تالبوی باز کذاشت و اورا بقراجار نویان بن سوغو صحن که پنجم حضرت صاحب قرانست سپر و چون چنکیزخان رخت بعالم دیکر برد جقتای خان بش بالغ را دارالملك ساخته اکثر اوقات بملازمت برادر کهتر او کدای قاآن می پرداخت و مهما امکن در تعظیم و تکریمش مبالغه مینمود و بی مشورت و استصواب امیر قراجار در هیچ کار دخل نمیفرمود از بدایع وقایع که دران ایام دست دادیکی انست که در شهور سنه ثلثین و ستمائه در تاراب که دهی است در سه فرسخی بخارا که دهی است شخصی محمود نام شقاوت فرجام پیدا شده اغاز شید و زرق کرده باندک زمانی خلق بسیار از عوام الناس بخارا و غیر ایشان بخدمتش کمر بستند و محمود تارابی باستظهار مریدان بر بلده بخارا استیلا یافته داروغه جقتای خان با انصار و اعوان عنان بصوب فرار تافت و تارابی دران خطه خطبه بنام خویش خوانده بعضی از ایمه و اکابر بخارا بقتل آورد و دست رنود و اوباش را قوی کردانید چنانچه بخانهای متمولان میرفتند و هرچه میخواستند میکرفتند و از انجانب داروغه و امرای جقتای خان که بصوب هزیمت شتافته بودند سپاهی جمع ساخته و رایت عزیمت بطرف بخارا برافراختند محمود تارابی نیز با جمعی کثیر آهنک جنک کرده مغولان را استقبال نموده و چون تلاقی فریقین دست داد هیچکس از سپاه مغول بواسطه کرامات شیخ زراق دلیر بر جنک اقدام نمینمود اما از شست قضا تیری عمرنوسا بمقتل تارابی رسیده او را بعالم آخرت رسانید و بجهت کثرت کرد و غبار هیچ افریده بران حال مطلع نکردید مغولان سجان باد و خاک را حمل بر کرامات تارابی کرده منهزم کشتند و اتباع شیخ مقتول از عقب رفته قریب ده هزار مغول را کشتند و چون بمعسکر مراجعت نمودند و مقتدای خود را نیافتند شیخ غیبتی فرموده اند برادرانش محمد و علی را قایم مقام کردانیدند القصه بعد از انکه این اخبار بسمع امیر قراجار رسید ایلدور نویان و چکین قورچی را بدفع این فتنه نامزد کرد و ایشان با لشکر فراوان بطرف بخارا رفته مهم بهادران تارابی را بر حسب دلخواه ساختند و بعزم قتل و غارت علم اقتدار برافراختند اکابر و اشراف بخارا شرایط

نیاز و نثار بتقدیم رسانیدند و درخواست فرمودند که چندانی قتل و غارت را موقوف دارند که صورت
واقعه را عرضه داشت قراجار نویان کرده شود تا بهر نوع که حکم صدور یابد لشکریان عمل نمایند امرا
بدین جانب راضی گشته چون عریضهٔ بخاراییان بمطالعهٔ قراجار نویان رسید قلم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ
ایشان کشیده یرلیغ جقتای خان فرستاد که مغولان دست از سفک دما و غارت بلدهٔ بخارا
باز دارند لاجرم بخاراییان هم از عذاب تارابیان و هم از تسلط و تغلب مغولان خلاص گشتند و وفات
جقتای خان در ذی قعدهٔ سنه ثمان و ثلثین و ستمائه موافق اودییل اتفاق افتاد و بعد از وی سی
کس را از اولاد و اقربای او در بلاد توران نعمت سلطنت دست داد اول بیسو منکاء بن جقتای
خان دویم قراهلاکو بن متوکاء بن جقتای خان که بعد از فوت بیسو منکاء بسعی قراجار نویان پاد
شاه شد و نویان مشار الیه در ایام دولت او فی سنه اثنی و خمسین و ستمائه از عالم رحلت نمود
مدت عمرش هشتاد و نه سال بود سیم ارغنه خاتون بنت نور ایلچی کورکان که منکوحهٔ قرا
هلاکو بود و از وی پسری داشت مبارکشاه نام و بسبب صغر سن سر مادر بعد از فوت شوهر
متصدی امر سلطنت گشت چهارم نالیغو بن بایدار بن جقتای خان که در میان مورخان بالغو
اشتهار یافته و لشکرکش و امیر الامراء نالیغو ایجل نویان بن امیر قراجار بود پنجم مبارکشاه بن
قراهلاکو که بعد از فوت نالیغو باهتمام ایجل نویان متصدی ضبط ایل و الوس گشت ششم
براق خان بن بیسو نتوا بن مبتوکان که در ایام دولت خود لشکر بخراسان کشید و از اباقاخان بن
هلاکو منهزم گشته چون بخارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و
در اواخر سنه ثمان و ستین و ستمائه بعالم آخرت شتافت هفتم نیکبی بن ساربان بن جقتای
خان هشتم بوقاتیمور بن قراجی بن بوری بن مبتوکان نهم دواسجان بن براق خان که پادشاه
عادل رفیع مقدار و در ایام دولت خود منصب لشکرکشی او را بامیر ایلنکر بن ایجل نویان تفویض
نمود دهم کونجک خان بن دواسجان یازدهم بالیغو بن قداغی بن بوری بن میتوکان دوازدهم
اسینبوقاخان بن دواسجان سیزدهم کبک خان بن دواسجان که پادشاهی عادل نکو اخلاق بود و در
ایام دولت خود قبة الاسلام بلخ را تجدید عمارت فرمود چهاردهم ایلجیکدای خان بن دواسجان
پانزدهم دواتیمور بن دواسجان شانزدهم ترمه شیرین بن دواسجان که پادشاهی عدالت شعار بود
و در اوقات سلطنت لشکر بهندوستان کشید و بعضی از آن بلاد را تسخیر فرمود
هفدهم جنکشی بن ابوکان بن دواسجان هجدهم بیسو تیمور بن ابوکان که بر برادر خویش خروج کرده

اورا بقتل رسانید واو پادشاه دیوانه ساز بود چنانچه هردو پستان مادر خود را بتهمت انکه باغی شدن
مرا انگیختی تو گفته ببرید نوزدهم علی سلطان که از نسل اوکدای قاآن بود وبتقلب بر اولوس جقتای
خان استیلا یافته حکومت نمود بیستم محمدخان بن پولادبن کوبجک بیست ویکم قرانسلطان
بن بیسور بن اوکتمور بن بوقاتمور بن بوری بن مینوکان که در شهور سنه ثلث وثلثین وسبعمائه
موافق قوی ییل در ماورالنهر پای بر مسند خانی نهاد واستیلاء امیر قرغن بر الوس جقتای
خان استیلا یافته حکومت نمود محمدخان بن پولادبن کوبجک قرانسلطان
بن بیسور بن اوکتمور بن بوقاتمور بن بوری بن بیتوکان که در شهور سنه ثلث وثلثین وسبعمائه
در ایام دولت او اتفاق نفاد بیان این سخن انست که چون قرانسلطان بن بیسور اوغلان
لوای سلطنت برافراخت اغاز تجبر وتکبر کرده بنیاد حیات بسیاری از اعاظم امرا ونوینان را بر
انداخت بنابران بقیهٔ اشراف واعیان الوس جقتای خان در مخالفت قران سلطان با امیر
قرغن در سالی سرای سپاهی صف شکن فراهم آورده قران سلطان چون برین حادثه اطلاع
یافت بدانجانب روان شد وامیر قرغن باستقبال شتافته بدشت قریهٔ درهٔ زنکی در شهور
سنه ست واربعین وسبعمائه هردو لشکر اتفاق ملاقات افتاد ودران جنک تیری بچشم امیر
قرغن رسیده چشم زخمی بوی نمود وقران سلطان مظفر ومنصور بقرشی رفت اما دران
زمستان بواسطه افراط سرما اکثر الاغانش در نسف تالف شد وامیر قرغن از صف دشمن
اکاه کشته نوبت دیکر علم جلادت مرتفع ساخت وپس از وقوع محاربه قرانسلطان در معرکه
بقتل آمده امیر قرغن سپاه را از غارت وتاراج منع نموده دربارهٔ بازماندکان پادشاه مقتول مرحمت
وعاطفت فرمود بیست ودوم دانشمندچه خان که نسبتش باوکدای خان میرسید امیر قرغن
بعد از کشته شدن قران سلطان اورا بخانی برکزید اما بعد از انقضاء دو سال بقتلش رسانید
بیست وسیم بیان قلی خان بن سورغو بن دواسچان امیر قرغن چون از کشتن دانشمندچه
بازپرداخت بیان قلی را پادشاه ساخت انکاه بانتظام احوال بلاد وعباد سعی واهتمام نموده
بساط عدل وداد بکسترانید وبدانه انعام واحسان مرغ دل صغیر وکبیر وغنی وفقیر را براه
کردانید ودر سنه ستین وسبعمائه قتلق تیمور نامی که خواهر امیر قرغن در نکاح وی بواسطه
کینه که از انجانب در سینه داشت انتهاز فرصت نموده در شکارگاه آن امیر مملکت پناه را شربت
شهادت چشانید وبطرف قندز روان کشت جمعی از مقربان امیر شهید از عقبش شتافته

اورا در قندز یافته پاره پاره ساختند بعد از آن پسر امیر قزغن امیرزاده عبد الله قایم مقام پدر شده
سمرقند را دار الملک ساخت و بنا بر طمعی که بخواتون بیان قلی داشت آن مغول نامراد را بقتل رسانید
بیست و چهارم تیمورشاه بن بیسور تیمور بن ابوکان بن دواسیجان و میرزا عبد الله بعد از قتل بیان
قلی خان اورا بپادشاهی برگزید و امیر بیان سلدوز از طریق اطاعت منحرف گشته باتفاق امیر حاجی
برلاس که از اولاد بسومنکا بن قراچار نویان بود بطرف امیرزاده عبد الله متوجه گردید و بین
الجانبین قتال دست داده امیر بیان سلدوز ظفر یافت و تیمورتاش و امیرزاده عبد الله را بقتل
آورده در دیار ما وراء النهر لواء پادشاهی مرتفع ساخت و او مردی سلیم النفس کم آزار بود و اکثر
اوقات را بشرب مدام صرف مینمود بنا بر آن هرج و مرج در احوال توران بدید آمده در هر شهری
کسی علم استقلال بر افراشت و بقلم غرور رقم سروری و اقبال بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر
می نگاشت از جمله امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند و ایلچی بوغا سلدوز در بلخ
و محمد خواجه اردی در شبرغان دعوی حکومت کردند و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن
سپاهی جمع ساخته هر لحظه بطرفی می تاخت و امیر خضر بیسوری با اتباع در منزلی نشسته
سر بدیگری فرود نمی آوردند بیست و پنجم توغلقتیمورخان بن ایلچخواجه بن دواسیجان که بعد از
شهادت امیر قزغن در الوس جته حاکم گشت چون از پریشانی ما وراء النهر خبر یافت فی سنه
احدی و سبعین و سبعمائه بدانجانب شتافت و اکثر امراء مذکوره را مطیع و منقاد ساخته
عنان عزیمت بطرف جته تافت و بعد از مراجعت خان میان امراء ما وراء النهر خصومت و
نزاع بوقوع انجامیده آتش فتنه و ~~نزاع بوقوع انجامیده~~ غوغا بالا گرفت بنا بر آن توغلقتیمورخان
در سنه ثلث و ستین نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشیده امیر بایزید جلایر و امیر بیان سلدوز
را بقتل رسانید و پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ما وراء النهر نصب کرده معاودت نمود
بیست و ششم الیاس خواجه بن توغلقتیمورخان بعد از مراجعت پدر در ما وراء النهر پادشاه
شد و در شهور سنه خمس و ستین و سبعمائه از امیر حسین بن امیر مسلا و صاحب قران
سعادت انتما گریخته بطرف جته رفت و بر دست قمر الدین دوغلات کشته شد بیست و هفتم
عادل سلطان بن محمد پولاد بن کوبجک خان که امیر حسین او را بخانی برداشت و بعد از روزی چند
اورا بواسطه مخالفتی در آب حسکا انداخت بیست و هشتم قبول سلطان بن دورجی ایلچیکدای
که امیر حسین بعد از عادل سلطان او را بر تخت خانی نشاند بیست و نهم سیورغتمش خان

بن دانشمندجه خان که حضرت صاحب قرانی علی الرسم اهم خانی بروی اطلاق کرده سی ام
سلطان محمود خان بن سیورغتمیش که امیر صاحب قران جهت رعایت یاسا و توره بعد از فوت
پدرش حکم فرمود که نام او را بر سر مناشیر نویسند پوشیده نماند که آنچه در تعداد اسامی ملوک ترکستان
نوشته شده منقول از رساله ایست که میرزا الغ بیک کورکان در ذکر خانان الوس اربعه تالیف
نموده بنابرانکه معلوم نبود که از زمان جناب الغ بیکی تا غایت چند کس در دیار ترکستان بر سریر
خانیت نشسته اند و از نسل کدام پسر چنگیز خان بوده اند بر همین قدر اختصار افتاد و عنان
قلم بجانب دیگر انعطاف یافت **مقالهٔ دهم** در ذکر فرمان فرمای و کشورکشائی
حضرت صاحب قران گیتی ستان قطب الدنیاء والدین امیر تیمور کورکان و بیان سلطنت
اولاد نامدار آن شهریار عالی شان تا این زمان **گفتار در ذکر نسب همایون حضرت صاحب
قرانی و بیان ولادت باسعادت آن مبانی و جهان بانی** متکلمان بلاغت شعار و حسان
فصاحت آثار نسب صاحب قران عالی مقدار را بدین گونه ثبت نموده که خاقان جهانگیر کامران
قطب السلطنة والخلافة امیر تیمور کورکان بن امیر ترا غای بن امیر برکل بن امیر ایلنکر
بن امیر اسمعیل بن قراچار نویان بن سوغو صحن برایردمجی برلاس بن قاچولی بهادر بن
تومنه خان بن بایسنقر بن قایدو خان بن دوتومین خان بن بوقا خان بن بوزنجر خان بن الانقوا
که از نسل قیان بود دست قیان تا بادم علیه السلام سبق ذکر یافته و مجمل از احوال امیر ایلنکر
و ابا و اجداد او تا الانقوا از ضمن کلمات گذشته مستفاد میگردد بتکرار احتیاج نیست اما امیر
برکل عاقبت طلب بود و باختیار خویش از سرداری سپاه متقاعد نمود بیت بغیر از حد و دنواحی
کش ٭ نکرد از ممالك دگر جای خویش ٭ و او دو پسر داشت امیر ترا غای که پدر حضرت
صاحب قران است بیت جهان کرم بود و بحر سخا ٭ نکوکار و دین دار و فرخ لقا ٭ و همواره
مجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلال قدس سره تشریف می برد و نسبت بسایر
صلحا و فقرا طریقه اخلاص و ارادت می سپرد و در سنه ست و ثلثین و سبعمائه
که پادشاه عظیم الشان سلطان ابو سعید بهادرخان بریاض رضوان انتقال نمود بیت
طالع شد از سپهر شرف کوکب منیر ٭ خورشید رای و زهره رخ و مشتری ضمیر ٭
یعنی در سه شنبه بیست و پنجم سال مذکور موافق سیچقان ئیل صاحب قران سعادت
انتما در ظاهر شهر سبز از کتم عدم بعالم وجود خرامید و روی زمین را بفر طلعت ماه

تیمور

سیما غیرت فزای سپهر کبود گردانید بیت یکی گر رود دیگر آید بجای ٭ جهان را نمانند
بی کدخدای ٭ وآن مولود عاقبت محمود هم از بدایت زمان نشو و نما بعلا و مناسب تاختن
مایل و مشعوف بود و همواره رسوم سلطنت و شهریاری و رقوم ایالت و جهان داری
بر لوح خاطر و صحیفهٔ ضمیر نقش می‌نمود **ذکر ابتداء احوال صاحب قران بی همال تا زمان
وصول بمرتبه دولت و اقبال** حضرت صاحب قرانی در ایام صبی و اوان جوانی در خطه
دلکش کش خرم و دلجوش روزگار میگذرانید و در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه
که توغلقتمور خان بعزم تسخیر ماوراء النهر لشکر کشید بجاق بلاق که قریب بآب خجند بگذشتند
امیر بایزید جلایر و تیغ او و تیغ خلاف در غلاف کرده بایشان ملحق گشتند و باتفاق روی بشهر
سبز نهادند امیر حاجی برلاس که در آن اوان حاکم آن خطه بود هراس بی قیاس بخود راه داده
بصوب خراسان توجه نمود و حضرت صاحب قران تا کنار آب همراه امیر حاجی رفته جهت
مصلحت ایل و الوس از آنجا اجازت طلبیده مراجعت فرمود و باردوی امراء مذکوره
شتافته بشور کلمات دلپذیر ایشان را از مقام خشم و کین بگذرانید و امرا آثار رشد و نجابت
در ناصیهٔ همایونش مشاهده کرده زمام حکومت تومانات قصبهٔ کش را در قبضهٔ اقتدار
صاحب قران کامکار نهادند و آنحضرت عنان عزیمت بطرف آن ولایت تافته باندک
زمانی لشکر بسیار در ظل رایت نصرت شعارش جمع آمدند در این اثنا مخالفت
در میان امرا توغلقتمور خان پیدا شده بازگشتند و در آن زمان پادشاه نیز بجانب دشت
جته نهضت نموده بود بعد از آن امیر تیمور گورکان را با امراء ماوراء النهر محاربات و منازعات
دست داده اکثر اوقات شکست بر جانب مخالفان افتاد چنانچه تفسیر آن حالات در کتب
مبسوطه مسطور است و در سنه ثلث و ستین نوبت دیگر توغلقتمور خان متوجه
ماوراء النهر گشت امیر حاجی برلاس که از آنجا بازآمده بود باتفاق امیر تیمور گورکان بخدمت
مبادرت نمود و چون توغلقتمور خان امیر بایزید جلایر را بقتل رسانید امیر حاجی خایف گشته
بر سبیل هزیمت عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و در حوزاشا که قریه ایست
از ولایت قزبین بر دست جمعی از اشراف بقتل رسید اما امیر صاحب قران بواسطه انتقام
امیر حمید که در سلک مقربان توغلقتمور خان انتظام داشت منظور نظر تربیت پادشاه گشته
بدستور سابق حکومت تومانات شهر سبز را بحضرت خان در قلب زمستان بالنکر کرا

عزم استیصال امیر حسین که دران زمان حاکم حصار شادمان بود فرموده در کنار آب دخش
بوی رسید و هردو سردار بتعبیهٔ سپاه قیام نموده ناگهان کیخسرو ختلانی از امیر حسین روی
گردان شده بمخالفان پیوست لاجرم امیر حسین پشت بر معرکه گردانیده سر خویش گرفت
و راه گریز در پیش نهاد توغلقتمور عزیمت مراجعت فرموده پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت
ماوراء النهر باز داشت و طایفهٔ از امرا و سپاه جته را نزد او بگذاشت و بیکجیک را بر جمله مقدم
گردانیده چنین مقرر ساخت که امیر تیمور گورکان پیوسته در اردوی الیاس خواجه خان
باشد و پس از رفتن توغلقتمور بیکجیک دست بظلم و بیداد برگشاده منافع امرا و کنجیان را بربست
و این معنی بر خاطر امیر فرخنده مآثر گران آمده عنان عزیمت بطلب امیر حسین منعطف کردند
و در بیابان جیوق بسر چاه ساغج بوی رسیده بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور نمودند و بعد از آنکه
آن دو امیر عالی مکان از اطراف جهان واقعات غریبه و حالات عجیبه دانستند در شهور
سنه خمس و ستین و سبعمائه روی بجنگ الیاس خواجه خان نهادند و در موضع ما بین آن
دو سپاه صف شکن بهم باز خورده غبار هیجا بالا گرفت و آتش قتال و جدال اشتعال پذیرفت
عاقبت نسیم فتح و نصرت از مهب عنایت حضرت احدیت بر پرچم رایت امیر حسین و امیر
تیمور وزیده جمعی کثیر از مخالفان بر خاک هلاک افتادند الیاس خواجه خان و بیکجیک هزیمت غنیمت
شمرده بعضی از امراء جته امیر شدند و امیر حسین و حضرت صاحب قران کامیاب
و کامران بمقر عز و شرف خویش رفته در آن زمان بعیش بسر بردند و در اواخر فصل بهار
الیاس خواجه خان بعزم انتقام متوجه ماوراء النهر گشته امیر حسین و حضرت صاحب
قران بهم پیوستند و باستقبال دشمنان شتافته در نواحی آب مادام آتش حرب التهاب یافت
لشکر جته بواسطهٔ استعمال جده تاش غالب شدند و دران مصاف که بجنگ لای اشتهار دارد
حرکات ناخوش از امیر حسین سر بر زده از جانب او اندک غباری بر حاشیهٔ ضمیر تیمور مؤید
جهانگیر نشست و در کوشش طریق اهمال مسلوک داشته قریب ده هزار کس از سپاه امیر
حسین تلف شد لاجرم بر سبیل فرار از جیحون گذشته بموضع سبز تو رحل اقامت انداختند
و حضرت صاحب قران نیز متابعت نموده مولانا زادهٔ سمرقندی و مولانا خورک بخاری
و موافقت رعایا با مشار الیهما دران بلده راه نیافتند و پس از آنکه در میان چهارپایان ایشان
وبا شایع شد بطرف جته باز گشتند امیر حسین و امیر تیمور گورکان این خبر بهجت

راشنوده در حدود بقلان باهم ملاقات نمودند وامیر حسین بسالی سرای وحضرت صاحب
قران بشهر سبز رفته آن زمستان را بپایان رسانیدند ودر سنه سبع وستین وسبعمائه بواسطه
سخنان بعضی از اهل غمز وسقاوت میان امیر حسین وصاحب قران عالی منزلت مخالفت و
نزاع بدید آمد وقریب دو سال جنک وجدال قایم بوده در اکثر معارک امیر تیمور کورکان را صورت فتح و
ظفر روی مینمود ودر سنه تسع وستین اتفاق مصالحه افتاده بایکدیکر عهد ملاقات تازه
کرده حضرت صاحب قران روبخطهٔ کش آورد وامیر حسین بتعمیر قبة الاسلام بلخ پرداخته
آن بلده را دار الملك ساخت ودر اواخر سنه سبعین امیر حسین نسبت بامیر بلند مرتبت
عذری در خاطر کذرانید وپیغام داد که ایل والوس خودرا کوچانیده بخدمت مبادرت نماید که بس
انجام بعضی از مهام موقوف بحضور است وخواهر صاحب قران عمادلکه شیرین بیکا آقا را بعلت
آنکه شوهرش امیر مؤید ارلات کسی را کشته وکریخته بلخ طلبید وهمچنین دیکر افعال ناسنجار
از امیر حسین در وجود آمده این معانی موجب آن شد که حضرت صاحب قران نوبت دیکر
رایت مخالفت برافراخت وبدل قوی آوازه توجه بجانب قوالای بلخ در عالم انداخت اکثر امرا ولشکر
یان الوس جغتای که بواسطه خشونت نایب همت امیر حسین از متابعتش متنفر شده روی
امید بدرکاه سپهر اشتباه صاحب قران جم جاه نهادند وآنحضرت در شهور سنه احدی
وسبعین وسبعمائه باسپاه بی نهایت از شهر سبز بیرون آمده بجانب قبة الاسلام نهضت
نمود وچون بموضع بیاکه در سه فرسخی ترمذ است نزول اجلال فرمود مرتضی ممالك اسلام وانتجا
اولاد حضرت خیر الانام امیر سید برکه دران اوقات جهت موقوفات حرمین شریفین
پیش امیر حسین رفته بود واو نسبت بآن جناب شرط تعظیم واحترام بجای نیاورده بامیر
صاحب قران پیوست وطبل وعلم پیشکش کرده بزبان الهام بیان کذرانید که توجه حیث
ماشئت فانك منصور امیر تیمور کورکان یمن مقدم جناب نقابت منقبت ورسیدن اسباب
سلطنت تفال نموده تمامت وقاف حرمین را بآنجناب مسلم داشت واز وظایف تعظیم وبجل
ومابعد من هذا القبیل دقیقه مهمل ونامرعی نکذاشت وچون منزل اوباج مضرب خیام امیر
بانخت وتاج کشت شیخ محمد بیان سلدوز بموکب همایون ملحق شد ودر موضع قلم شاه شیخ
محمد والی بدخشان وامیر اولجایتو ابردی که از قبل امیر حسین حاکم قندز بود بعز بساطبوسی
فایز کشتند وآنحضرت شیخ علی بهادر وختای بهادر را با فوجی از دلاوران مستعلای کرداند

وامیرحسین نیز طایفه را از بلخ بیرون فرستاده بین قتالی فاحش دست داد و شکست بر جانب
امیرحسین افتاد درین اثنا امیر صاحب قران مظفر لوای سیورغتمیش وغلان ایغانی برداشته
ظاهر بلخ را معسکر ساخت و علم جنگ و جدال و حرب و قتال برافراخت و دران روز ولد رشید امیر
تیمور کورکان امیرزاده عمر شیخ بهادر قدم در میدان مبادرت نهاده با وجود صغر سن داد مردی و
پهلوانی داد اما جهت اصابت عین الکمال تیری بسر مبارک شاهزاده رسید که از جانب دیگر سر
بدر کرد جراحان مسیح نفسان مرهم تیر را وداع کردند و امیرزاده دست در دامن شکیبایی زده و
مطلقا اضطراب نفرمود بالجمله بعد از دو سه روز که آتش قتال اشتغال داشت امیرحسین علامت
نکبت و ادبار بر چهرهٔ روزگار خویش مشاهده نموده مکرر ایلچیان بملازمت حضرت صاحب قران
فرستاده پیغام داد که ملتمس آنست که از سر خون من درگذشته سپاه ظفر پناه راه دهند تا بزیارت
کعبه روم امیر تیمور کورکان این التماس را بعز اجابت مقرون گردانیده فرمان همایون نفاذ یافت
که هیچ آفریده مزاحم و متعرض امیرحسین نشود تا هر جا خواهد رود اما امیرحسین بر عهد و
پیمان حضرت صاحب قران اعتماد نکرد و در شب از بلخ بیرون آمده بحسب اتفاق بشهر کهنه
رسید او تب بطلوع صبح در درون مناری پنهان گردید و از بدایع وقایع آنکه دران صباح که هنگام
زوال دولت امیرحسین بود شخصی اسبی گم کرده بخیال آنکه چون بر بلندی رود و نظر بر اطراف و
جوانب اندازد شاید الاغ خود را ببیند بران منار برآمد و امیرحسین را دیده و شناخته خدمتش
از بیم جان مشت مروارید غلطان بان شخص که سر مرا افشا مکن و آن مرد خاطرش را بسوگندان
مطمئن ساخته فی الحال بملازمت صاحب قران بی همال شتافت و کیفیت واقعه را بعرض رسانیده
حسب الحکم فوجی از لشکر نصرت شعار بجانب منار روان شدند و امیرحسین آواز سم ستوران
شنیده از انجا پایان آمده در سوراخی دیگر خزید و سپاه ظفر پناه چون او را در منار نیافتند پی بسوراخ
بردند و دست و گردنش را بسته بپایگاه صاحب قران جمجاه آوردند آن حضرت فرمود که من از سر
کشتن او درگذشته و از مقتضای سخن خویش تجاوز نمی نمایم چون امیرحسین را از مجلس بدر
آوردند امیر کیخسرو ختلانی بعرض صاحب قرانی رسانید که امیرحسین برادرم کیقباد را بی جرمی
کشته است او را بمن باید سپرد تا او را بقصاص رسانم و آنحضرت امیر کیخسرو را تسکین داده
از حقوق مصاحبت امیرحسین یاد کرد و قطرات اشک بر رخسار مبارکش روان شد امیر
الجایتو اپردی علامت مخلص امیرحسین بعین الیقین مشاهده کرده دانست که اگر امیرحسین

را باتمام رسانیدند و دو پسرش را باخانی که برگزیده بود از عقب و روان گردانیدند سرانجام دنیای
غدار همین است و عاقبت کار سپهر جفاکار چنین در ضرابخانهٔ تقدیر هر لحظه سکه بنام امیر زنند
و بر منبر نه پایهٔ چرخ هر هفته خطبه باسم کشورگیری خوانند بیت صدای خطبه درین گنبد است هر هفته
بنام شاه دگر گوش کن جو داری هوش ؂ وتلك الایام نداولها بین الناس ذکر جلوس صاحب
قران کامکار و بیان تسخیر بعضی از بلاد و امصار خدای مالك ملك است و ملك
ملك خداست حواله میکند و ملك خود بهر که سزاست جون بر طبق ایت وتنزع الملك ممن
تشآء ماه جاه امیر حسین بن مسلا بمغرب فنا رسید بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ تؤتی الملك ممن تشآء
افتاب دولت و اقبال صاحب قران سعادت انتما از افق عز و جلال طالع گردید و اکابر امرا مثل
امیر شیخ محمد بیان سلدوز و امیر الجایتو اپردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر جاکو برلاس و غیرهم
باتفاق اعاظم سادات مانند سید برکه و خانزاده ابو المعالی و خانزاده علی اکبر در دوازدهم رمضان
سنه احدی و سبعین و سبعمائه انحضرت را بر سریر سلطنت و جهانبانی نشاندند و
جنانچه عادت مغولان است و فراخور حال هر یک علوفه و منصب مقرر و معین ساخت
انگاه حکومت بلخ را بمراد پسر خود عام برلاس داده بجانب سمرقند شتافت و انوار عدل و احسانش
بر وجنات احوال ساکنان آن دیار تافت بعد از آن حضرت صاحب قران بکرات لشکر بمغو
لستان کشید و حدود آن ولایات را از خار و خاشاک مخالفان پاک گردانید و همچنین چند کرت
بجانب خوارزم نهضت نموده و آن دیار را نیز بضرب شمشیر ابدار تسخیر فرمود در اوایل سنهٔ تسع
و تسعین و سبعمائه شایستهٔ تاج و سریر امیرزاده جهانگیر بن امیر تیمور کورکان بروضهٔ رضوان
خرامید و در روز پنجشنبه جهاردهم ربیع الآخر سال مذکور وارث ملك حضرت صاحب قران
معین السلطنه والدین شاهرخ بهادر سلطان روی زمین را بفر وجود همایون زیب و زینت
بخشید و در اواخر سنه اثنی و ثمانین صاحب قران ظفر قرین بعزم تسخیر خراسان از جیحون
عبور نموده و بعد از قطع منازل در ذی حجه مذکوره در ظاهر قصبه فوشنج نزول اجلال فرمود
در عرض سه روز بهادران سپاه دشمن سوز آن قلعه را مسخر گردانیدند و حسب الحکم
فتنه و غوغا را بیاسا رسانیدند انگاه صاحب قران ظفر پناه نواحی هراة را معسکر ساخت
و ملك غیاث الدین پیر علی در شهر متحصن گشته سه جهار روز جنگ در انداخت و جون دانست
که بیت با قضا برنمی توان آمد ؂ با قدر در نمی توان آویخت ؂ در محرم سنه ثلث و ثمانین بپای

صفح

تضرع ونیاز بیرون شتافت ودر باغ زاغان بعز دستبوس والتفات حضرت صاحب قران
استسعاد یافت لشکر قیامت اثر بروج هرات را انداختند وبارهٔ اندرون وبیرون شهر را باخاک
یکسان ساختند وامیر تیمور کورکان از باغ زاغان کوچ کرده در النک کهدستان نزول نمود ودر
آن مقام سقف خزاین ودفاین سلاطین غور وملوک کرت امر فرمود بعد از آن بجانب ولایت جوجان
روان شده در نواحی نیشابور خواجه علی موید سربدار وعلی بیکجانی قربانی بدرگاه عالمپناه
شتافتند وبانواع بر وامتنان واصناف عاطفت واحسان اختصاص یافتند وچون خط
اسراین مضرب خیام عساکر نصرت ماثر گشت حضرت صاحب قرانی ایلچی نزد امیر
ولی حاکم مازندران فرستاد واو را بایلی وانقیاد دعوت نمود امیر ولی مقدم رسول را گرامی
داشته وعده داد که عنقریب بملازمت خواهم رسید بنابران صاحب قران گردون غلام
از آن مقام بجانب سمرقند مراجعت فرموده ملک غیاث الدین پیرعلی وسایر حکام خراسان را
بولایات ایشان باز گردانید ودر سنه اربع وثمانین وسبعمایه حضرت صاحب قرانی
بسبب مخالفت علی بیکجانی قربانی نوبت بخراسان لشکر کشید وقلعهٔ ترشیز وحصا
کلاة را بعد از محاربه ومحاصره در حیز تسخیر در آورد وچون از ملک غیاث الدین پیرعلی
حرکات نالایق سر زده بود در وقت معاودت امیرکه پسر نموکه را بداروغگی هراة فرستاد
وملک هراة را با اولاد واقربا وعلی بیکجانی قربانی بند کرده همراه خویش بما ورا النهر برد ودر
سنه خمس وثمانین داروغه هراة وفات کرده بعضی زغوریان بی عاقبت دران بلده جهت
صفت اغاز فتنه وفساد کردند وجمعی کثیر از مغولان را بقتل آوردند لاجرم امیرزاده میرا
نشاه کورکان که در آن اوان در کنار آب مرغاب بود بهراة آمده بسیاری زخلایق را
بکشت بر حضرت صاحب قران نیز در سمرقند خاطر از جانب ملک غیاث الدین
پیرعلی وسایر اولاد ملوک کرت که در آن دیار محبوس بودند جمع ساخته از اموبه عبور نمود
ودر رمضان سال مذکور بهراة رسیده از انجا بجانب هراة وسیستان وقندهار وافغا
نستان لشکر کشیده تمامت آن ولایات را بضرب تیغ وسنان مسخر ساخت شاه
قطب الدین حاکم سیستان را مقید بسمرقند فرستاد ودر ایالت آن ولایت را بشاهشاهان
داد وآن زمستان در قندهار قشلاق فرموده در فصل بهار بمستقر دولت واقبال
شتافت ودر سنه ست وثمانین وسبعمایه صاحب قران گردون توان بعزم رزم امیر

امیر ولی که سر ایلی و یکدلی نداشت از آب اموّیه عبور کرده رایت نصرت آیت بصوب ولایت
مازندران برافراشت و چون حوالی ستراباد محل نصب بارگاه سپهر اشتباه گشت امیر ولی
بقدم محاربت و منازعت پیش آمده قریب بجماه بسران قتال مشتغل بود آخر الامر امیر ولی عاجز
و سراسیمه شده بجلکاء ری گریخت و از انجا بجانب رستمدار شتافت و حضرت صاحب
قران حکومت مازندرانرا [illegible] به لقمان پادشاه پسر طغاتیمور خان ارزانی فرمود و عنان عزیمت
بطرف ری و سلطانیه تافت و آن موضع را در تحت تصرف در آورده بعادل آقا و محمد سلطان
شاه سپرده از راه مازندران بسمرقند معاودت کرد و در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه ۷۸۸
صاحب قران باستحقاق علم آفتاب اشراق بعزیمت فارس و آذربیجان و عراق برافراخت و در
این یورش که قریب دو سال امتداد یافت بتایید الهی تمامت آن ولایت را مسخر و مفتوح ساخت
و امیر شیخ ابرهیم والی شیروان بقدم اخلاص بدرگاه عالمپناه شتافته بانواع الطاف مخصوص
گشت و همچنین ملوک گیلانات بملازمت مبادرت نموده بواسطه عنایت و التفات صاحب
قران پسندیده صفات سر هریک از ایشان از اوج آسمان درگذشت و در سنه تسعین ۷۹۰
و سبعمائه که بلدهٔ شیراز معسکر صاحب قران سرافراز بود ایلچی از جانب ماوراء النهر رسیده
خبر هجوم سپاه توغتمش خانرا بعرض رسانید بدین جهت حضرت صاحب قران عنان عزیمت
بمستقر سلطنت معطوف گردانید بیان این سخن آنست که توقتمش خان که بسه تن بجوجی خان
بن چنگیز خان می پیوست در اوایل دولت امیر تیمور گورکان از اروس خان گریخته بملازمت
آنحضرت آمد و بیمن امداد و عنایتش بر اعادی غالب شده در دشت قبچاق بر سریر سلطنت
نشست و دران اوقات که صاحب قران باستقلال در بلاد فارس و عراق بجهانگیری و کشور
ستانی اشتغال داشت توقتمش خان حقوق تربیت و عاطفت آنحضرت را کان لم
یکن انگاشت و لشکر بجانب ماوراء النهر فرستاد امیر سلیمانشاه بن داود و امیر عباس برلاس
که از قبل حضرت صاحب قران بضبط سمرقند قیام مینمودند این خبر را شنوده با میرزاده عمر
شیخ بهادر که در اندکان بود پیوستند و باتفاق از آب سیحون گذشته در موضع جوگلد با سپاه
توقتمش خان رسیدند و در آن معرکه شهزاده عمر شیخ بهادر تیغ جلادت آخته بنفس نفیس
بر سپاه دشمن تاخت اما بواسطه سستی بعضی از امراء مخالفانرا صورت نصرت چهره
گشود امیرزاده عمر شیخ در حصار اندکان متحصن گشته امیر سلیمانشاه و امیر عباس

بصوب خراسان سمرقند شتافتند وبمحافظت شهر مشغول کشتند ولشکر دشت قبچاق
بماوراالنهر درآمده اغاز قتل وغارت کردند القصه جون این اخبار در بلدهٔ شیراز بسمع شریف
صاحب قران دشمن کداز رسید حکومت فارس وعراق را بال مظفر ارزانی داشته عنان
عزیمت بجانب دار الملك معطوف کردانید ودر ری باغرق همایون پیوسته داروغکی قم و
کاشان وقزوین را ساوه داد وزمام حکومت ری را در دست موسی میر حسین جوکار نهاد
وامیر جمشید قارن را بایالت مملکت دامغان نصب فرمود وامارت استراباد را به پسر پادشاه
وبنبیرهٔ طغاتیمور خان تفویض و بنکاه بسعادت واقبال طی منازل ومراحل کرده در اثناء راه شنید
که مخالفان مانند پشه که از پیش تند باد کریزد بولایت خویش باز کشته اند وجون بسمرقند
رسید جمعی را که در جنک جوکا تقصیر کرده بودند بازخواست بلیغ نمود دربارهٔ طایفه که اثار
سیورغتمش مردانکی بظهور رسانیده بودند عنایت بی نهایت فرمود وهم درین سال سیورغتمش خان
بروضهٔ رضوان خرامید وحضرت صاحب قران پسرش سلطان محمود خان را بجای پدر
۷۹۱ منصوب کردانید ودر اوایل سنه احدی وتسعین وسبعمائه توقتمش خان نوبت دیکر قدم
جرارت پیش نهاده از آب خجند بکذشت ومقدمهٔ لشکر او در برسوق رسید حضرت صاحب
قران در قلب زمستان متوجه مخالفان کشته بیک حمله همه را منهزم کردانید وکریختکان
باردوی توقتمش خان پیوستند واو کیفیت حال را معلوم کرده علی الفور روی بوادی فرار
آورد در خلال این احوال حاجی بیک جانی قربانی که بموجب نشان حضرت صاحب قرانی حاکم ولایت
طوس بود از غایت شقاوت علم مخالفت مرتفع ساخت وامیرزاده میرانشاه برحسب فرمان
بولایت شتافته باتفاق داروغهٔ هرات امیر اقبوغا بنیاد حیات بسیاری از دشمنانرا برانداخت
وجند روز در دار السلطنهٔ هراة بعیش وعشرت کذرانیده در شوال سال مذکور متوجه
سمرقند کشت ودر ماه ذی قعده بملازمت پدر نامدار بدیار مغولستان وجنک خضر خواجه خان
رفته بود مظفر ومنصور باز آمده رسید **ذکر رفتن حضرت صاحب قران بدشت قبچاق
ومحاربه فرمودن با توقتمش خان ولشکر تقماق** جون توقتمش خان دفتر ترتیب واحسان امیر
تیمور کورکانرا بر طاق نسیان نهاد واظهار مخالفت کرده جند نوبت لشکر بممالك محروسه توستان
۷۹۳ فرستاد صاحب قران جم جاه بعد از اجتماع سپاه ظفر پناه در دوازدهم صفر سنه ثلث وتسعین
وسبعمائه بجانب دشت قبچاق نهضت نمود وپس از پنجماه در ولایت باغی قطع مسافت فرمود

قحط و عسرت تمام در اوردوی همایون بدید آمد چنانچه بهای یکسر گوسفند بصد دینار رسید ویکمن گندم سنگ سمرقند بصد دینار رسید حضرت صاحب قرانی از غایت اشفاق و مهربانی فرمان داد که ارکان دولت و امرا تماج و بغرا پزند و روزی یک کاسه بالیاق بگذرانند القصه چون صاحب قران از آب ایک عبور نمود در اوایل ماه رجب سال مذکور قراولان سه کس از سپاه مخالفان گرفته آوردند و حضرت صاحب قران از ایشان حال توقتمش خان پرسید جواب دادند که خان درین نزدیکی از توجه امیر تیمور گورکان واقف گشته در فرق کدل نشسته بجمع آوردن سپاه مشغول گشت امیر صاحب تدبیر چون باحوال اعدا دانا شد در همان موضع توقف کرده فرمود تا لشکر گرد خویش را خندق کنند و روز دیگر بتایید پادشاه دادگر بر بارهٔ کوه پیکر سوار شده بجانب دشمن شتافت و بعد از ان قطع منازل دیگر بار قراولان خون گرفته را بجنگ آورده بنظر پادشاه بحرو بر رسانیدند و آن شخص تقریر کرد که توقتمش خان شنید که در اوردوی حضرت صاحب قران بلای قحط و غلا شیوع دارد بنابران بازپس رفته میخواهد که شما را پیشتر برد انگاه مبشر بهادر با جمعی از سپاه برحسب فرمان بزبان گیری متوجه مخالفان گشت و جمعی از لشکر یتماق را در جنگلی یافته ناگاه بر سر ایشان راندند و چهل تن را اسیر کرده بنظر امیر صافی ضمیر رسانیدند انحضرت از انجماعت احوال توقتمش خان پرسید جواب دادند که خان حکم کرده بود که لشکریان در فرق کرلی جمع آیند و ما بدانجا رفته هیچ کس را نیافتیم و نمیدانیم که سبب خلف وعده چه بود حضرت صاحب قران اسیران را بیاسا رسانید و تربلترخان و جلال پسر امیر حمید و مولی و صابر تیمور را با طایفه از پهلوانان بقراولی فرستاد و ایشان قراولان سپاه توقتمش خان دیده مولی بازگشت و قرب قراول و یمین را به مسامع علیه رسانید انگاه صاحب قران ظفر پناه امیر ایکو تیمور برلاس را با چند نفر از بهادران فرخنده اثر بقراولی تعیین فرموده امیر ایکو تیمور با امیر جلال حمید پیوسته پیشتر رفتند و بسر پشتهٔ جمعی از مخالفان بنظر ایشان در آمده بالای پشتهٔ رفته در انجانب چند قشون لشکر آراسته دیدند امیر ایکو تیمور مصلحت در مراجعت دانست و بسبب کل ولای قراوان که در راه بود طی مسافت بسهولت میسر نشد لاجرم دشمنان بدیشان رسیده آتش قتال التهاب یافت و امیر ایکو تیمور شربت شهادت چشیده بریاض رضوان شتافت و چون بقیهٔ امرا باوردوی اعلی ملحق گشتند وبیم و ترس بر ضمایر اکابر و اصاغر غالب شد زیرا که قرب شش ماه بود که لشکر قیامت اثر از عقب یاغی می شتافتند و توقتمش خان در هیچ جا چندان توقف نمی نمود که مهم بفیصل انجامد بعد از ان

حضرت صاحب قران باستصواب امرا امیرزاده عمر شیخ بهادر را با بیست هزار سوار منغلای
گردانید و حکم فرمود که بر سبیل تعجیل براند تا توقتمش خان ناچار توقف نماید شاهزاده برحسب
فرمان متوجه دشمنان شد روز دیگر باردوی اعلی خبر رسید که قراولان جانبین سپاهی
یکدیگر را دیدند حضرت صاحب قران در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث وتسعین
وسبعمائه در موضع قندزجه بآراستن سپاه قیام نموده از انجانب اثر لشکر طغماق نمودار شد
وتوقتمش خان با لشکر افزون از قطرات باران در برابر حضرت صاحب قران صف کشید
واین چنین امیر صایب تدبیر فرمان داد که سپاه ظفر پناه فرود آیند و نصب خیام و پختن
طعام اقدام نمایند و چون این معنی بوقوع انجامید توقتمش خان از کمال سهور و بهادری حضرت
صاحب قران تعجب نموده انگشت حیرت بدندان گزید بعد ازان دلیران جانبین و یردلان فریقین
پای در میدان مبادرت نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ گشاده دران روزگار زاری نمودند
که دل بهرام خنجرگذار بر بام این نیلی حصار از هیبت آن بلرزید و سپهر ستیزه کار از مقام انتقام گذشته
جهت مبارزان معرکه عافیت طلبید   ز تیر و زپیکان هوا تیره گشت   همان چشم خورشید
ازان خیره گشت   پر از ناله و کوس شد گوش میغ   پر از آب شنگرف شد جوی تیغ   ز گرد سپه
روشنای نماند   ز خورشید شب را جدای نماند   عاقبت الامر از مهب   وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ
عِنْدِ اللهِ نسیم فتح وظفر بر پرچم صاحب قران جم جاه وزید توقتمش خان   شکسته رکیب و
گسسته عنان   پشت بر معرکه گردانید تمامت الوس جغتای خان متفرق و پریشان سر در صحرا
و بیابان نهادند و صاحب قران ظفر قرین با صد حشمت و آیین در آن منزل نزول نموده شاهزادگان
و نوینان در آن منزل نزول نموده شاهزادگان و نوینان بل سایر بهادران که در آن روز آثار
شجاعت بظهور رسانیده بودند باصناف انعام و اکرام نوازش فرمود آنگاه لشکر نصرت پناه
جهت اخذ غنیمت باطراف آن ولایت شتافتند و حضرت صاحب قران تا کنار آب اتل رفته
در مرغزار اورتوبه بیست شش روز بعیش و کامرانی گذرانید که درین سفر شهریار بحر و بر
بموضعی رسید که دران دیار وسالی چهل روز قبل از غایب شدن شفق اثر طلوع صبح صادق
بظهور می پیوندد و باتفاق ائمه اسلام بنابر عدم وقف دران مقام نماز خفتن فرض نیست القصه
بعد از اجتماع لشکرها و جمع آمدن غنایم بلا انتها صاحب قران مظفر لوا از منزل اورتوبه عنان
عزیمت بمستقر عز و کرامت منعطف گردانید و در ذی قعده سنه ثلث وتسعین وسبعمائه

تیمور

[illegible] ۷۹۴ پیر محمد

۷۹۴

۷۹۵ احمد بن اویس

بلده سمرقند مقدم آن خسرو سعادتمند جنت مانند گشت و پس از روز چند که مراسم جشن و سور و لوازم نشاط و سرور بتقدیم رسید امیرزاده میرانشاه برحسب فرمان بجانب خراسان متوجه گردید و در اوایل سنه اربع و تسعین صاحب قران ظفرقرین مملکت کابل و غزنی را با میرزاده پیر محمد بن جهانگیر عنایت نمود و شاهزاده با بسیاری از امرای لشکریان خاصه بدان طرف نهضت نمود

ذکر یورش پنجساله حضرت صاحب قران و رسیدن بانواع امال و اصناف امانی

چون امیر کشورگیر از یورش دشت قپچاق مراجعت کرده بمستقر سریر خلافت مصیر رسید بشنید که در غیبت موکب همایون بعضی از حکام ولایات ایران در وادی خلاف و طغیان سیر نموده اند بنابران ضمیر منیرش مایل آن شد که نوبت دیگر بدان ممالک گذر فرماید و عاصیان را گوشمالی بسزا دهد و جهت امضاء این عزیمت در منتصف رجب سنه اربع و تسعین و سبعمایه بطرف ایران روان گشت و از راه استرآباد بجانب آمل شتافته بقوت بازوی جلادت قلعه ماهانه سر را بگشاد و حکام آن دیار سید کمال الدین و سید رضی الدین را با حصار ساری فرستاده و داروغگی ساری را بجمشید قارن عنایت نموده حکومت آمل را با سکندر شیخی پسر افراسیاب جلاوی تفویض جلاوی تفویض فرمود و از آنجا نهضت کرده آن زمستان در شماسان گذرانید و در اوایل فصل بهار عنان عزیمت بصوب ولایت فارس و عراق منعطف گردانید چون در عین عزو ناز بشیری رسید که آل مظفر از واقعه شاه منصور منتبه شده باردوی همایون ملحق گشتند و آنحضرت جهت بعضی از مصالح مملکت بیشتر را گرفته بعد از چند روز بیاسا رسانید و بخیال تسخیر بغداد و قتال با سلطان محمد جلایر در حرکت آمد و رایت ظفر آیات در بیست و نهم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمایه پرتو وصول بر حوالی بغداد انداخته سلطان احمد احمال و اثقال از دجله بگذرانید و خود نیز گذشته عنان عزیمت بصوب هزیمت منعطف گردانید و عساکر نصرت مآثر اعتماد بر قوت و دولت پادشاه بلاد و عباد کرده در آب راندند و بسلامت از آنجانب بیرون رفته مانند برق و باد از عقب سلطان احمد روان شدند و در دشت کربلا ماه رسیده قتال بوقوع انجامید و سلطان احمد بلطایف الحیل جان از معرکه بیرون برده لشکر منصور بازگشتند آنگاه صاحب قران نصرت پناه در بیست و چهارم ذی حجه مذکوره بعزم تسخیر قلعه تکریت

ازبغداد

۷۹۹

ازبغداد نهضت فرمود و در اوایل محرم سنه ست و تسعین بدانجا رسیده بعد از کشش
و کوشش بسیار فتح آن حصار روی نمود و قهرمان قهر امیر حسین حاکم آن سرزمین
و سایر سپاهیان را بیاسا رسانیده در غرهٔ صفر پادشاه هفت کشور علم ظفر پیکر بجانب دیگر
برافراخت و باندک زمانی دیار بکر و ماردین را نیز مسخر ساخت در خلال این احوال مهر

عمر شیخ م

سپهر دولت و اقبال امیرزاده عمر شیخ بهادر که از ولایت فارس حسب الحکم متوجه
اردوی همایون بود در ظاهر قلعهٔ خرماتو بزخم تیری از عالم انتقال فرمود و چون این خبر
باخویش بسمع شهریار جمشید وش رسید دست در حبل متین صبر و شکیبای زده حکومت

پیر محمد

فارس را ببزرگترین اولاد شاهزادهٔ شهید میرزا پیر محمد مفوض گردانید و در روز یکشنبه نوزدهم
جمادی الاول سنهٔ مذکوره حضرت واهب العطایا امیرزاده شاهرخ را در قلعهٔ سلطانیه

الوغ بیک بن شاهرخ

پسری خورشید منظر کرامت فرمود و این خبر در ظاهر ماردین بعرض صاحب قران ظفر
قرین رسید آن مولود خجسته مقدم موسوم بمحمد ترغای و ملقب بالغ بیگ گردید بعد از
آن پادشاه ممالک ستان بطرف قلعهٔ حامد شتافت و آن حصار استوار را در عرض
سه چهار روز گرفته عنان عزیمت بالاماق تافت و از انجا بجانب قلعهٔ اونیک نهضت نموده در
هژدهم شعبان در پای حصار نزول اجلال دست داد و مدت محاصره چهل روز امتداد یافت
و در دویم شهر شوال حاکم آن حصن حصین امیر مصر سیر قرا محمد پرکاله با تیغ و کفن
بدرگاه پادشاه صف شکن آمد و بفرمان لازم الاذعان بهمراهی بعضی از ملازمان حضرت
صاحب قران بطرف سمرقند رفت و دیگر خبری از و پیدا نشد و از ان موضع خسرو کشور
گیر فوجی از امرا و لشکریان را بصوب گرجستان روان ساخت و خود نیز از عقب ایشان
رایت عزیمت ~~از عقب ایشان~~ برافراخت و چون در صحرای فارض نزول فرمود مبشری
رسید و خبر رسانید که در روز سه شنبه بیست و ششم شوال بخشندهٔ بی منت
امیرزاده شاهرخ را مشتری بسیری ماهیت کرامت فرمود و صاحب قران منصور بسور

ابراهیم بن شاهرخ

و سرور مشغول گردید آن مولود عاقبت محمود موسوم بابراهیم سلطان گشت و بعد از
انکه امیر تیمور گورکان از فارض در حرکت آمده منکوب مضرب خیام عساکر سپهر
احتشام شد امرا که بجانب گرجستان رفته بودند در ضمان ظفر و نصرت بموکب
همایون پیوستند و صاحب قران ظفر قرین بنفس نفیس باینفلس رفته و بسیاری

تیمور

ازکرجیان بی دین را بتیغ کین گذرانیده عنان مراجعت معطوف گردانید پس از ان امیرزاده
شاهرخ را بجانب سمرقند فرستاد وانحضرت ان زمستان در علف زار محمود قیشلاق کرده
دران منزل بمسامع علیه رسید که طایفهٔ از سپاه توقتمش خان از راه دربند بولایت شروان
درامده بفتنه وفساد اشتغال دارند بنابران حضرت صاحب قران در جمادی الاول سنه
سبع وتسعین وسبعمائه از راه دربند بجانب دشت قبچاق نهضت نموده تجدید توقتمش خانرا ۷۹۷
بافتح بعضی وجهی کریزانیده اکثر ولایات الوس جوجی خانرا بباد غارت وتاراج بر داد ودر اول بهار سنه
ثمان وتسعین از همان راه بازگشته موضع اق ام مضرب خیام لشکر انجم احتشام شد واز آن ۷۹۸
مقام امیرزاده میرانشاه بحسب فرمان خسرو گردون علام بضبط مملکت اذربیجان از دربند میرانشاه
باکویه تا بغداد واز همدان تا سرحد روم که بجانب وتفویض رفته بود نهضت فرمود وامیر تیمور
کورکان از آق تام بسلطانیه خرامیده از انجا بهمدان خرامیده ودر همدان لشکر را باز رخصت انصراف
داده عنان عزیمت بسمرقند تافت وبر سبیل تعجیل طی مسافت کرده بیمن مقدم همایون ان بلده
را رشک سپهر بوقلمون ساخت وپرتو التفات بر ضبط مملکت وفراغت خاطر سپاه ورعیت
انداخت ذکر تفویض خراسان بامیرزاده شاهرخ سلطان وتوجه صاحب قران
ممالك ستان بجانب هندوستان در شهور سنه تسع وتسعین وسبعمائه که حضرت ۷۹۹
صاحب قرانی در بلده جنت مانند سمرقند بنشاط وکامرانی میگذرانید ایالت ولایت خراسان
وسیستان ومازندران را تا حدود ری بمعین الدنیا والدین شاهرخ بهادر مفوض گردانید شاهرخ
از امراء امیر سلیمانشاه وامیر مضراب وامیر جاکو برلاس وسید خواجه بن شیخ علی بهادر
وملکت وپیر پتر جهانملک وعلی ترخان وحسن صوفی ترخان بسران غیاث الدین ترخانرا ترخان
بملازمت شاهزاده تعیین فرمود وانجناب در اسعد مساعات واشرف اوقات عازم دار هرة
السلطنهٔ هراة گشته در شعبان سال مذکور در عین فرح وسرور از آموبه عبور نمود ودر
ماه مبارک رمضان در النک کهدستان نزول کرد وروی بعدالت ونصفت وضبط شهر کهدستان
وولایت آورد ودر بیست ویکم ذی حجه همین سال ولادت میرزا بایسنقر اتفاق افتاد و بایسنقر مرزا
شاهرخ بهادر را بدین سبب انواع نشاط وخرمی دست داد ودر سنه ثمان مایه صاحب قران ۸۰۰
پاک اعتقاد میل غزا وجهاد فرموده در ماه رجب رایت ظفر آیت بجانب بلاد هند برافراخت هند
ودر اثناء راه باستیصال کفار کتور پرداخته بنیاد حیات بسیاری را از سپاه پوشان برانداخت

وجون

کمبر

۱۰۱

دهلی

فیروزشاه
ملوخانکه

شهزاده جمجاه میرزا میرانشاه

وجون صاحب قران دین دار بدیار رسید روز عمر چندین هزار کبر تیره روزکار را بشام اجل امد
کردانید ودر اخر صفر سنه احدی وثمانمائه بظاهر شهر بطغیر نزول نموده واهل آن حصار را که
اورا اولد وجبین می کفتند عصانت قلعه وکثرت اعوان وانصار مغرور کشت اغاز قتال
وجدال کرده خسرو کردون غلام ولشکر اسلام بجد تمام وسعی لاکلام بمحاصره ومحاربه مشغول
نمودند وباندک زمانی ان حصن حصین را کرفته باخاک برابر کرده چندین هزار کافر بدکردار
را بزخم تیغ آبدار باتش دوزخ رسانید انکاه مجاهدان دین بصوب دهلی درحرکت آمده جون
حوالی آن دیار مضرب خیام عساکر نصرت شعار کشت حاکم آن سر زمین سلطان محمود
نبیرهٔ سلطان فیروزشاه باتفاق ملوخان که از بهادران هندوستان بود رایت جنک وبیکار
برافراخت ودر روز سه شنبه هفتم ربیع الاخر سنهٔ مذکوره محاربهٔ عظیم بوقوع انجامیده حضرت
صاحب قران وحامیان حوزهٔ ایمان بظفر ونصرت اختصاص یافتند وسلطان محمود وملو
با اهل کفر وطغیان با فتح وجهی بوادی فرار شتافتند بعد از فتح دار الملک هندوستان صاحب
قران ممالک سیستان را دردیکر مواضع هند غزوات وفتوحات دست داد وغنایم موفور
واموال نامحصور وجواهر وزواهر واجناس متکاثر بجنک غازیان مجاهدان دین افتاد انکاه
پادشاه عالی جاه عنان مراجعت بمستقر سریر عز وکرامت منعطف کردانید ودر روز سه
شنبه بیست ویکم شعبان سال مذکور مظفر ومنصور بدار السلطنه سمرقند رسید

ذکر شمهٔ از احوال میرزا میرانشاه کورکان وبیان یورش هفت سالهٔ صاحب قران کیتی ستان

دربار سنه ثمان وتسعین وسبعمائه شهزادهٔ جمجاه میرزا میرانشاه که متصدی
ضبط مملکت هلاکوخان بود به نیت صید وشکار بر سمند باد رفتار سوار شده در صحرای
مرند حرکه بهم رسیده در جوار مزار پیر نخجیرکیر آهو ونخجیر فراوان جمع امده شهزاده تهمتن تن
دراثناء تاختن وصید انداختن قوچ کوهی را زنده کرفته بقربوس زین رسانید وجون طپیده داشت
رمیده آن شهسوار شیر شکار از پشت زین بسر وکردن بر روی زمین افتاد وازصعوبت حالت
بیهوش کشته بعد از مدتی اندک افاقتی دست داد واز سبب سقطه خللی فاحش بدماغ میرزا
میرانشاه راه یافته معالجه وتداوی فایده نرسانید وافعال واقوالی که مستحسن مردم عاقل و
لایق بحال سلاطین کامل نبود ازوی بظهور میرسید از جمله یکی انکه در اوایل فصل تابستان
بی تقریبی متوجه بغداد کشت وازغایت تعجیل راه دو روزه بیک روز مینوشت وسلطان احمد

جلایر که بعد از مراجعت امیر تیمور کورکان از یورش پنج ساله بمدد پادشاه مصر نوبت دیگر بران
دیار استیلا یافته بود وچون میدانست که دران فصل محاصرهٔ بغداد اشکالی دارد پای در دامن
تمکن کشیده بهیچ طرفی حرکت نفرمود پس ازانکه شاهزادهٔ عالی مقام بظاهر دار السلام رسید
ایلچیان ازجانب تبریز آمده عرضه داشتند که طایفهٔ از اشراف واعیان اذربیجان بهم عهد بسته
داعیهٔ غدری دارند بنابران شاهزاده بغداد از دوروز که در نواحی بغداد بود بازکشته بتبریز رفت
واهل فتنه وطغیان را کرفته معروض تیغ یاسا کردانید وبشرب مدام ومشاهدهٔ جمال سروقدان
کل اندام مشغول شده ندای عیش وطرب باسمان رسانید درخلال این حال کرجستان بد
افعال که ازخبط دماغ شاهزاده وکثرت عشرت او خبر یافته بودند قدم خسارت وتهور پیش
نهاده بهنکام مجال بعضی از قری وقصبات اذربیجان را غارت نمودند وچون این اخبار درسمرقند
بسمع شهریار سعادتمند رسید در هشتم محرم سنه اثنی وثمانمائه بر مرکب تایید سوار شده عنان ۸۰۲
بارهٔ جهان نورد بصوب ایران منعطف کردانید ودر وقتی که رایات عالیات از ممالک ری درکذشت
شاهزاده میرانشاه از تبریز تشریف آورده باردوی اعلی ملحق کشت فرمان فرمای بلاد وعباد
روز اول شاهزاده را بار نداد ودر روز دوم اکرچه میرزا میرانشاه بپای بوس بدر استسعاد یافت
اما پرتو عنایت والتفات آنحضرت بدستور معهود بر وجنات احوالش نتافت وبنابرانکه مکررا
بعرض صاحب قران بهرام قهر رسانیده بودند که افراط میل شاهزاده بعیش وطرب بسبب
اغواء بعضی ندما واهل ساز بوده مولانا محمد کاکی واستاد قطب نای وحبیب عودی وعبد
المومن کوینده که در سلک خواص میرزا میرانشاه انتظام داشتند شربت شهادت چشیدند
واعلام ظفر فرجام از نواحی ری بجانب سلطانیه روان شده از انجا بطرف قراباغ ایران نهضت
نمود انکاه پادشاه دین پناه مکررا لشکر بکرجستان کشیده بسیاری از قلاع کفار بدکردار راکشود
ودرانثناء این اوقات سلطان احمد جلایر در بغداد از بعضی امرا ومقربان متوهم شده بانواع حیله
وتلبیس جمعی نامعدود را بقتل رسانیده ابواب اختلاط را با خاص وعام مسدود کردانید وبعد از
روزی چند با هفت نفر نیمشبی از دجله بکذشت وبقرا یوسف ترکمان که دیار بکر بود پیوسته
باتفاق عازم روم کشتند اما در راه میان ایشان مخالفتی روی نموده قرا یوسف از سلطان احمد
جدا شد وسلطان بروم رسیده ایلدریم بایزید قیصر که بود شرط ضیافت ورعایت تقدیم
رسانید بالاخره قرا یوسف نیز بدان ملک شتافت وترتیب ونوازش یافت ودر محرم سنه ثلث ۸۰۳

وثمانمائه

سواس

ملطیه

حلب و حمص حمی بعلبک

فرج پسر برقوق

دمشق

وتمامانه صاحب قران گردون اساس بعزم تسخیر سواس نهضت نمود و پس از وصول بدان
سرزمین باندک زمانی آن حصن حصین را قهرا قسرا بگشود چهار هزار کس از لشکریان ایلدریم
بایزید را که دران حصار بودند و اکثر از اسلام بهره نداشتند بیاسا رسانید و سایر نصرانیانرا
غارت کرده عنان بارهٔ خویش خرام بجانب ملطیه و ابلستان منعطف گردانید چون آن مواضع
را نیز بگرفت یورش روم را نیز موقوف ساخت و اعلام ظفر فرجام بصوب بلاد شام برافراخت
و بعد از آنکه نخست بدان مملکت رسید نخست قلعهٔ بهشتی و عنتاب و حلب و حمص و حمی
بعلبک را در حیز تسخیر آورد و در روز یکشنبه سیم جمادی الاول سال مذکور بعزم رزم حاکم
مصر و شام بجانب دار الملک دمشق حرکت کرد از آنجانب ملک فرج که پس از فوت پدر خویش
برقوق متصدی منصب سلطنت گشته بود چون از توجه لواء نصرت انتما خبر یافت
با لشکری افزون از قطرات امطار و بیش از اوراق اشجار از ممالک مصر بدار السلطنه دمشق
شتافت آنگاه بروج و بارهٔ شهر استحکام داد و دل بر محاربه و محاصره نهاد و چتر زرنگار
صاحب قران کامکار در منتصف جمادی الاول سایه وصول بران دیار انداخت و قراولان
جانبین بهم رسیده ضرب تیغ و سنان لشکر صاحب قران سپاه دشمن را منهزم ساخت
و چون شب شد امری در غایت غرایب روی نمود بیان این سخن آنست که امیرزاده
سلطان حسین پسر محمد بیک بن امیر موسی که نبیرهٔ دختری صاحب قران سعادت
انتما بود و در بهادری و دلاوری از امثال و اقران امتیاز تمام داشت باغواء جمعی مردم فتنه انگیز
از اوردوی همایون گریخته بدمشق در آمد شامیان مقدم او را مقدمهٔ نصرت و پیروزی
پنداشتند و دقیقهٔ از دقایق تعظیم و تکریم فرو نگذاشتند روز دیگر که این حادثهٔ عجیبه
بعرض صاحب قرانی رسید از آن منزل کوچ کرده صحرای را که بجانب کنعان و مصر واقع
است معسکر گردانید درین اثنا سخن صلح درمیان افتاده بعد از چند روز که علف یورت
مذکور تمام شد در روز سه شنبه نوزدهم جمادی الاخر صاحب قران گردون غلام از آن
منزل که در غربی دمشق بود بجانب غوطه که در طرف شرقی شهر است حرکت کرد درین حین
بیکناگاه سپاه کثرت دستگاه مصر و شام از پس پشت لشکر منصور در آمده پای جلادت
در میدان مبارزت نهادند و حضرت صاحب قرانی بر خیال محال شامیان مطلع شده
مراجعت فرمود و نیران قتال اشتعال یافته اهل شام بصوب انهزام شتافتند درین

تیمور

اثنا امیرزاده سلطان حسین را که میسرهٔ دمشقیان بعهدهٔ اهتمام او بود یکی از ملازمان میرزا شا
عنان کرفته باوردوی همایون رسانید و بموجب فرمان لازم الاذعان مقید کشته بعد از روزی
چند او را چوب بیساق زدند و بکذاشتند القصه روز دیکر حشری و بحر و بر علم نصرت پیکر بر
افراخت و بنواحی دمشق آمده جنک در انداخت ملک فرج پس از استشاره و استخاره ایلچی نزد
حضرت صاحب قرانی فرستاد و التماس نمود که امروز جنک را موقوف دارند تا بقدم اطاعت
و انقیاد پیش آید و این ملتمس مبذول افتاده چون سلطان سپهر احتشام آفتاب بهنکام شام
روی بهزام بولایت مغرب نهاد ملک فرج با اکثر امرا و خواص آهنک کریز کرده در نیم شب از دار الملک
شام عنان بجانب مصر انعطاف داد روز دیکر حضرت صاحب قرانی برین حال اطلاع
یافته بظاهر دمشق شتافت و سادات و علما از شهر بیرون آمده امان طلبیدند و مفاتیح د
دروازه ها تسلیم کرده مال امانی قبول نمودند و هم دران ایام قلعهٔ دمشق نیز مفتوح کشته بزدار کر
قوال بیاسا رسید و دران اوقات که آن بلده حیث صفات محل اقامت صاحب قران عالی
منزلت بود بحسب قضای اهالی ملکه محض قضا و تقدیر ربانی اسباب نکبت دمشقیان
دست در هم داده لشکر قیامت اثر هرچه یافتند غارت کردند و هم دران ولا آتش در شهر افتاده
بعضی از محلات بسوخت القصه چون اکثر بلاد شام در حیز تسخیر امیر کشورکیر در آمد و غنایم
موفور و اموال نامحصور بحصول موصول شد در اوایل ماه شعبان رایات ظفر قرین بجانب
ماردین نهضت نمود و صاحب قران مظفر لوا از آنجا از راه موصل بصوب دار السلام بغداد
رفت فرج نامی سعادت فرجام که دران اوان از قبل سلطان احمد جلایر حاکم آن خطه بود در
شهر متحصن کشته آغاز قتال و جدال و مدت چهل روز زمان محاصره امتداد یافته در
هفتم ذی قعده فتح بغداد دست داد و قهرمان قهر بقتل عام فرمان فرموده تیغ یمانی سرافشانی
آغاز نهاد غیر سادات و علما مشایخ پیر و جوان و قوی و ناتوان آن بقعه بقتل رسیدند و
لشکریان حسب الحکم اکثر عمارات و بستان و باغات را با خاک یکسان کردانیدند و در ذی حجه
سال مذکور صاحب قران منصور بجانب آذربیجان روان شده بعد از قطع منازل هوای دار
الملک تبریز از غبار موکب علی عنبربیز کشت در اوایل سنه اربع و سبعمایه حضرت صاحب
قران عنان عزیمت نخجوان و قراولته منعطف کردانید و از آنجا بقراباغ اران رفته زمستان را
دران مکان بکذرانید و در سیزدهم رجب سال مذکور آن نوید تایید ملک غفور بعزم رزم ایلدرم

دمشق

بغداد

۱۰۴

نخجوان

بایزید

ایلدرم بایزید
قیصریه و انکوریه

بایزید که در حین یورش شام باغواء قرا یوسف ترکمان متعرض بعضی از ممالک محروسه شده بود بطرف بلاد روم نهضت نمود و بعد از تسخیر قلعهٔ روم و حصار کماخ و هاروک براه قیصریه و انکوریه توجه نمود و از انجانب ایلدرم بایزید که بوفور تجمل و حشمت و کثرت لشکر و بسطت مملکت از سلاطین روم امتیاز تمام داشت با سپاه بسیار و عدت و اهبت بیشمار از دار الملک خویش بیرون آمده همت بمحاربت صاحب قران رفیع مقدار گماشت و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه در نواحی انکوریه آن دو سپاه رزمخواه بهم رسیدند و از جانبین مردان و دلیران صف نبرد آتش قتال و جدال مشتعل گردانیدند

ز هر سو گشته خنجرهای خونریز بخون چون غمزهٔ کافر دلان تیز
خدنگ شیرمردان سینه خسته ز قتل سرکشان در خون نشسته

و دران روز از صباح تا رواح قابض ارواح بکار خود مشغول بود و قیصر پای ثبات و وقار استوار داشته مهما امکن بدفع لشکر دشمن قیام می نمود و چون خسرو رومی روز بسبب هجوم سپاه شام روی انهزام بجانب دیار مغرب نهاد ایلدرم بایزید آثار ضعف و انکسار بر وجنات روزگار خود مشاهده کرده عنان بصوب فرار انعطاف داد و سلطان محمود خان با فوجی از سپاه ظفرنشان بنگامشی قیصر شتافته و او را گرفته بدرگاه عالمپناه رسانیدند و پادشاه کشورگیر ایلدرم بایزید را طلبیده نخست کلمات عتاب آمیز بر زبان خجسته بیان گذرانید انگاه او را بلطف و مرحمت بیدریغ امیدوار ساخت فرمان داد که با فراشی جهت مجلس قیصر خرگاه بتکلف برافراخت حسن برلاس و بایزید جمای حسب الحکم بمحافظت و مراقبت پادشاه روم مشغول گشتند و منشیان بلاغت شعار و دبیران فصاحت شعار فتح نامها بحکام هر دیار و بلاد نوشتند بعد از ان حضرت صاحب قران بکوتاهیه شتافته شاهزادگان و امرا را بتاخت اطراف ممالک روم فرستاد و چون یکماه در کوتاهیه توقف فرمود عنان بارهٔ جهان بود بصوب تنکوزلوق انعطاف داد و در اثنای راه بنواحی التون تاش بساط نشاط بگسترانید و قیصر را طلبیده بصیقل مواعظت دلپسند زنگ کدورت از مرآت ضمیرش دور گردانید در خلال این احوال سلطان محمود خان در کنجک برلیغ عالم بدرود نمود و حضرت صاحب قران ملول و محزون شده در اول فصل خریف در سغرلوق نزول فرمود و از انجا نیز کوچ اتفاق افتاده ماهچه رایت بصوب آینه شهر نیزه را که از مشاهیر بلاد روم است روشنی داد و دران مقام معروض رای آفتاب اشراق گشت که درین نزدیکی بر کنار دریا حصاریست در غایت حصانت و نهایت متانت موسوم بازمیر و انجا فوجی از گبران فرنگ توطن دارند با اهل اسلام ایذا و اضرار

قیصر خسرو رومی

محمود خان

تیمور

میرسانند صاحب قران جهانکیر بعد از استماع فتنه و فساد کفار امیر بتاریخ روز شنبه جمادی
الاول سنه خمس وسبعمائه تیغ جهاد آخته رایت غزا افراخته بدانجانب توجه نمود و قلعه را که ۸۰۵
فتح آن در مدت هفت سال بردست قیصر میسر نشده بود در دو هفته تسخیر نمود غازیان دولتمند
شمشیرها کشیده بنیاد حیات تمامت مشرکان را برانداخته آن حصار را که مانند سکندر لاف
برابری میزد با خاک یکسان ساختند پس ازان حضرت ظفر قرین متوجه فتح اکری دزدنسین شده
ایلدرم بایزید را بنا بر مرضی که داشت همراه اعرق باق شهر فرستاد و چون حضرت باکری دزدنسین
رسید و آن دو قلعه را نیز مسخر کردانید عنان عزیمت بجانب عرق انعطاف داد در اثناء راه در
روز پنجشنبه چهاردهم شعبان ایلچی از اق شهر آمده بعرض رسانید که قیصر سعید ایلدریم بایزید
بسبب مرض خناق و ضیق النفس رخت بعالم دیگر کشید حضرت صاحب قران از شنیدن
این سخن ملول و محزون شده کلمهٔ عرفت الله بفسخ العزایم برخاطر عاطرش کذشت زیراکه داعیه
داشت اسباب سلطنت و ابهت قیصر را مرتب ساخته آن مملکت را بدستور سابق بوی
بازکذارد و چون آق شهر محل نزول عساکر نصرت مآثر کشت از اردوی محمد سلطان بن میرزا محمد سلطان بن جهانکیر
جهانکیر که در بعضی از مواضع روم قیشلاق کرده بود خبر رسید که شاهزاده بمرض صعب کرفتار
است و بنابرانکه حضرت صاحب قران او را از دیکر اولاد و احفاد عزیزتر میداشت و میخواست
که منصب ولایت خود بوی دهد از استماع این خبر ناخوش بغایت مشوش شد و بجانب یورت
شاهزاده مریض شتافته بعد از وصول او را قوی ضعیف و سخت سست یافت و همان زمانش
در محفه خوابانیده ازان مرحله کوچ کرد و چون بنواحی قراحصار رسید در هژدهم ماه مذکور
میرزا محمد سلطان بجوار ملک غفور پیوست و شهریار رفیع مقدار با وجود کمال تمکین و وقار عنان
تحمل و اصطبار از دست داده بر پلاس ماتم و سوکواری نشست نعش امیرزادهٔ مرحوم را مصحوب
الیاس خواجه بن شیخ علی بهادر بسلطانیه فرستاد تا برسم امانت بخاک سپارند بهنکام فرصت
ازانجا بسمرقند بهشت مانند برند درین اثنا فرج که ملک مصر بود خطبه و سکه بنام نامی صاحب فرج سلطان مصر
قرانی کرده رسولان چرب زبان بدرکاه عالم پناه ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده صاحب
قران کیتی ستان بعد ازان که اکثر ممالک روم را جولانکاه سپاه ظفرنشان ساخت و بجانب
آذربیجان نهضت نمود چون حوالی قارص لشکر معسکر همایون کشت میرزاده مظفر الدین
ابابکر بن میرزا میرانشاه بتعیین بغداد و ایالت عراق عرب و دفع قرایوسف ترکمان که دران میرزا ابوبکر بن میرانشاه

اوان از روم آمده بران دیار استیلا یافته بود مامور کردانید و میرزا ابابکر از همان منزل روی
بسر انجام مهام مذکوره آورده و در سنه ست و ثمانمائه حضرت صاحب قران نوبت دیکر
لشکر بکرجستان کشیده بسیار بلاد کرجیان بی دین ویران کرده و پس از انکه پادشاه ولایت ملک
کرکین تنکچات مسکوکه باسم و لقب همایون روان ساخت و جزیه قبول نمود پادشاه غازی ازان
دیار باز کشته فصل زمستان در قراباغ ایران رحل اقامت انداخت از جمله وقایعی که در یورت
قشلاق دست داد یکی آن بود که عالیجناب نقابت قباب میر سید برکه مریض شده بجوار
رحمت حی غفار انتقال فرمود و صاحب قران سعادت نشان بعد از اقامت مراسم عزا امر کرد
تا نعش آنجناب را باندخود برند و بطریق امانت بخاک سپارند دیکر انکه پادشاه ملک بخش
کردون رخش امیرزاده اسکندر ولد امیرزاده عمر شیخ را منظور نظر التفات کردانیده زمام
ایالت ولایت همدان و نهاوند و لوروجرد و لر کوچک را در قبضه اختیار و اقتدار او نهاد و چون فصل
شتا باخر رسید و خسرو شرقی انتساب آفتاب به بیت الشرف خویش خرامید صاحب قران
سعادتمند در چهاردهم رمضان سال مذکور بجانب سمرقند نهضت فرمود از آب ارس کذشته
در حوالی خربه نعمت آباد که از قری نهر برلاس است نزول اجلال فرمود و دران مقام جشنی
عظیم ترتیب داده ممالک اذربیجان را با توابع و لواحق تا حدود روم و شام با میرزاده عمر بن میرزا
میرانشاه ارزانی داشت و مقرر کرد که سایر شاهزادکان که متصدی حکومت فارس و
عراقین باشند از فرمان او تجاوز ننمایند و کار و بلجار را حاضر شوند و امیر جهانشاه بن جاکو
برلاس را در ملازمت شاهزاده کذاشته در باب امور مملکت داری وصیتها کرد انکاه میرزا
عمر بصوب ییلاق اله تاق شتافت و صاحب قران باستحقاق نیز از انجا در حرکت آمده
چون ماهچه رایت ظفر قرین از افق دیار قزوین طالع شد امیرزاده ابابکر از عراق عرب
رسیده دیده بدیدار جد بزرکوار روشن کردانید بوسیله بعضی از امرا از انحضرت در
خواست نمود که پدرش میرزا میرانشاه را اجازت فرمایند تا از بغداد پیش او باشد و
ملتمس شاهزاده مبذول افتاده پادشاه دریادل مبلغ چهارصد هزار دینار کبکی و صد سر اسب
بمیرزا میرانشاه بخشید و او را رخصت داده اعلام ظفر فرجام از انجا نهضت کرد و در
اثناء راه سپاه بدفع فتنه اسکندر شیخی که قدم در وادی عصیان نهاده بود پرداختند و قلعه
فیروزکوه را که در تصرف کماشتکانش بود مفتوح ساختند بعد از ان حضرت صاحب

قره یوسف

٨٠٩

کورجستان

امیر سید برکه

میرزا اسکندر بن عمر شیخ

میرزاده عمر بن میرزا میرانشاه

[illegible]

فیروزکوه [illegible]

قران کامیاب وکامران بر سبیل تعجیل بجانب دار السلطنه سمرقند جز در شهور محرم سبع وثمانمائه آن بلدهٔ فاخره را بفر طلعت همایون مزین گردانید

ذکر حوی فرمودن صاحب قران سعادت انتما توجه نمودن رایات نصرت ایات بطرف مملکت ختا و ختن وباقی ممالک

چون صاحب قران سعادتمند روزی چند از مشقت اسفار ومحنت شبگیر وابواء برآسود خیال یورش ختا وقتال با اعدای شریعت غرا بر خاطر خطیرش خطور نمود اما خواست که پیش از ارتکاب آن سفر بعضی از شاهزادگان را با حجله نشینان تتق عصمت در سلک ازدواج کشد بنا بر آن فرمان قضا جریان سعاد بلغت پیوست که اشراف واعیان از اطراف وولایات وبلعان در موضع کان کل جمع آیند وملازمان آستان اقبال آشیان بترتیب اسباب جشن وسور قیام واقدام نمایند بموجب فرمان واجب الاذعان بیت

ز ایران بلاد و زتوران زمین ٭ ز هر بقعه کان بود مردم نشین ٭

خلق بسیار روی توجه بسمرقند آوردند وفراشان چابک دست در مرغزار کان کل خیمه وخرگاه بیشمار نصب کردند ودر روز یکشنبه غرهٔ ربیع الاول سال مذکور خسرو منصور آن منزل نزه را بیمن مقدم غیرت گلستان ارم گردانید ودر آن فرح وسرور عموم یافته هر کس از اهل حرفه مناصب صنعت خویش تعبیه بظهور رسانید در ساعت مسعود علما وایمه وساداة وقضاة بدان مقام شتافته هر یک بجای خود نشستند وامیرزاده الغ بیک وامیرزاده ابرهیم سلطان وامیرزاده احمد وامیرزاده بایقرا پسران امیرزاده عمر شیخ را با دختران حور بهر شب عقد مناکحت بستند از بهر نثار آن مجلس بهشت اثار بیت

فرو ریخت خورشید بسیار زر ٭ برافشاند گردون بدامن گهر ٭

بعد از آن حضرت صاحب قرانی بر سریر جهانبانی برآمده اشراف واعیان واولاد ونوینان وامرا ووزرا وایلچیان مصر وشام وفرنگ ودیگر اطراف بجا مقام خویش آرام گرفتند وخوانسالاران اطعمهٔ گوناگون از هرچه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون پیش آوردند وهر یک از حضار آن طوی فراخور مرتبه خود از خزانهٔ انعام وجاه خانهٔ احسان حسنی وعطا بخش محفوظ وبهره ور گشتند وبس از آنکه خواص وعوام مدت سه روز نزخان بوده داد عیش وعشرت دادند حسب الحکم بساط لهو ولعب را در نوشتند صاحب قران دین پرور باجراء امر معروف ونهی منکر اشتغال نموده جهت یورش ختا وعزیمت جهاد وغزا بتحقیق سان وواجب لشکرها اشارت فرمود وامیر یوندق بن جهانشاه باین خدمت مشغول کرده بعرض رسانید که از بلاد ما وراء النهر

میرزاده احمد و میرزاده بایقرا
پسران عمرشیخ

خلیل بن میرانشاه

وترکستان وخوارزم وبلخ وبدخشان وخراسان ومازندران دویست هزار پیاده وسوار در
میدان کارزار جمع میشود آنگاه حکم پادشاه دین پناه بنفاذ پیوست که امیرزاده خلیل سلطان
بن میرزا میرانشاه وامیرزاده احمد بن میرزاده عمر شیخ وخداداد حسینی وامیر شمس الدین
عباس با عساکر گردون اساس در تاشکنت وشاهرخیه وسیرام قشلاق کنند وامیرزاده
سلطان حسین با بعضی از سپاه جوانغار دسی وصدلان زمستان گذرانند وامیر ارغونشاه
بحکومت سمرقند مامور گشته صاحب قران پسندیده صفات در بیست وسیم جمادی
۸۰۷ الاول سنه سبع وثمانمائه پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده بطرف قشلاق
اق سولات نهضت کرد صبحگاه مرعرصه بغیر آیات ٭ جون ماهیچهٔ رایات ظفر آیات پرتو وصول
بر اقسولات انداخت شدت برودت برهوا بمرتبهٔ استیلا یافت که دست وپای سپاهیان را
بی تاب وتوان ساخت با وجود این حال صاحب قران بی نهال در آن منزل چندان توقف
نفرمود که صورت سرما کمتر شود ودر میان زمستان که آفتاب در اواخر جدی بود عنان
عزیمت بجانب اترار منعطف گردانید ودر روز چهارشنبه دوازدهم رجب بانزواء رسیده و
منزل بردی بیک ساربوغا بعز حضور همایون زیب وزینت بخشید از مراتب اتفاق آنکه در سرای
که از برای نزول آنحضرت تعین یافته بود در روز وصول از ممر بخاری آتش در سقف بخاری
افتاده اندک احتراقی دست داد واین معنی خلایق را بفال بد آمده سبب تفرقهٔ خاطر وضیع
وشریف گشت وحال آنکه در آن اوقات مردم جوابهای آزرده وپریشان میدادند واز حدوث
واقعهٔ که وقوعش نزدیک بود بغایت میترسیدند درین اثنا قراخواجه نامی از پیش توقتمش
خان که از دیرباز در دشت وبیابان بی سر وسامان می گشت باردوی همایون آمد وبوسیله
امرا ومقربان بشرف بساطبوسی حضرت صاحب قران مشرف شده از زبان توقتمش
خان بعرض رسانید که جزای کفران نعمت دیدم وسفت بلا نهایت کشیدم واکنون امید
میدارم که پادشاه هفت اقلیم بلطف عمیم رقم عفو بر جراید جرایم من کشیده مدت العمر در مقام
بندگی ونیازمندی باهم ومن بعد چهرهٔ حسن عهد را بناخن بیوفای نخراشم امیر یورش
پذیر قراخواجه را منظور نظر التفات گردانیده بر زبان خجسته بیان گذرانید که قبول نمودم که
جون ازین یورش بسلامت مراجعت نمایم نوبت دیگر دشت قبچاق والوس جوجی خانرا
از خاشاک طغیان مخالفان پاک ساخته باو سپارم ودر خاطر خطیر خسرو جهانگیر چنان بود که

اترار

الوس جوجی

تیمور

وفات تیمور

که هم دران چند روز قراخواجه را رخصت معاودت داده جهت توقتمش خان بتنسوقات لایقه روانه سازد ورایات عالیات بطرف مقصد برافرازد لیکن ازپس پردهٔ تقدیر صورت دیکری روی نمود **ذکر وفات فرمان فرمای بلاد وعباد وبیان بعضی وقایع که بعد ازان اتفاق افتاد** برونق تجارت امم وصدق تواتر اخبار عالم هر بدایتی را نهایتی مقرر است وهر کمالی را زوال مقدر بیت خورشید کش ز فلك حصار است ٭ از بیم زوال رعشه دار است ٭ کدام صاحب دولت علم کامرانی در عالم فانی برافراخت که بعد از اندک زمانی قلم تقدیر نقش وجودش را از لوح هستی محو نساخت وکدام عالی منزلت برمسند جهانبانی وسلطنت منزل کزید که دست قضا در زیر زمین جهت وجای معد ومهیا نکردانند بیت زرفعت کرنهی براسمان پای ٭ بود زیر زمینت عاقبت جای ٭ کل شیء هالك الا وجهه له الحکم والیه ترجعون غرض از ایراد این کلمات وباعث برتمهید این مقدمات انکه در روز چهارشنبه دهم شعبان سنه سبع وثمانمائه مزاج همایون صاحب قران بی نیاز از جادهٔ اعتدال انتقال نمود وزمان زمان صعوبت مرض زیاده شد وساعت بساعت شدت آن حال می فزود لاجرم آن صاحب توفیق از صدق وراستی زبان مبارک باعتذار واستغفار بکشاد ودران امر ناکزیر که لازمهٔ ذات صغیر وکبیر است نهاد خواتین عصمت شعار وامرای رفیع مقدار را طلبیده کلمات دلپسند بکوش هوش ایشان رسانید وبعد از وصایای موفور ونصایح غیر محصور امیرزاده پیر محمد بن جهانکیر را ولی عهد وقایم مقام کردانید وچون وصیت باتمام پیوست اشتداد مرض روی در ازدیاد نهاد وفرمان فرمای بلاد وعباد فرمان داد که از جمله حفاظ وموالی که در بیرون بقرات کلام الله مشغول بودند مولانا هبة الله باندرون دراید وبتلاوت قران مجید وتکرار کلمهٔ طیبهٔ توحید قیام واقدام نماید در شب هفدهم ماه مذکور که زمانه بواسطهٔ جمشید خورشید تیره وبی نور بود آن پادشاه موید منصور زبان بکلمهٔ توحید کویا کردانیده بجنت اعلی انتقال فرمود بیت دریغ آن شهنشاه صاحب قران ٭ جم تاج بخش ممالك ستان ٭ دریغ انکه دیکر نه بیند سپهر نظیرش در آینهٔ ماه ومهر ٭ مدت زندکانی حضرت صاحب قران هفتاد ویک سال بود وزمان سلطنتش باستقلال سی وشش سال وچون آن حادثهٔ عظمی بوقوع انجامید امیر شاه ملک وامیر نور الدین باتفاق خواتین تراجیان باطراف واکناف ممالك محروسه فرستادند تا شاهزادکان را از کیفیت حال اکاه کردانند ودر محافظت ولایات شرط مبالغه بجای آورند وپیش از تقدیم

پیر محمد بن جهانکیر
ولي عهد

مشورت واقامت مراسم عزت نعش مغفرت پناه راهمراه خواجه یوسف وعلی قوچین بجانب
سمرقند فرستادند وایشان درحرکت مسارعت نموده درشب دوشنبه بیست ودوم شعبان
بدانجا رسیدند وآن حضرت رابطریق سنت درگنبدی که جهت همین مصلحت ساخته
بود بخاک سپردند بعد از ارسال نعش مغفرت مال امیرزاده ابرهیم سلطان وامرا ونوینان
باسپاه ظفرنشان به نیت غزا وجهاد وتاکنار جتا ازانزار کوچ کردند وقرب یک فرسخ رانده بودند
آمدند امیرزاده سلطان حسین که درسی وصوران بود چون خبر این واقعه راشنود سپاهی
راکه با او بودند پراکنده ساخته با هزار کس دواسبه بطرف سمرقند تاخت تاخود را درشهر اندازد
وعلم سلطنت برافرازد وامرای اردوی عالی برین حال اطلاع یافته عنان عزیمت بجانب سمرقند
تافتند وکسی نزد میرزا خلیل سلطان فرستاده اورا ازین امر اخبار نمودند چون این اخبار باردوی آن
شاهزاده جلادت شعار رسید خداداد حسینی ودیگر امرا که در ملازمتش بودند اورا بپادشاهی
برداشتند وعلم عزیمت بجانب دار الملک سمرقند برافراشتند بعد ازانکه امیر شاهملک وامیر
شیخ نور الدین حدیث سلطنت میرزا خلیل سلطان را شنیدند مکرر ارسال ورسل نزد شاهزاده
وسعیان او فرستاده اعلام نمودند که حکومت سمرقند بموجب وصیت صاحب قران سعادتمند
بامیرزاده پیر محمد جهانگیر میرسد ومناسب آنست که وصیت آنحضرت تغییر نیابد اما فایده بران
مترتب نگشت وچون میرزا الغ بیک ومیرزا ابرهیم سلطان امیر شاهملک وامیر شیخ نور الدین
باحضرات وخواتین حشمت آیین بموضع قرجق نزول فرمودند باستصواب همگنان امیر
شاهملک بیشتر روان شد وبحوالی سمرقند رسیده شهر را مضبوط ساخته یافت
زیراکه ارغونشاه بمواعید میرزا خلیل فریفته شده بود وبرمخالفت دیگر شاهزادگان وامرا خاطر
قرار داده بالجمله امیر شاهملک بدروازهٔ چهار راهه شتافته هرچند ارغونشاه را نصیحت نمود
تا اورا درشهر گذارد بجای نرسید لاجرم نومید بازگشته درصحرای علیاباد باردوی اعظم پیوست
وصورت حال را بعرض حضرات عالیات رسانیدند ایشان باتفاق امیر شیخ نور الدین را بشهر
فرستادند تا شاید که بیمن مقدم او فتح البابی دست داده وامیر شیخ نور الدین نیز مانند امیر
شاهملک بازآمده مقارن آن حال رستم طغا بوغا از اردوی میرزا خلیل سلطان رسیده
گفت امرا ولشکریان بتجدید دست بیعت بمیرزا خلیل سلطان دادند وروی توجه بسمرقند
نهادند ناگاه اغایان وخواتین باستصواب امرا بسمرقند شتافتند وامیر شاهملک وامیر شیخ نور الدین

تیموریان

در ملازمت میرزا ابرهیم و میرزا الغ بیگ با اکثر خواص و مقربان حضرت صاحب قران عنان
عزیمت بجانب بخارا تاختند و در رمضان سال مذکور بمقصد رسیده برج و باره آن بلده را
مضبوط گردانیدند **ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحب قران عالی نژاد** از اولاد ذکور صاحب
قران منصور در روز وفات آنحضرت سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده در حیات بودند بدین
تفصیل از نژاده میرزا جهانگیر یازده پسر موجود بودند محمد جهانگیر سعد وقاص یحیی بنا شاهزاده
مرحوم محمد سلطان بن جهانگیر و میرزا پیر محمد بن جهانگیر در حیات بود با هفت پسر قیدو خالد بوزنجر
سعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از نژاد شاهزاده سعید شهید عمر شیخ بهادر نه پسر و نبیره بودند
پیر محمد بن عمر شیخ با یک پسر عمر شیخ نام و رستم بن عمر شیخ با دو پسر عثمان و سلطانعلی اسکندر
بن عمر شیخ احمد بن عمر شیخ امیرزاده بایقرا بن عمر شیخ و میرزا میرانشاه هفت پسر و نبیره داشت
ابابکر با دو پسر ایلنکر و عثمان عمر بن میرانشاه خلیل سلطان بن میرانشاه و ایجل بن میرانشاه
سیورغتمش بن میرانشاه و میرزا شاهرخ را هفت پسر بود الغ بیگ ابرهیم سلطان بایسنقر
سیورغتمش محمد جوکی خان اوغلان یاردی **ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اختلال
احوال آن شاهزاده عالی مکان** جون امرا و لشکریان تاشکند میرزا خلیل سلطان را بپادشاهی
برداشتند دیگر شاهزادکانرا مانند وصیت حضرت صاحب قران نابوده انگاشتند آنجناب
کامیاب و کامران بجانب سمرقند نهضت فرمود و اکابر آن دیار شرط استقبال بجای آورده و
ارغونشاه در کنار آب کوهک بملازمت رسید و مقالید دروازه قلعه شهر تسلیم نمود و شاهزاده
بسمرقند آمده در شانزدهم رمضان سنه سبع وثمانمائه افسر پادشاهی بر سر نهاد و در خزاین حضرت
صاحب قرانی مفتوح ساخته دست جود و سخا برگشاد و فی الجمله ملاحظه وصیت شهریار مغفور
کرده میرزا محمد جهانگیر را که پسر میرزا محمد سلطان و برادرزاده میرزا پیر محمد ولیعهد بود بخانی
برداشت و نامش را علی الرسم برادیل ناشر و احکام بنگاشت چند روز جهت ترویح روح صاحب
قران مرحوم باطعام فقرا و مساکین قیام نمود و شعرا و فضلا را در مرثیه آنحضرت قصاید
غرا گفته بودند بانعامات بی غایات نوازش فرمود پوشیده نماند که دران زمان خطه سمرقند
بوجود علما بزرگوار و فضلاء رفیع مقدار و پیشه وران هنرمند و مهندسان بی مثال و مانند
از سایر بلاد عالم امتیاز داشت و از زر نقد و جواهر و نفایس و اقمشه و اجناس و اسلحه و خیمه
و خرگاه و سایر اسباب پادشاهی چندان دران شهر بود که محاسب ماهر بکتب آنرا بر لوح خیال

خلیل بن میرانشاه

تواند

نتواند نکاشت و با انکه مملکت چنین بی ارتکاب زحمت و مشقتی بدست میرزاده خلیل
سلطان افتاده هر کس از امرا و لشکریان که انجا بود سر بر خط فرمانش نهاد نتوانست که
زیاده از چهار سال بدولت و اقبال بگذراند فکیف که دیگر ولایات و ممالک را مسخر گرداند
و سبب زوال سلطنت میرزا خلیل سلطان بعد از تقدیر مالک خلیل آن شد که
شاهزاده متعلق عورتی فرومایه شاد ملک نام بود در هنگام حیات صاحبقران
گردون غلام پوشیده اورا در عقد خود در آورد اما ترس و بیم با وی اختلاط میکرد و چون
لواء پادشاهی باستقلال برافراشت زمام امور ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار شاد ملک
گذاشت باغواء او بعضی از خواتین و قمکان حضرت صاحبقران را باکراه در سلک
ازدواج مردم ناجنس کشید و در صرف اموال اسراف کرده حاصل بحر و کان را در
اندک زمانی بفرومایگان و ارذال بخشید بنابران خاطر اکابر امرا اصیل و کافه برایا از شاهزاده
متنفر گشته در ماوراءالنهر فتنها روی نمود و انجناب طوعاً و کرهاً بملازمت میرزا
شاهرخ شتافته در ولایت ری از عالم انتقال فرمود گفتار در بیان جلوس خاقان سعید
شاهرخ سلطان بر سریر جهانبانی در ولایت خراسان چون خبر وفات حضرت
صاحبقران پسندیده صفات بدار السلطنهٔ هراة حمیت عن الافات رسید میرزا
شاهرخ بهادر بعد از اقامت مراسم عزا باستصواب مراد در ماه رمضان سریر خلافت
را بعز مقدم خجسته مزین گردانید حکام تمامت ممالک خراسان و سیستان و مازندران
سر بر خط فرمان واجب الاذعان اش نهادند و خطبه و سکه را دران ولایت باسم
و لقب همایونش زیب و زینت دادند انگاه حضرت صاحب خاقان سعید امیر
مضراب جاکر و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان
تعیین نموده و خود با سایر امرا بجانب ماوراءالنهر نهضت فرمود و در منزل درهٔ زنگی امیر سید
خواجه ابن شیخ علی بهادر از سمرقند رسیده خبر جلوس میرزا خلیل سلطان را بعرض
رسانید و انجناب بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه بن ارغونشاه
را جهت تعمیر برج و بارهٔ هراة بهرات بازگردانید و امیر سید خواجه را از برای عمارت قلعه
طوس بدانجانب فرستاد و بنفس نفیس بطرف سمرقند روان شد چون بلنگر شیخ
زاده بارید اتفاق نزول افتاد ملا سلطان حسین بملازمت شتافت و بنوازش لطف

وفات خلیل

شاهرخ بن تیمور

تیموریان

بی کران اختصاص یافت و بعد از آنکه خاقان بحر و بر در کنار جیحون قرار یافته بارگاه همایون بفلک نیلگون رسانید امیر شاه ملک از بخارا آمده اخبار سلامتی شاهزادگان را مطمح معروض گردانید در این اثنا ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان رسیده از زبان آنجناب کلماتی که مشتمل بر اطاعت و انقیاد بود عرضه داشت لاجرم حضرت خاقان سعید عنان مراجعت منعطف ساخته امیر شاه ملک را جهت آوردن اولاد امجاد ببخارا فرستاد و چون در حوالی اندخود نزول اجلال دست داد امیرزاده سلطان حسین فرار اختیار کرده در خلال این احوال امرا ببخارا شنودند که میرزا خلیل سلطان که با لشکر فراوان از سمرقند بیرون آمده در کنار آب منزل ساخته است و از وهم بخارا را گذاشته در رکاب میرزا الغ بیگ و میرزا ابرهیم سلطان از آمویه گذشتند و باردوی اعلی ملحق گشتند پس از آن امیر شیخ نور الدین بموجب فرموده خاقان گیتی ستان نزد میرزا خلیل سلطان رفت و در باب اتفاق جانبین سعی بلیغ نموده بر این جمله مقرر ساخت که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خزاین حضرت صاحب قران را پیش امیرزاده پیر محمد ولی عهد فرستد و بسلطنت ولایت ماوراء النهر قناعت نماید حضرت خاقان سعید بر این مصالحه رضا داده عازم دار السلطنه هراة گشت در خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضاء فرمان صاحب قران خاقان سعید برین مصالحه جم جاه در مملکت رستمدار و فیروزکوه بحکومت اشتغال می نمود از صولت سپاه میرزا میرانشاه گریخته باردوی اعلی ملحق شد و جهت استراحت در اندخود و شبرغان توقف کرده حضرت خاقان سعید در بیست و ششم ذی قعده در بلدهٔ فاخرهٔ هراة نزول نمود

ذکر ما آل حال سلطان حسین نبیرهٔ حضرت صاحب قران مغفرت پناه و بیان مخالفت و یاغی گری میر رکن الدین سلیمانشاه

حسین نبیره تیمور

چون میرزا سلطان حسین از غایت تهتک و جنون از اردوی همایون فرار نمود از آمویه عبور کرده در سلک مخصوصان میرزا خلیل سلطان منتظم گشت و بفرمودهٔ آنجناب با جمعی از امرا بکنار جیحون رفت تا از جانب میرزا پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل ببلخ آمده بود برخبر باشد درین اثنا بخیال استقلال الحیلهٔ اندیشیده امیر تیمور خواجه بن قیوقا و امیر خواجه یوسف را بقتل رسانید و با بقیهٔ امرا عهد و پیمان درمیان آورده عنان عزیمت بدار الملک سمرقند منعطف گردانید و امیرزاده خلیل سلطان با سپاه فراوان استقبال دشمن نموده در هشتم محرم سنه ثمان

وغلغلهٔ

291

پیر محمد

و تماغانه بنواحی کش صوع بیکدیگر رسیدند آن دو لشکره و بواسطه عذر بعضی از امرا و لشکریان میرزا سلطان حسین گریزان شده باندخود و شبرغان با امیر سلیمانشاه پیوست و بین الجانبین مصادقت و اتحاد افتاده ناگاه میرزا پیر محمد جهانگیر بر سر ایشان تاخت و مشار الیهما بر سبیل فرار بهراة آمده حضرت خاقان سعید امیر سلیمانشاه را جهت بعضی از مصالح ملک بطوس فرستاد و میرزا سلطان حسین را بیاسا رسانیده در زیر زمین منزل داد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده در حصار کلات متحصن گردید و حضرت خاقانی بدانجانب نهضت نموده بعد از آنکه حوالی آن قلعه مخیم اقبال گشت امیر سلیمانشاه بطرف سمرقند گریخت و پادشاه ظفر پناه بسلامت مراجعت فرموده پس از وصول ببلدهٔ هراة میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک را بضبط اندخود و شبرغان روان ساخت و بنفس نفیس در فصل بهار علم عزیمت بصوب ییلاق برافراخت

ذکر محاربه میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حالات خراسان

درآن فرصت که میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک در حدود اندخود و شبرغان بودند میرزا پیر محمد ایلچی فرستاده امیر شاه ملک را طلب داشت و آنجناب ببلخ رفته باتفاق شاهزاده رایت مخالفت میرزا خلیل سلطان برافراختند و میرزا الغ بیک نیز با ایشان متفق شده از آب آمویه عبور نمودند از آن طرف میرزا خلیل دشمنا استقبال کرد و در حوالی نسف تلاقی فریقین دست داده شکست بر جانب میرزا پیر محمد افتاد و شاهزاده بقبة الاسلام بلخ بازگشته میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک نیز از آب گذشتند چون این خبر بسمع پادشاه بحر و بر رسید متوجه ماوراء النهر گردید در اثناء راه امیر الغ بیک و امیر شاه ملک باردوی همایون پیوستند و کیفیت جنگ را مشروح گفتند مقارن این حال ایلچی از پیش میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده بعرض رسانید که بنابر آنکه میرزا پیر محمد از آب عبور نموده بمملکت ماوراء النهر تعرض کرد تا بوقوع او قیام نمودیم و اکنون مصرع بر همان عهد و وفاییم که بستیم بدوست ،، شهریار عالی‌مقدار زین سخنان شفقت آمیز گفته از موضع ابلار بدار السلطنهٔ هراة مراجعت فرمود در خلال این احوال امیر شاه ملک از تکبر و تجبر بعضی از ارکان دولت شاهرخی دلماندگی کرده ببلخ رفت امیر سید خواجه بن شاه علی بهادر که منصب امیر الامرایی یافته بود بجهتی ظاهر خیال استقلال بکاخ دماغ راه داده جمعی را با خود متفق ساخته در نماز شام غرهٔ ذی حجهٔ مذکوره از نواحی هراة عازم جام گشت و همانشب رایات

عالیات از عقب و در حرکت امده علی الصباح بایشان رسید مخالفان جون شاه گردون توان را دیدند از اسب پیاده شده رخ بر بساط خاک نهادند و زبان بتضرع و نیاز گشادند حضرت خاقان سعید رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ آن طایفه کشیده عنان مراجعت منعطف کردانید و سید خواجه با اتباع خویش در ملازمت روان کشت بعد از انکه بپل سالار رسیدند شهریار عالی مقدار بشهر درآمده سید خواجه نوبت دیکر طبل مخالفت فرو کوفت و بطرف طوس رفته از انجا بقلعه کلات شتافت و حضرت خاقان سعید در بیست و سیم ذی حجه از عقب سید خواجه نهضت کرده جون در مشهد مقدسه اتفاق نزول افتاد سید خواجه از قلعهٔ کلاة به جانب استراباد توجه نمود رایات ظفر ایات نیز بدان صوب در حرکت آمده جون سایه وصول بر بلغر یغاج جند شان انداخت امیر شاه ملک از بلخ تشریف اورده منظور نظر التفات کشت و حضرت خاقان سعید از انجا بیشتر رفته در همان روز جند منزل ساخت دران مقام میرزا عمر بن میرانشاه بدرکاه عالمپناه شتافت و پرتو عنایت و عاطفت بادشاه جم جاه بر وجنات احوالش تافت

میرانشاه

ذکر حالات میرزا میرانشاه و اولاد او بعد از وفات حضرت صاحب قران و بیان توجه میرزا عمر باستان دولت آشیان شاهرخ سلطان

جون خبر حادثهٔ حضرت صاحب قران در ولایت اذربیجان بکوش میرزا عمر رسید خطبه و سکه باسم و لقب خود موشح و مزین کردانید و از یدو برادر بزرکتر خود که در بغداد بود حسابی بر نداشت درین اثنا امیر جهانشاه جاکو باغوای جمعی از مفسدان خیال استقلال کرده در صباح بیست و دویم رمضان جمعی از نواب و مخصوصان میرزا عمر را بقتل رسانید و روی بسراپردهٔ شاهزاده نهاد میرزا عمر پای ثبات استوار داشته ایجکیان و خانه بجکان را در برابر امیر جهانشاه فرستاد و زمان زمان متابعان شاهزاده سمت ازدیاد پذیرفته جناب امارت مآب سر خویش کرفت و راه کریز در پیش عمر تابان با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده در نماز دیکر همان روز بوی رسیده بی ستصواب میرزا عمر بقتلش رسانید در خلال این احوال میرزا ابابکر از بغداد قصد ییلاق همدان کرده جهت استخاره ایلجی نزد برادر روان ساخت میرزا عمر فرستاده را نوازش فرموده پیغام داد که ملتمس جنانست که آن برادر بزودی به بدینجانب تشریف آورد تا باتفاق یکدیکر بضبط مملکت پردازیم و بعد از انکه میرزا ابابکر این سخن را شنید با دویست سوار بمیرزا عمر پیوست و همان روز کرفتار شده در یکی از قلاع مقید کشت و جون میرزا میرانشاه از حبس ولد اعز خبر یافت عنان فرار بطرف مازندران تافت پس

ازان میان میرزا عمر وامیر شیخ ابرهیم شیروانی مخالفت اتفاق افتاده هریک با سپاهی در لب آب کر نشیند ومیرزا ابابکر بعد از روزی چند که مقید بود محافظان وکوتوالان قلعه را با خود موافق ساخته از عقب پدر شتافت ودر کالموش بوی رسیده باتفاق باز کشتند وقلعهٔ سلطانیه را بدست آورده عیال واموال میرزا عمر ونوکرانش را متصرف شدند چون این خبر باردوی میرزا عمر رسید اکثر امرا ولشکریان روی بسلطانیه آوردند ومیرزا عمر با امیر شیخ ابرهیم صلح کرده درهم بسته میرزا میرانشاه را بر تخت سلطنت نشاندند وبالاخره خطبه بنام خویش خواند وروی بجانب تبریز آورد ومیرزا عمر شهر را کذاشته ایجا باولاد میرزا عمر شیخ بهادر بود بعد ازان میان برادران منازعات ومحاربات دست داده آخر الامر میرزا عمر روی بجانب خراسان نهاد ودر ییلاق سملقان باردوی شاهرخ سلطان رسیده آنحضرت ورا بمزید لطف وعنایت اختصاص داد

ذکر تسخیر دارابغه استراباد وبیان بعضی از حالات که بعد ازان دست داد

حضرت خاقان سعید پس از وصول میرزا عمر از ییلاق سملقان روی توجه باستراباد نهاد وچون در موضع سیاه بلاز نزول کرد پیر پادشاه که بیمن التفات حضرت صاحب قرانی سالها حکومت مازندران نموده بود باتفاق امیر سید خواجه ولشکر فراوان بقدم منازعت پیش آمد وبین الجانبین حربی صعب بوقوع انجامید نسیم ظفر بر پرچم رایت حضرت خاقانی وزید پیر پادشاه خود را بطرف خوارزم انداخت وسید خواجه منکوب ومخذول بصوب مملکت فارس تاخت تمامت ولایت مازندران در تحت تصرف بندکان شاهرخ سلطان قرار کرفت و خطبه وسکه در ممالک ساری وهزارجریب نیز باسم ولقب همایون زیب و زینت پذیرفت وپادشاه جم جاه حکومت خطهٔ مازندران را با میرزا عمر تفویض نمود وعنان مراجعت منعطف کردانیده در چهارم جمادی الاول سنه تسع وثمانمائه ببلدهٔ هراة نزول نمود در درماه رمضان همین سال میرزا پیر محمد جهانکیر منع ظلم پیر علی تاز که یکی از برکشیدکان او بود شربت شهادت چشید ومیرزا سید احمد میرک که در شبرغان اقامت داشت بدرکاه عالم پناه آمده شرح آن حادثه را بعرض رسانید حضرت خاقان سعید بعد از اظهار تحسر وتاسف امیر مضراب وامیر حسن صوفی ترخان وامیر نوشیروان را همراه سید احمد میرک بجانب بلخ روان ساخت ومیخواست که خود نیز از عقب نهضت نماید ناکاه بمسامع علیه رسید که میرزا عمر بخیال استقلال [illegible] ز آب کرکان کذشت وآمدنش در خراسان فکند رستاخیز

لاجرم خاقان عالی مقام در هژدهم شوال متوجه جام کشت و در روز دوشنبه نهم ذی قعده در
نواحی آب مرغاب کرفته جی برسر و بندی بر پا باوردوی همایون رسانیدند و حضرت خاقان
سعید محبة عنایت کرده شاهزاده را با جواهر بیشتر از خود بشهر ارسال داشت و چون میرزا
عمر بسعو ر رسید فوت شدند در بیستم ماه مذکور در جوار فایض الانوار امام فخر الدین رازی
رحمة الله مدفون کشت و خاقان موید منصور در اوایل ذی الحجة بمستقر دو اقبال فرود آمده
در منتصف همین ماه به ییلاق بادغیس شتافت و از انجا در نوزدهم شهر محرم سنه عشر
و ثمانمایه جهت انتقام بیرعلی تاز عنان عزیمت بصوب قبة الاسلام بلخ تافت و چون منزل
خواجه دو که را بیمن مقدم شریف مزین کردانید خبر فرار بیرعلی بسمع اشرف اعلی رسید میرزا
سید با جمعی از امرا بموجب فرموده بتکامشی آن کافر نعمت رفته بجلدی انکه ماهچه طوق ظفر
شعار شهریار عالی مقدار از افق دیار بلخ طالع کشت و مظفر و منصور باز آمد و حضرت خاقانی
قلعه هندوان را بعمارت باز آورده آن مملکت را بمیرزا قیدو ولد میرزا پیر محمد عنایت کرد
و امیر مضراب و توکل برلاس را باستیصال بیرعلی تاز نامزد فرموده بنفس نفیس بجانب
دار السلطنه هراة حرکت نمود و در یازدهم ربیع الاخر آن خطه را بفر وجود همایون زیب
و زینت در افزود و امرا که بتکامشی بیرعلی تاز رفته بودند بوی رسیدند و او را کریزانیده
بسلامت باز کردیدند و بیرعلی تاز نوبت دیکر سپاهی فراهم کشیده متوجه بلخ کشت
و از صدمات لشکر میرزا قیدو روی بوادی کریز نهاد مقارن ان حال جمعی از نوکرانش
باهم کفتند که تا این کل نمک بحرام سردار ما خواهد بود بواسطه کثرت ادبار و شبکیر و
مخالفت با سلاطین کردون سریر محنت و مشقت بما خواهد رسید انکاه باتفاق سر آن
سر دفتر ارباب نفاق را از بدن جدا ساخته بدرکاه عالم پناه فرستادند و خلایق را از انواع
فتنه و تشویش رهایی دادند و هم درین سال حضرت خاقان سعید شنید که پیر پادشاه
در خوارزم سپاه فراهم کشیده متوجه مازندران است بنابران اعلام نصرت نشان
نوبت دیکر از دار السلطنه هراة در حرکت امده سایهٔ وصول بر استراباد انداخت
و مجددا ولایت مازندران در تحت تصرف خاقان بلند مکان قرار کرفته میرزا الوغ
بیک کورکان را که حاکم بعضی از ولایات خراسان نیز بود انجا والی ساخت و بنفس
نفیس بجانب دار السلطنه هراة مراجعت فرمود و مقارن وصول امیر جهان ملک

ملکت

احمد جلایر بن اویس

ملکت با بعضی از ارکان دولت بسبب اختیار و اعتبار خواجه غیاث الدین سالار یاغی شده
از بلدهٔ فاخرهٔ هراة فرار نمودند و عنقریب بجزاء کفران نعمت گرفتار گشته با اتباع بیاسا
رسید ذکر مجملی از احوال سلطان از جلایر و قرا یوسف ترکمان و بیان کشته شدن
میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بتقدیر ملک منان دران اوان که صاحب قران گیتی ستان
عزم غزو روم بیان فرمود سلطان احمد جلایر و قرا یوسف که در سایهٔ دولت قیصر آسوده
بودند وهم و هراس بی قیاس بخود راه داده روی بخطهٔ مصر نهادند بعد از وصول ایشان
بدان ولایت ملک فرخ رسولی بملازمت حضرت خاقان فرستاده از مقدم آن دو
عزیز اعلام داد آنحضرت بوی نوشت که اگر سلطان در محبت ما یکجهت است سلطان
احمد را بدینجانب فرستد و قرا یوسف را بند از بند جدا گرداند و چون این نوشته بملک فرخ
رسید هر دو را محبوس گردانید و ایشان در محبس با یکدیگر عهد و پیمان بستند که اگر
بسلامت ازین مهالک نجات یابند علی الدوام طریق موافقت مسلوک دارند و از طریقهٔ مخالفت
محترز باشند بالجمله پس از آنکه خبر فوت حضرت صاحب قران بمصر رسید ملک فرخ
سلطان احمد و قرا یوسف را منظور نظر التفات گردانید و باندک زمانی قرا یوسف شوکت و مکنتی تمام پیدا
کرده بی رخصت پادشاه بعراق عرب رفت و بر دیار بکر استیلا یافت و بسبب این حرکت ملک فرخ
نسبت بسلطان احمد بدگمان شده روی از تربیتش بتافت و سلطان متلبس بلباس درویشان
گشته بمشقت بسیار خود را بحله رسانید و دران خطه بود و اوباش بملازمتش آمد شد کرده
چندان اراحت در بغداد پیدا شد که دولت خواجه اتیاق که در آن اوان از قبل میرزا عمر حاکم دار
السلام بود توهم نموده شهر را باز گذاشته و بیرون رفته سلطان احمد با معدودی چند بیغداد در
آمده لوای سلطنت برافراشت و در آخر سنه ثمان و ثمانمائه که میرزا ابابکر بمحاصرهٔ اصفهان
مشغولی مینمود و امیر شیخ ابراهیم از شیروان بتبریز خرامیده بود سلطان احمد از بغداد روی
بتسخیر آذربیجان نهاد و امیر شیخ از مقدم جناب سلطانی خبر یافته عنان عزیمت بجانب شیروان
انعطاف داد و در اواخر ماه محرم سنه تسع و ثمانمائه سلطان احمد بدولتخانهٔ تبریز رفت و بشرب
مدام و مصاحبت پسران مشغول گردید و چون میرزا ابابکر از مهم اصفهان فارغ شد رایت نصرت
آیت بجانب تبریز برافراخت سلطان احمد وهم و هراس بخود راه داده عنان عزیمت بصوب بغداد

مغطف ساخت و میرزا ابابکر در بیستم ربیع الاول سال مذکور بدار الملك تبریز نزول نمود و رعایا را باحیای مراسم عدل و انصاف و نسخ رسوم ظلم و اعتساف وعده فرمود بعد از آن قرا یوسف ترکمان قصد مملکت آذربیجان کرده میان او و میرزا ابابکر محاربات دست داد و در کرت اخیر فی ذی قعده سنه عشر و ثمانمائه که بین الجانبین جنگ اتفاق افتاد میرزا معز الدین شربت شهادت جشید و میرزا ابابکر گریخته متوجه دار الامان گردید سلطان اویس سر ایدکو برلاس که حاکم آن ولایت بود چون بر توجه شاهزاده اطلاع یافت ضرورت باستقبال شتافت و میرزا ابابکر بکرمان درآمده بعد از روزی چند خیال استیصال سلطان اویس بخاطر گذرانید و او نیز گرفتن شاهزاده را با خود مخمر گردانید و در آخر روزی طبل جنگ زد و قصرش را احاطه کرد عاقبت مهم بصلح قرار گرفت برین جمله که کرمانیان قصد میرزا ابابکر نکنند و او از شهر بیرون رفته جای زا که خرابی کند بولایت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان رفت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقه محبت و اتحاد بدید آمده این معنی موجب آن شد که حضرت خاقان سعید لشکر بفراه و سیستان کشیده آن ولایات را مسخر گردانید و میرزا ابابکر نوبت دیگر بکرمان شتافته با سلطان اویس برلاس چند نوبت حرب کرد و در یکی از معرکها شهید شده روی بروضه رضوان آورده اما قرا یوسف ترکمان بعد از گریختن میرزا ابابکر و کشته شدن میرزا امیرانشاه کورکان در تمامت مملکت آذربیجان حاکم و فرمان فرما شد و پسر خود پیر بداق را که سلطان احمد جلایر او را فرزند خوانده بود بر تخت سلطنت نشانده خطبه و سکه را بنام و لقبش موشح ساخت

وفات میرانشاه

ذکر شمه از حالات میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر و بیان وقوع مخالفت میان برادران از قضای گردش فلک درویش اختر

درحین وفات صاحب قران پسندیده صفات میرزا پیر محمد بر دار الملك شیراز استیلا داشت و میرزا رستم در اصفهان و میرزا اسکندر در همدان حاکم بودند و چون این خبر محنت اثر بسمع میرزا پیر محمد رسید بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده اش ملکت آغا در سلك خواتین حضرت خاقان سعید شاهرخ سلطان انتظام داشت خطبه و سکه را باسم و لقب شاهرخی موشح و مزین گردانید و جهت اعلام این نیکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاد و این بیت را در عرضه داشت مندرج ساخت بیت

همه بندگان بشهرخ برست ٭ من و رستم و اسکندر و هر که هست ٭

حضرت خاقان سعید فرستاده را نوازش بسیار فرموده رخصت انصراف داد در ان وقت که میرزا

عمر امیر جهانشاه را بکشت و میرزا ابابکر را محبوس کرد میرزا اسکندر از وی متوهم شده از همدان
روی بشیراز آورد میرزا پیر محمد عنایت نموده حکومت یزد را با و تفویض نمود و مدتها میان برادران
طریق یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنه تسع و ثمانمائه بواسطه فساد اتفاق مخالفت افتاده میرزا
پیر محمد میرزا اسکندر را مقید گردانید و بجانب خراسان فرستاد و او در چهارده طبس بند را
شکسته و از محصلان جسته باصفهان رفت میرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوزی
عظیم دانسته بموافقت یکدیگر عازم شیراز گشتند و میرزا پیر محمد باستقبال آمده منهزم مراجعت
نمود و آن دو برادر از عقب شتافته مدت چهار روز شیراز را محاصره کردند و چون دیدند که فتح
میسر نمیشود بعضی از گرمسیرات فارس را غارتیده روی باصفهان آوردند و در سنه عشر
و ثمانمائه میرزا پیر محمد لشکر بار این عدد جمع ساخته لوای عزیمت بطرف اصفهان برافراخت و
میرزا رستم موضع کندمان را لشکرگاه ساخت بعد از وصول میرزا پیر محمد جنگی عظیم بوقوع
انجامید شکست بر سپاه اصفهان افتاده میرزا رستم و میرزا اسکندر بجانب خراسان گریختند
و میرزا پیر محمد اصفهان را بسر خویش میرزا عمر شیخ عنایت نموده مظفر و منصور بصوب دار
الملک شیراز مراجعت فرمود اما میرزا رستم چون بخراسان رسید بعز بساط بوسی حضرت
خاقان سعید استسعاد یافته پرتو عاطفت آنحضرت بر وجنات روزگارش تافت و میرزا
بجدود بلخ و شبرغان رفته میرزا قیدو سپاهی را باستقبالش فرستاد و شاهزاده فرار نموده به
ولایت اندخود افتاد حاکم آنجا سید احمد ترخان او را در مقام مناسب فرود آورده کیفیت حال
را بحضرت خاقان سعید عرضه داشت کرد آنحضرت از غایت لطف و کرم جهت سفارش
میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشته ارسال داشت و نشان همایون باسم سید احمد
ترخان نفاذ یافت که مزاحم میرزا اسکندر نشود تا هر جا که خواهد رود میرزا اسکندر بامید
شفقت برادر عازم فارس شد و در نماز شام بیست و ششم رمضان سنه احدی عشر
و ثمانمائه پیاده و بشیراز در آمده چون میرزا پیر محمد از حال برادر خبر یافت علی الفور او را طلبید
و باصناف مرحمت و التفات خاطرش را امین و مطمئن گردانید و در شهور سنه اثنی
عشر میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را مصحوب خویش ساخته رایت عزیمت بجانب کرمان
برافراخت و بعد از آنکه بموضع دو چاه رسید حسین شربت دار که شاهزاده او را از مرتبه
طبابت بدرجه امارت رسانیده بود از غایت شقاوت با طایفه از اهل شر و فساد و نمیشی

بیرامن خرگاه سر راه پیر محمد را فرو گرفت و انجناب را شربت شهادت چشانید میرزا اسکندر بعد از آنکه برین حال اطلاع یافت همان زمان فرار نموده بشیراز شتافت امرا و اعیان فارس بسلطنتش اتفاق کردند و روی باستحکام شهر و ضبط برج و باره آوردند حسین شربت دار چون از فرار میرزا اسکندر واقف شد بتجمل و حشمت بسیار بظاهر شیراز آمد دیگر از صباح تا شام دیگر بافروختن آتش قتال اشتغال نمود بهنگام شام امرا و لشکریان بخدمت میرزا اسکندر مایل گشتند و روز دیگر آن غدار بد اختر بطرف کرمان شتافته در اثناء راه بدست میر صدیق که از جمله نوکران میرزا پیر محمد بود گرفتار شد و امیر صدیق او را بشیراز آورده در سر مزار شیخ سعدی فرمود تا بعضی از بروت و ریشش را تراشیدند و خدمتش را بر گاوی نشانده گرد شهر گردانیدند آنگاه بیش میرزا اسکندر بردند شهزاده پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب داد که اگر نسبت باو غدری اندیشیدم ترا بد نیاید نایرهٔ غضب میرزا اسکندر ازین جواب التهاب یافته بدست خود چشم راهبینش را از حدقه بیرون کشید فرمود تا بزخم چماق آن سر دفتر اهل شقاق را هلاک ساختند درین اثنا سلطان معتصم بن زین العابدین شاه شجاع در اصفهان خروج کرده میرزا اسکندر روی بدفع او آورد و بعد از تلاقی فریقین سلطان معتصم منهزم گشت و بهادری بوی رسیده در کنار آبی شعله حیاتش را فرو نشاند و میرزا اسکندر منصور و مظفر بجانب شیراز مراجعت نمود بعد از آن میرزا رستم برخصت حضرت خاقان سعید باصفهان شتافته چند نوبت میان برادران محاربات دست داد آخر الامر بار دیگر میرزا رستم روی توجه بخراسان نهاد و در شهور سنه اربع عشر و ثمانمایه بپابوس حضرت خاقانی رسید و میرزا اسکندر در عراق و فارس استقلال تمام یافته اصفهان را تختگاه کرد

ذکر توجه سلطان احمد جلایر بآذربیجان و کشته شدن بر دست امیر قرا یوسف ترکمان

در اواخر سنه اثنی عشر و ثمانمایه که تمامت مملکت آذربیجان در تحت تصرف قرا یوسف بود بنا بر تعرض قرا عثمان بولایت آذربیجان و استدعاء طهرتن بدانجانب نهضت نمود سلطان احمد غیبت او را غنیمت شمرده با لشکر بسیار در محرم سنه ثلاث عشر روی باذربیجان کرد و در غرهٔ ربیع الاول بتجمل و حشمت موفور به تبریز رسید و چون امیر قرا یوسف در آنجا آذربیجان این خبر ناخوش را شنید عنان مراجعت معطوف ساخت و سلطان احمد نیز علم مراجعت محاربت بر افراخت و در روز جمعه بیست و ششم ربیع الآخر در دو فرسخی تبریز جنگی سخت دست

ابوسعید شاهرخ خقان سعید

وفات احمد بن اویس ایلخانی

داد و قرا یوسف غالب شده شکست بر لشکر بغداد افتاد و سلطان در باغی پنهان شده شخصی
ازارناك قرا یوسف را برین حال مطلع گردانید و جمعی بدان طرف شتافته یکی ازیشان سلطانرا
بنظر شهر آیترکان رسانید قرا یوسف بعد ازانکه کلمات شکایت آمیز بر زبان راند از روی حد
نشان حکومت آذربیجان ولدا عز خویش پیر بداق خان و منشور ایالت بغداد باسم پسر دیگر
خود از سلطان محمد بستاند و میخواست که بحالش تعرض نرساند اعزامراء عراق در باب
قتل سلطان احمد مبالغه نمودند و قرا یوسف نیز بدین معنی همداستان شده حیات جناب
سلطانی و اولاد او بپایان رسانید و دولت خاندان امیر شیخ حسن ایلجانی بنهایت و اختتام
انجامید نقلست که حضرت خاقان سعید خبر این واقعه را شنید خواجه عبد القادر گوینده
را که سالها ملازمت سلطان احمد کرده بود طلبید و پرسید که در باب قضیهٔ دوست خود
چه ساخته خواجه این رباعی را علی درج کرده بر زبان آورد که رباعی عبد القادر ز دیده هر دم خون ریز
با چرخ جفاکار دگر و مستیز ** کان مه سپهر سروری را ناگاه ** تاریخ وفات گشت قصد تبریز

ذکر توجه حضرت خاقان سعید بملك سمرقند و تفویض فرمودن بعضی از ممالك شاهزادگان سعادتمند

و حضرت خاقان سعید در پنجم ذی قعده سنه احدی عشر و ثمانمائه
به ییلاق بادغیس شتافته باجتماع لشکرها فرمان داد و دران منزل خبر متواتر شد که میان میرزا
خلیل سلطان و خداداد حسین مخالفت و منازعت روی نمود و خداداد بفتح و نصرت مو
مخصوص گشته شاهزاده را مامور و محکوم خویش گردانید بنابران خاقان مؤید منصور
در بیست و یکم ماه مذکور بجانب ماوراء النهر نهضت کرد و چون از جیحون عبور فرمود
خبر رسید بوضوح پیوست که خداداد میرزا خلیل سلطانرا مقید ساخته و علم هزیمت برافراخته
القصه دار السلطنه سمرقند از یمن مقدم حضرت خاقان سعید در بیستم ذی الحجه جنت
مانند گشت و در محرم سنه اثنی عشر رایت ظفر پیکر از عقب خداداد بجانب مغولستان
روان شد و امیر شاه ملك با بعضی از امرا و فوجی از لشکر پیشتر در حرکت آمد درین
اثنا صورتی روی نمود که هیچکس را در آیینهٔ خیال مصور نگشته بود بیان این سخن
آنست که دران اوان که خداداد حسین از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلبید و
او برادر خود شمع جهانرا باین مهم تعیین کرد چون خداداد بوی پیوست با خواص و مقربان
گفت که خداداد حسین مردی حق ناشناس دلی سرونست دفتر حقوق تربیت حضرت

تیموریان

صاحب قرانرا بطاق نسیان نهاده نسبت باولاد و امجاد او طریق مخالفت و عصیان مسلوك
میدارد انکاه سر برشی خداداد را از بدن جدا ساخته نزد امیرشاهملك فرستاد و انجناب مقضی
مقضی المرام عنان مراجعت باردوی علی انعطاف داد بعد از ان حضرت خاقان ممالك
ستان ایالت خط اندخد را بمیرزا امیرک احمد بن عمر شیخ تفویض فرمود درین اثنا امیر
شیخ نور الدین رخصت طلبیده بجانب اترار رفت و باردوی علی خبر رسید که میرزا خلیل
سلطان بعد از قتل امیر خداداد انکاه با تاتار را با خود متفق ساخته ودر الان قلعه متحصن
کشته حضرت خاقان سعید میرشاهملك را بدان صوب روان کردانید و بعد از
انکه انجناب روزی چند آن قلعه را محاصره کرد میرزا خلیل سلطان پیغام فرستاد که راه
باز دهید تا من از حصار بیرون امده بملازمت حضرت شاهرخی روم امیرشاهملك
ملتمس شاهزاده را مبذول داشته انجناب پیش امیر شیخ نور الدین رفت انکاه حضرت
خاقان سعید بنفس نفیس بدانجانب روان شده در اثناء راه برسولان از جانبین در تردد
آمدند و میرزا خلیل سلطان بعد از اخذ عهد و پیمان بملازمت عم بزرکوار شتافته بانواع
مراحم خسروانه اختصاص یافت و حضرت خاقان سعید بجانب خراسان بازکشته
زمام ولایت ترکستان و ماوراء النهر را در قبضه اقتدار میرزا الغ بیک نهاد و مملکت حصار
شادمان را بمیرزا محمد جهانکیر بن میرزا محمد سلطان داد و چون موکب همایون از جیحون عبور
نمود خطه قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا قیدو بن میرزا امیر محمد ولی عهد عنایت فرمود و ابو
الفتح میرزا ابرهیم سلطان را والی ممالك بلخ و طخارستان کردانید و رایات عالیات خاقان بلند
مکان در شانزدهم شعبان بدار السلطنه هراة رسید و در ماه ذی قعده میرزا خلیل سلطان
بموجب حکم و فرمان شهریار کردون توان با ده هزار سوار جرار علم عزیمت بجانب عراق برافراخت
و چون بمملکت ری رسید روزی چند فراغت ورزیده رحل اقامت انداخت بعد از این وقایع
امیر شیخ نور الدین در ولایت اترار که یورت قدیم ابا و اجداد او بود رایت مخالفت و عصیان
مرتفع کردانیده بدین واسطه دو نوبت خاقان عالی منزلت بما وراء النهر لشکر کشید و در
سنه اربع عشر و ثمانمائه امیر شیخ نور الدین بر در قلعه صوران بتدبیر امیرشاهملك حرهر
قداق از پشت زین بروی زمین افتاد و جان شیرین بجوار مغفرت ارحم الراحمین فرستاده
در شانزدهم رجب سال مذکور میرزا خلیل سلطان در ولایت ری از محنت سرای دنیا بجنت

عی

ابوسعید شاه رخ خاقان سعید

اعلی انتقال نمود و حضرت خاقان سعید این واقعه را شنوده اظهار حزن و ملال کرد **ذکر مخالفت**
میرزا اسکندر نسبت بحضرت خاقان سعید و اختصاص یافتن آنحضرت به
فتح و نصرت بتایید ملک مجید چون قرا یوسف ترکمان بر مملکت آذربیجان استیلا یافت و
حضرت خاقان سعید خبر استقلال او را شنید بعزیمت تسخیر عراق و آذربیجان ~~استیلا یافته~~
لشکر فراوان جمع کرده در هژدهم رجب سنه ست عشر و ثمانمائه روی بدانجانب نهاد و بعد ازانکه
بلدهٔ نیشابور مضرب خیام سپاه خاقان منصور گشت آنحضرت مکتوبی بمیرزا اسکندر نوشت
مضمون انکه رایات عالیات جهت دفع فتنه قرا یوسف ترکمان متوجه آذربیجان است می باید که
آن فرزند طریق اتحاد و موافقت مسلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب
همایون پیوندد و بعد ازان خاقان عالی شان بجلگاه مازندران درآمده آن زمستان دران دیار رحل
اقامت انداخت و چون مکتوب مذکور بمطالعهٔ میرزا اسکندر رسید تصور فرمود که حضرت
خاقان منصور قصد ملک عراق و فارس است بنا بران جوابهاء ناصواب فرستاده لواء مخالفت
و عصیان برافراخت و جهت طلب لشکر ایلچیان باطراف و ولایات روان کرده اصفهان را معسکر
ساخت و پادشاه جم جاه از خیال فاسد جناب سکندری آگاه گشته یورش آذربیجان را موقوف
داشت و اعلام ظفر انجام بجانب صفهان برافراشت و در اوایل فصل بهار میرزا بایسنقر را
از جلگاه مازندران بطرف خراسان روان گردانیده بنفس نفیس در چهاردهم محرم سنه سبع عشر
و ثمانمائه بصوب ری در حرکت آمد و پس از وصول بدان مملکت جمعی از امراء میرزا اسکندر
از شاهزاده روی گردان شده باردوی علی پیوستند و چون ماهیچهٔ توغ زرنگار شهریار سپهر
اقتدار از افق دیار اصفهان طالع گشت میرزا اسکندر با لشکر قیامت اثر در برابر آمده گردان
هر دو لشکر دست بتیر و خنجر بردند و خاقان عالی گهر بفتح و ظفر اختصاص یافت و میرزا اسکندر
بلطایف الحیل خود را در شهر انداخت و عساکر نصرت مآثر اصفهان را مرکزوار در میان گرفته آغاز
محاصره کردند درین اثنا اکابر و اعیان شیراز بهواداری خاقان دوست نواز متعلقان میرزا اسکندر
مقید گردانیده خطبه و سکه را باسم و لقب همایون زیب و زینت دادند و جهت ایصال این بشارت
ایلچی بپایه سریر اعلی فرستادند آنحضرت از شنیدن این خبر اظهار بهجت و مسرت نموده
بکته بختی و لطف الله بیان نمود را بضبط اموال فارس تعیین فرمود و چون زمان محاصرهٔ اصفهان
قریب دو ماه امتداد یافت در دویم جمادی الاول جنگ سلطانی بوقوع انجامید از صباح تا رواح بکار

خود اشتغال داشت و دران شب میرزا اسکندر علامات عجز و انکسار بر وجنات روزگار خویش دیده قرار بر فرار اختیار کرد و فوجی از لشکر نصرت شعار از عقبش شتافته او را دریافته بدرگاه عالم پناه آوردند حضرت خاقانی از غایت شفقت و مهربانی از خون میرزا اسکندر در درگذشت و او را بمیرزا رستم سپرد اما خدمتش خاک بی مروتی در چشم انسانیت پاشید و برادر را میل کشید بیت بکند کشتن دگر بودن آرزومندست ؛ زبان و گوش کسی کین حدیث کفت و شنید

ذکر تفویض ولایات شاهزادگان پسندیده صفات و معاودت رایات عالیات بجانب دار السلطنه هراة

حضرت خاقان عالی مقام بعد از فتح اصفهان زمام ایالت آن بلده را در قبضهٔ اقتدار میرزا رستم نهاد و حکومت ولایت همدان و قلاع روجرد و نهاوند را بشاهزاده سعادت مند میرزا بایقرا داد و امارت مملکت ری را بمیرزا الجل تفویض نمود و فرمان فرمای دیار قم را بمیرزا سعد وقاص عنایت فرمود آنگاه اعلام ظفر پناه بجانب شیراز در اهتزاز آمد و چون بعد از وصول بدان ولایت پادشاه نجوم مکرمت جناح عاطفت و مرحمت بر سر شیرازیان گسترده باحیاء مراسم نصفت و معدلت پرداخت و زبدهٔ دودمان حضرت صاحب قران میرزا ابرهیم سلطان را دران مملکت حاکم ساخته علم مراجعت برافراخت بصوب خراسان و در بیست و دوم رجب بسعادت و اقبال بلدهٔ فاخرهٔ هراة رسید و میرزا بایسنقر بدیدار والد بزرگوار مشرف گشته شرط نثار و پیشکش تقدیم رسانید درخلال این احوال میان میرزا الغ بیگ و میرزا احمد بن عمر شیخ بهادر مخالفت و منازعت اتفاق افتاد و بعد از جنگ و جدال میرزا امیرک احمد روی بطرف مغولستان نهاد

ذکر بعضی از وقایع که بعد از مراجعت خاقان منصور در ولایت عراق و فارس ظهور نمود و بیان توجه آنحضرت بجانب شیراز در زمان تایید ملک معبود

یکی از حالات که بعد از معاودت رایات عالیات از ولایت شیراز میل بطرف وجا بجانب هراة روی نمود آن بود که میرزا الجل پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بعالم دیگر انتقال فرمود و چون این خبر بسمع شریف حضرت خاقانی رسید میرزا الکنیکر را تربیت کرده با فوجی از امرا بمملکت ری روان گردانید دیگر آنکه قرا یوسف ترکمان قصد قلعهٔ سلطانیه نمود و امیر نظام جاکر که دران حصار بود و دم از اخلاص و هواخواهی جناب جلال میزد فرار کرده در قم با میرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزادهٔ ساده امیر نظام را مقید ساخته صورت واقعه را عرضه داشت کرد خاقان روشن ضمیر را قید نظام موافق مزاج نیفتاد و باطلاق حکم کرده استمالت نامه فرستاد

لیکن میرزا اسعد وقاص بدان حکم ملتفت نکشت و باغواء بعضی از مفسدان امیر نظام را همراه
ساخته پیش قرا یوسف رفت و منظور نظر اعزاز و احترام شد دیکر آنکه شاهزادهٔ جلادت
انتما میرزا بایقرا بتحریک برادر خویش میرزا اسکندر که در ظل عاطفتش بسر می برد خیال استقلال
بر لوح خاطر نکاشته علم عزیمت بجانب شیراز برافراشت و میرزا رستم از کیفیت واقعه وقوف
یافته جمعی را بسر راه فرستاد و آن طایفه بلشکر میرزا بایقرا باز خورده از اقتضاء کردش چرخ ستمکر
میرزا اسکندر بدست مخالفان افتاد و خدمتش را باصفهان برده حبس کردند بدین جهت
اندک فتوری در عزیمت میرزا بایقرا پیدا شد و روزی چند در کندمان توقف نموده باز هوس جهانگیری
بر ضمیر آن مهر سپهر سروری غالب کشت و روی بصوب شیراز آورده چون میرزا ابرهیم
سلطان بر توجه میرزا بایقرا وقوف یافت با سپاه آراسته باستقبال شتافت و در نواحی
بیضا میرزا بایقرا با اندک مردمی که بیشتری بی جبه بودند بوی رسیده غول و برانغار و جوانغار
برآراست و میرزا ابرهیم سلطان در حملهٔ اول میمنه و میسرهٔ میرزا بایقرا را از پیش برداشتند اما
امیر جلال الدین ابو سعید که ضبط بر انباء متعلق برائی و رویت او بود عنان بطرف قلب
انعطاف داده شاهزاده یوسف و میرزا بایقرا از غایت پردلی و پهلوانی توکل بر عنایت حضرت
سبحانی کرده باتفاق امیر مشار الیه بر قلب سپاه شیراز تاخت و میرزا ابرهیم سلطان تاب
آن حمله نیاورده بطریق تنکه فرار عنان عزیمت بجانب ابرقوه منعطف ساخت و میرزا بایقرا در
اواخر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمائه مظفر و منصور ببلدهٔ شیراز خرامید و لوای عیش
و عشرت مرتفع کردانید درین اثنا میرزا رستم در اصفهان میرزا اسکندر را که مهیج این فتنه
بود بعالم آخرت پیوست و چون این اخبار بسمع شریف خاقان کامکار رسید بعد از تقدیم مشورت
و اجتماع لشکر بی غایت در هفدهم جمادی الاخر سنهٔ مذکوره بصوب شیراز در حرکت آمد و بعد
آنکه رایات عالیات سایهٔ وصول بران دیار انداخت میرزا بایقرا که توجه آنحضرت را تا آن زمان
باور نکرده بود در بحر حیرت و اندیشه فرو رفت و بنا بر آنکه میان او و غیاث السلطنة والدین میرزا
بایسنقر اساس محبت و اتحاد استحکام تمام داشت امیر جلال الدین ابو سعید را نزد آنجناب فرستاد و
توقع شفاعت جرایم و آثام فرمود و میرزا بایسنقر امیر مشار الیه را ببارکاه خاقان سعادت نما برده
صورت حال معروض کردانید آنحضرت امیر ابو سعید را منظور نظر عنایت ساخته کناه شاه
زاده را تولد ارشد بخشید و چون امیر ابو سعید مقضی المرام بجانب شیراز شتافت میرزا بایقرا

[illegible]

بایسنقر

در شب شنبه پنجم رمضان از آن بلده بیرون آمده بعز دستبوس عم بزرگوار استسعاد یافت و آنحضرت بوعده وفا نموده متعرض شاهزاده نگشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد و تقید باز پیش میرزا قیدو فرستاد و پادشاه دوست نواز آن رمضان در شیراز گذرانیده نوبت دیگر ایالت آن ولایت را بمیرزا ابرهیم سلطان مفوض گردانید و زمام مهام مملکت قم و کاشان و ری و رستمدار را تا حدود گیلان در قبضهٔ اقتدار میرزا الیاس خواجه بهادر نهاد آنگاه بعزم تسخیر کرمان روان شده چون بقصبه سیرجان رسید سیادت پناه ارشاد دستگاه امیر شمس الدین علی از نزد والی کرمان سلطان اویس آمده زبان بشفاعت اهالی آن مملکت بگشاد و قبول نمود که اگر موکب همایون بصوب خراسان نهضت نماید انجناب بهر نوع که تواند سلطان اویس را بملازمت آستان اقبال آشیان رساند حضرت خاقان سعید ملتمس سید را قبول نموده عنان مراجعت بصوب خراسان منعطف گردانید و در اواسط محرم سنه تسع عشر و ثمانمائه در زمان حمایت رحیم رحمان بدار السلطنه هراة رسید بیت ایام بکام و اختران فرمان بر و اقبال نهاده بر خط فرمان بر

ذکر جلوس میرزا بایسنقر بر مسند دیوان و بیان مآل حال بعضی از شاهزادگان

دران وقت که خاقان بلند مکان در دار السلطنه هراة نزول نمود و منصب امارت دیوان اعلی را بقرة العین سلطنت میرزا بایسنقر بهادر تفویض فرمود و شاهزادگی بواجبی بآن امر خطیر پرداخته بساط نصفت و معدلت مبسوط ساخت درین اثنا امیرزا امیرک احمد که سابقا بسبب نزاع میرزا الغ بیک بطرف مغولستان رفته بود باز آمده منظور عاطفت و التفات گردید و هم دران ایام باتفاق میرزا المنکر خیال مخالفت و عصیان بر لوح ضمیر مرتسم گردانید و حضرت خاقانی برین معنی اطلاع یافته مقارن این حال از پیش میرزا قیدو عرضه داشتی آمد که میرزا بایقرا با طایفه از مردم قصد این فقیر نمود بنابران او را گرفته مضبوط نگاه داشته ام تا بهرچه اشارت شود قیام نمایم حضرت خاقان سعید حکم فرمود که میرزا قیدو میرزا بایقرا را از آب سند بگذراند تا هر جا که خواهد برود و میرزا امیرک احمد روی بکعبه معظمه آورد و میرزا المنکر در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید و چند کسی برحسب فرمان ملازم این دو شاهزاده شده تا ایشان را بر آنچه حکم شده بود تکلیف نمایند مصرع رفتن چنانکه آمدن نیست دگر اما میرزا قیدو میرزا بایقرا را از آب سند نگذرانید و در سنه عشرین و ثمانمائه که شهریار عالیمقدار متوجه قندهار بود و حسب الحکم او را

باوردوی همایون فرستاد و حضرت خاقانی شاهزاده را با جمعی از ملازمان بجانب سمرقند روان کردانید و دیکر خبری ازوی نماند

ذکر فتح دار الامان کرمان و بیان بعضی از حالات که روی نمود بعد از آن

مرتضی ممالک اسلام سید شمس الدین بمی که متعهد مهم کرمان شده بود وچون از سرجان بدان بلده معاودت نمود هرچند سلطان اویس را بر توجه بپایهٔ اعلا ترغیب فرمود بجای نرسید بنابران جناب نقابت پناه بهراة آمده کیفیت حال را معروض خاقان سعادت نما کردانید و آتش غضب شهریاری اشتعال یافته فرمان عالی نافذ شد که امیر ابرهیم جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ و حکام ولایت فراه و سیستان با سپاه فراوان متوجه تسخیر کرمان شوند امرا بموجب فرموده عمل نموده و بدان ولایت رسیده بعد از هفتاد روز که شهر را محاصره کردند سلطان ویس رسولان بیرون فرستاده پیغام داد که اکر حضرت خاقانی کناه بنده را بخشند و شما مراجعت نمایند قدم از سر ساخته بملازمت آستان رفیع آشیان مبادرت نمایم امرا کیفیت حال را عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کردند جواب آمد که اکر سلطان ویس در قول خویش صادق است باید که یکی از معتمدان خود را بدینجانب فرستد تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند والا تا شهر را مفتوح نسازند باز نکردند امرا سلطان ویس را ازین امر واقف ساختند و او شیخ حسن را که از جمله نوکرانش بمزید قربت و اختصاص داشت بدرکاه عالمپناه فرستاد و چون شیخ حسن بعز بساط بوسی پادشاه زمین و زمن معزز کشت بزبان مسکنت و نیاز کناه سلطان ویس را درخواست نمود حضرت خاقان سعید ملتمس او را اجابت فرموده قسم یاد کرد که در بارهٔ مشار الیه بدی نیندیشد بلکه او را ملحوظ نظر تربیت و عنایت کرداند آنکاه شیخ حسن بکرمان مراجعت کرده آنچه دیده و شنیده بعرض سلطان ویس رسانید و او احرام ملازمت خاقان کردون غلام بسته بعد از وصول بارکاه سپهر اشتباه باصناف الطاف و انواع عواطف اختصاص یافت و در اواخر سنه تسع عشر و ثمانمائه فرمان فرمای بلاد و عباد میرزا سیورغتمش را بحکومت ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه غرهٔ جمادی الاول سنه عشرین ولادت با سعادت میرزا علاء الدوله دست داد و هم درین سال پادشاه بینا بجهت کوشمال هزاره و افغان متوجه دیار

تیموریان

کرمسیر وقندهار کشت ورایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنهٔ هراة نهضت نموده چهار
دهم شعبان کنار آب هرمند معسکر خاقان سعادتمند شد و دران منزل میرزا سیورغتمیش با امراء
بدخشان بموکب همایون پیوسته بعز دستبوس پدر نامدار استسعاد یافت و حضرت خاقانی از
انجا نیز در حرکت آمده ببیست و دویم ماه مذکور ماهچهٔ طوق فیروزی آثار از حوالی فوق تهانه طلوع
کرد و سیم ماه مبارک رمضان اشراف و اعیان غزنین باردوی شهریار ظفر قرین رسیدند و
کسی از اردوی میرزا قید و آمده بعرض رسانید که شاهزاده بوادی فرار شتافت انحضرت
بر زبان گذرانید که رسیده باشد و هیچکس از عقب بفرستاد و نهم ماه دیگری آمده عرضه داشت
که در کابل و غزنین از مردم میرزا قید و اثر نماند لاجرم پادشاه ظفر پناه امیر ابرهیم جهانشاه را روانه
آن صوب گردانید و فرمود که اگر قید و پیش آمد صلح کرده غزنین را باو گذارند و الا آن مملکت را
حیطهٔ ضبط آرند مقارن این حال امرا و سرداران هزاره اسبان بادرفتار و شیران باربردار ارسال
داشته باج و خراج قبول کردند و چتر زرنگار خاقان عالیمقدار بکنار آب هرمند جهت قیشلاق
مقرر شده بود عود نمود و دران یورت روزی آن حضرت پای مبارک در رکاب آورده سیر میفرمود
که ناگاه از پشت زین بروی زمین افتاده کسری بدست همایون که بوسه جای سلاطین حشمت
آیین بود راه یافت ایلچیان قرمسیر بدار السلطنه هراة شتافته استاد مردی کمانگر را باردوی
اعلی رسانیدند تا بجبر آن کسر پرداخت دیگر از وقایع یورت قیشلاق آن بود که حضرت خاقان
سعید زمام رتق و فتق مهام وزارت را در قبضهٔ کفایت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی نهاد و
وخواجهٔ نیکو نهاد تا آخر ایام حیات انحضرت بدین امر خطیر اشتغال داشت و دیگر انکه امیر ابرهیم
از جانب کابل و غزنین باز آمده بعرض رسانید که میرزا قید و بکابل رسیده و عازم اردوی همایونست
دیگر انکه امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموالی که هزاره متقبل شده بودند بمیان ایشان
رفت و بعد از روزی چند خبر رسید که انجماعت در ادای مال اهمال می نمایند و امیر محمد صوفی
و امیر موسی برحسب فرمان خاقان مظفر لوا بر سر هراة تاخت و کار ایشان را ساخته باز گشتند
و شهریار رفیع مقدار درا و ایالمیرزا سنجر و امیر یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروزشاه
را بضبط آن دیار باز داشته فرمود که هرگاه میرزا قید و بیاید او را همراه خویش بهراة آورند و اگر
نیاید از عقب شتافته او را بدست آورده بدرگاه عالمپناه رسانند و موکب همایون بجانب دار السلطنه
هراة نهضت فرمود و در دویم محرم سنه احدی و عشرین و ثمانمایه دران بلدهٔ جنت صفات نزول

نمود و در اوایل ربیع الاول بمسامع علیه رسید که میرزا اسعد وقاص که بجهتی قم را گذاشته پیش قرا یوسف رفته بود از عالم رحلت کرد درین اثنا امرا از جانب قندهار آمده میرزا قیدو را همراه آوردند حضرت خاقانی شاهزاده را منظور نظر شفقت و مهربانی گردانید در خلال این احوال خبر متواتر گشت که شاهان بدخشان لوای عصیان و طغیان برافراشته اند آنحضرت جمعی از امرای عظام را در رکاب میرزا سیورغتمش جهت دفع فتنه ایشان نامزد فرمود و بعد از آنکه شاهزاده و امرا بموضع کشم رسیدند پسر شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود جناب عرفان شعار خواجه تاج الدین حسن را بدرگاه شهریار عالیمقدار فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده باج و خراج قبول کرد آنحضرت شفاعت خواجه حسن را بحسن قبول تلقی فرموده رقم عفو بر جراید جرایم شاهان کشید و امرا بازگشته حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا قیدو حقوق تربیت و نعمت خاقان جمشید مکان را نابوده انگاشته با جمعی از اهل فتنه و فساد نیمشبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنقر بر حسب فرمان خاقان بلند مکان بتکامشی شاهزاده شتافته در قصبه سبزوار او را در یافت و قیدو را مقید گردانیده بدرگاه عالمپناه رسانید و حضرت خاقان سعید او را بقلعه اختیار الدین فرستاده تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش ارزانی داشت

ذکر توجه موکب فیروزی نشان بجانب مملکت آذربیجان و انتقال قرا یوسف مقرون بتحسر و تاسف

از آن زمان که میرزا میرانشاه کورکان در جنگ قرا یوسف ترکمان بعز شهادت فایز گشت همواره خیال یورش آذربیجان و دفع فتنه قرا یوسف ترکمان بر خاطر خطیر خاقان جهانگیر میگذشت اما بواسطه موانع مستغرق آن اندیشه از حیز قدرت بفعل نمیرسید تا در سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه که چمن مملکت خراسان و مازندران و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و سیستان و فارس و عراق از خار مفسدت اهل عناد و شقاق پاک شد حضرت خاقان سعید بعد از اجتماع سپاه بلا انتها و ترتیب آلات و ادوات روز هیجا در پانزدهم شعبان بجانب آذربیجان نهضت نمود و پس از قطع منازل و مراحل در هشتم شوال از درهٔ نمک گذشته بسعادت و اقبال در نواحی ری در امین نزول اجلال فرمود و در آن مرحله میرزا ابرهیم سلطان با جیوق فارس و میرزا رستم با سپاه اصفهان بموکب همایون رسیده بوفور عنایت و مرحمت اختصاص یافتند از آنجانب امیر قرا یوسف با لشکر بسیار و بیسار و عدت و آلت بیشمار در مقام عناد و استکبار بود با آنکه امیر غیاث الدین شاه ملک ایلچی نزد او فرستاده پیغام داد که دست از قلعهٔ سلطانیه و قزوین باز دارد تا ما از آن

وفات قرا یوسف در سنه ۸۲۳

حضرت درخواست نمایم که ممالک اذربیجان و عراق عرب را بر تو مسلم دارد و بجانب هراة مراجعت
نماید مطلقا تنزل نکرد بلکه فرستادهٔ امیر مشار الیه را حبس فرمود اما درین اثنا بتقدیر حی مجید و
سروی دولت حضرت خاقان سعید مرضی جان ستان بر ذات قرا یوسف ترکمان استیلا یافت در روز
پنجشنبه هفتم ذی قعده سنهٔ مذکوره از دار فانی بمنزل جاودانی شتافت و با آنکه موکب همایون هنوز
در حدود ری بود لشکر ترکمان در اوجان چنان متفرق و پریشان شد که یک سپاهی در اردوی بدان
عظمت نماند و اوباش خرگاه قرا یوسف را غارتیده گوش و را بجهة حلقهٔ طلا ببریدند بالجمله چون این
خبر باردوی همایون رسید حضرت سعید میرزا بایسنقر را بجانب تبریز فرستاد و بنفس
نفیش عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ انعطاف داد و پس از تسخیر حصار سلطانیه در نهم
ذی حجه آن مقام را بیمن مقدم همایون رشک دار السلام ساخت و آن زمستان دران مکان
رحل اقامت نداخت اما میرزا بایسنقر در منتصف ذی قعده در دولتخانهٔ تبریز نزول اجلال فرمود
و تمهید بساط نصفت و تشیید قواعد معدلت قیام و اقدام نمود و بعد از ایل ساختن و امیر بابا
حاجی کاو دودی بنوبت قشلاق شتافته بملاقات خسرو آفاق و در اوایل فصل بهار خاقان
عالیمقدار ازان منزل در حرکت آمده چون جلگاه ماز راب مضرب خیام سپاه نصرت
مآب گشت بمسامع علیه رسید که درین حوالی حصاریست موسوم بقلعه بایزید و مشحون بزخایر
و اموال فراوان که قرا یوسف و فرزندان او در انجا نهاده اند و حالا در تصرف کاشتکان امیر
اسپند است و موکب فیروزی آثار بجانب آن حصار نهضت کرده در بیست و سیم جمادی
الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمایه عساکر نصرت مآثر قلعه بایزید را مرکز وار در میان
گرفتند و هم دران روز آن حصن حصین را مفتوح ساختند و غنیمت بسیار یافتند و خاقان
بلند مکان عنان بادی جهان نبرد بدست تایید ملک مجید نهاده روی باستیصال اعدا آورد
و در شانزدهم جمادی الاخر ولایت ارجیس از فر نزول همایون رشک منزل برجیس گشت
در خلال این احوال سرداران اطراف و گردنکشان اکناف متعاقب و متواتر باردوی
کیهان پوی می‌شتافتند و بانواع الطاف و اصناف اعطاف اختصاص می‌یافتند
و ماهیچه نوق آفتاب اشراق خسرو آفاق در روز هفدهم ماه مذکور از افق دیار
آق ابلاق طالع شده دران مقام حکام و ولایات را نوازش فرموده رخصت انصراف ارزانی
داشت و اعلام ظفر فرجام بجانب دار الملک تبریز شتافت ذکر محاربه حضرت خاقان

سعید

سعید با اولاد قرایوسف ترکمان و مراجعت نمودن بخراسان بعد از انهزام مخالفان

چون شهریار با استحقاق از آق بلاق متوجه تبریز گشت در اثنای راه خبر رسید که اسکندر و اسپند پسران قرایوسف لشکری فراهم آورده بخیال ستیز عازم تبریز شده اند پادشاه زمین و زمن بعد از استماع این سخن بجانب عادلجوز و اخلاط که معسکر دشمن بود نزول فرمود و در اواخر ماه رجب تلاقی فریقین دست داده هر یک از آن دو سپه دار بتعبیهٔ لشکر اشتغال نمود در آن روز از صباح تا رواح آتش قتال اشتعال داشت و بعد از آنکه خورشید خنجر گذار پنهان خانهٔ مغرب رایت عزیمت برافراشت هر دو لشکر فرود آمده شب همه شب از جانبین که غرهٔ شعبان و هنگام زوال ترکمانان بود نوبت دیگر گردان هر دو لشکر و مردان هر دو لشکر کشور دست بتیر و خنجر بردند و در آن روز سپاه ترکمان حملات متواتر کرده نزدیک بان رسید که لشکر منصور علیخلاف عادت و دستور طریق انهزام پیش گیرند درین اثنا پادشاه دین دار که شجاعت رستم با عبادت مالک دینار جمع داشت فرمان داد تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه زدند و بعزم اداء نماز چاشت که مدة العمر از آنحضرت فوت نشده بود از اسب پیاده گشت و بعد از تجدید وجود گذاردن نماز نوبت دیگر رخ نیاز بر زمین سوده از مهیمن کارساز فتح و ظفر مسالت نمود و چون اثر اجابت دعا بر ضمیر انور آن شاه مظفر لوا پرتو انداخت پای مبارک در رکاب آورده قلب سپاه را آرامگاه ساخت درین حین امیر غیاث الدین شاهملک باواز بلند گفتند که امیر اسفند گرفتار گشت اسکندر از استماع این خبر متحیر شده ترکمان عنان از معرکه بگردانید آنگاه غول و برانغار و جوانغار سپاه نصرت شعار یکبار بر دشمنان خاکسار تاختند و بنیاد حیات بسیاری از ایشان از زخم گرز گران و شمشیر بران و تیر پران انداختند پسران قرایوسف مقرون بتحسر و تاسف بوادی فرار شتافتند و سپاه منصور غنایم موفور و اموال الغیر محصور یافتند و روز دیگر رایت ظفر پیکر بطرف تبریز در حرکت آمده منتصف شعبان آن دیار بیمن مقدم خسرو کامکار غیرت افزای گلستان ارم گشت و موکب همایون از تبریز بجانب هراة نهضت نموده در حدود قزوین میرزا ابرهیم سلطان و میرزا رستم مرخص شده بطرف شیراز و اصفهان رفتند و چون خاقان سعید بمملکت خراسان رسیده امیر غیاث الدین شاهملک را بخوارزم که مستقر عزت او بود روان گردانید و در نوزدهم شوال بلدهٔ هراة از فر حضور خسروی منصور مزین و منور گردید

ذکر بعضی از وقایع متفرقه و حوادث متنوعه

در هفدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حضرت واهب العطایا میرزا بایسنق

تیموریان

رابسری بود سعادت انتما کرامت فرمود وخاقان عالیشان ان مولود فرخنده مقدم را ابوالقاسم بابر
نام نهاده بمراسم جشن وسور قیام واقدام نمود ودر سنه ست وعشرین وسته سبع مائه وعشرین
حضرت خاقان سعید در متنزهات ولایات خراسان در غایت دولت واقبال گذرانید وبساط عدل
وانصاف مبسوط وحجاب جور واعتساف را مرفوع گردانید ودر سنه ثمان وعشرین میرزا مغیث
الدین الغ بیک گورکان با لشکر فراوان بطرف جته ومغولستان شتافت وحاکم آن دیار شیر محمد
اوغلان را بضرب تیغ وسنان منهزم گردانیده عنان عزیمت بدار الملک سمرقند تافت وازانجا بجانب
هراة آمده در پانزدهم ذی حجه بدیدار والد بزرگوار وبرادران نامدار مشرف شد وبعد از روزی چند
که دران بلاد بعیش وکامرانی بسر برد میرزا محمد جوکی بهادر را همراه خویش گردانیده بصوب سمرقند
بازگشت ودر ربیع الاول سنه تسع وعشرین امیر خبیر عادل غیاث الدین شاه ملک در ولایت خوارزم
بریاض رضوان خرامید وچون این خبر بسمع شریف حضرت خاقان سعید رسیده برادر مرحوم
امیر ابرهیم سلطان را نوازش نموده منصب بدر را با وعنایت کرد مدفن امیر شاه ملک بولایت مشهد
در جوار مزار فایض الانوار علی بن موسی الرضا رضی الله عنهما واقع است ودر شانزدهم محرم سنه
ثلثین وثمانمائه میرزا سیورغتمش در خطه غزنین جان نازنین بجوار ارحم الراحمین فرستاد و
حضرت خاقان سعید پس از استماع این خبر بمراسم عزا واطعام مساکین وفقرا قیام واقدام نموده
حکومت دیار قندهار وغزنین وکابل را بخلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا سلطان مسعود ارزانی
داشت ودرین سال پادشاه الوس ورنک براق اغلان که تربیت یافته میرزا الغ بیک بود آغاز کفران
نعمت کرده بحدود ولایت سغناق درآمد ومیرزا الغ بیک گورکان براق محاربه نموده حضرت خاقان
سعید را از عزیمت خویش آگاه گردانید آنحضرت از مقابله ومقاتله منع فرمود اما میرزا محمد جوکی
را که از سمرقند مراجعت کرده در هراة بود با سپاه آراسته بار دیگر بماورالنهر فرستاد وچون میرزا
محمد جوکی از جیحون بگذشت شنید که میرزا الغ بیک بعزم رزم براق متوجه سغناق شده است
بنابران از عقب شتافته باوردوی علی پیوست آنگاه برادران باتفاق بجانب براق روان شدند
ومخالفان نیز پای ثبات ووقار فشرده بعد از تلاقی فریقین حربی صعب دست داده بر لشکر
ماورالنهر افتاده شاهزادگان عنان بوادی فرار تافتند وبراقیان دست بغارت وتاراج برآوردند
واز معظمات وقایع سنه ثلثین قضیه کارد خوردن خاقان ظفر قرین است مفصل این مجمل
آنکه در روز جمعه بیست وسیم ربیع الثانی در محلی که حضرت خاقانی از اداء صلوة فارغ

الغ بیک بن شاهرخ

کشته

ازمسجد جامع شهر بیرون آمد شخصی نمدپوش احمد نام کاغذی در دست بطریق دادخواهان پیش دوید وکاردی بشکم پادشاه عرب وعجم رسانید وعلی الفور علی سلطان قوچین رخصت قتلش حاصل کرده مهم اورا بروجه دلخواه ساخت وامیر علیکه وامیر فیروزشاه را طلبید وانجناب سواره بمسجد درآمد از وقوع آن حالت در حیرت افتاد وچون دید که حضرت خاقان سعید داعیه دارد که در محفه نشیند بعرض رسانید که براسب سوار می باید شد والا فتنه حادث میشود زیرا که مردم را در حیات وممات تردد پیدا خواهد شد بنابران انحضرت با وجود ضعف عظیم سوار کشته نقارهٔ بهیبت فروکوفتند وبعد ازانکه خاقان عالیشان بباغ زاغان رسید طبیبان وجراحان بمعالجه پرداختند ومیرزا بایسنقر بتفتیش وتفحص آن امر اشتغال نموده جمعی از مردم مولانا معروف خطاط وخواجه عضد الدین دستی متهم ساختند مولانا بعد از مصادره وتعذیب بسیار در قلعهٔ اختیار الدین محبوس شد وخواجه باتفاق طایفهٔ دیکر بزندان فراموشان شتافت در این اثنا بر السنه وافواه جاری کشت که احمد لر کای بملازمت مهر سپهر ولایت وسلطان تختکاه سیاست امیر قاسم انوار قدس سره میرفت ومنظور نظر التفات میکشته بنابران میرزا بایسنقر که از ان حضرت کدورتی در خاطر داشت ملازمانش را بموافقت احمد لر تهمت نموده وحکم باخراج نمود وسید بزرکوار بجانب ماوراء النهر شتافته جناب الغ بیکی در سلک مریدانش انتظام یافت القصه چون ذات فایض البرکات خاقان پسندیده صفات را از زخم کارد صحت دست داد جهت انتقام براق اغلان در غرهٔ شعبان بطرف ماوراء النهر نهضت کرد ومیرزا بایسنقر از عقب پدر در حرکت امده اما بعد از انکه ببقیة الاسلام رسید بالتماس میرزا الغ بیک وحکم پدر بزرکوار عنان عزیمت بسوی هراة بازکرداند وچون موکب همایون خاقان سعادتمند در دار السلطنهٔ سمرقند نزول نمود انحضرت از محاربهٔ براق شرط تفحص بجای آورده بعضی از امرا را جواب یاساق زد ومیرزا الغ بیک را از نظر التفات بینداخت واخر الامر عرق ابوت در حرکت امده نوبت دیکر جناب الغ بیکی بعواطف خاقانی وایالت دار الملک حضرت صاحب قرانی مفتخر وسرافراز شد وپس از انکه روزی چند خطهٔ سمرقند از یمن مقدم حضرت خاقان سعید جنت مانند بود وبراق اغلان از حکومت سغناق برداشته فرار بر قرار اختیار نمود وحضرت عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف کردانیده در یازدهم محرم سنه احدی وثلثین وثمانمایه کامیاب وکامران بباغ زاغان رسید

ذکر رفتن حضرت خاقانی بولایت اذربیجان نوبت ثانی

در شهور سنه اثنی وثلثین وثمانمایه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر

تیموریان

اسکندر بن قرا یوسف

بن قرا یوسف نوبت دیگر آغاز فتنه و فساد کرده و قلعهٔ سلطانیه را بدست آورده بنا بران خاقان گردون قران در روز یکشنبه پنجم رجب با سپاه موفور بجانب آذربیجان نهضت نمود و چون مملکت ری محل نصب سراوقات عزت و جلال گشت میرزا ابرهیم سلطان از فارس و میرزا رستم از اصفهان و دیگر حکام بلاد عراق و اذربیجان باردوی همایون پیوستند بعد ازان رایات عالیات از ری در حرکت آمده بیست و یکم رمضان سایهٔ وصول بر قلعهٔ سلطانیه انداخت و گماشتهٔ اسکندر قلعه را گذاشته علم هزیمت برافراشت و ماهیچهٔ طوق گردون مماس از انجا نبرد رسید آمده بسران قطع منازل از افق دیار سلماس طالع گشت و دران مقام اسکندر با سپاه قیامت اثر بمقابله و مقاتله قیام نموده آتش حرب و قتال بنوعی برافروخت که دل ترک جنگجوی فلک رحم بر کشتگان معرکه سوخت بوقت شام هر یک ازان دو لشکر در منزل خویش آرام یافتند و روز دیگر باز بمیدان جنگ و جدال شتافتند و با آنکه اسکندر درین دو روز کارزاری نمود که دوست و دشمن بر دست و بازوی او آفرین خواندند فایدهٔ بران مترتب نگشت و نکبا نکبت بر رای دولتش وزیده سر خویش گرفت و راه گریز در پیش مصرع چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود و بنا بر انکه درین معرکه میرزا ابرهیم سلطان آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده بود مولانا شرف الدین علی یزدی رحمه الله که در ملازمت شهزاده بود جهت تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم کشید رباعی

اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید
دارای جهان سزای او واجب دید
از تیغ ابو الفتح چو گریخت بجنگ
تاریخ شد از قدر ابو الفتح پدید

القصه خاقان عالیمقدار بعد از فتح نامدار شکر نعمای حضرت پروردگار بجای آورده میرزا محمد جوکی را بتکامشی مخالفان نامزد کرد و شاهزاده تا ارض روم و صحرای موش رانده بی آنکه دشمنان را دریابد مراجعت فرمود و موکب گردون اساس در سادس محرم سنه ثلث و ثلثین و ثمانمایه از ظاهر سلماس بطرف قلعهٔ النجق روان شد و پس از وصول بقصد متعلقان اسکندر ترکمان که دران حصن حصین بودند بصورت نیاز نثار و پیشکش بیرون فرستادند حضرت خاقانی بهمین قدر راضی گشته بصوب قیشلاق قراباغ توجه نمود در نوزدهم ماه مذکور دران منزل نزول اجلال فرمود درین اثنا امیر ابو سعید بن قرا یوسف بدرگاه عالمپناه شتافت و باصناف نوازش و التفات اختصاص یافت حضرت خاقان سعید چون فصل زمستان را در قراباغ ازان بپایان رسانید ایالت ولایت اذربیجان و توابع انرا بامیر ابو سعید مفوض گردانید در یازدهم شعبان عنان عزیمت بجانب مملکت خراسان

انعطاف

وفات بایسنقر بن شاهرخ

انعطاف داده در هفدهم رمضان بسلطانیه نزول افتاد و ماه صیام دران مقام توقف نموده در شهر شوال میرزا ابرهیم سلطان و میرزا رستم و سایر حکام عراق را رخصت انصراف ارزانی داشت و رایات نصرت آیات در حرکت آمده در بیستم محرم سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه باغ زاغان از یمن مقدم خسرو عالیمکان علم تفاخر و مباهات برافراشت شاهزادهٔ عالیجناب ذکر توجه غیاث الدنیا والدین میرزا بایسنقر بقشلاق جرجان و بیان وفات آنجناب بعد از مراجعت بولایت خراسان شاهزاده عالیجناب میرزا بایسنقر بموجب اشارت میرزا شاهرخ بهادر با جمعی از اعاظم امرا در ماه صفر سنه خمس و ثلثین و ثمانمایه عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خطهٔ جرجان معطوف ساخت و پس از قطع منازل و طی مراحل باستراباد رسیده ان زمستان دران مکان رحل اقامت انداخت دران اوقات بوضوح پیوست که اسکندر نوبت دیگر لشکر باذربیجان کشیده برادر خود امیر ابو سعید را بقتل رسانیده و چون فصل شتا بگذشت میرزا بایسنقر متوجه خراسان شده بدست بوس پدر بزرگوار مشرف گشت و در سنه ست و ثلثین پسر اسکندر امیرزاده یار علی از پدر گریخته بود امیر خلیل الله شیروانی رفت و شیروانشاه امیرزاده را بند کرده بدرگاه عالمپناه فرستاد و حضرت خاقان سعید روزی چند میرزا یار علی را منظور نظر عنایت گردانیده آخر الامر مقید ساخت و بجانب سمرقند ارسال داشت و در بیست و هفتم رجب این سال کریم متعال میرزا ابرهیم سلطان را پسری سعادت نشان کرامت کرد و بسلطان عبدالله کرامی کرم موسوم شد و در سنه سبع و ثلثین شاهزادهٔ کامیاب میرزا بایسنقر بواسطه ادمان شراب پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و پیمانهٔ عمر آنجناب پر گشته در صبح شنبه هفتم جمادی الاول نقد بقا بقابض ارواح و چون حضرت خاقان سعید ازین واقعهٔ عظمی آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت بباغ سفید که مسکن شاهزادهٔ مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین هم دران باغ بر نعش مغفرت مآب نماز گذاردند و خاقان بلند بلند مکان هم آنجا توقف نموده امرای عظام و اکابر انام تابوت را برداشته بمدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و ما بین شریعت مبین و دین حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بخاک سپردند و دران روز جمیع امرا و وزرا و سادات و علما بل عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا لباس کبود و سیاه پوشیدند و ارکان تنکولی فزع اکبر

وصبحهٔ صبح محشر ظاهر کردانیدند تا چهل روز حال برین منوال کذران بود بعد از ان پادشاه
جم جاه خلایق را از خانه سوکواری بیرون آورده بتغیر لباس امر فرمود یکی از ان جمله در تاریخ وفات
میرزا بایسنقر کوید رباعی سلطان سعید بایسنقر سحرم * کفتا که بکو با اهل عالم خبرم * من رفتم
و تاریخ وفاتم اینست * باد ابجهان عمر دراز پدرم * مدت زندکانی جناب مغفرت مآب سی و هفت
سال و چهار ماه بود و از وی سه پسر یادکار ماند میرزا رکن الدین علاء الدوله * میرزا سلطان
محمد * میرزا ابو القاسم بابر * کویند که میرزا بایسنقر بصفت نصفت و سمت معدلت اتصاف
داشت و در ایام دولت همکی همت بر تربیت اهل فضل و کمال کماشت صح روانش بمینو پر از نور باد *
حضرت خاقان سعید بعد از وفات ولد رشید مناصب ورا بمیرزا علاء الدوله داد و جهت میرزا
سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر علوفه و مرسوم تعین نمود ذکر توجه حضرت خاقان سعید
بار دیکر بجانب آذربجان جهت دفع فتنهٔ اسکندر در اوایل سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بمسامع
علیه رسید که اسکندر از ضبط ایران و اذربیجان فارغ کشته و اکنون قصد دیار شروان
دارد بنابران خاقان عالی شان سپاه فراوان جمع کرده در دویم ربیع الثانی روی بمملکت اذربیجان
آورد و چون بخطهٔ ری نزول نمود بواسطه هجوم لشکر سرماء آن زمستان در ان مکان توقف
فرمود اسکندر ترکمان از نهضت خاقان کیتی ستان خبر یافته بوادی فرار شتافت و برادرش
امیر جهانشاه بن قرایوسف بدرکاه عالمپناه آمده پرتو عنایات آنحضرت بروجنات احوالش
تافت در چهارم شوال سال مذکور میرزا ابرهیم سلطان در ولایت شیراز بجوار رحمت پادشاه
بی نیاز انتقال نمود حضرت خاقان سعید در قشلاق ری این خبر موحش را شنیده بعد از
قلق و اضطراب باطعام مساکین و فقرا قیام نمود انکاه سلطانی شیراز را بخلف صدق
شاهزادهٔ مرحوم میرزا عبد الله که در صغر سن بود ارزانی داشت و تمامت آن دیار را بقبضهٔ
شیخ محب الدین ابو الخیر بازکذاشت و در همین سال بلدهٔ فاخرهٔ هراة ببلیه وبا و طاعون بوقوع
انجامید و بدین سبب خلق بسیار از صغار و کبار رخت هستی بدار بقا کشید القصه ماهچهٔ
رایت افتاب اشراق شاهرخی در اول بهار از یورت قشلاق در حرکت آمده پس از قطع
مسالک دار الملک تبریز را روشن ساخت و آنحضرت بعد از انکه تابستان و تیرماه را آنجا
کذرانید در اوایل زمستان بقراباغ ایران رفته رحل اقامت انداخت در این اثنا میرزا محمد جوکی
بفرمان پدر از عقب اسکندر بشتافت و تا اذربیجان خرامیده بنا بر انکه از وی نشان نیافت عنان

مراجعت بیورت قشلاق تافت چون نوبت دیگر فصل شتا درگذشت وخانهٔ بهرام از یمن مقدم خورشید سپهر احتشام مزین گشت حضرت خاقان سعید عزم معاودت جزم نموده در یازدهم شوال سنه تسع وثلثین وثمانمائه از قراباغ ازان بصوب وجان نهضت نمود دران مقام زمام حکومت تمامت ولایت اذربیجان را در قبضهٔ اقتدار امیر جهانشاه بن قرا یوسف نهاد و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده جشنهای خسروانه ترتیب داد انگاه پادشاه جم جاه روی بدار السلطنه هراة آورد ودر دویم ربیع الاخر سنه اربعین دران بلده فاخره نزول کرد بعد ازان وقایع چند سال بفراغت تمام در ولایت خراسان بگذرانید ودر تشیید مراسم عدل واحسان وتمهید لوازم بر وامتنان سعی واجتهاد فراوان بتقدیم رسانید

وفات اسکندر بن قرا یوسف

ذکر انتقال اسکندر بعالم دیگر از ثقات استماع افتاده که اسکندر بن قرا یوسف را پسری بود قباد نام وقباد نیز با محبوب ترین قمکان پدر که مسماة بلیلی بود تعلق وتعشق می ورزید القصه دران وانکه خاقان عالیشان از یورش اذربیجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعهٔ النجق شتافت وبجهت انکه قباد ولیلی باتفاق دیگر متعلقانش دران وقت که حضرت خاقان بنواحی آن قلعه رفته بود بپیشکش وساوری بیرون فرستاده بودند بد مزاجی آغاز نهاد وآن طایفه را بکشتن تهدید کرد قباد ولیلی پنداشتند که سبب کج خلقی آنست که پی بتعشق ایشان برده لاجرم بقصدش کمر بستند ودر شبی که سکندر بربام قلعه مست خفته بود لیلی بخلاف معهود نردبانرا بالا نکشند وقباد بران بام صعود نموده خنجری به پدر رسانید سکندر از خواب در آمد بتصور انکه متصدی این امر بیگانه است جهت استعانت قباد را آواز داد وآن پسر بداختر بزخم دیگر پدر را بعالم دیگر فرستاد

جقماق

ذکر آمدن ایلچی به مصر جحکبوقا نام و بیان بعضی از حوادث که روی نمود درخلال این احوال که قلم خجسته رقم بر لوح بیان نگاشت حاکم مملکت مصر وشام ملک اشرف نام علم عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت بعد از وفات او ارکان دولت واعیان حضرت اشرفی سلطنت بر سر جقماق بیک که امیر آخور بود نهادند وباتفاق در خدمتش کمر بستند و او را الملک الظاهر لقب دادند واین جقماق بیک در وقت سلطنت ملک اشرف شبی در خواب دید که حضرت خاقان سعید میانش را گرفته و او را برداشته بر سریر فرمان دهی نشاند وباخود قرار داد که هرگاه برتبهٔ بلند شهریاری رسد با حضرت خاقان سعید طریق وداد واتحاد مسلوک دارد بنابران در ان اوانکه پای بر مسند حکومت نهاد ایلچی جحکبوقا نام بدرگاه پادشاه گردون غلام فرستاد و در سنه ثلث واربعین وثمانمائه بدار السلطنه هراة رسیده بوسیلهٔ امرا بعز دستبوس حضرت

اعلی مشرف گردید و تبرکات و تنسوقاتی که برسم پیشکش آورده بودند گذرانید سخنان پسندیده
بموقف عرض رسانید و خاقان عالیمقدار ایلچی را نوازش بسیار نموده فرمود تا هر یک از شاهزادگان
وامرا اوراطوی دادند و پنج مجلد کتاب که سلطان جقماق طلبیده بود بخط خوب نویسانند و انگاه
حجکبوقا را بانعام پنجاه هزار دینار نقد و تشریفات گرانمایه و اسبان باد رفتار سرافراز ساخته رخصت
انصراف ارزانی داشت و مولانا حسام الدین مبارکشاه پرانچی را همراه بجانب مصر روان گردانید
هدایای بی حساب با آن پنج مجلد کتاب که اسامی انها در کتب مبسوطه مسطور است جهت
ملک جقماق تسلیم جناب مولوی نمود اما او در اثناء راه سفر آخرت اختیار کرد و تبرکات مذکوره
را بسرش بمصر رسانیده معزز و محترم بجانب هراة بازگشت و در شب سیم شعبان سال
مذکور بخشنده بی منت میرزا علاء الدوله را فرزند سعادت انتما بخشید و شاهزاده شرایط
جشن و سور بجای آورده آن مولود عاقبت محمود را موسوم بسلطان ابرهیم گردانید بعضی
از فضلا جهت ضبط تاریخ تولد شاهزاده این مصراع را در سلک نظم آوردند که مصرع
تاریخ شود شب سیم از شعبان ؛؛ و هم درین سال حضرت خاقان سعید میرزا سلطان مسعود
را از حکومت کابل معزول ساخته برادرش میرزا قراچار را بایالت آن ولایت فرستاد و در همین
سال امیر قرمان شیخ که در سلک امراء عظام انتظام داشت رخت هستی بباد فنا داد و در سنه
اربع و اربعین و ثمانمائه امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش که سن شریفش از نود تجاوز کرده بود بریاض
رضوان انتقال فرمود یکی از شعرا در تاریخ آن واقعه گوید بیت میر دریادل علیکه ای که در سلطنت
منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان لدیک ؛؛ رحمت حق بر روان تست در تدبیر ملک ؛؛ زان شود
تاریخ فوتت رحمة الله علیک ؛؛ و هم درین سال ملکت آغا بجوار رحمت حق تعالی پیوست در قبة
الاسلام بلخ در گنبد مدرسه که معمار همتش بنا کرده بود مدفون گشت و در اوایل سنه خمس و
اربعین میرزا عبد اللطیف که از مبداء تنسیم نسیم صباء صبی در ملازمت جد بزرگوار خود بسر
می برد بواسطه کثرت التفات مهد علیا گوهرشاد آغا نسبت بمیرزا علاء الدوله رنجیده خاطر
بسمرقند رفت و حضرت خاقان سعید در مفارقت جگر گوشه اضطراب کرده ستر عظمی جهت
استرضاء خاطر همایون عنان عزیمت بجانب ماوراء النهر تافت و میرزا الغ بیک بمراسم استقبال و
استعجال نموده در ملازمت محفهٔ بلقیس زمان بسمرقند شتافت و بعد از تقدیم خدمات لایقه
میرزا عبد اللطیف را در خدمت حضرت والده بصوب دار السلطنة هراة روان گردانید

شاهرخ

ومهد علیا بانیرهٔ سعادت انتما در چهارم شوال بدولت واقبال بمستقر عز وجلال رسید ودر
اوایل سنه ست واربعین وثمانمانه حضرت خاقان سعید شنید که ملک کیومرث رستم داری
از طریقهٔ طاعت وفرمان برداری گذشته طریق مخالفت وسربداری مسلوک میدارد بنابران رایات
نصرت آیات بدانجانب نهضت نمود وچون خاقان منصور از خطهٔ نیشابور عبور فرمود ملک
کیومرث متعاقب ومتواتر ایلچیان باستان اقبال ایشان فرستاد وباظهار بندگی وسرافکندگی آتش
غضب حضرت خاقانی را که اشتغال یافته بود تسکین داد انگاه پادشاه جمجاه با ارکان دولت
دکان
وسران سپاه درباب ضبط وربط ولایت عراق مشورت نموده رایها بران قرار گرفت که یکی از شاهزا
را بحکومت آن مملکت فرستند تا خواطر اصاغر واکابر در انجانب جمع شود درین اثنا امیر جلال الدین
فیروزشاه بعرض خاقان دین پناه رسانید که درین اوقات که عالیحضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الملة
والدین عمر قدس سره از ولایت حجاز تشریف آوردند چنین بیان کردند که درباب لحنة القزوین بسر تربت
قدوهٔ ارباب کشف ویقین شیخ احمد غزالی بر ما ظاهر گشت اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر
را بحکومت عراق برداشته اند وخاقان صافی ضمیر سخن امیر صایب تدبیر را بسمع رضا جای داده
میرزا سلطان محمد را باطبل وعلم وخیل وحشم بایالت مملکت سلطانیه وقزوین وری فرستاد و
شاهزاده بدان صوب شتافته باندک زمانی گردنکشان اطراف وسرداران اکناف را مطیع ومنقاد
ساخت وبخلاف حکم اموال بعضی از ولایات را تصرف کرده علم استقلال برافراشت **ذکر**
مرض حضرت خاقان پسندیده صفات وبیان بعضی دیگر از وقایع وحادثات در
شهور سنه ثمان واربعین وثمانمانه عارضهٔ قوی بر ذات فایض البرکات حضرت خاقانی
استیلا یافت ومزاج همایون پادشاه ربع مسکون از نهج اعتدال بصوب اعتلال شتافت وهر
چند حکماء خضر مقدم واطباء مسیحادم در معالجه میکوشیدند بجای نمیرسید بنابران دلها
هراسان وخاطرها متفرق وپریشان گردید دراین اثنا مقتدای کافهٔ برایا بهاء الحق والحقیقة
والدین شیخ عمر روز جمعه بعد از نماز بعیادت پادشاه اسلام قدم رنجه فرمود وحضرت
خاقان سعید باوجود آنکه سه شبانه روز بود که لب بگفت وشنود نمیگشود بر جناب شیخ
الاسلامی سلام کرد وانجناب جواب داد که دست نیاز بدعا آورد وصحت خاقان عالی منزلت
را از درگاه حضرت احدیت مسالت نموده فاتحهٔ فایحه بر زبان راند وشهریار دین دار از آن
قدوهٔ اخیار وابرار چیزی طلبیده انجناب دستار خویش را پیش پادشاه گذرانید وهم در آن

تیموریان

ایام همین نفس روح پرور شیخ بهاء الدین عمر مرض روی در انحطاط نهاده صحت عاجل دست
داد و پادشاه اسلام پناه جهت خانهٔ کعبه جامهٔ در غایت تکلف مصحوب شیخ نور الدین محمد المرشدی
و مولانا شمس الدین محمد الابهری بمکهٔ مبارکه فرستاد و مشار الیهما از راه مصر بدان صوب شتافته
و جامه را در خانه پوشانیده بصحت و سلامت مراجعت نمودند در سال امیر جلال الدین فیروز
شاه بغایت خیر و عادل بود و تربیت اهل علم و فضل اهتمام میفرمود وفات یافت و مقارن این
حال میرزا محمد جوکی بهادر که بواسطهٔ کم التفاتی مهد علیا گوهرشاد آغا در غایت حزن و ملال
روزگار میگذرانید در نواحی سرخس بروضهٔ رضوان شتافت حضرت خاقان سعید از
استماع خبر واقعهٔ قرة العین اظهار اضطراب کرده آخر الامر دست در حبل المتین صبر و شکیبائی
زده نعش شاهزادهٔ مرحوم را بهراة آورده در جوار قبر میرزا بایسنقر مدفون ساختند **ذکر توجه
میرزا سلطان محمد از جادهٔ مستقیم وفاق و نهضت رایات عالیات بصوب ممالک
فارس و عراق** چون میرزا سلطان محمد در ولایت عراق بر سریر سلطنت نشست خلق
بسیار از اطراف بلاد و امصار بر درگاه همایونش جمع آمدند و شاهزادهٔ سخاوت شعار دست
بایثار درم و دینار گشاده دخلش بخرج وفا نکرد درین اثنا خبر مرض و ناتوانی حضرت اعلی خاقانی
در ولایت عراق اشتهار یافت و بعضی از مردم فتان اسماع شاهزادهٔ سعادت نشان کردند که
ضعف حضرت خاقانی سعید قوت گرفته چنانچه مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد
و بلدهٔ اصفهان و شیراز را در تحت تصرف آورد بنابران در شهور سنه تسع و اربعین و ثمانمایه
میرزا سلطان محمد باصفهان شتافته امیر سیادت خاوند شاه را که بعد از وفات میرزا رستم
بحکومت آن دیار اشتغال مینمود بدست آورد و حبس کرد و بعد از ضبط آن ولایت و اخذ
اموال بی نهایت بجانب دار الملک شیراز در اهتزاز آمده میرزا عبد الله شهر را مضبوط ساخته
خاطر بر تحصن قرار داده جهت ایصال این خبر قاصدی همعنان برق بدیار هراة فرستاد و چون
این اخبار بسمع خاقان عالیمقدار رسید با وجود ظهور امارات کافت و وفور علامات شیخوخت
بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی و مبالغهٔ جناب عصمت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا
در سنه خمسین و ثمانمایه لوای نصرت انتما بجانب عراق و فارس بر افراشت و میرزا علاء الدوله
را در دار السلطنه هراة قایم مقام گذاشت و بعد از آنکه رایات نصرت آیات سایهٔ وصول
بر مملکت ری انداخت میر سلطانشاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش

وامیر

وفات شاهرخ

وامیر احمد فیروزشاه را منعلای ساخت میرزا سلطان محمد پس از آنکه از عزیمت خاقان عا
منزلت کاهی یافت دل از اسباب پادشاهی برداشته باندک مردمی از ظاهر شیراز بلرستان
شتافت وچون خاقان سرافراز از فرار شاهزاده برداشته باندک مردمی واقف شد از راه شیراز
مراجعت نموده در بلدهٔ اصفهان نزول اجلال فرمود وبگرفتن سادات از طایفه ورؤساء آن
ولایت که در سلک هواخواهان میرزا سلطان محمد انتظام داشتند اشارت کرد وآن زمرهٔ
سعادت نشان بمحنت قید وحبس گرفتار شده در اواسط رمضان بموجب فرمان
لازم الاذعان بیاسا رسیدند وجناب حقایق مآب بلاغت انتساب مولانا شرف الدین
علی یزدی رحمه الله که داخل آن مردم بود بسبب حیله وتدبیر میرزا عبد اللطیف زان مملکت
خلاص یافت وبجانب دار السلطنه هراة شتافت وحضرت خاقان سعید بساوی
توجه نموده آن زمستان در آن مکان قشلاق فرمود وبعد از آنکه فصل شتا بآخر رسید
امراء عظام سلطانشاه برلاس وشیخ ابو الفضل بیشتر از امراء دیگر بخدمت میرزا سلطان
محمد رسیده بنصایح سودمند ومواعظ دلپسند خاطر شاهزاده را بان مایل گردانید که بملازمت
جد بزرگوار مبادرت نماید وبتدارک مافات قیام فرماید اما درین اثنا صورتی روی نمود که در آینهٔ
ضمیر هیچ منعکس نگشته بود **ذکر انتقال حضرت خاقان سعید بریاض رضوان وبیان**
بعضی از حوادث که بوقوع انجامید در آن اوان کدام درجهٔ اقبال سر بچرخ کشید
که صرصر اجلش عاقبت زبیخ نکند کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند حادثه
بر دست وپای او نفکند مصنف قاین مقاله آنکه درین اوقات که در ولایت ری معسکر خاقان ستوده
خصال بود گاهی از درد معده وضعف بنیه شکایت مینمود ودر صباح یکشنبه که بیست وپنجم
ذی حجه سنه خمسین وثمانمائه موافق اول روز نوروز شتر ایت مخلصه اشامیه براستر
سوار شد وعزیمت قلعه طبرک فرمود تا شرف زیارت قبور مشایخ انجا حاصل کند در اثناء
سیر استر سرکشی کرده حضرت خاقانی از ضعف وناتوانی بمحفه در آمد وهمان لحظه
درد صعب بر معده استیلا یافته شاه وسپاه از راه بازگشتند وبمقتضای آیت اِذَا جَآءَ
اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ پیش از وصول بارگاه سپهر اشتبا
پادشاه ربع مسکون بجوار رحمت ملک بیچون پیوست دلا نیست دایم بقا وحیات
که عالم ندارد قرار وثبات رسد تخت بخت ار باوج کمال چو خورشید تابنده یابد زوال

وفات شاهرخ

بیا تا بکویم باوازنی که جمشید کی بود و کاوس کی مدت عمر خاقان عالی منزلت هفتاد و دو
سال بود و زمان ملکش باستقلال چهل و سه سال و هفت سال دیکر بنیابت صاحب قران
والا کهر سلطنت خراسان کرده بود اکر صد سال مانی در یکی روز بباید رفت ازین کاخ دلافروز
القصه روز دیکر خبر وفات پادشاه هفت کشور در آورده اشتهار یافته فزع اکبر و علامت دشت
محشر بحیز ظهور آمد کردون بد و حادثه عالم سیاه کرد ایام خاک بر سر خورشید و ماه کرد
باد اجل چراغ امل را فرو نشاند وز دود آن چراغ جهان را سیاه کرد میرزا عبد اللطیف بموجب اشارت
مهد علیا کوهرشاد اغا از جانب برانغار بپای طوغ ظفر شعار رسید و بضبط و بیاسامیشی
لشکر فیروزی آثار اشتغال نمود و میرزا ابو القاسم بابر بهمراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد
جهانکیر که نبیرهٔ دختری خاقان سعید مغفور بود بجانب خراسان نهضت نمود لشکریان ایشان
در آورده بازار دست بغارت و تاراج بر آوردند و هر چه یافتند ربودند بعد از سه روز از وقوع حادثه
محنت اندوز نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده اوردوی همایون بطرف هراة در حرکت آمد در
اثناء قطع طریق جمعی از مردم فتنه میرزا عبد اللطیف رسانیدند که مهد علیا باتفاق امراء ترخانی
میخواهد که غدری اندیشد و چون شاهزاده محبت جده را نسبت بمیرزا علاء الدوله معلوم
داشت این سخن در ضمیرش جا کرفته میان خوار ری و سمنان فی سلخ ذی حجه مذکوره ستر عظما
و ترخانیان را غارت کرده از هر کس ~~در ضمیرش جا کرفته~~ که ایمن نباشد او را بند فرمود از غرایب حکایات
و عجایب روایات انکه میرزا عبد اللطیف در غارت مهمات جناب عصمت مآب بمرتبهٔ مبالغه نمود
که چون کوچ واقع شد مهد علیا الاغی نیافت که سوار شود لاجرم مقداری کرباس بر میان بسته
و عصای بدست کرفته پیاده در حرکت آمد درین حین یکی از نوکران امراء برلاس داعی حمیت
دامن کیر کشته اسب خویش پیش کشید تا مهد عفت شعار سوار شد بالجمله چون میرزا
عبد اللطیف بدامغان رسید داروغهٔ انجا در شهر تحصن نموده اظهار مخالفت کرد و شاهزاده
بعد از محاربه و محاصره مهرا قسرا شهر را کرفته لشکریان هر چه یافتند بباد غارت و تاراج بر
دادند انکاه میرزا عبد اللطیف به بسطام شتافته دران مقام شنید که میرزا بابر باستدعاء
والی جرجان امیر هندوکه بدانجانب رفته و بر سریر سلطنت نشسته و از انجا اوردوی اعلی
بطرف سبزوار در حرکت آمده در اثناء راه خبر رسید که امیر سلطانشاه برلاس که با دیکر
امرا با وردوی میرزا سلطان محمد رفته بود مراجعت نموده عازم ملازمت و امیر شیخ ابو الفضل

عبد اللطیف

میرزا خلیل

علاء الدولة میرزا بن بیسنقر

هم انجا توقف نموده وامیر نظام الدین احمد فیروزشاه از راه ترشیز بهراة شتافته وروز دیکر امیر
سلطانشاه بموکب همایون پیوست ومیرزا عبد اللطیف از سبزوار بنشابور خرامیده دران بلده
شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین کشاده وزر وافر بلشکر داده درین ولا فوجی از سرداران
سپاه او بمشهد مقدسه آمده اند **ذکر جلوس میرزا علاء الدوله بر سریر پادشاهی وکرفتار
شدن میرزا عبد اللطیف بحکم قضا وتقدیر الهی** در اوایل محرم سنه احدی وخمسین
وثمانمائه رکن السلطنة والخلافة میرزا علاء الدوله خبر واقعهٔ جد بزرکوار را شنوده در دار السلطنه
هراة بر تخت سلطنت نشست وابواب خزاین کشاده زر موفور بخواص خویش داد در بخل وامساک
را دربست وداعیهٔ داشت که هدایاء مناسب نزد میرزا الغ بیک کورکان ارسال دارد وخود را از جملهٔ
متابعان وموافقان انجاب شمارد اما بعد از انکه قضیهٔ بیحرمتی میرزا عبد اللطیف را نسبت بمهد
علیا استماع نمود در مقام مخالفت آمده میرزا صالح ولد میرزا ابی محمد شیرازی وامیر اویس ترخانی
واحمد ترخان را با جمعی از پهلوانان بدفع میرزا عبد اللطیف نامزد فرمود وایشان بمشهد مقدسه آمده
خبر بی سامانی اوردوی شاهزاده را شنوده ایلغار کرده اند ودر شب شنبه سیزدهم ماه صفر بیکناکاه
در قول میرزا عبد اللطیف تاختند مهد علیاء وامراء ترخانی را خلاص ساختند وباتفاق از اوردو
بیرون رفته نفیر کشیدند وصفها راست کرده سورن انداختند میرزا عبد اللطیف که تا آن وقت
در خواب بود از استماع جوش وخروش بیدار شده تهیهٔ جنک وپیکار نمود در اثناء کروفر اسبش بسر در
آمده کرفتار کشت واردوی شاهزاده بباد غارت وتاراج رفت بعد از ان میرزا صالح وترخانیان همراه
محفهٔ جناب عفت پناهی ونعش مغفرت مآب حضرت خلافت دستکاهی بجانب هراة شتافتند
ومیرزا علاء الدوله تا سعد اباد جام باستقبال مهد عالیه قدم رنجه فرموده بمراسم پیشکش وپرستش
قیام واقدام نمود انکاه بمستقر سریر عز وجلال خرامید ومیرزا عبد اللطیف را در قلعهٔ اختیار الدین
محبوس کردانید **ذکر عبور میرزا الغ بیک کورکان از جیحون وپایان مخلص میرزا عبد اللطیف
باراده قادر بیچون** چون میرزا سعید الغ بیک خبر واقعهٔ پدر نامدار را شنوده بعد از تقدیم مراسم عزا
وحبس میرزا ابابکر بن میرزا محمد جوکی بخیال تسخیر ممالک حضرت خاقان مغفور از آموبه عبور
نمود ودر قبة الاسلام بلخ آرام کرفته طمع میداشت که میرزا عبد اللطیف از راه نسا وباورد بموکب علی
پیوندد درین اثنا از کرفتاری فرزند ارجمند خبر یافت وبا اعیان امرا طریق مشورت مسلوک داشته
جمله متفق اللفظ والمعنی کفتند که با میرزا علاء الدوله از در مصالحه در می باید آمد تا شاهزاده

الغ بك

تیموریان

خلاص شود و چون میرزا علاء الدوله از توجه میرزا الغ بیک آکاه کشت سپاه موفور فراهم آورده از
آب مرغاب عبور کرد و میرزا الغ بیک مولانا میرک محمد و صدر را برسم رسالت پیش برادرزاده فرستاده
پیغام داد که خاطر من نمیخواهد که مملکت آن فرزند پایمال حوادث کردد اکنون اکر عبد اللطیف را بدین جانب
فرستد امر مصالحه تمشیت پذیرد و بعد از آنکه مولانا مشار الیه باوردوی میرزا علاء الدوله رسید
سخنان میرزا الغ بیک را مودی کردانید میرزا علاء الدوله بواسطهٔ استماع وصول میرزا بابر بحدود
ولایت خراسان بصلح راغب شده بدار السلطنهٔ هراة بازکشت و میرزا عبد اللطیف را بخوشی تمام
نزد عم بزرکوار فرستاد و شاهزاده در قبة الاسلام بلخ بعز دستبوس پدر نامدار رسید میرزا الغ بیک حکومت
آن ولایت را باو ارزانی داشت و رایت عزیمت بجانب ما وراء النهر برافراشت **ذکر توجه میرزا بابر بصوب
خراسان و بیان وقوع مصالحه میان برادران** میرزا ابو القاسم بابر چون از ضبط مملکت جرجان
بازپرداخت عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف ساخت کامیاب و کامران بولایت جنوشان
رسیده بخیال جنک و جدال بایستاد و از آنجانب میرزا علاء الدوله بعد از فراغ خاطر از طرف عم با سپاه
موفور بمشهد مقدسه رفته سرداران لشکر را بجنک برادر فرستاد و پیش از تلاقی فریقین بموجب
استصواب نیکخواهان مهم مصالحه قرار یافت برینجمله که فاصلهٔ میان دو مملکت موضع جنوشان باشد
آنکاه میرزا علاء الدوله بهراة بازکشته میرزا بابر باستراباد شتافت و در اواخر سنه احدی و خمسین
و ثمانمائه میرزا ابو القاسم بابر لشکری بسیاری کشید بتایید حضرت باری آن مملکت را مفتوح
کردانید و حاکم آنجا سید شمس الدین محمد از در تضرع و نیاز درآمده پادشاه ظفرپناه نوبت دیکر آن دیار
را بوی عنایت نمود و محمد را ندان سیادت با خود عقد فرمود آنکاه عنان مراجعت بصوب استراباد
انعطاف داد و در شب شانزدهم محرم سنه اثنی و خمسین ولادت میرزا شاه محمود بن میرزا بابر
اتفاق افتاد **کفتار در بیان مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف نوبت دیکر و ذکر
توجه میرزا الغ بیک بجانب خراسان و اختصاص یافتن نصرت و ظفر** دران اوان که میرزا علاء
الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس بیرون آورده وعده کرد که بعضی از ملازمان ترا که در واقعهٔ
نیشابور کرفتار کشته‌اند پیش تو خواهم فرستاد و از خزاین خاقان مغفور آنچه لایق باشد نزد عم
بزرکوار ارسال خواهم کرد اما باین مواعید وفا ننمود و هرچند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان
ساخته نوکران خود را طلب فرمود بجای نرسید بلکه میرزا علاء الدوله میرزا صالح را با فوجی از
سپاه بلب آب مرغاب روانه کردانید و میرزا عبد اللطیف آن خبر را شنیده بدانجانب تاخت

میرزا بابر

ومیرزا صالح هزیمت غنیمت شمرده خود را در هراة انداخت ومیرزا علاء الدوله از جرات عمزاده برآشفته به
طرف بلخ نهضت نمود وبعد از وصول بجرود اندخود وسبرغان ایلچی از نزد میرزا الغ بیک آمده از زبان
انجناب بعرض رسانید که اگر از عبد اللطیف حرکت ناپسند سر بر زده وطبقهٔ آن بود که آن فرزند را
از آن حال اعلام دادی تا بتدارک پرداختی صلاح آنست که آن عزیز مراجعت نماید وسپاه را از خرابی
ولایت منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع رضا شنود وبدار السلطنهٔ هراة معاودت
نمود اما لشکریانش در اندخود وشبرغان غارت عام کردند وهرچه یافتند بردند میرزا علاء الدوله
بمستقر عز وشرف خویش رسید وفصل زمستان بنهایت واختتام انجامید جهت سنت ختان
میرزا سلطان ابرهیم به بسط بساط عیش وسور وتمهید اساس جشن وسور فرمان فرمود
وخلایق بموجب فرموده عمل نموده در باغ زاغان چهار طاقها برافراختند واسباب طوی را با حسن
وجهی مرتب ومهیا ساختند در خلال این احوال میرزا الغ بیک کورکان جهت انتقام خرابی که در ولایت
اندخود وشبرغان از جنود خراسان بوقوع انجامیده بود با سپاه فراوان ولشکر بی پایان از آمویه گذشته
در دیه قاضی که در دو فرسخی اندخود ست نزول نمود چون میرزا علاء الدوله این خبر محنت اثر را شنید
بساط نشاط وانبساط را در نوردید انگاه در گنج بگشاد ولشکر بخواند بدامن زر وسیم وگوهر فشاند
وبعد از آنکه از نظم مهام سپاه فراغت یافت امیر محمد صوفی ترخان وامیر سلطان ابو سعید را بحکومت
داروغگی هراة بگذاشته حصار اختیار الدین را باغا حاصی جی قیچ سپرد ومولانا احمد یساول را به
قلعهٔ عماد فرستاد وبنفس نفیس متوجه کنار آب مرغاب شده چون از کوتل سحاب در گذشت خاطرش
مایل وراغب بان گشت که با عم بزرگوار در مصالحه در آید بنابران طایفه از مخصوصان خود را بشیخ
باز گردانید تا از حضرت ولایت منزلت هدایت منقبت شیخ بهاء الملة والدین عمر قدس سره التماس
نمایند که قدم رنجه فرموده در باب صلح وصفا با الغ بیک میرزا سخن گویند وفرستادگان بخدمت
شیخ رسیده وپیغام شهریار عالی مقدار را رسانیده انحضرت این ملتمس را بعز اجابت مقرون
گردانید وبا جمعی از مریدان بدانجانب روان گشت ما بیش از وصول شیخ الاسلامی میرزا الغ بیک
مانند برق وباد از آب مرغاب گذشته در نواحی ترماب تلاقی فریقین دست داد وهریک از آن دو سردار
صف کارزار آراسته صدای کورکه وکوس برخواست در اثنا میرزا عبد الله شیرازی که در سلک
متابعان میرزا علاء الدوله انتظام داشت از وی روی گردان شده بمیرزا الغ بیک پیوست
وبدین سبب سپاه خراسان دل شکست ومیرزا علاء الدوله فی الجمله تجلدی اظهار کرده

بالاخره پشت بر معرکه کردانید وبصوب ستراباد شتافته بمیرزا بابر ملحق شد مهد علیا کوهر شاد آغا برادرش امیر محمد صوفی ترخان وخواجه پیر احمد صافی وامیر ابوسعید داروغه که درهراة بودند پس از انکه خبر انهزام میرزا علاء الدوله را شنودند بر سبیل تعجیل متوجه عراق کشته امیر ابوسعید در اثناء راه کرفتار شد ودیکران بسلامت بیرون رفتند القصه جون میرزا الغ بیك بظفر ونصرت اختصاص یافت شکر نعماء حق سبحانه وتعالی بجای آورده فتح نامها باطراف ممالك فرستاد وبا انکه میرزا عبد اللطیف درین معرکه اثار شجاعت بظهور رسانیده بود درمو تاجلدوی فتح بنام پسر کهترش میرزا عبد العزیز نوشتند واین معنی بر مزاج شاهزاده کران آمده کدورتی تمام از پدر در خاطر کرفت ومیرزا الغ بیك از ترتاب بجانب هراة حرکت نموده در موضع دختران سپاه سمرقند بحضرت ولایت پناهی شیخ بهاء الله والدین عمر بازخوردند وجهات انحضرت ومریدانش را بغارت وتاراج بردند میرزا الغ بیك هم دران منزل باسر جند اهل دل ملاقات کرده فرمود تا الاغانش را باز دهند وتعظیم استخفاف میر بجیر ظهور رسانیده این معنی بروی مبارك نیامد جنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست وجون میرزا الغ بیك کورکان بتختکاه خاقان مغفرت پناه رسید زیر دستان از کف معرفت خویش جای داد وابواب معدلت واحسان بر روی بیت مظفر الغ بیك کشورکشای ⁘ که در سلطنت ماند اسای عجیب ⁘ جو لشکر بسوی خراسان کشید ⁘ میسر شدش فتح وفتحی غریب ⁘ خرد از پی نصرت لشکرش ⁘ بتاریخ کفتا زفتحا قریب ⁘ مقارن این مقال کوتوالان قلعه نیره تو وحصار اختیار الدین اظهار اطاعت وانقیاد نموده مقالید خزاین تسلیم کردند ومیرزا الغ بیك امیر زاده یار علی ولد اسکندر قرا یوسف وسلطان ابوسعید داروغه را مقید کردانیده بقلعه نیره تو فرستاده وجهت دفع میرزا علاء الدوله ومیرزا بابر روی باستراباد نهاد وجون باسفراین رسید میرزا عبد اللطیف ومیرزا عبد الله شیرازی را بجانب بسطام روان ساخت وبنفس نفیس تا بلا ابریشم رفته بجهتی رایت مراجعت برافراخت میرزا عبد اللطیف در سرحد بسطام ازین حال اکاه شد بمتابعت پدر عنان برتافت در اثناء راه مریض کشته در مشهد بموکب اعلی پیوست وصحت یافت **ذکر فتنه میرزا یار علی ترکمان وبیان مراجعت میرزا الغ بیك کورکان** بعد از روزی جند که میرزا یار علی وسلطان ابوسعید داروغه در قلعه نیره تو مقید ومحبوس بودند شخصی از هواداران سلطان ابوسعید سوهانی درمیان کماج تعبیه کرده نزد او فرستاد وآن دو عزیز بوسیله سوهان بند از پای خود برداشته باتفاق

جمی

جمعی تیغ در اهل قلعه نهادند و جمعی از مستحفظان را بقتل رسانیده بعضی را مطیع و منقاد کردانیدند انکاه سلطان ابو سعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یار علی نقود و ذخایر حصار را تصرف نموده اظهار جود و سخاوت نمود کروه انبوه بخدمتش کمر بسته بعد از ان یار علی ترکمان عازم دار السلطنه هراة کشته جون حاکم انجا امیر بایزید پروانچی که کماشته جناب الغ بیک بود از کیفیت واقعه اکاهی یافت جهت استیصال این خیره قاصدی نزد پادشاه عالی کهر فرستاد و خود با جمعی از مردم بازار باستقبال دشمن شتافت میرزا یار علی صبحی در حدود کرخ بر مردمان تاخت و ایشان را پریشان ساخته متعاقب بظاهر هراة درآمد و رایت جنک برافراخت بعد از هفده روز که زمان محاصره ممتد کشت میرزا الغ بیک از مشهد بحدود هراة رسید و یار علی ترکمان نومید و حیران بجانب نیره تو بازکردید و میرزا الغ بیک در بلده هراة نزول اجلال فرموده باغواء امیر بایزید مردم بیرون شهر را بدوستی یار علی متهم داشت و جهات آن بیچارکان را بباد غارت و تاراج برداد درین اثنا خبر وصول میرزا بابر متواتر شد و میرزا الغ بیک حکومت دار السلطنه هراة را بمیرزا عبد اللطیف تفویض کرده نعش حضرت خاقان سعید را مصحوب خویش کردانیده از راه مرو روی بماورالنهر نهاد

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر بدار السلطنه هراة و بیان کشته شدن یار علی ترکمان و حدوث دیکر وقایع و حالات

میرزا ابو القاسم بابر بهادر جون در حدود بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیک از سر پل ابریشم بازکشت لوای توجه از عقبش برافراخت و بسرعت هرچه تمامتر در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از بهادران بجانب مرو روان ساخت که راه بر میرزا الغ بیک کرفته دست خلیل هندوکه و بابخواجه را با جمعی دیکر از مبارزان صفدر بدار السلطنه هراة فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف سرخس انعطاف داد اما امیر هندوکه شبی بنواحی میرزا الغ بیک رسیده امیر ابرهیم ایکر تیمور را که بر ساقه لشکر بود دستکیر کردانید و بصوب هراة بازکشت و میرزا الغ بیک از امویه کذشته آن زمستان در قشلاق بخارا نزول فرمود و نعش پدر بزرکوار را بسمرقند روان ساخت تا در جوار قبر حضرت صاحب قرانی بخاک سپارند و امیر خلیل و بابخواجه جون بقصبه فوشنج رسیدند میرزا عبد اللطیف بعد از ایالت پانزده روز نیم شبی هزیمت غنیمت شمرده روی بماوراء النهر آورد و امراء میرزا بابر بهراة آمده دست بظلم و بیداد برکشادند درین اثنا امیرزا یار علی نوبت دیکر هوس جهانکیری کرده بظاهر هراة شتافت و بیش از سه روز که شهر را محاصره نمود جمعی

از اکابر و اعیان که از ظلم یاریان بجان آمده بودند در سحر جمعه از جانب دروازهٔ عراق یارعلی را در آوردند و امراء میرزا بابر پناه بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد و پیمان بیرون خرامیدند و یار از شب به قلعه رفته و خزانه را کرفته فرار نمودند انکاه یارعلی ترکمان از کمال عقل و دانش بساط نشاط کستره بشرب مدام و مصاحبت سروقدان کل اندام مشغول شد و چون قرب بیست روز بدین کونه بکذرانید در اواخر ذی حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه ناکاه فوجی از سپاه ظفر پناه میرزا بابر از در دروازه ملك در امده بباغ شهر تاختند و یارعلی را شور مست بدست آورده در سر کوچه خیابان بپابوس میرزا بابر رسانیدند و انجناب کامیاب و کامران در باغ سفید نزول نموده فرمان بران یارعلی ترکمان را بچهارسوی هراة بردند و کردن زدند

مکن تکیه بر ملك دنیا و پشت
که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

مقارن این حال امیر هندوکه از جانب مرو رسیده امیر ابرهیم ایکوتیمور را بملازمت رسانیده خویش را درخواست نمود و مقبول افتاد و چون میرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان متمکن کشت سرکار تون را برسم سیورغال بمیرزا علاء الدوله که از زمان فرار از معرکهٔ میرزا الغ بیک تا آن غایت در ظل رایتش بسر برده بود ارزانی داشت و انجناب بسر خود میرزا ابرهیم را بدانجانب فرستاد و بعد از ان روزی چند میرزا بابر باغواء جمعی از اهل غمز و شقاوت میرزا علاء الدوله را محبوس کردانید و جمعی را بتون روان ساخت تا ابرهیم را نیز کرفته بدار الملك هراة رسانیدند و مقید کردانیدند انکاه پادشاه جمجاه بکشیدن جامهای خوشکوار و دیدن رخسار سروقدان کلعذار اشتغال نموده امراء رفیع مقدار اغاز ظلم و ستم کردند بخلاف امیر هندوکه که ازین سیرت مذموم تبرا فرموده پس از استجازه با امیر ابرهیم ایکوتیمور به ییلاق بادغیس شتافت و در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه بسمع شریف میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین از طریق مستقیم اطاعت انحراف نموده در وادی مخالفت سیر می نماید بنابران با لشکر فراوان بدان صوب نهضت فرموده و چون قصبهٔ اسفرار معسکر همایون کشت جمعی از امراء بسبیل منغلای از پیش روان شدند شاه حسین دانست که مقاومت با سپاه منصور در حیز قدرت او نیست لاجرم تضرع نامها نوشته باعتذار و استغفار اشتغال نمود و باج و خراج قبول کرد و میرزا بابر قلم عفو بر جریدهٔ جریمه اش کشیده روی بدار السلطنه هراة آورد در خلال این احوال امیر هندوکه لواء مخالفت افراشته امیر ابرهیم را بجانب سمرقند فرستاد و خود عنان عزیمت بصوب استراباد انعطاف داد میرزا بابر ازین امر وقوف یافته سلطان ابوسعید

وفات الغ بیک　　عبد اللطیف

وشیخ علی بهادر را با فوجی از سپاه بدفع او نامزد فرمود و امرا در حدود جنوشان بهندوکه رسیده
جنگ سخت بوقوع انجامید و نخست شکست بر لشکر میرزا بابر افتاده سلطان ابوسعید شهادت
یافت اما آخر الامر هندوکه مغلوب گشته بر دست شیخ علی بهادر کشته شد و هم درین سال قلعه
عماد تحت تصرف میرزا بابر درآمد و میرزا علاء الدوله فرصت یافته از حبس بیرون جست و بغور
خیار شتافته از انجا براه سیستان بعراق رفت

ذکر مخالفت میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف با یکدیگر و کشته شدن آن پادشاه عالی بدست پسر بداختر

جناب میرزا الغ بیک بعد از امعان
نظر در زایچهٔ طالع میرزا عبد اللطیف دانسته بود که او را از پسر خواهد رسید و ایضا اعجوبهٔ
زمان مولانا محمد ازدستانی که در خدمت آن جناب بسر میبرد و گاهی این معنی را ظاهر میگردانید بنابران
میرزا الغ بیک کورکان پیوسته نسبت بمیرزا عبد اللطیف طریق بی عنایتی مسلوک میداشت
و همگی همت بر تربیت پسر کهتر میرزا عبد العزیز میگماشت بدین سبب میرزا عبد اللطیف طریق
بی عنایتی مسلوک میداشت و همگی نیز کدورت پدر را در خاطر جای میداد و بالاخره بواسطهٔ بعضی
از اسباب که در کتاب مبسوطه مسطور است بین الجانبین بحسب ظاهر مخالفت افتاد بیان
این سخن آنست که چون میرزا عبد اللطیف بجهت توجه میرزا بابر از هراة فرار نموده بقبة الاسلام
بلخ که سیورغال او بود رسید عزم رزم پدر جزم کرده علی رغم آن جناب اولا صندوق تمغا را شکست
و لشکری فراهم آورده کمر عصیان و طغیان بر میان جان بربست میرزا الغ بیک از استماع این خبر
بیطاقت گشت و میرزا عبد العزیز را در سمرقند قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون
شتافت و میرزا عبد اللطیف نیز بدان جانب خرامیده آن جناب را از عبور مانع شد و پدر و پسر در برابر
یکدیگر نشسته چند نوبت از بالای آب و پایان آب لشکریان گذشتند و با هم محاربه نموده اکثر
اوقات سپاه میرزا عبد اللطیف مظفر گشتند و بعد از آنکه روزی چند حال برین منوال گذرانیدند
از سمرقند خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب حرکات ناپسند میشود و دست با اهل و عیال امرا
و رعایا دراز میکند میرزا الغ بیک این سخن را شنود تهدید نامها به پسر فرستاد اما هیچ فایده ندارد امرا
بی طاقت شده نزدیک بان رسید که میرزا الغ بیک را بگیرند و بمیرزا عبد اللطیف سپرند درین اثنا
از پس پردهٔ غیب صورتی روی نمود که هرگز هیچکس را بر خاطر نگذشته بود تفصیل این اجمال آنکه
میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان که همواره
در ملازمت میرزا الغ بیک میگذرانید و نقش سلطنت و جهانداری بر لوح ضمیر منیر و صحیفهٔ خاطر

ابوسعید میرزا بن محمد
بن میرانشاه

تیموریان

خاطر منقش ومرتسم میکردانید درین اوقات که پدر وپسر در برابر یکدیگر نشسته بودند غنیمت شمرده
ایلارغون را با خود متفق ساخت ورایت کشورکشای کشاده بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت
میرزا عبد العزیز را چون طاقت مقاومت نبود چهار دیوار شهر را پناه کرده تحصن نمود بعد از
انکه این خبر بسمع شریف میرزا الغ بیک رسید در بحر حیرت افتاده عنان عزیمت بصوب سمرقند
منعطف کردانید چون رایات عالیات پرتو وصول بران دیار انداخت میرزا سلطان ابوسعید ترک
محاصره کرده یورت ایلارغون را نشیمن ساخت انکاه میرزا عبد اللطیف از آمویه عبور نموده بجانب
سمرقند خرامید و میرزا الغ بیک باستقبال شتافته در قریهٔ دمشق به پسر رسید پس از اشتغال
نیران قتال بتقدیر ملک متعال میرزا الغ بیک پشت بر معرکه کردانیده روی بسمرقند نهاد و
میرانشاه قوچین که از خاک برکرفتهٔ انجناب بود وکوتوالی حصار سمرقند بدو تعلق داشت از دخول
مانع آمده میرزا الغ عنان عزیمت بصوب شاهرخیه انعطاف داد وچون بدان مکان نزول نمود از
ابرهیم کوتوال عذری فهم کرده بخطهٔ سمرقند بازکشت و با پسر ملاقات نموده بین الجانبین حکایات
غریبه کذشت آخر الامر میرزا عبد اللطیف عباس نامی را که پدرش بفرمان میرزا الغ بیک کشته
شده بود انکیز کرد تا پیش خانی که دران ولا برکزیده بود زانو زده طلب قصاص نمود خان برزبان راند
که بمقتضای شرع شریف عمل نمایند اکثر علماء سمرقند فتوی نوشتند که قصاص میرزا الغ بیک
واجبست و میرزا عبد اللطیف انجناب را با میر حاجی محمد خسرو سپرد که بحج برد و نماز شام میرزا
الغ بیک از سمرقند نهضت فرموده چون اندک مسافتی قطع کرد عباس از عقب رسید و آن پادشاه
عادل فاضل را بدرجهٔ شهادت رسانید و میرزا عبد اللطیف پیش ازین واقعه بسه روز برادر خود
میرزا عبد العزیز را کشته بود ویکی از فضلا این قطعه در تاریخ فوت میرزا الغ بیک نظم فرمود قطعه
الغ بیک آن شاه جم اقتدار ٭ که دین نبی را ازو پشت بود ٭ زعباس شهد شهادت چشید ٭
شدش سال تاریخ عباس کشت ٭ بالجمله میرزا عبد اللطیف بی عاقبت پدری چنان را که در فضیلت
وعدالت بی شبه ونظیر بود و همواره همت عالی نهمت بر تربیت اهل فضل وکمال مصروف میداشت
بعالم آخرت روان فرمود وعلم استقلال برافراشته میرزا سلطان ابوسعید را از میان ایلارغون
پیش خود آورد ومحبوس کردانید **ذکر شمهٔ از احوال میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر
وبیان وقوع محاربه میان انجناب و میرزا ابو القاسم بابر** میرزا سلطان محمد بعد از انتقال
حضرت خاقان سعید بجنت مخلد اندک زمانی ولایات عراق وفارس را تسخیر فرمود ودر بارهٔ

میرزا عبد العزیز
بن الغ بیک

ابو سعید میرزا

میرزا محمد و میرزا بابر
بن بایسنقر

حاکم شیراز میرزا عبد الله شفقت و مرحمت مبذول داشته او را بجانب خراسان گسیل نمود انگاه
با سپاه ظفرپناه متوجه میرزا میرانشاه گشت و بدستور جد مغفور خویش بنام او نشان نوشت میرزا
جهانشاه ازین جرات در بحر حیرت افتاده با لشکر قیامت اثر روی بمیرزا سلطان محمد نهاد بعد از تقارب
فریقین و تردد سفرا مهم بر مصالحه قرار یافت و هریک ازان دو پادشاه بمستقر دولت خود شتافت میرزا
سلطان محمد پس ازانکه خاطر از ضبط مملکت عراق و فارس جمع ساخت و شنید که میرزا الغ
بیگ بسمرقند بازگشت رایت نصرت آیت بجانب خراسان برافراخت میرزا ابو القاسم بابر باستقبال
برادر نهضت فرمود در ولایت جام تلاقی عسکرین دست داده حربی صعب روی نمود سپاه
عراق لشکر خراسان را منهزم گردانید میرزا بابر بلطایف الحیل از جنگ اجل خلاص شده خود را
بقلعهٔ عماد رسانید انگاه میرزا سلطان محمد بتختگاه حضرت خاقان مغفور خرامیده روزی
چند رحل اقامت انداخت و میرزا ابرهیم را از حبس رهای داده نزد میرزا علاء الدوله که همراه
او از عراق آمده بودند روان ساخت دران زمستان در هراة قحط و غلای عظیم بوقوع انجامید
چنانچه صد من گندم بسنگ هراة بچهار صد دینار کپکی رسید **ذکر نهضت میرزا بابر از
قلعهٔ عماد بولایت استراباد و بیان مراجعت میرزا سلطان محمد بتقدیر خالق بلاد و عباد**
میرزا ابو القاسم بابر بعد از روزی چند که در قلعهٔ عماد توقف نمود از حصار بیرون آمده بابیورد
رفت و ازانجا بجانب جرجان نهضت فرمود و مردم خراسان از ظلم و جور امیر حاجی محمد غنا
شیرین که بر دولت میرزا سلطان استیلا داشت بجان رسیده فوج فوج بآستان میرزا
بابر می شتافتند چون میرزا سلطان محمد برین معنی وقوف یافت استیصال میرزا بابر را
بخیال آورده نخست میرزا علاء الدوله را بحکومت گرمسیر روان کرد انگاه عازم استراباد
شده امیر حاجی محمد غنا شیرین را با دیگر سرداران جلادت آیین برسم منقلای پیش فرستاد
و میرزا بابر مانند بهرام و شیر ژیان باستقبال المخالفان شتافته در مشهد از تلاقی فریقین
روی نمود و آتش قتال اشتعال یافته نسیم نصرت بر پرچم علم میرزا بابر وزیده سپاه عراق
منهزم گشته امیر حاجی محمد با سپاه و امرای دیگر گرفتار شده بقتل رسید ازانجانب میرزا
سلطان محمد در ولایت طوس ضبط اغرق را بعهدهٔ اهتمام خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی
گذاشته بتعجیل تمام در حرکت آمد و در اثناء راه خبر استیلاء میرزا بابر را شنیده در طی مسافت
سرعت بیشتر نمود چنانچه غیر از سیصد سوار همراه آن شهریار شجاعت شعار کسی نماند

تیموریان

ویکناکاه باوردوی برادر رسیده میرزا بابر نوبت دیکر بطرف قلعهٔ عماد شتافت و میرزا محمد از وهم آنکه مبادا مخالفان مکری اندیشیده باشند همان شب عنان مراجعت بجانب اردوی خود تافت چون باوردو رسید از آن همه مردم که در اوردو کذاشته بود یک کس ندید زیرا که خلایق بعد از استماع خبر قتل امراء عراق بهم برآمده بودند و هر یک بجانبی رفته درین اثنا از هراة خبر آمد که میرزا علاء الدوله از کرمسیر بدان بلده شتافته و بر سریر سلطنت تمکن یافته میرزا سلطان محمد از شنیدن این سخن پریشان خاطر کشته بر زبان آورد که هر دیار بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند واکنون او دران شهر لواء پادشاهی برافراشته است و انسب بحال ما چنان می نماید که بعراق رویم امرا این رای را صواب شمرده آنجناب روی به مملکت خویش آورد و میرزا ابو القاسم بابر پس از وقوف بر مراجعت میرزا سلطان محمد از قلعهٔ عماد عنان عزیمت بطرف هراة انعطاف داد و میرزا علاء الدوله از توجه برادر آکاهی یافته قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد یساول سپرد و بصوب ولایت بلخ شتافت و میرزا بابر نوبت دیکر در زمان تابسیچای کبر بدار السلطنه هراة درآمده بر سریر ایالت نشست و همت بر استخلاص قلعهٔ اختیار الدین کماشته هم دران ایام مولانا احمد یساول بامان از حصار بیرون خرامید و تربیت و نوازش یافت

ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و جلوس میرزا عبد الله بر تخت سلطنت و بیان آنچه میان آنجناب و میرزا سلطان ابو سعید بوقوع انجامید

میرزا عبد اللطیف بعد از قتل پدر و برادر از روی استقلال افسر سلطنت بر سر نهاد و برعایت و تربیت رغبت ارباب علم و فضیلت و فرمان داد اما بغایت درشت خوی و تیز خشم بود و بکناه اندک عقوبت بسیار میفرمود بنا بر آن جمعی از نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز با یکدیکر اتفاق کرده در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمائه بوقتی که آن شهریار ویوانه سوار از باغ چنار بشهر سمرقند می آمد از کمینکاه غدر تیری بسوی او انداختند و آن تیر بهدف مقصود رسیده ملازمان میرزا عبد اللطیف پریشان شدند و دشمنان خود را باو رسانیده سرش از بدن جدا کردند و از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک بیاویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار میفرمود بیت

پدرکش پادشاهی را نشاید
وکر شاید بجز شش مه نپاید

از غرایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بر دست باباحسین

میرزا عبد اللطیف

میرزا عبدالله

ابو سعید میرزا

نامی

میرزا عبد الله

ابوسعید میرزا

نامی کشته گشت و برطبق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تاریخ کشته شدنش را باباحسین کشت نوشت بیت باباحسین کشت شب جمعه اش بتیغ؛ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت؛ القصه بعد از واقعهٔ میرزا عبداللطیف و اعیان اکابر سمرقند میرزا عبدالله شیرازی را پادشاه مجازی ساختند و میرزا سلطان ابوسعید که در اواخر ایام حیات میرزا عبداللطیف از محبس گریخته بخارا رفته بود پس از استشعار این خبر آن بلده را ضبط کرده بجانب سمرقند توجه نمود میرزا عبدالله باستقبال شتافته بین الجانبین محاربه دست داد و سپاه سمرقند غالب آمده میرزا سلطان ابوسعید روی باطراف بلاد ترکستان نهاد و چون چندگاه دران ولایت بسر برد در اوایل سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بر قلعهٔ شبی استیلا یافت و میرزا عبدالله سپاهی بدانجانب فرستاده آن طایفه بعد از محاربه و محاصره منهزم بسمرقند بازگشتند انگاه میرزا عبدالله ابواب خزاین را گشاده مالی وافر بعساکر گردون ماثر داده بترتیب آلات حرب و تکمیل ادوات طعن و ضرب اشارت فرمود میرزا سلطان ابوسعید که من بعد از انجناب بسلطان سعید تعبیر خواهد رفت این خبر را شنوده باستصواب امرا از پادشاه اوزبک ابوالخیرخان استمداد نمود و خان ملتمس سلطان سعید را مبذول داشته آن دو پادشاه جم جاه بیکدیگر پیوستند و لوای عزیمت بصوب سمرقند برافراشتند

ذکر کشته شدن میرزا عبدالله شیرازی و جلوس سلطان سعید بر مسند ایالت و سرفرازی

میرزا عبدالله چون از توجه ابوالخیرخان و سلطان سعید وقوف یافت با لشکر موفور باستقبال ایشان شتافت و در اواخر جمادی الاول سنهٔ مذکوره بقریهٔ شیراز که در چهار فرسخی سمرقند است هر دو لشکر بهم رسیده شکست به سپاه میرزا عبدالله افتاده و آن شاهزادهٔ نیکو دیدار در وقت فرار بدست ملازمان سلطان سعید گرفتار گشته همان لحظه روی بعالم آخرت نهاد و چون میرزا سلطان ابوسعید میدانست که دگر لشکر اوزبک بر سمرقند استیلا یابند زحمت بسیار برعیت رسانند حیله اندیشیده و امراء اوزبک را غافل ساخته یکسواره بدروازه تاخت و مستحفظان را آواز داد که منم سلطان ابوسعید دروازه بگشایید تا از تعرض اوزبکان سالم مانند اهل شهر علی الفور دروازه گشادند و سلطان سعادتمند خود را در سمرقند انداخت بضبط برج و باره اشتغال نمودند و ابوالخیرخان در بیرون شهر متحیر مانده سلطان سعید سخنان سنجیده و کلمات پسندیده بپیغام و تبرکات لایق و تنسوقات لایقه جهت خان

تیموریان

میرزا علاء الدولة

وامرا اوزبک فرستاد تا عنان مراجعت بصوب ولایت خویش تافتند ومردم ازسران قدم سفاک بی باک خلاص یافتند

ذکر توجه میرزا بابر بجانب بلخ وگرفتار شدن میرزا علاء الدوله بخت تلخ

سابقا بموقف عرض رسید که میرزا علاء الدوله بمجرد استماع توجه میرزا بابر بهراة را بازگذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراشت وبعد از وصول بدان ولایت فی الجمله مردمی درظل رایتش جمع آمدند میرزا بابر این خبر را شنیده لشکر بدانجانب کشید ومیرزا علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان گریخت ومیرزا بابر ببلخ رسید وبا وجود کثرت برف وسرما عنان عنان دولت بنکامشی برادر منعطف ساخت واسباب جمعیت او را بکلی برانداخت انگاه معاودت نموده حکومت بلخ وقندز وبقلان را بامیر پیر درویش هزار اسپی وبرادرش امیر علی که بصفت وسخاوت موصوف ومعروف بودند ارزانی داشت وچون مظفر ومنصور بدار السلطنه هراة رسید دید که صورتی پس غریب روی نموده مفصل این مجمل آنکه میرزا بابر در وقت عزیمت بجانب بلخ قلعه اختیار الدین را باویس بیک سپرده واویس بخانه وپندار غرور بکاخ دماغ راه داده بخیال استقلال اسباب قلعه داری مرتب ساخت وعلم فسق وفساد وظلم وعناد برافراخت وبا آنکه میرزا بابر از یورش بلخ بازامده درباغ سفید نزول نمود اویس همچنان درمقام عصیان بود وچون آن حصار در غایت متانت است امرا درباب تسخیر آن متحیر گشتند آخر الامر تدبیری بر مرآت خسرو منیر خسرو جهانگیر عکس پذیر شد که یکی از الجیان نزد اویس فرستاد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد انگاه شبی پادشاه جمجاه بشهر تشریف آورده نخست جمعی از اهل ساز را بقلعه روان گردانید واز عقب طایفه از بهادران را نیز ارسال داشت آن طایفه بدر قلعه رفته آوازه درانداختند که میرزا رسید اویس پسر از استماع این خبر تا بدهلیز حصار برسم استقبال بیرون خرامید شیخ منصور نامی دروی آویخت واویس بیک بیک زخم خنجر او را هلاک ساخته دلاوران دیگر خود را باویس رسانیدند وروح خبیثش را بدوزخ روان گردانیدند وهم دران دو سه روز برادرش یوسفشاه قلعه را تسلیم نمود ومیرزا بابر او را نیز از عقب اویس روان فرمود در این اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب پادشاهی بنظام رسیده در دامن کارزارگاه غایب گشت جمعی از ملازمان حسب الحکم بتفحص مشغول شده میرزا علاء الدوله از وثاق اسکندر بیک بیرون کشیدند میرزا بابر یکی از معتمدان را بمحافظتش مامور گردانیده درسنه خمس وثمانمائه بعزم قشلاق استراباد نهضت نمود وچون سلطان

وخمسین

میدان

میرزا محمد

میدان رسید عنان کیت جهان نورد بجانب بسطام معطوف ساخت و روزی چند دران مقام
رحل اقامت انداخت **ذکر توجه میرزا سلطان محمد نوبت دیگر بجانب خراسان و از پای درآمدن
آن سرو جویبار سلطنت در موضع جناران** در اواخر سال مذکور میرزا سلطان محمد کرت دیگر
لشکری جمع ساخته از بلدهٔ شیراز بصوب خراسان حرکت فرمود و میرزا بابر در ولایت بسطام
این خبر را شنیده جناب خواجه مولانا را که دران ایام از سمرقند تشریف آورده بود برسالت نزد برادر
فرستاده طلب صلح نمود آنجناب درین باب شرایط جد و جهد بجای آورده بعد از الحاح و مبالغه
بسیار امر مصالحه را بدین جمله قرار داد که محقر ولایتی از خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمام
قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا سلطان محمد موشح و مزین گردد و میرزا بابر پس از
مراجعت جناب خواجه مولانا اعتماد بر صلح نموده از بسطام بصوب مازندران رفت درین اثنا خبر
متواتر گشت که میرزا سلطان محمد دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده با سپاه فراوان باسفراین
رسید میرزا بابر از استماع این سخن متاثر شده با مردان صف شکن و بهادران مرد افکن
بعزم رزم سپاه عراق در حرکت آمد میرزا سلطان محمد نیز از اسفراین باستقبال برادر شتافته
در موضع جناران آن دو لشکر قیامت اثر مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بباد
حمله نیران قتال و جدال مشتعل گردانیدند میرزا سلطان محمد دران روز بنفس نفیس بر سپاه
خراسان تاخت بیت بهر جا که بازو برافراختی ٭ سر خصم در پایش انداختی ٭ و میرزا بابر نیز عنان
تکاور بجانب عراقیان منعطف ساخته بیت بتیر و سنان و بشمشیر تیز ٭ برآورد از دشمنان رستخیز
بالاخره میرزا محمد بر قلب سپاه میرزا بابر حمله کرده بتعلیم امیر ابوسعید میرم از وی گریزان
شدند و آن خسرو شجاعت شعار بمیان سپاه غول درآمده عساکر خراسان قدم جرات
پیش نهادند و نگذاشتند که عراقیان بمیرزا محمد مویند و زمان کشش و کوشش امتداد
یافته عاقبت نسیم نصرت بر پرچم رایت میرزا بابر وزید و میرزا محمد گرفتار گشته بحکم برادر
نامهربان بقتل رسید اوقات حیاتش سی و چهار سال بود و مدت سلطنتش بنیابت
و استقلال ده سال میرزا بابر خاطر از جانب یک برادر فارغ ساخته بمهم برادر بزرگتر پرداخت
و فرمان داد که جهان بین میرزا علاء الدوله را که در اردو مقید بود میل کشید اما مباشران
این فعل شنیع بر آن جناب رحم کرده میل را در پلکهایش کشیدند و بمردمک دیده اش آسیبی
نرسانیدند **ذکر رفتن میرزا بابر بجانب عراق و فارس و مراجعت نمودن بلدهٔ هراة و بیان**

تیموریان

حدوث دیگر وقایع وحکایات رایات آفتاب اشراق میرزا بابر بعد از این فتح نامدار از راه تون بطرف عراق نهضت نمود وچون موکب همایون بسعادت واقبال در دار العباده یزد نزول اجلال فرمود از امراء میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد وامیر سلطان حسین پسران امیر فیروزشاه و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی باوردوی اعلی شتافتند وبعز زمین بوس پادشاه مظفر لوا استسعاد یافتند ومیرزا بابر بجانب دار الملک شیراز در اهتزاز آمده بعد از وصول بساط عیش ونشاط مبسوط گردانید وچون مدت چهار ماه اوقات خجسته ساعات برین منوال بگذرانید بمسامع علیه رسید که سپاه میرزا جهانشاه قدم از حد خود فراتر نهاده اند وساوه را گرفته اند وحالا بمحاصره قم اشتغال دارند از استماع این خبر نایره غضب پادشاه بحر وبر اشتعال یافته میرزا معز الدین سنجر را بنیابت خویش بولایت شیراز گذاشت واعلام ظفر اعلام بصوب ممالک عراق برافراشت در اثناء راه ایلچی از هراة آمده بموقف عرض رسانید که میرزا علاء الدوله بمعاونت امیر یادگار شاه ارلات واقربا وتوابع او خروج کرده اکنون در اطراف ولایات خراسان به انگیختن غبار فتنه وپیکار مشغول است وشهریار آفاق مهم خراسان را از ضبط عراق اولی دانسته در پنجشنبه شانزدهم رجب از گوشک زرد عنان مراجعت منعطف گردانید ودر بیست ودویم شهر مذکور بیزد رسیده حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت ورایات آفتاب اشراق از آنجا نهضت نموده روز دوشنبه دوازدهم شعبان خسرو ممالک ستان در بلده هراة نزول فرمود وپیش از وصول موکب همایون بخراسان مهم میرزا علاء الدوله را سبق امیر پیر درویش هزار اسپی ودیگر امراء خراسان کفایت شده بود واو بجانب سیستان واز آنجا بطرف ری شتافت لاجرم میرزا بابر لواء عیش وعشرت برافراخت وصبوح را بغبوق وغبوق را بصبوح متصل ساخت بیت هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار ** کس را وقوف نیست که پایان کار چیست ** ودر شهور سنه سبع وخمسین وثمانمائه میرزا سنجر ودیگر حکام بلاد فارس وعراق از صدمات سپاه ترکمان فرار نموده بدار السلطنه هراة شتافتند وبعز دستبوس میرزا ابو القاسم بابر استسعاد یافتند در هفدهم ربیع الاول این سال حضرت ولایت منقبت ارشاد پناه مرجع ارباب نقطه وانتباه شیخ بهاء الحق والحقیقه والدین عمر بجوار مغفرت حی اکبر انتقال فرمود ومیرزا بابر بقریه حفاره که مسکن آن حضرت بود شتافته اولاد امجادش را پرسش نموده پیشتر از نعش مغفرت مآل بسر خیابان تشریف آورده وتعیین مدفن

میرزا سنجر

فرمود وچون جنازه بدانجا رسید شاه عالمپناه از اسب پیاده شده وپایۀ تابوت را بدوش گرفته قدمی چند بر خاک نهاد آنگاه بموجب وصیت حضرت ولایت منزلت واتفاق میرزا بابر وامراء خواجه علی مسعود اوراق سید خاوند شاه رحمة الله بر آنحضرت نماز گذاردند وبدن مطهرش را مابین شرع پیغمبر پاک بخاک سپردند وهم درین سال خواجه غیاث الدین پیر احمد بغضب میرزا گرفتار گشته در اثناء مواخذه ومطالبه بعز شهادت فایز شد ودر مزار فایض الانوار شیخ رفیع مقدار زین الملة والدین الخوافی قدس سره مدفون گشت

ذکر توجه رایات آفتاب اشراق بقشلاق استراباد جهت تسخیر عراق ونهضت پادشاه بهرام قهر از انجا بجانب ماوالنهر

میرزا ابو القاسم بابر در اواسط سنه سبع وخمسین وثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر عراق واذربیجان وکشیدن انتقام از امیر جهانشاه ترکمان فرموده بعد از اجتماع سپاه فراوان در بیست وسیم رجب بطرف استراباد حرکت نمود وچون بیلغ تقاح جنوشان رسید یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بمسامع علیه رسانید که شاهزاده با جمعی از بداندیشان اتفاق کرده میخواهد که عذری اندیشد فرمان واجب الاذعان بتحقیق این امر نفاذ یافت وامر تفحص وتفتیش نموده پس از ثبوت گناه میرزا خلیل سلطان بمتابعان در ماه رمضان متوجه عالم دیگر گشت وخسرو عالی مقام ماه صیام را دران مقام گذرانده در اوایل شوال بسعادت واقبال در حرکت آمد ودر پانزدهم ذی قعده سلطان اباد استراباد معسکر سلطان بادین وداد شد وآن زمستان در خطۀ جرجان قشلاق اتفاق افتاده چون فصل شتا بنهایت انجامید جمشید خورشید متوجه خانۀ بهرام گردید از جانب قبة الاسلام بلخ ایلچی آمده معروض داشت که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید از جیحون عبور نمود وامیر پیر درویش وبرادرش امیر علی در برابر رفته هر دو برادر بدرجۀ شهادت رسیدند وحالا سپاه ماورا النهر در ظاهر بلخ نشسته اند میرزا بابر بعد از استماع این خبر دفع آن فتنه را از تسخیر عراق اهم واولی دانسته عازم ماورا النهر گشت وعنان تکاور بدانجانب انعطاف داده چون از آب مرغاب بگذشت از طرف بلخ خبر رسید که سلطان سعید از آمویه عبور نموده بدار الملک خود رفت ومیرزا بابر در سیر مسارعت فرموده در غرۀ رمضان سنه ثمان وخمسین وثمانمائه از معبر قندز وبقلان عبور نموده بولایت حصار درآمده از انجا بجانب نوزاک شتافت دران مقام خواجه نظام الدین مودود ومولانا جمال الدین فتح الله تبریزی برسم رسالت باوردوی همایون رسیدند ودر باب مصالحه سخن گفته رخصت انصراف یافتند وموکب علی پس از قطع کوه وصحرا

تیموریان

درچهاردهم شوال در یکی فرسخی سمرقند نزول اجلال فرمود پیش از رسیدن میرزا بابر بحوالی سمرقند سلطان سعید بنا بر استصواب عالیجناب ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبدالله قدس سره و اتفاق اعیان و اشراف سمرقند خاطر بر تحصن قرار داده بود و برج و باره را مستحکم و مضبوط ساخته القصه زمان محاصره چهل روز امتداد یافته دران اوقات جنگهای سخت بوقوع انجامید و از امراء میرزا بابر امیر خلیل هندوکه و مولانا احمد بیساول و غیرهما در دست سمرقندیان گرفتار شدند و از ارکان دولت سلطان سعید امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد افضل با طایفه دیگر بچنگ خراسانیان افتادند بعد از ان متوسطان و نیک اندیشان قدم پیش نهاده آن دو پادشاه عظیم الشان با یکدیگر صلح برینجمله که رود جیحون میان هر دو مملکت فاصله باشد و از جانبین اسیران گذاشته میرزا بابر درماه ذی الحجه علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و از معبر کرکی گذشته مانند جمعی را در ان یورش مراسم مردانگی و جلادت بظهور رسانیده بودند از فرق فرقدین گذرانید و امیر شیخ جامی را در بلخ و امیر علی فارسی را در سان و چاریک و امیر شیخ ذو النون برادرش احمد مشتاق را در اندخود حاکم و فرمانروا گردانید و موکب همایون در چهارم محرم معزز و محترم بدار السلطنه هراة نزول نمود و میرزا بابر بشرایط عیش و نشاط قیام و اقدام فرمود

ذکر فتح سیستان و اختصاص یافتن میرزا سنجر بامارت مرو شاهجان و بیان بعضی دیگر از وقایع زمان و حوادث دوران

میرزا سنجر

در اوایل سنه تسع و خمسین و ثمانمائه میرزا ابو القاسم بابر امیر خلیل هندوکه را با سپاه بلا انتها بجانب سیستان فرستاد زیرا که والی انجا شاه حسین ولد ملک علی کما یجب و ینبغی نسبت بخدام پادشاه عالی مقام شرط تعظیم و احترام بجای نمی آورد و چون امیر خلیل بظاهر سیستان رسید شاه حسین مقاومت با سپاه منصور در حیز مکنت خود ندید لاجرم فرار بر قرار اختیار کرده تمامت ملک نیمروز در قبضه اقتدار امیر خلیل در آمد و هم دران اوقات شاه حسین بر دست یکی از نوکران خود کشته کشته سرش را پیش امیر خلیل آوردند و خدمتش بفراغ بال بایالت سیستان و ضبط مملکت رستم دستان مشغولی نمود و هم درین سال میرزا ابو القاسم بابر محمد و نظر التفات بر حال میرزا سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و ماخان حاکم و فرمانروا ساخت درین اثنی جمعی از مازندرانیان که در قلعه عماد محبوس بودند خروج کرده داروغه قلعه را بقتل رسانیدند و لوای مخالفت و عصیان مرتفع گردانیدند جلال الدین محمود

که داروغه مشهد بود بنای آن حصار استوار شتافته تدبیرات نیکو انکیخته بسبب اتفاق
یکی از درون قلعه عماد نوبت دیکر بدست ملازمان خسرو بحر و بر در آمد چنانچه کیفیت این
واقعه مفصلا در کتب مبسوطه مذکور است و در اوایل سنه ستین و ثمانمایه مزاج اشرف
میرزا ابو القاسم بابر از نهج اعتدال انحراف نموده روز بروز صعوبت مرض می افزود و اطبای مسیحا
نفس در امر مصالحه سعی موفور بحیز ظهور آوردند تا فی الجمله صحتی دست داد فرمان فرمای
بلاد و عباد در ایام نقاهت در محفه نشسته سیر می فرمود در خلال این احوال ذو ذوابه
عظیم ظاهر کشت و تکون او در برج ثور که طالع هراة و هشتم خانه طالع میرزا بابر است اتفاق
افتاد لاجرم بعد از ان انواع بلیات باهالی دار السلطنه هراة رسید چنانچه از سیاق کلام آینده
وفات بابر بوضوح خواهد انجامید **ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بهادر بمشهد مقدسه رضویه و بیان**
انتقال آن پادشاه نیکو خصال بجوار رحمت حضرت خالق البریه فارس مضمار تفاخر میرزا ابو انتقال
القاسم بابر بهادر در بیست و پنجم شعبان سنه ستین و ثمانمایه عزیمت مشهد مقدسه فرموده
از باغ سفید بباغ مختار انتقال نمود و تمام رمضان و شوال بسعادت و اقبال در ان مقام کذرانیده
در اوایل ذی قعده عنان بارهٔ جهان نورد بجانب مقصد منعطف کردانید و در چهاردهم ماه مذکور
چهار باغ مشهد از یمن مقدم خسرو منصور رشک خلد برین کشت و روز دیکر بزیارت امام هشتم
علی بن موسی الرضا رضی الله عنه رفته مجاوران آن آستان را بصلات و نذورات نوازش فرمود
در این اثنا میان امرا و ارکان دولت چند نوبت نزاع و مخالفت دست داد و اخر الامر با یکدیکر صلح
کرده دوستی و موافقت اتفاق افتاد و پادشاه دین دار در ان اوقات از ارتکاب شراب توبه فرموده
اکثر ایام با ارباب ساز کویندکان خوش آواز در منزهات مشهد سیر می نمود روزی در محل دل
کشای و موضع روح افزا فرود آمده بود که ناکاه درویشی ژولیده موی نزدیک پادشاه و امرا بر فراز
سنکی پیدا شده ترجیعی غریب پیدا شده مشتمل بر بیوفای دنیا خواندن اغاز نهاد و خواطر اکابر
و اصاغر از ملاحظه مضمون آن ابیات که عددش از روی تخمین به پنجاه میرسید محزون
کردید و بند آن ترجیع این بود بیت این همه طمطراق کن فیکون ٭ شمهٔ نیست پیش اهل جنون
و درویش بعد از ایام این ترجیع بند ناپیدا کشت چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان
هر چند او را طلبیدند نیافتند و میرزا ابو القاسم بابر آن زمستان در مشهد کذرانیده ک
سیم ربیع الاخر سنه احدی و ستین که افتاب در حوت بود بجانب لنکر رادکان نهضت نمود

وچند روز دران موضع دلا فروز نصیب تافکندن وجانور پرانیدن پرداخته ناگاه یاخن آق سنقار
که شهریار بسترشکار بحالش اهتمام تمام داشت بشکست واین معنی برضمیر منیر گران آمده بر
سبیل تعجیل بمشهد مقدسه بازگشت در روز وصول مضمون این بیت را که بیت توبه زمی کردم
آمد بهار ٭ ساقی توبه شکنم آرزوست ٭ برزبان آورده خدام را به بسط عیش وانبساط مامور
گردانید وجامهای خوشگوار از دست ساقیان گلعذار درکشید وان بانی مبانی جهانبانی در
صباح سه شنبه بیست وپنجم ربیع الثانی درعیش ونشاط وکامرانی زچهارباغ مشهد در محفه
نشسته ساعتی سیر فرمود وپس از مراجعت برسریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج همایون متغیر
گشت وبر بعضی امرا قهر کرده بغضب برخواست وبحرم سرا درآمده در چاشتگاه همین روز
از دار ملال سرای بهجت وسرور انتقال نمود مصرع انکه پاینده وباقیست خدا خواهد بود ٭
صغیر وکبیر وغنی وکبیر ازمشاهدهٔ این حال درناله ونعره درآمدند بیت سران ملک پیراهن
دریدند ٭ دم وبال ستوران بریدند ٭ روز دیگر امراء عالی گهر بتجهیز وتکفین شهریار مغفرت
قرین پرداختند وجسد مطهرش را بگنبدی که درجنب روضهٔ رضویه واقع است مدفون ساختند
اطباء دانا احساس سمی از سموم میکردند وازکیاء فراست انتما قرب جوار امام هشتم را بدین مدعا
دلیل می آوردند از بدایت سلطنت میرزا بابر در ولایت جرجان تا آخر ایام حیات ده سال بود ومدت
حکومتش در تمام خراسان ومازندران وطبرستان هفت سال جناب مخدومی ابوی رحمة الله
در تاریخ وفات آن خسرو درویش نفس پسندیده خصال فرماید تاریخ شیری که بشمشیر
ستد ملک جهان ٭ ناگاه فتاد دردلش میل جنان ٭ هرکس که ز تاریخ وفاتش پرسد ٭ برگوی که سر نهاد
شه بابر خان **ذکر اتفاق امرا بر سلطنت میرزا شاه محمود وبیان مجملی از وقایعی که در آن اوقات
روی نمود** درهمان روز که واقعهٔ جانسوز میرزا ابوالقاسم بابر بهادر اتفاق افتاد امرا وارکان دولت
پسرش میرزا شاه محمود را برسریر ایالت نشاندند وامیر حسین علی بجانب هراة توجه نمود برادر
بزرگترش امیر شیخ ابوسعید جهت بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت وشیخزاده پیر
قوام ازبرای استدعاء میرزا سنجر عازم مرو گشت وبعد از آن حادثهٔ کبرا بهژده روز میرزا
شاه محمود بصوب دار السلطنه شهر هراة نهضت فرمود ودر اثناء راه شیخزاده از مرو رسیده
بموقف عرض رسانید که میرزا سنجر داعیهٔ سرکشی دارد وگردن بطوق مطاوعت کسی در نمیاورد
از هراة نیز خبر آوردند که داروغه آنجا میر خت در روزی که خبر فوت میرزا بابر را شنید ٭

میرزا شاه محمود

شاه محمود [illegible] سنجر ابراهیم

خان سراسیمه و مضطرب گردید که از محافظت میرزا ابرهیم که دران بلده محبوس بود غافل ماند و شاهزاده
فرصت غنیمت شمرده خود را از هراة بدر انداخت و عنان عزیمت بکنار آب مرغاب منعطف ساخت
میرزا شاه محمود در بیست و ششم جمادی الاول بباغ مختار نزول نمود و بعد از چند روز از انجا بباغ زاغان
انتقال نمود مقارن این حال امیر شیخ ابو سعید از ولایت سرخس رسیده ظلم و تعدی آغاز نهاد
و برسم سر اشمار زر بسیار بر ساکنان بلدهٔ هراة حواله داشت و هنوز این وجه بتمام واصل نشده
بود که یکی را نه جمع کرده نمود تا تحصیلات نوشتند و محصلان اغاز تشدد کرده خلایق را در شکنجه
کشیدند بیچارگان دست نیاز بدرگاه کریم کارساز برآوردند مخلص خویش را مسالت نمودند هم در
آن اوان تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده امیر شیر حاجی در بیست و یکم جمادی الاخر
میرزا شاه محمود را بشهر در آورد و دروازه ها را مضبوط ساخته فرمود تا در بازارها ندا کردند که
از وجه سر اشمار هیچکس فلسی بکسی ندهد و انچه داده باشند استرداد نمایند نوکران شیخ ابو سعید
را هر جا یابند غارت کنند لاجرم جمعی کثیر از ملازمان شیخ ابو سعید هرچه داشتند باد نهب
و تاراج دادند و آن شب مردم بمحافظت شهر قیام نموده امیر شیخ ابو سعید در بیرون مانده بود
با برادر خود امیر حسن علی قریب بطلوع صبح عازم کنار آب مرغاب شد و امیر شیخ جامی با خلق
بسیار از امرا و سپاهیان و رعایا از عقب دشمنان شتافته نزدیک به توقوز رباط با ایشان
رسید و شامت ظلم شامل روزگار شیخ ابو سعید شقاوت شعار شده گرفتار گشت و
دست قضا بساط جناب آن نابکار را درنوشت در اثناء این احوال همواره از کنار آب مرغاب
خبر میرسید که لشکر بسیار در ظل رایت شاهزاده کامکار میرزا ابرهیم جمع گشته اند و
عزیمت دار السلطنهٔ هراة دارند امیر شیخ حاجی بتصور انکه امرای ترخانی جهت استرضاء
مهد علیا گوهرشاد آغا که میرزا ابرهیم را از میرزا شاه محمود دوستر میدارد در روز مصاف
بدانجانب میل خواهند کرد باتفاق پهلوان حسین دیوانه خاطر بر قتل ترخانیان قرار داد و
روزی ببهانهٔ مشورتی آن قوم را بکوشک باغ زاغان طلبیده امیر احمد فیروزشاه بفراستی
که داشت خیال آنجناب امارت مآب را معلوم کرد و روی بصوب فرار آورد بعد از قتل
امیر شیخ حاجی و پهلوان حسین دیوانه قصد امراء ترخانی کرده امیر ویس ترخان از بیم جان
کاردی بشکم امیر شیر حاجی رسانید آنجناب بروی در افتاده امیر ویس با پسر خود و کیل یوسف
ترخان و خسرو ترخان و محمد ترخان همان لحظه کشته شدند و در همین روز پهلوان حسین

میرزا ابراهیم

دیوانه متوجه خاف گشت که سیورغال او بود در اثناء راه بامیر احمد فیروزشاه بازخورده انجاب بلا شربت شهادت چشانید و امیر شیر حاجی بعد از قتل امراء میرزا شاه محمود و مهد علیا را بحصار اختیار الدین درآورد و بعلاج جراحت خود مبادرت نمود

ذکر توجه میرزا ابرهیم بسلطنهٔ فاخرهٔ هراة ونشستن بر سریر سلطنت در امن ساعات واحسن اوقات

چون در کنار آب مرغاب لشکر فرخنده اثر در ظل رایت شهزادهٔ کامیاب جمع شد علم عزیمت بجانب دار السلطنهٔ هراة برافراخت و امیر شیر حاجی این خبر را شنیده در رکاب میرزا شاه محمود بباغ مختار شتافت و میرزا ابرهیم در صباح سه شنبه هفتم ماه رجب بحوالی آن دیار رسیده میرزا شاه محمود عنان عزیمت بصوب مشهد منعطف گردانید و امیر شیخ حاجی بقلعهٔ نیره تو گریخت و بوقت استوا شاهزادهٔ مظفر لوا بباغ مختار نزول فرموده قدم بر تخت سلطنت نهاد و خلایق را به بسط بساط عدل و داد و رفع رسوم جور و بیداد وعده داد و چون روزی چند برین قضیه بگذشت از جانب مشهد خبر متواتر گشت که میرزا شاه محمود جنود نامعدود جمع ساخته رایت عزیمت بصوب دار السلطنهٔ هراة برافراخته بنابران در اواسط شعبان میرزا ابرهیم بعزم رزم مخالفان نهضت نمود و در حوالی رباط امیر شاه ملک بمیرزا شاه محمود رسیده جنگی عظیم بوقوع انجامید نخست بابا را غلبه دست داده بالاخره بسعی احمد ترخان شکست بر جانب ایشان افتاد و میرزا شاه محمود نوبت دیگر عازم مشهد گشته میرزا ابرهیم مظفر و منصور بنکامشی دشمنان مقهور قیام نمود از غرایب حالات آنکه در چاشتگاه روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان خبر بدار السلطنهٔ هراة رسید که نسیم فتح وظفر بر پرچم رایت میرزا شاه محمود وزید و بعد از زمانی کسی دیگر آمده گفت که میرزا ابرهیم را نصرت روی نمود و بوقت نصف النهار ایلچی پادشاه گردون اقتدار میرزا سلطان ابو سعید بشهر خرامیده تقریر کرد که علی الصباح رایت همایون وصول بدین دیار خواهد انداخت

میرزا ابو سعید

ذکر رسیدن میرزا سلطان ابوسعید و بیان بعضی از حوادث که در آن اوان بوقوع انجامید

شنیدن خبر فوت سلطان سعادتمند از بدایت جلوس بر تخت سلطنت همواره نقش تسخیر خراسان بل سایر ممالک ایران بر لوح خاطر می نگاشت و بعد از شنیدن خبر فوت میرزا بابر آن داعیه سمت ازدیاد پذیرفته استدعاء حاکم بلخ امیر شیخ حاجی زادهٔ آن صورت گشت و رایات نصرت آیات بر سبیل تعجیل در حرکت آمده در بیست و پنجم شعبان پرتو وصول بر دشت قریهٔ سار سلام انداخت مولانا احمد بسیاول که از قبل میرزا ابرهیم کوتوال حصار اختیار الدین بود نخست در مقام

میرزا ~~ابراهیم~~ ابوسعید

میرزا ابراهیم
جهانشاه ترکمان

آن شد که شهر را نکاه دارد و بالاخره ازان معنی درکذشت بمحافظت قلعه قانع کشت روز دیکر سلطان سعید بدولت واقبال بباغ شهرخ امید قاصدی نزد مولانا احمد فرستاده او را باطاعت وانقیاد دعوت نمود وجواب مولوی جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده وما دام که او در حیات باشد محالست که کفران نعم نمایم ودر امانت خیانت جایز دارم از استماع این سخن آتش غضب شهریاری اشتعال یافته بمحاصرهٔ قلعه فرمان داد لشکر منصور دران باب شرط جد واجتهاد بجای آوردند اما فایدهٔ بران مترتب نکشت در خلال این احوال مفسدان بعرض پادشاه ممالک ستان رسانیدند که قاصدان میرزا ابرهیم پیوسته بملازمت مهد علیا کوهرشاد آغا می آیند واخبار تحقیق نموده باز میکردند این معنی بر مزاج سلطان بهرام قهر کران آمده در نهم ماه مبارک رمضان آن بانوی خیره عادله بقتل رسید وبعد ازین واقعه شنیعه امیر شیر حاجی از قلعهٔ نیره تو بهراة شتافته سلطان سعید او را ملحوظ نظر عنایت کردانید ودران ایام در قلعه نیره تو صورتی غریب روی نمود بیان این سخن انست که امیر شیر حاجی در وقت توجه بهراة آن قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرد روزی قریب بشام بساقی برکه نام کوسفندی چند بدر حصار آورد وپس از کفت وشنود التماس نمود که شب اینجا باشد وملتمس او مبذول افتاده بحصار در آمد چون پاسی از شب بکذشت بکمندی که همراه داشت جمعی از یاران خود را بدیوار قلعه بالا کشید باتفاق ایشان تیغ جرات آخته مانند بلای ناکهان بر سر کوتوال رفت وآن بیچاره چند زخم خورده بهزار حیله فرار نمود پیرک آن قلعه را در حیز ضبط در آورد سلطان سعید بعد از آنکه این خبر ناخوش را شنید وازجانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبد اللطیف رسید در تاسع شهر شوال بسعادت واقبال رایت عزیمت بصوب ماوراء النهر برافراخت وجمعی از امرا ولشکریان را جهت دفع اعدا از پیش روان ساخت ایشان در نواحی بلخ بمیرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف باز خورده حرب کردند واو را بعالم آخرت فرستادند اما برادرش میرزا جوکی مجال فرار یافته جان از ان معرکه بکنار کشید وسلطان سعید آن زمستان در قبة الاسلام بلخ بپایان رسانید **ذکر رفتن میرزا ابرهیم بمازندران وانهزام یافتن از سپاه میرزا جهانشاه ترکمان** چون میرزا شاه محمود که از معرکه میرزا ابرهیم عنان عزیمت بجانب مشهد تافت پس از روزی چند بولایت مازندران شتافت حاکم آن دیار امیر بابا حسن خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنت شاهزاده را مرتب کردانید ومیرزا ابرهیم بر جمعیت میرزا شاه محمود مطلع کشته بسرعت هر چه تمامتر

از راه نسا و باورد بصوب استراباد در حرکت آمد از آنجا میرزا شاه محمود با سران هیچا از جنگل جوان
بیرون خرامیده خاطر بر حرب قرار داد درین اثنا میرزا جهانشاه ترکمان با لشکر بی کران از راه عقبه
صندوق شکن بجد و د مازندران رسید میرزا شاه محمود از استماع این خبر متحیر شده
باتفاق امیر بابا حسن قرار بر فرار اختیار کرده اما میرزا ابرهیم آمدن میرزا جهانشاه را مطلقا
باور نفرمود و بدستور معهود در حرکت آمد در یک فرسخی استراباد نزول اتفاق افتاد انگاه جمعی
از بهادران را برسم منقلای ازپیش فرستاد و چون آن طایفه مقدار مسافت طی کردند ناگاه
قراولان سپاه میرزا جهانشاه خود را بر ایشان زدند و جمعیت الوس جغتای را به پریشانی مبدل
ساختند درین حال میرزا ابرهیم بمعرکه رسید و دید که کار از دست رفته است لاجرم عنان
بکران بصوب فرار منعطف گردانید و تراکمه بنکامشی شتافته جمعی از سرداران را مثل امیر
امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خواوند شاه را بر خاک هلاک انداختند
و برخی از کردن کشان را امیر ساختند میرزا ابرهیم با معدودی چند در روز یکشنبه نهم ماه صفر
سنه اثنی و ستین و ثمانمائه در دار السلطنه هراة فرود آمد حاکم آن دیار امیر احمد ترخان شرایط
نیاز و نثار و مراسم ایثار و نیار و درم بتقدیم رسانید و مولانا احمد یساول در قلعهٔ اختیار الدین
بپابوس شتافته بخلاف متوقع از جناب شهریاری کم التفاتی و بی عنایتی فهم کرد بنا بر ان
بحصار باز گشته در اواخر ماه مذکور اظهار مخالفت نمود و احمد ترخان هر چند سعی کرد که خدمت
مولوی نوبت دیگر از قلعه بیرون خرامد بجای نرسید درین اثنا میرزا ابرهیم باتفاق امرا شیخ
نور الدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر و خواجه محمد کوسوی رسید خواوند شاه را رحمهم الله
برسالت نزد سلطان سعید فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس مصالحت
و مواصلت نمود میرزا سلطان ابو سعید نسبت بخادیم شرط تعظیم و تکریم بجای آورده
ملتمسات میرزا ابرهیم را قبول کرد مشروط بانکه شاهزاده را در دفع سپاه ترکمان باانجناب
موافقت نماید و رسولان میرزا خوشدل و شادمان باز گردانید از غرایب اتفاقات انکه در اوایل
سال مذکور چند حاکم که هر یک داعیهٔ استقلال داشتند در حدود ولایت خراسان لواء
انا و لا غیری برافراشته بودند بدین تفصیل میرزا جهانشاه ترکمان در اسفراین و میرزا شاه
محمود در طوس و میرزا علاء الدوله که بعد از جنگگاه از دست قبجاق آمده بود از اسورد و
میرزا ابرهیم در شهر هراة و میرزا سنجر در مرو و میرزا سلطان ابو سعید در بلخ و ملک قاسم

ابو سعید

علاء الدولة

ابوسعید

ولد اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل در سیستان و مولانا احمد بیساول در قلعهٔ اختیار
الدین و امیر پیرزاد در قلعه سرخس و امیر باحسن در قلعهٔ عماد و امیر شیخ حسن شیخ تمو
در جوستان و امیر اویس بن خاوند شاه در قلعهٔ طبس **ذکر آمدن میرزا علاء الدوله ببلدهٔ
هراة و بیان بعضی از وقایع و حکایات** میرزا علاء الدوله بعد از فرار از امراء میرزا بابر چند
سال در اطراف ممالک مغولستان سرگردان بود و چون خبر فوت برادر نامدار را شنود و از
راه خوارزم باسورد تشریف آورد و جهت رسانیدن خبر شریف ایلچی نزد پسر روان کرد میرزا
ابرهیم بحسب ظاهر سر در گشته تبرکات لایقه پیش پدر فرستاد و میرزا علاء الدوله عازم
هراة شد و میرزا ابرهیم برسم استقبال استعجال نموده در کنار آب سحاب اجتماع سعدین دست
داد آنگاه پدر و پسر در باب امور سلطنت سخنان در میان آوردند و مقرر بران شد که میرزا
ابرهیم تخت ملک را معسکر سازد و میرزا علاء الدوله بهراة رفته روزی چند باستراحت
پردازد و آنجناب روز جمعه هفتم جمیدی الاخر بتختگاه آبای خویش رسیده بساط عیش و عشرت
مبسوط گردانید و مبلغی برسم سر شمار و دیگر شلتاقات دیوانی بر رعایا حواله داشت اما
هنوز آن وجوه وصول نیافته بود که از پیش میرزا ابرهیم قاصدی آمده بعرض رسانید
که سپاه ترکمان نزدیکست و مناسب نیست که آنجناب بعد ازین در شهر توقف نماید بنابران
میرزا علاء الدوله باندوه فراوان در غرهٔ شعبان بطرف جبال غور شتافت و بعد از فرار آنجناب
کافهٔ بلدهٔ ساکنان هراة از سادات و علما تا فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه
و پریشان شدند که بنان بیان از عهدهٔ شرح آن بیرون نمی تواند آمد و رنود و اوباش بمرتبه دست
بغارت و تاراج بر آوردند که قلم دو زبان پیرامن تقریر آن نمی تواند گشت در این اثنا میرزا جهانشاه
بقصبهٔ کوسویه رسیده خبر تفرقه و فرار مردم را شنیده استمالت نامه ها نوشته بهراة فرستاد
و امیر پیرزاد بخاری را بداروغگی آن خطه روان ساخت و بنفس نفیس در پانزدهم شعبان
سایهٔ وصول به تختگاه حضرت خاقان سعید انداخت خلایق را در سایهٔ عنایت و رعایت
خویش جای داده همت بر تسخیر حصار اختیار الدین گماشت مولانا احمد بیساول روزی چند
بموافقت و مدافعت پرداخته بالاخره بامان بیرون آمده ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گردید
در خلال این احوال میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابرهیم که پناه بجبال الغور برده بودند بسببی
از اسباب که در تواریخ مبسوط مسطور است خلاف و نزاع واقع شد و بواسطهٔ عدم

ابو سعید

بعضی از ترخانیان میرزا ابرهیم بدست پدر گرفتار گشت مقارن آن امر امیر عبد الله خواجه
ترخان که جهت تبلیغ رسالت باوردوی سلطان سعید رفته بود باز آمد وحبس شاهزاده در
نظرش نامستحسن نموده سایر امراء ترخانی را با خود موافق ساخت و میرزا ابرهیم را از قید
خلاص کرده علم حلالنمکی برافراخت وجون این اخبار بسمع میرزا جهانشاه رسید مسرعی
بطلب میرزا علاء الدوله روان گردانید انجناب این معنی را فوزی عظیم دانسته بجانب
دار السلطنهٔ هراة شتافت ودر روز عید اضحی باوردوی اعلی پیوسته پرتوی التفات پادشاه
بروجنات احوالش تافت در اثنای این اوقات سلطان سعید و میرزا جهانشاه رسولان بیکدیگر
فرستاده سخن صلح در میان افتاد و احمد ترخان با فوجی از خویشان از میرزا ابرهیم روی گردان شده
بهراة آمد و پادشاه ترکمان ایشانرا برحمت و عاطفت نوید داد ذکر وقوع مصالحه میان آن دو
پادشاه عالی شان و باز گشتن میرزا جهانشاه بجانب ممالک اذربیجان چون میرزا جهانشاه
قرب شش ماه در ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة بگذرانید ناگاه خبر رسید که سلطان سعید میرزا
سلطان ابو سعید با لشکری مقرون بنصرت و تایید از کنار آب مرغاب توجه نموده از لشکر میر
غیاث گذشته در قصبهٔ اوبه نزول فرمود ترکمانان از مشاهدهٔ این حالت متحیر و پریشان شده میرزا
جهانشاه با امرا و سپاه بطرف هراة زد و روان شده میرزا پیر بداق را که اشجع اولادش بود با
فوجی از سپاهیان و بهادران برسم قراولی فرستاد وایشان از دست برد لشکر قیامت اثر ترسمند
باز آمدند درین اثنا از جانب اذربیجان اخبار موحش بسمع پادشاه ترکمان رسیده بنابران عزم مراجعت
جزم کرده سید عاشور را که در سلک مخصوصان انتظام داشت جهت تمهید بساط مصالحه
باردوی همایون روان گردانید چون مشار الیه بوسیلهٔ امرا بپابوس حضرت اعلی مشرف گشت
وسخن صلح وصفا بعرض رسانید سلطان سعید فرمود که بین الجانبین وقتی قواعد مصالحه
استحکام می یابد که میرزا جهانشاه بر حکومت اذربیجان قناعت کرده دست از مملکت عراق وخراسان
باز دارد ودر این باب گفت وشنید بسیار بوقوع انجامید بالاخره برین جمله قرار یافت که میرزا
جهانشاه ولایت خراسانرا تا بلدهٔ سمنان گذارد وعنان عزیمت بصوب اذربیجان معطوف دارد
انگاه سید عاشور مقضی المرام باز گشت وخبر اتمام مصالحه معروض داشته ترکمان
از مزرعهٔ یحیی اباد که دران اوان نشیمن ایشان بود در اوایل صفر سنه ثلث وستین وثمانمائه
بجانب عراق نهضت نمودند ودر اثناء راه بهرجا رسیدند از آبادانی اثری نگذاشتند ورایات

جهانشاه ترکمان

میرزا علاء الدولة
میرزا ابراهیم
میرزا سنجر

ظفر آیات سلطان ابوسعید در روز پانزدهم ماه مذکور سایهٔ وصول بر ساکنان هراة انداخت
و سلطان سعید بباغ شهر خرامیده تمهید بساط نصفت و تشیید اساس معدلت پرداخت
دران زمستان در بلده و بلوکات هراة قحط و غلای عظیم شیوع یافت و خلق بسیار بسبب
فقدان نان جان داده بعالم آخرت شتافت **ذکر محاربه سلطان سعید با میرزا علاء الدوله
و میرزا ابرهیم و میرزا سنجر و وزیدن نسیم فتح و نصرت بر اعلام ظفر اعلام پادشاه بعدالت
گستر** چون میرزا سلطان ابوسعید در غایت عظمت و استقلال ببلدهٔ هراة رسید
قرب دو هزار سوار پیش خود نگاه داشته بقیهٔ سپاه را بجانب سمرقند روان گردانید میرزا علاء
الدوله و میرزا ابرهیم و میرزا ابرهیم و میرزا سنجر از قلت لشکر سلطان دادگر خبر یافته رسل و رسایل
بیکدیگر فرستادند و بعزم قتال و جدال در نواحی سرخس بهم پیوستند سلطان سعید پس از
شنیدن خیال مخالفان مضمون کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً را بخاطر گذرانیده و باسپاه
اندک و امید بسیار بجانب عدا روان شد در اثناء راه امیر سید مرید ارغون و امیر سلطان احمد
تورتاش با لشکر برخاستی از سمرقند رسیده باردوی همایون بوی ملحق گشتند و در اواسط
جمادی الاول میان مرو و سرخس آن دو سپاه رزمخواه را اتفاق ملاقات افتاد برانغار و جوانغار
سلطان سعادت یار از دست بر میمنه و میسرهٔ شاهزادگان عالی مقدار روی بوادی فرار نهادند
چنانچه از گریختگان بعضی تا سمرقند در هیچ جا قرار نگرفتند و خبر انهزام سلطان فلک احتشام
را دران دیار شایع ساختند اما جناب با وجود فرار برانغار و جوانغار با لشکر قول که در ظل
رایت نصرت شعار جمع بودند تیغ جلادت آخته بر اعداء دولت تاخت و سنگ تفرقه در شیشه
خانهٔ جمعیت ایشان انداخت میرزا علاء الدوله با پسر پشت بر معرکه گردانیده تا ولایت مرتان
عنان یکران باز نکشید و میرزا سنجر اسیر و دستگیر شده شربت شهادت چشید آنگاه
سلطان ظفر پناه بمستقر دولت معاودت نمود و بعمارت عیدگاه دار السلطنهٔ هراة قیام
و اقدام فرمود در خلال احوال گذشته سلطان صاحب قران معز السلطنة والخلافة
ابو الغازی سلطان حسین بهادرخان خلد الله ملکه الی انقراض الدوران بر خطهٔ جرجان
استیلا یافت سپاه ترکمان را از آن ولایت بضرب تیغ و سنان بیرون کرد روی بضبط
مملکت و استمالت سپاهی و رعیت آورده برای عالم آرای ارباب کیاست و ضمیر عقده گشای
اصحاب درایت پوشیده و پنهان نیست که در این مقام بیان شمهٔ از علو نسب همایون سلطان

ابو الغازی سلطان حسین
بن منصور بن بایقرا بن
عمرشیخ بن تیمور

صاحب قران وذکر مبادی احوال انحضرت تا زمان استیلای ولایت جرجان لایق ومناسب است
بنابران عنان جواد خوشخرام خامه بدانجانب معطوف کشت والله الموفق والمعین کفتار در بیان
نسب همایون صاحب قران ثانی وذکر مجملی از مبادی احوال آن بانی مبانی جهانبانی والد خجسته
اثار پسندیده اطوار شهریار معدلت وصاحب قران کامکار معز الدوله والدنیا والدین ابو الغازی
سلطان حسین بهادر سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن عمرشیخ بهادر بن قطب
السلطنة والخلافة امیر تیمور کورکان است و والدۀ سلطان غیاث الدین منصور قیلق سلطان
بیکم بود وپدر قیلق سلطان بیکم امیرزاده علی بن امیرزاده اسکندر بود از قوم الجیکدای بتشش واسطه
بجنکیزخان میرسد ومادر مهد علیا مشار الیها بی بی فاطمه بود بنت امیر یحیی و بن حنظل بن سودون
بن بابت کیلکای بن یومنه خان و والدۀ بی بی فاطمه قیلق خانیم بود بنت السن تیمور خان که از احفاد کبک
خانست ومادر قیلق خانیم تکینه خاتون بود که او را بی بی بوختی نیز میکفتند وبی بی بوختی دختر
قطب السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین بود وانجناب ولد شیخ عبد الواحد است وشیخ
وشیخ عبد الواحد پسر خواجه عبد الهادی است وانجناب بخلت صدق مقرب حضرت ای
خواجه عبدالله انصاری قدس الله تعالی سرارهم ومادر بیکا اختر سلطان بحر وبرجذر معالی نیروی
بیکم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیک بن امیر موسی که از قوم تاجوت بود میر
زاده سلطان حسین پسر مهد علیا اکا بیکم است بنت حضرت صاحب قران امیر تیمور کورکان و
مادر بانوی عظمی فیروزه بیکم قیلق سلطان بیکم بود بنت میرزا میرانشاه ومادر قیلق سلطان بیکم
آوردن سلطان بود بنت سیورغتمیش خان بن دانشمندخان بن قیدو بن نورجان بن اوکتای قاآن
القصه صاحب قران عالی کهر هم از جانب پدر وهم از طرف مادر خلاصۀ دودمان سلاطین
ذوی الاقتدار است ونقاوۀ خاندان خواقین کامکار ومشایخ بزرکوار   کس را نبود چنین نسب در عالم
ومیلاد با اسعاد صاحب قران بادین وداد در محرم سنه اثنی واربعین وثمانمائه در ظاهر دار السلطنه
هراة بمحله سرپل بولکی اتفاق وهم در اوایل زمان صبی ومبادی اوان نشو ونما علامات سلطنت
وشهریاری وامارات امارت وجهانداری از جبهه میمون وجهرۀ همایونش ظاهر ولایح بود وهمواره
باموختن رسوم رزم وبیکار ودانستن اداب وشکار اظهار میل ورغبت مینمود آنرا که نشان
ضربت علی است   در چهرۀ او چو نور پیداست وچون سن شریف سلطان صاحب قران بجهارده
رسید هاتف غیبی مضمون این مقال را بکوش هوش رسانید   ای چارده ساله قرة العین

بالغ نظر علوم کونین

فارغ منشین نه وقت بازیست
وقت هنر است و کارسازی

بمصاحبت میرزا ابو القاسم بابر بهادر شتافت و انوار شفقت و مرحمت آن شهریار پسندیده اطوار بر وجنات احوالش تافت و دران وقت میرزا بابر در ظاهر سمرقند با سلطان سعید صلح کرد صاحب قران از حیثیت قربت قرابت باختلاط میرزا سلطان ابو سعید مایل شده بشهر تشریف برد بعد از چند گاه که دران دیار روزگار گذرانید سلطان سعید بواسطهٔ خروج میرزا سلطان ویس بن میرزا محمد بن میرزا بایقرا برادر دیگر شهزادگان بی اعتماد سلطان صاحب قران را با سیزده کس از قرابتان محبوس گردانید مهد علیا فیروزه بیگم در ولایت خراسان این خبر محنت اثر را شنیده بما وراء النهر توجه نمود و پس از وصول بسمرقند از سلطان سعادتمند التماس مخلص پسر فرمود سلطان سعید آن سخنان را بسمع رضا جای داد و سلطان صاحب قران را از مجلس بیرون آورده همراه مهد علیا بخراسان فرستاد و آنحضرت نوبت دیگر مصاحب میرزا بابر شده بعد از وفات انجناب بمرو شاهجهان خرامید و درة التاج سلطنت یعنی صبیهٔ میرزا سنجر را در سلک ازدواج کشید دران وقت که میرزا شاه محمود را از معرکه میرزا ابرهیم گریخته بطرف استرآباد شتافت میرزا سلطان سنجر سلطان بحر و بر را در مرو بنیابت خود گذاشته عنان عزیمت بجانب مشهد تافت و در عقب میرزا سنجر میان سلطان و زبدهٔ ولات که از حسن خلق بهره نداشت در رتق و فتق مهمات مرو بود کدورتی روی نموده آنحضرت حسن رالمجلس فرستاد و افسر سلطنت و اقبال بر فرق همایون نهاد و پس از مراجعت میرزا سنجر از مشهد بنزول در راخان سلطان صاحب قران بواسطهٔ عذری بعضی از اهل عصیان از مرو شاهجهان بیرون رفته مدتی در صحرا و بیابان هر روز بمنزلی و هر شب جای میگذرانید و انتظار لطیفهٔ غیبی میکشید و دران اوان که امیر بابا حسن در ولایت جرجان از سپاه ترکمان گریزان شده روی بمرو نهاد در حوالی قریهٔ آیند که از قری ولایت نساست سلطان صاحب قران را با او جنگی سخت افتاد و نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم سلطان عالی منزلت وزید و بابا حسن گرفتار گشت و همان لحظه دست قضا سجل حیاتش در نوشت بعد از آن سلطان صاحب قران عنان بگران بصوب ولایت جرجان منعطف گردانید و چون موکب همایون در ضمان حمایت ملک بیچون بفر و رغند رسید امیر محمد خدایداد در سلک امراء میرزا بابر منتظم بود از طرف اسفراین و جوین و بحرآباد که در تحت تصرف داشت احرام ملازمت سلطان بحر مکرمت بسته بخدمت مبادرت نمود آنگاه اوردوی کیهان پوی از آن موضع کوچ کرده بآهستگی قطع مسافت دست داد و از آنجا بحسین سفرلوا جود

نامعدود از جنگل جرجان بیرون خرامیده در منزل سلطان دوین تلاقی فریقین اتفاق افتاد هر
دو لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده بر یکدیگر تاختند و دست تهور از آستین جلادت
بیرون آورده خلقی را بر خاک هلاک انداختند ادیم زمین از خون اهل شجاعت گونهٔ یاقوت رمانی گرفت و
فضای صحرا از بسیاری کشته با کوه و پشته سمت تساوی پذیرفت رباعی برآمد خروشیدن گیرو
دار ؛ درآمد بزنهار ازان کارزار ؛ زخون یلان خاک آغشته شد ؛ تو گفتی زمین ارغوان کشته شد
دران روز هابیل سلطان صاحب قران پردل بنفس نفیس متوجه صف اعدا گشته بنیاد حیات بسیاری
از ترکانان را بصرصر قهر برکند و سرهای کلاوران را مانند گوی جوگان در میان میدان افکند بیت هر جا که
شمشیر درکار کرد ؛ یکی را دو کرد و دو را جار کرد ؛ عاقبت نسیم نصرت بر پرچم رایت سلطان عالی منزلت
وزید مخالفان مانند پشهٔ ضعیف نهاد از پیش تندباد گریزان شدند و حسین سعدلو با برادران و
طایفه و انصار و اعوان بچنگ اسار گرفتار شده بیاسا رسید بیت بد اندیش شاه جهان کشته به ؛
سر تخت بدخواه سرگشته به ؛ سلطان صاحب قران در اوایل ذی حجه سنه اثنین و ستین و ثمانمائه
کامیاب و کامران بخطهٔ استراباد درآمده قدم بر سریر سلطنت نهاد و خلایق را بعدل و داد وعده
داده خطبه و سکه باسم و لقب همایون زیب و زینت داد سلطان سعید چون ازین حال خبر یافت قتلق
درویش للهی را جهت تهنیت فتح استراباد و استحکام قواعد محبت و اتحاد نزد سلطان صاحب
قران روان گردانید و مشارالیه پس از قطع منازل و مراحل باردوی اعلی رسیده بانواع نوازش خسروانه
مخصوص شده باز گردید اما سلطان سعید بقول خویش وفا نکرد و بعد از فراغ از ضبط ممالک
خراسان محمد مشتاق را بجانب بیارجمند که در تحت تصرف گماشتگان صاحب قران سعادت
مند بود ارسال نمود و بدین جهت غبار کدورت و مخالفت بین الجانبین بالا گرفت و بحسب تقدیر حضرت
عزت ساعت بساعت مواد وحشت سمت ازدیاد پذیرفت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح
خواهد پیوست **ذکر بعضی ز وقایع سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید** چون سلطان
سعادت نشان خاطر از مهم مخالفان فارغ ساخت کمند سمت بر تسخیر حصار استوار نیره تو
انداخت و جمعی را بمحاصرهٔ آن قلعه و بنا کردن مقابل کوب مامور گردانید و دران اثنا که ملازمان حضرت
اعلی بدان امر اشتغال مینمودند بیرکه بر اهالی حصار بدگمان شده طایفه را بقتل رسانید بقیة السیف
از وی متوهم گشته صبحی با تیغهای کشیده بر سر آن کهنه بی دولت ریختند و روز عمرش را بشام
اجل بدل کرده بسر را بهراة فرستادند و بواسطهٔ این خدمت شایسته منظور نظر التفات سلطان

ابو سعید

سعید کشتند و از جملهٔ وقایعی که بعد از قضایای مذکوره روی نمود یکی آنست که چون میرزا ابرهیم
در معرکه سلطان سعید هزیمت یافت بولایت دامغان رفت و سپاهی فراهم آورده عنان عزیمت
بصوب مشهد تافت در اثناء راه مریض گشت و دست قضا طومار عمرش درنوشت در ماه
شوال سنه ثلث وستین وثمانمائه هم درین سال کریم متعال سلطان پسندیده خصال را
پسری سعادت نشان کرامت فرمود بدانکه آن مولود از رقیه سلطان بیگه بنت میرزا علاء الدوله
در وجود آمد میرزا شاهرخ موسوم شد و هم درین سال بموجب اشارت شهریاری نیمال امیر علی
فارسی متوجه تسخیر قلعهٔ عماد گشته بعد از وصول بدان نواحی محمد دیوانه که از قبل میر باحسن
که سابقا مقتل او سمت تحریر یافت کوتوال آن حصار بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده امیر
علی فارسی حسب الحکم برج و باروی آن قلعه را با زمین قهر ویران ساخت و در اواخر همین سال
میرزا شاه محمود که بعد از فرار از سپاه ترکمان بولایت سیستان افتاده بود در جنگی که میان خلیل
هندوکه و حاکم کامل امیر بابا روی نمود شربت شهادت چشید و در اوایل سنه اربع وستین
بسمع سلطان سعید رسید که فوجی از سپاه ظفرپناه صاحب قران جم جاه تا حدود سبزوار
تاخت کرده اند و هرچه یافته بوده اند بنابران امیر علی فارسی و حسن شیخ تیمور را با فوجی
از دلاوران بصوب مازندران روان ساخت و خود نیز در چهارشنبه چهارم جمیدی الاول
از عقب ایشان علم عزیمت برافراخت چون صاحب قران از توجه امراء سلطان سعید
خبر یافت با چند سوار جرار بر سبیل استعجال باستقبال مخالفان شتافت و بعد از آنکه بخوانان
نزدیک رسید شنید که سلطان سعید بنفس نفیس با لشکر قیامت اثر عازم مازندران است
لاجرم جهت رعایت حزم مراجعت فرمود تا اسباب قتال و جدال کما ینبغی مرتب داشته از
روی استقلال بدفع دشمن پردازند در خلال این احوال بعضی از امرا و لشکریان از سلطان صاحب
قران روی گردان شدند بنابران حضرت بازمانده در ساخته رایت آفتاب اشراق بصوب
خطه اداق برافراخت سلطان سعید پس از استماع این خبر باستراباد درآمده روزی چند
بعیش و نشاط گذرانید حکومت آن ولایت را بفرزند سعادت مند خویش میرزا سلطان
محمود تفویض نموده عنان عزیمت بجانب دار السلطنهٔ هراة منعطف گردانید **ذکر آمدن
امیر خلیل بمحاصرهٔ بلدهٔ فاخرهٔ هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و واقعات** امیر خلیل
هندوکه که از زمان سلطنت میرزا بابر تا غایت والی سیستان بود و چون شنید که ،

امیر خلیل

تیموریان

سلطان سعید بصوب مازندران شتافت خیال استدلال و استقلال در کاخ دماغ جای
داده با جمعی از اوباش سیستان عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هراة تافت اهالی آن بلده
ازین قضیه نامرضیه آگاه شده برج و باره را مضبوط ساختند و امیر خلیل در دوازدهم رمضان
بظاهر هراة رسیده سیستانیان جنگ در انداختند بعد از روزی چند در جمعه از جمعات ماه
مذکور ساکنان هراة بس از اداء نماز و عرض نیاز بیکبار روی جلادت بلشکر خلیل هندوکه
آوردند و بضرب تیغ و تیر و زخم گرز و شمشیر سیستانیان را منهزم کردند چنانچه امیر خلیل
از غایت وهم و هراس تا زمان وصول بسیستان در هیچ منزلی نیاسود و سلطان سعید
وقت مراجعت از خطهٔ مازندران خبر جرأت خلیل هندوکه را شنوده بسرعت هرچه تمامتر
حرکت نمود اما پس از فرار سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال رسیده
جمعی را که در ایام محاصره شرط شجاعت بظهور رسانیده بودند ملحوظ نظر عنایت گردانید
آنگاه فوجی از سپاه را جهت استیصال خلیل هندوکه در شهر محصن گشته و لشکر
نصرت اثر بمحاصره اشتغال نموده امیر خلیل چون دید که طاقت مقاومت ندارد حلقهٔ عبودیت
سلطان عالی منزلت در گوش کرد و روی نیاز باستان اقبال آشیان آورد در نواحی اسفزار
بامیر کریم داد دوچار خورده امیر مشار الیه در اواسط ذی الحجه او را بدرگاه عالم پناه رسانید
و سلطان سعید رقم عفو بر جریدهٔ جریمه اش کشیده امیر خلیل را در سلک اعاظم امرا
منتظم گردانید و ضبط ممالک سیستان برای مالک الرای شاه یحیی که از ملک زادگان آن
دیار بود تفویض نمود در اوایل سنه خمس و ستین و ثمانمائه میرزا علاء الدوله که بعد ازوا
از معرکه سلطان سعید در اطراف کوه و بیابان می گشت در کنار دریای قلزم بخانه ملک بستو
که سلسلهٔ نسبش بملوک رستمدار می پیوست در گذشت نعش آن جناب را بهراة آوردند و در مدرسه
مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپردند در این اثنا از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد
جوکی ولد میرزا عبد اللطیف بمعاونت امیر نور سعید رایت مخالفت برافراخته و آتش غارت
و تاراج در اطراف آن ولایت انداخته بنابران سلطان گیتی ستان در هشتم جمادی الاولی
بجانب ماوراء النهر روان شد میرزا محمد جوکی بمجرد شنید توجه رایات ظفر آیات فرار بر قرار
اختیار کرده در حصار شاهرخیه تحصن نمود و سلطان سعید بتایید ملک مجید از جیحون
گذشته بظاهر قلعهٔ مذکوره خرامید و علم محاصره و محاربه مرتفع گردانید و چون نزدیک رسید

میرزا محمد جوکی بن عبد اللطیف

که چون صورت فتح و ظفر در آینهٔ مراد جلوه گر آید از طرف خراسان ایلچی آمده خبر توجه سلطان
صاحب قران ابو الغازی سلطان حسین بهادرخان بصوب مازندران بموقف عرض رسانید
سلطان سعید ازین خبر متاثر گشته امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد را بجانب
خراسان روان کرده حدود آن مملکت را محافظت نمایند و کیفیت آمدن سلطان صاحب
قران چنان بود که در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمائه از موضع اوق نوبت دیگر بعزم
جهانگیری پای مبارک در رکاب آورده بصوب ولایت استراباد نهضت کرد چون رایات
نصرت آیات سایهٔ وصول بر حوالی آن دیار انداخت میرزا سلطان محمود با جنود نامعدود در
برابر آمده رایت محاربت برافراخت و میان جانبین جنگی عظیم بوقوع انجامید نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم صاحب
قران داد و میرزا سلطان محمود بهمراهی عبد العلی ترخان بطرف خراسان شتافت و سلطان صاحب
قران در اواسط شعبان بدار الفتح استراباد درآمد پس از روزی چند که بعیش و عشرت گذرانید عبد
الرحمن ارغون را بضبط مازندران بازداشته عنان سمند جهان پیما بجانب هراة تافت سید اصیل ارغون
و امیر احمد حاجی و سید مراد و بعضی دیگر از امیران سلطان سعید که در نواحی نیشابور و سبزوار
آرام و قرار داشتند چون از توجه همایون آگاهی یافتند بلدهٔ هراة رفته مردم بلوکات را بشهر درآوردند
و اسباب تحصن و قلعه داری باکمل وجهی مرتب کردند و سلطان صاحب قران کامیاب و کامران
نخست بفتح قلعهٔ سرخس پرداخته بعد از آن علم عزیمت بطرف دار الملک خراسان برافراخت
و در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی قعده با سپاه بسیار از راه کله کوه مختار باغ زاغان را بفر مقدم
همایون غیرت افزای روضهٔ رضوان ساخت و بتصور آنکه شاید مردم شهر بی ارتکاب جنگ و پیکار
دروازها بگشایند و ملازمت مبادرت نمایند حرکت منصور بمحاربه امر نفرمود چون یازده روز بدین
طریق بگذشت و ساکنان هراة را خیال تسلیم شهر در دل نگذشت سلطان صاحب قران از باغ
زاغان کوچ نموده بالنگ کهدستان شتافت و از آنجا بمجه باد رفته نزول اجلال فرمود آنگاه سپاه ظفر
پناه را بافروختن آتش حرب و قتال مامور گردانید و قرب بیست روز زمان محاصره امتداد یافت
بنابر آنکه انکشاف جمال مطلوب دست نداد پادشاه بادین و داد در بیست و هفتم ذی حجه بعزم رزم
سلطان سعید متوجه کنار آب مرغاب شد از آنجانب میرزا سلطان ابوسعید چون خبر
محاصرهٔ هراة را شنید با میرزا محمد جوکی صلح گونه دربیم بسته و از جیحون عبور نموده بحدود
میمنه و فاریاب آمد سلطان صاحب قران بعد از آنکه بسنتکی رسید بواسطهٔ پریشانی سپاه

تیموریان ابو سعید

واختلاف رای امراء درکاه از مقام مقابله ومقاتله کذشت عازم سرخس کذشت وازانجا باستراباد
رفته بساط عشرت وانبساط مبسوط ساخت وسلطان سعید نیز بعد از فتح قلعهٔ سرخس
لواء عزیمت بصوب خطهٔ جرجان برافراخت سلطان صاحبقران خبر توجه آن پادشاه عظیم
الشان را شنیده تا حدود خواکانه پیشتر آمد از آن موضع بمقتضای روزکار در پیچی که مانند دل
اهل عصیان تاریک وتار بود عازم یورت واق شد وسلطان سعید کلشن استراباد را
بیمن مقدم شریف غیرت کلستان ارم بود کردانیده چند روز بعیش ونشاط بکذرانید ودر
آن ولا امیر خلیل هندوکه که بکرات علامات غدر ونفاق بر صحیفهٔ احوالش ظاهر ولایح کشته
بود با اولاد خود بیاسا رسانید وچون خاطر خطیر خسرو جهانکیر از ضبط وربط خطهٔ جرجان
فراغت یافت نوبت دیکر الکای آن ولایت را بمیرزا سلطان محمود عنایت کرده بطرف مستقر
دولت شتافت ودر بیست ودویم ربیع الاخر سنه ست وستین درباغ سفید نزول
نموده خواجه معز الدین دیوان دیکری از نویسندکان را که با رعایا بر وضعی حسن زندکانی نکرده
بودند باقبح وجهی بعالم آخرت فرستاد

ذکر نهضت میرزا سلطان بوسعید بجانب ترکستان وبیان برخی زحوادث آن روی نمود دران اوان

سلطان سعید بعزم استیصال
میرزا محمد جوکی که در بلاد ما وراء النهر در میدان عصیان جولان مینمود در بیست وهفتم جمادی
الاولی از دار السلطنهٔ هراة در حرکت آمده بعد از قطع منازل در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال
فرمود وروزی چند دران بلده توقف کرده در نهم رجب از جیحون کذشت وسمرقند رسیده
ازانجا بشاهرخیه رفتند بنا بر آنکه میرزا محمد جوکی آن قلعه را بغایت مضبوط ساخته بود جمعی
را فرمود تا بر در حصار به بناء مقابل کوب اشتغال نمایند وبنفس نفیس بجانب سمرقند مبادرت
نمود ودر مدت غیبت سلطان سعید از خراسان دران بلده وبائی عظیم دست داد وخلق
بسیار بعلت طاعون بر خاک هلاک انداخت در اوایل سنه سبع وستین لوای قلعه کشای
پادشاه ظفر قرین بصوب حصار شاهرخیه نهضت کرده لشکر نصرت اثر قریب یکسال
بمحاصره ومقابله پرداختند آخر الامر اهل قلعه را بواسطهٔ عدم قوت قوت فوت شده دست
تضرع در دامن حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله زدند وآنحضرت باردوی
سلطان عالی منزلت تشریف برده جهة مخالفان امان حاصل کرد شاهرخیه خرامید ودر
روز جمعهٔ نهم محرم سنه ثمان وستین میرزا محمد جوکی را بمجلس همایون رسانید آن پادشاه حمید

میرزا محمد جوکی

کستی

ابو سعید

سلطان حسین

کستر دربارهٔ شاهزادگان اظهار شفقت کرده درضمان حمایت ملک اکبر بطرف سمرقند معاونت
نمود و از انجا عنان نکران بجانب هراة منعطف کردانید و در بیست و دویم ربیع الثانی در عین
اقبال و کامرانی بباغ سفید رسید انکاه میرزا محمد جوکی را در حصار اختیار الدین حبس کرد
و شاهزاده دران حبس بسر می برد تا آن زمان که روی بعالم آخرت آورد درین سال هزار بلده
و بلوکات هراة علت طاعون شیوع یافت و سلطان سعید به ییلاق بادغیس شتافت

ذکر آمدن ابو الغازی سلطان حسین بهادرخان نوبت دیگر بمملکت خراسان و بیان محاربان پادشاه صاحب تایید در نواحی ترشیز با امراء میرزا سلطان ابو سعید

چون
خسرو آفاق لازال مؤیدا بتایید الملک الخلاق بواسطهٔ توجه سلطان سعید از خطهٔ
مازندران عنان عزیمت بجانب واق معطوف کردانید و چندگاه در حوالی خوارزم و شهر
و زیربا زمانه بازنشسته بکذرانید در سال مذکور نوبت دیگر علم ظفر پیکر را برافراخته بجانب
خراسان نهضت نمود و از خیوق بطهران رفته از انجا بابیورد شتافت و از ابیورد بازکشته و
رحوستان نوشته بنوای نیشابور را زغبار موکب منصور عبیر سرشت و رایات عالیات سلطان
باراده و پیش از بلدهٔ نیشابور براه طرق درویش بطرف ترشیز در جنبش آمد سلطان سعید
در ییلاق بادغیس این خبر را استنبده بیطاقت کردید و از انجا کوچ نموده در برابر ولایت فوشنج
نزول نمود انکاه جمعی از اعاظم امرا و ارکان دولت را بحرب صاحب قران مظفر لوا فرستاد و
در نواحی ترشیز تلاقی فریقین دست داده سلطان صاحب قران با هشتاد سوار جرار در
برابر مخالفان که عدد ایشان بهزار و پانصد میرسید صف قتال برآراست و از جانبین
مردان مرد در میدان جنگ و نبرد تاخته صفیر تیر و صدای شمشیر برخاست دران روز
سلطان صاحب قران مانند شیر ژیان بر صف اعدا تاخته داستان شجاعت رستم
دستان را منسوخ کردانید و نه تن از دشمنان لشکر شکن را بنفس نفیس بتیغ ربا
امراء سلطان سعید تاب مقاومت نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و بسیاری از لشکر
کشته کشته بقیة السیف روی باردوی اعلی آوردند سلطان صاحب قران بعد از فتح
نامدار بمشهد مقدسه رفته از انجا بمرو شتافت و از بلدهٔ مرو عنان عزیمت بصوب
ولایت خوارزم یورت واق یافت بعضی از امراء سلطان سعادت نشان که از عقب آنحضرت
طی مسافت مینمودند بنابر آنکه بگرد موکب همایون آنش رسیدند خایف و خاسر مراجعت

مراجعت فرمودند چون سلطان سعید از توجه سلطان صاحب قران بجانب خوارزم خبر یافت بدار السلطنهٔ هراة خرامید ودر زمستان سنه تسع وستین وثمانمائه بقشلاق مرو رفته در توهم بهار بمستقر سریر خلافت مصیر باز گردید ودر سنه سبعین سلطان عدالت آیین جهت سنت ختان شاهزادگان بترتیب اساس جشن وسور وتمهید بساط نشاط وسرور اشارت فرمود ملازمان درگاه خلافت پناه بآن امر مشغولی کرده عموم رعایا باغ زاغان را بچهار طاقهای غریب وتعبیهای عجیب زیب وزینت دادند مدت پنج ماه زمان عیش وطرب ممتد گشته در ذی الحجهٔ مذکوره طوی بزرگ بتقدیم رسانیدند وشاهزادگان عالیمکان را بآیین شرع شریف مختون گردانیدند ودر سنه احدی وسبعین شهریار ظفر قرین بقشلاق مرو شتافته در ان مقام ایلچی از جانب اذربیجان آمد وقضیهٔ کشته شدن میرزا جهانشاه را بر دست حسن بیگ بموقف عرض رسانید

ذکر مجملی از احوال میرزا جهانشاه ترکمان ورسیدن سلطنت بحسن بیگ بن علی بن قرا عثمان

ذکر مجملی دران وقت که میرزا جهانشاه با سلطان سیادت پناه صلح کرده از خراسان روی باذربیجان کرد میرزا پیربداغ که اشجع اولادش بود نداطبس بیزد رفته از اغابدیار فارس شتافت وبنیاد اظهار مخالفت نمود میرزا جهانشاه چند نوبت رسل ورسایل بنزد پسر فرستاده اما فایدهٔ بران مترتب نگشت ومیرزا پیربداغ مطلقا از مقام عصیان درنگذشت اخر الامر حرم محترم میرزا جهانشاه که والدهٔ پیربداق بود بشیراز رفته پسر عاصی را نصیحت کرده بجانب بغداد روان ساخت ومیرزا پیربداق بعد از چند گاهی که در دار السلام باقبال ایام بگذرانید لاجرم میرزا جهانشاه با سپاه کثرت دستگاه بجانب بغداد نهضت فرمود ومیرزا پیربداق برج وبارهٔ شهر را مضبوط کرده تحصن نمود وقریب یکسال زمان محاصره امتداد یافته بعد از انکه از غایت قحط وغلا در بغداد از سگ وگربه نشان نماند اهالی انجا ایلچیان نزد میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند وشهریار ظفر پناه ایشان را ایمن گردانیده بغدادیان دروازه ها گشادند وگرسنگان محصور بفرح وحضور موفور روی باردوی میرزا جهانشاه نهادند اما میرزا پیربداغ در وثاق خویش نشسته بود وگمان نمی برد که پدر درباره او قصدی اندیشد در این اثنا میرزا جهانشاه ولد خود محمدی را با جمعی دیگر بکشتن پسر مامور گردانید وآن طایفه بیگناه در منزل پیربداق ریخته بهم ایشان را بضرب تیغ یکی از ایشان بمقطع رسید میرزا جهانشاه چون خاطر را از جانب پسر جمع ساخت بعزم استیصال امیر حسن بیگ که پیوسته با وی در طریق مخالفت سلوک مینمود

حسن بك بن علي
بن قرا عثمان

رایت برافراخت وحسن بیک از توجه دشمن اگاهی یافته در دره که کوهی که در غایت حصانت بود نزول نمود ومیرزا جهانشاه منازل ومراحل قطع کرده در حوالی صحرای موش وارزروم نزدیک بعسکر دشمن منزل گزید وامیر حسن بیک رسل ورسایل فرستاده در استرضای خاطر پادشاه کوشید اما میرزا جهانشاه این معنی را حمل بر ضعف کرده تابستان وتیرماه دران موضع بسر برد وبعد از هجوم سپاه زمستان لشکریان از شدت برودت هوا بتنگ آمدند ودر باب انصراف شرط مبالغه بجای آورده اجازت مراجعت یافتند وشهریار ترکمان با فوجی از خواص ومقربان روزی چند دران مکان توقف نموده بعیش وعشرت مشغول شد و امیر حسن بیک در عقب دشمن اگاه گشته با دو هزار سوار جرار روی باردوی میرزا جهانشاه آوردند ولشکر میرزا جهانشاه در بحر حسرت افتادند ومیرزا یوسف بجنگ پیش رفته تا یک حمله بیاوردند و بعسکر بازگشته پدر را ازین واقعهٔ هایله خبر دادند میرزا جهانشاه ناچار سوار شده بصوب فرار شتافت وحسن بیک همان لحظه باردو آمده محمدی ویوسف را امیر کردانید جمعی از سرداران سپاه ترکمان را بقتل رسانید ومجهولی از لشکریان حسن بیک بطمع جامه میرزا میرانشاه را معاقب نموده سرش از بدن جدا ساخت وجامهای پادشاهانه را پوشیده باردوی حسن بیک بازگشت وبعد از دو سه روز بعضی از مردم جامهای جهانشاهی را شناخته وحال صاحبش را تفتیش نموده قتل آن پادشاه عالیجاه بوضوح پیوست وحسن بیک اظهار استبشار کرده محمدی را عقب پدر روان گردید وامیرزاده یوسف را میل کشید چون شاه برامرا وارکان دولت میرزا جهانشاه از واقعه پادشاه خبر یافتند پسر بزرگترش امیرزاده حسن علی را که از انشاء خون بهرهٔ تمام داشت بر تخت سلطنت نشاندند واو ابواب خزاین گشاده صد وهشتاد هزار کس را علوفه ومرسوم داد وعرضه داشتی مشتمل بر استیلاء حسن بیک واستدعاء توجه لوای نصرت انتما بدرگاه سلطان سعید فرستاد

ذکر نهضت سلطان ابوسعید از یورت قیشلاق بجانب تسخیر مملکت اذربیجان وعراق

در زمستان سنه اثنی وسبعین وثمانمایه سلطان سعید در غایت ابهت وشوکت در بلدهٔ مرو رحل اقامت انداخته بود خبر تسلط واقتدار امیر حسن بیک وعرضه داشت امیرزاده حسن علی رسید وانجناب عزم تسخیر عراق واذربیجان نموده میر عبد الرحیم صدر را بجانب سمرقند روان گردانید تا شرح قتل میرزا جهانشاه را بعرض حضرت ولایت پناه

خواجه ناصر الدین عبید الله رساند و از آنحضرت التماس نماید که خطهٔ مرو را بیمن مقدم
شریف بیاراید و در باب یورش آذربیجان بی توسطی با آنجناب گفت و شنیدی فرماید چون صدر
مذکور بملازمت آن بزرگ ملک و ملت رسید و پیغامهای سلطان سعید را بشرف عرض
رسانید حضرت خواجه قیشلاق مرو تشریف آوردند و سلطان سعید بعد از تقدیم مشورت
خاطر بر توجه عراق قرار داده و آنحضرت بجانب ما وراء النهر مراجعت نمود و رایات ظفر
نشان در اواخر حوت و اوایل شعبان با سپاه فراوان و لشکر بی پایان بجانب آذربیجان
نهضت نمود و فرمان فرمای ممالک بسبیل قطع مسالک بکالپوش رسید روزی چند
در آن موضع بنای و بوش بگذرانید و بعضی از امرا و سرداران را بضبط بلاد فارس و عراق
روان گردانید و اکثر ایشان در غایت آسانی بمقصد رفته لوای حکومت برافراختند و
اموال آن ولایت را در حیطهٔ ضبط آورده بمعسکر با بحر و بر روان ساختند از مبداء توجه
سلطان سعید بجانب آذربیجان تا زمان وصول به ییلاق کالپوش متعاقب و متواتر ایلچیان
حسن بیک باردوی همایون میرسیدند و بوسیله امرا از زمان مرسل کلمات مخالصت
آیات بشرف عرض میرسانیدند و سلطان سعید در منزل کالپوش ایلچیان را طوی داده
وجهت حسن بیک کلاه نوروزی و کمر شمشیر طلا فرستاد پیغام داد که چون موکب همایون
بمملکت آذربیجان درآید و بملازمت آستان سلطنت آشیان مبادرت نماید هرچه مصلحت
وقت باشد بتقدیم رسانیده آید بعد از آن اعلام از کالپوش در حرکت آمده چون سایه وصول
بر ملک ری انداخت از جانب آذربیجان خبر رسید که تقدیر ملک مجید امیرزاده حسن علی را
ویران ساخت بیان این سخن آنست که امیرزاده حسن علی ولد میرزا جهانشاه در موضع
مرند نشسته بود و عزم قتال با امیر حسن بیک جزم نموده در آن اثنا امیر شاه علی و امیر ابراهیم
شاه را با فوجی از سپاه برسم قراولی از پیش فرستاد ایشان طریق بیوفای مسلوک داشته
با امیر حسن بیک پیوستند و چون این خبر باردوی امیرزاده حسن علی رسید مردم بهم
برآمده بعضی بملازمت حسن بیک رفتند و برخی راه اردوی علی پیش گرفتند و چون
ماهیچهٔ طوق اصحاب اشراق از افق دیار سلطانیه طالع گشت و حسن بیک ازین معنی
خبر یافت و بقراباغ اران شتافت و هنوز سلطانیه معسکر پادشاه بزرگ عطیه
بود که از پیش امیر مرند و سایر امرا معلی که در تبریز اقامت داشتند عرضه داشت

رسید مضمون انکه ملتمس جنانست که رایت فتح آیت زودتر بدینجانب نهضت نماید تا صورت مقصود در آینهٔ امید جلوه کر آمده مکتوب بحسن بیک راکه بامیر مزید نوشته بود وبخلاف سابق مهر بر روزه بمجلس فرستاده بودند مخلصش انکه امراء جغتای باید که از تبریز بیرون روند که آن مملکت را به پسر خویش اغرلو محمد داده ام سلطان سعید بعد از استماع این اخبار یوسف شیرازی را بداروغکی تبریز روانه کرده بنفس نفیس در منزل میانه توقف نمود ودران منزل امیرزاده حسن علی با پسر خود سلطان علی وبرادر خویش یوسف مکحول و بعضی از امراء ترکمان بموکب همایون پیوسته باصناف عاطفت ومراحم خسرو او اختصاص یافتند درین اثنا برادرزاده حسن بیک یوسف بیک برسم ایلچی کری باردوی همایون رسیده سلطان سعید بعد از ترتیب مجلسی درغایت عظمت ومهابت اورا بازداد یوسف بیک پس از انکه بیست وهفت جا زانورده بشرف دستبوس پادشاه عالی جاه مشرف کشته بوسیله امرا از زبان حسن بیک بعرض رسانید که قرب صد سال است که اباء ما نسبت بخاندان حضرت صاحب قران طریق دولتخواهی مسلوک میدارند وحالا نیز برهمانیم که بودیم وهمان خواهد بود ولایت فارس وعراق را از مخالفان ستانده بدیوان اعلی بازکشتیم ومملکت اذربیجانرا ابن عما زمان مسلم داشتیم اکنون درین نیستان مرا چندان مهلت دهند که زمستان بیاباق رسد وبرف در راه کم شده مراجعت سر بدبرد سلطان سعید جواب داد که جون بدانجا رسیم هرچه مصلحت وقت باشد بتقدیم رسانیم وپسر عم خود میرزا محمد وخواجه بلاق را همراه یوسف بیک نزد حسن بیک روان ساخت وپس از وصول مشار الیها بمقصد حسن بیک فرمود تا تخت زرین نصب کردند میرزا یادکار محمد بن سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را برانجا نشانده خود سموت هرچه تمامتر برجانب یسار قرار کرفت وامرا وسپاه را فرمود تا مسلح ومکمل شده هر یک بجای خویش ایستادند انکاه میرزا محمد را بازداد واو بدهشت تمام بمحفل درامده چند نوبت زانورد وباشارت حسن بیک نخست میرزا یادکار محمد را دریافت بعد ازان بعز دستبوس امیر حسن بیک رسید وشرط تبلیغ رسالت بجای آورده وجواب شنیده بازکشت

وفات ابو سعید

ذکر ویران شدن سپاه وشهادت یافتن سلطان صاحب قران ابو سعید کورکان بعد از

مراجعت یوسف بیک سلطان سعید درباب تفتیش یورت قشلاق با امرا و ارکان دولت
مشورت فرمود و درایها بر قراباغ که مسکن حسن بیک بود قرار گرفته رایت عالیات بدانجانب
نهضت نمود و چون موکب همایون بهفت فرسخی قراباغ رسید بسبب قلت ماکولات
ارباب رای و تدبیر صلاح دران دیدند که بطرف محمود اباد روند تا شیروانشاه باردوی
اعلی ملحق شود و بدین عزیمت کوچ کرده بصحرای عبور نمودند که علفها بخار زهردار بود و هرچهارپا
که ازان خورد از چنگ اجل جان نبرد و بعد ازانکه جلگاء محمود اباد معسکر پادشاه دین و داد
گشت خوردنی روی از نقصان نهاد چنانچه یکمن غله بده دینار کپکی یافت نمی شد و امیر
حسن بیک راهها را مضبوط ساخته نمی گذاشت که از طرف خراسان و عراق و فارس
کسی باردوی اعلی آمد اما روزی چند از جانب شیروان بکشتی طعام می آوردند و دران اوقات
اسباب سپاهیان قوی ضعیف گشته از رفتار بازماند و ترکمه که الاغان آسوده فربه
داشتند پیوسته حوالی و حواشی اردوی همایون را می تاختند و هر که را می یافتند بعالم
عدم روان می ساختند بس از چند گاهی که سپاه سلطان عالیجاه بدین سان گذرانیدند
ناگاه شروانشاه بواسطه وعید و تهدید امیر حسن بیک طبل مخالفت فروکوفت و این معنی
موجب آن شد که موکب همایون بجانب اردبیل در حرکت آید و در اثناء راه بمحل بردخل رسیده
شاه و سپاه بلطایف الحیل رسیده ازانجا بگذشتند و در موضع مناسب نزول کردند و در
دوازدهم رجب سنه ثلث وسبعین وثمانمایه امیر سید مراد را بقراولی فرستادند و او اندک
مسافتی طی نموده ناگاه بچهارصد سوار آراسته دوچار خورد و مقدم ایشان که امیربیک ترکمان
بود پیش رانده با سید مراد گفت که میرزا سلطان ابوسعید دشمن صد ساله را دوست و دوستان
صد ساله را دشمن گردانید اکنون پی ازانکه جنگ کند یا صلح کند بکجا میرود می باید که فردا امرا
ترک را ازانجانب بپایند که امیر حسن بیک بنیز جهت تمشیت مهم صلح خواص و مقربان خود را خواهد
فرستاد و سید مراد بازگشته روز دیگر امیر سید مزید بافوجی از امرا و رفیع مقدار بیرون رفتند
در همان موضع ترکمانان رو نگذاشته پیش آمدند و بنابرانکه بغایت اندک بودند امیر سید مزید
بغرور موفور بر ایشان تاخت و سلک جمعیت آن طایفه را پریشان کرد از عقب عنان عزیمت معطوف
ساخت و هرچند امیر سلطان ارغون اورا ازین حرکت منع فرمود بسمع رضا نشنود و درین
اثنا امیر حسن بیک با دو سه هزار سوار نیزه گذار از کمینگاه بیرون خرامیده بر سپاه خراسان

حمله کرد و قریب پانصد نفر را از متعینان بقتل آورد و امیر سید مرتد گرفتار گشته بقیة
السیف بصد تلخی جان شیرین باردوی کمیت قرین رسانیدند بعد ازین سلطان سعید
جهت طلب صلح و صفا عالیجناب سیادت پناه ایالت دستگاه امیر غیاث الدین
محمد را که زبدهٔ خاندان سلاطین ساری بود نزد حسن بیک فرستاد که و از عقب آنجناب
والدهٔ خود را همراه افتخار اولاد رسول الله سید ابرهیم قی جهت همین مهم بدان صوب روانه
فرمود و حسن بیک نسبت با جماعت شرایط تعظیم و احترام بجای آورده میخواست که
از در مصالحت و موافقت در آید ناگاه سید اردبیلی که قبل ازین امیر حسن بیک او را برسم
رسالت باوردوی عالی فرستاده بود باز آمد و معروض داشت که خراسانیان بغایت بدحال
و پریشان مطلقا بصلح رضا نباید داد که ایشان عنقریب ویران می شوند بنابران امیر حسن بیک
مهد علیا و سید ابرهیم را بی نیل مقصود باز گردانید و امیر غیاث الدین محمد را مشمول نظر
عنایت ساخته نشان ایالت ساری ارزانی داشت آنگاه دلاوران سپاه ترکمان متعاقب
فرستادگان سلطان سعادت نشان در حرکت آمدند و بعضی از امراء خراسان طریق
بیوفای مسلوک داشته بحسن بیک ملحق شدند سلطان سعید این حالت را ملاحظه
فرموده با قوافل غم و اندوه بوقت استوا عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت و پسر حسن
بیک از عقب شتافته و آنجناب را گرفته نیم شبی بعسکر پدر رسانیدند و بمحافظان هشیار
سپرده آن پادشاه عالمپناه را مضبوط گردانیدند بعد از دو روز امیر حسن بیک سلطان
سعید را طلبیده بین الجانبین گفت و شنود موفور بتقدیم رسید و امیر حسن بیک
نمیخواست که بآن شهریار عالیمقدار آسیبی رساند اما بالاخره باستصواب امراء ترکمان
و اغوای قاضی شروان در بیست و دویم رجب سال مذکور پادشاه مؤید منصور را
بقتل رسانید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بیت جهان با همه زینت و زیبا و
نیرزد بدین رنج و آسیب و ذکر شمهٔ از احوال اوردوی سلطان سعید بعد از هزیمت
آنحضرت و بیان مآل حال شاهزادگان عالی منزلت متعالی منقبت دران زمان
که میرزا سلطان ابوسعید عزیمت فرار نمود علامت روز رستخیز در میان خراسانیان بحیز
ظهور آمد و مضمون آیت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه آشکار گشته
دلیران سپاه ترکمان در اردوی همایون ریخته دست بغارت و تاراج بر آوردند و لیکن متو ر

تیموریان ابو سعید

خیمه وخرگاه وسراپرده وبارگاه پادشاه برجای بود که امیرحسن بیک دررسید وسوار بردربارگاه
ایستاده سپاه را از ارتکاب امور ناشایست منع نمود وبضبط خزاین ونفایس وحراست و
محافظت حرمها فرمان داد ویرلیغ لازم الانقیاد نفاذ یافت که امرا ولشکریان خراسان در ظل رایت

میرزا یادگار

میرزا یادگار محمد مجتمع کردند بعضی از ایشان بموجب فرموده عمل نمودند وبرخی در اطراف
جهان پریشان گشتند وجمعی از اقراب ومخصوصان سلطان سعید که در پنجهٔ تقدیر اسیر
ودستگیر بودند بالتفات امیرحسن بیک از غل وزنجیر خلاص شده هریک بجانبی شتافتند
مگر میرک عبدالرحیم که صدر که بواسطهٔ معاش نامدار خویش بیاسا رسید ومیرزا سلطان

پسران ابو سعید

ابوسعید چون از عالم فانی بجهان جاودانی رحلت نمود یازده پسر نیک اختر باو کار گذاشت بدین
تفصیل میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ

عمر شیخ پدر بابر

بیک میرزا عمرشیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد
میرزا سلطان عمر ازین جمله میرزا سلطان محمد ومیرزا شاهرخ بجنگ سپاه امیرحسن بیک
افتاده در قلعهٔ از قلاع عراق محبوس شدند وبعد از چندگاه از حبس خلاص گشته در

سنه ۱۹۹

غایت فلاکت هم دران ولایت روزگار میگذرانیدند ودر شهور سنه تسع وتسعین وثمانمائه
میرزا شاهرخ عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف ساخته چون بولایت ساری رسید
بجوار مغفرت حضرت باری انتقال نمود ونعش او را درهراة آورده درگنبد مدرسهٔ مهد

سنه ۹۰۵

علیا گوهرشاد آغا دفن کردند ومیرزا سلطان محمد تا اکنون که شهور سنه خمس وتسعمائه
است در قید حیات است ومیرزا سلطان محمود که ارشد اولاد سلطان سعید بود در
روز ویران شدن اوردوی اعلی در ضمان حفظ وحمایت حق سبحانه وتعالی بجانب خراسان
نهضت نمود وقرین صحت وسلامت بدار السلطنهٔ هراة رسیده از انجانب بسبب استعلا

سلطان احمد بن ابو سعید

لواء نصرت انتما سلطان صاحب قران بسمرقند پیش برادر بزرگتر خود میرزا سلطان احمد
که حاکم ماوراء النهر بود رفت ومیرزا سلطان احمد دربارهٔ برادر شفقت وعنایت مبذول داشته
چندگاهی با یکدیگر بسر بردند الاخر الامر میرزا سلطان محمود بترغیب وتحریص جمعی از ملازمان
ببهانهٔ شکار از ظاهر سمرقند سوار شده بولایت شکاشتافت وحکومت آن دیار وایالت
مملکت بدخشان وقندز ومقلان بروی قرار یافت وبعد از انکه میرزا سلطان احمد در غرهٔ
ذی قعده سنه تسع وتسعین وثمانمائه از عالم انتقال نمود میرزا سلطان محمد وخطهٔ سمرقند را

ضمیمه

میرزا بایسنقر

سلطان علی
سنة ۹۰۵

ضیمهٔ ولایات مذکوره ساخت اما انجناب نیز در شهر محرم سنه تسعمائه علم عزیمت بجانب
عالم اخرت برافراخت و ازوی چهار پسر ماند بدین ترتیب میرزا سلطان مسعود میرزا بایسنقر
میرزا سلطانعلی میرزا سلطان ویس و پیش از فوت میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان مسعود
از حصار پادشاه شده میرزا بایسنقر در سمرقند حاکم گشت و میرزا سلطانعلی را که در طریق
مخالفت سلوک می نمود گرفته میل کشید اما بحسب تقدیر ازان میل وسببی بنور دیده شاهزاده
برسید و بوقت مجال از سمرقند بخارا گریخته لشکری فراهم آورده بطرف تختگاه صاحب قران
مغفرت پناه توجه نمود و میرزا بایسنقر تاب مقاومت نیاورد در درون شهر پنهان شد
و بهنگام فرصت بقندز رفته با امیر خسروشاه که از برکشندگان دولت میرزا سلطان محمد
دست برد و میرزا سلطان علی بر مسند سلطنت سمرقند متمکن گشته تا اکنون که سنه
خمس و تسعمائه هجریست بامراد پادشاهی برداشته با میرزا سلطان مسعود در مقام مخالفت
آمد و انجناب از مقابله و مقاتله عاجز گشته بطرف خراسان توجه نمود سلطان صاحب
قران مقدم شاهزاده را گرامی داشته انواع شفقت و عنایت دربارهٔ او بتقدیم رسانید
مخدرهٔ از جمله نشینان عصمت با وی در سلک ازدواج کشید و علیحضرت خداوندی مقرب
الحضرة السلطانی نیز تبرکات موفور و تنسوقات غیر محصور از اسپان بادرفتار و شتران
باربردار و قطارهای اشتر و صندوقهای سیم و زر و کتب نفیسه و امتعهٔ شریفه نزد آن
مهمان عالیشان فرستاد و بعد از چند گاهی که میرزا سلطان مسعود در عین دولت و اقبال
در دار السلطنهٔ هراة بسر برد سلطان صاحب قران انجناب را با لشکر فراوان بصوب
قندز گسیل فرمود شاهزاده بدانجانب نهضت نموده چون بمقصد نزدیک رسید امیر خسرو
شاه رسل و رسایل متعاقب و متواتر باردوی عالی فرستاده اظهار طاعت و انقیاد نمود و
میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار فریفته شده بقندز رفت و او طریق کفران نعمت
مسلوک داشته جهان بین شاهزاده را بنشتر زد و با معدودی از ملازمان بجانب سمرقند
گسیل فرمود تا در پناه سلطانعلی میرزا بسر برد سلطان مسعود بنابر اعتمادی که بر کرم سلطان
علی صاحب قران داشت نوبت دیگر بجانب خراسان تشریف آورد و در این تاریخ که سنه
خمس و تسعمائه هجریست در دار السلطنهٔ هراة توطن دارد و امیر خسروشاه چون خاطر
از جانب میرزا سلطان مسعود جمع ساخت بمقصد میرزا بایسنقر لوای مکر و تزویر برافراخت

ودر ماه محرم سنهٔ مذکوره ان شاهزادهٔ عادل فاضل نیکو نهاد پاک اعتقاد را شربت شهادت
چشانید وباستقلال در ولایت قندز وبقلان وبدخشان وحصار بحکومت مشغول گشت
رایت نخوت باوج عیوق رسانید اما میرزا سلطان ویس بن سلطان محمود در فرانی
که مذکور شد بترکستان افتاد وحالا دران ممالک با بعضی از خویشان مادری بود بسر می
برد اما میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در زمان حیات پدر بایالت ولایت کابل وغزنی
سرافراز گشت ودر تاریخ مذکور بر مسند سلطنت فرمان دهی تمکن دارد وسلطان سعید
مملکت بدخشان را بشجع اولاد خود میرزا ابابکر عنایت فرموده بود وشاهزاده در زمان حیات
پدر مدتی دران خطه بامر حکومت مشغولی مینمود وبعد از وفات سلطان سعید نیز بمین
تربیت وعاطفت سلطان صاحب قران چند گاهی بامر ریاست پرداخت وعاقبت حقوق
رعایت انحضرت را برطاق نسیان نهاد ولواء مخالفت برافراخت پس از کر وفر بسیار
در جنگ اسیر گرفتار گشت ودر اواخر ماه رجب سنه اربع وثمانین وثمانمائه دست قضا روز
نامهٔ حیاتش را در نوشت وسلطان سعید ولایت اندخان را بمیرزا امیر شیخ ارزانی داشته بود
وشاهزاده در اوقات حیات وبعد از وفات انحضرت کما ینبغی بضبط وربط آن دیار قیام و
اقدام فرمود تا در شعبان سنه تسع وتسعین وثمانمائه از کبوترخانه افتاده بجوار مغفرت حضرت
عزت پیوست وپسرش میرزا بابر باتفاق امرا واعیان بر سریر پادشاهی بنشست اما میرزا سلطان
مراد بموجب حکم ونشان پدر چند سال بحکومت گرمسیر وقندهار قیام نمود ودران اوقات
که ولایت عراق در تحت تصرف بندگان سلطان سعید درآمد شاهزاده برحسب فرمان
متوجه کرمان گشت ودر اثناء راه خبر واقعهٔ پادشاه عالیجاه را شنیده بجانب گرمسیر مراجعت
فرمود لیکن بواسطهٔ مخالفت یوسف ترخان جای آنکه بمقصد رسد پناه بسلطان صاحب
قران وانحضرت او را بسمرقند بر سلطان احمد میرزا فرستاده شاهزاده چون از برادر شفقتی
فهم نکرد وباز بخراسان آمد وروزی چند مشمول نظر تربیت سلطان صاحب قران بود وبالاخره
ودر صفر سنه ثمانین وثمانمائه همراه بعضی از ملازمان انحضرت بقلعهٔ نیرتو شتافت ودیگر هیچ
کس از وی خبر نیافت ومیرزا سلطان خلیل در حین واقعهٔ پدر در بلدهٔ هراة اقامت داشت
وبعد از انکه سلطان صاحب قران در خراسان لواء سلطنت واقبال برافراخت شاهزاده
را بماوراء النهر فرستاد واو دران ولایت خروج کرده بر دست یکی از امراء میرزا سلطان

١٩٩

میرزا بابر بن عمر شیخ بن ابوسعید
پادشاه بود

احد

سلطان حسین بهادر خان

احمد بقتل رسید اما میرزا سلطان ولد در میان امراء ارلات روزگار میگذرانید تا ان زمانکه
از دست ساقی اجل شربت ناگوار هلاکت چشید اما میرزا سلطان عمر در زمان شهادت
پدر در ولایت سمرقند بود و بعد از چندگاه از ان واقعه میرزا سلطان احمد بواسطهٔ مخالفتی که از
وی بعرض نمود باخراجش حکم کرد و شاهزاده بمیرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر در نواحی
مرو در سپاه ظفرپناه سلطان صاحب قران شکست یافت میرزا سلطان عمر بطرف ابیورد
و نسا افتاد و دران ولایت بدست بعضی از ولایت ملازمان سلطان صاحب قران گرفتار
گشته او را بهراة آوردند و در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کردند و در ماه رجب سنه ثلث و
ثمانین و ثمانمائه بجانب نیره نو فرستادند و دیگر خبری ازو نیامد گفتار در جلوس سلطان
صاحب قران ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان بر سریر سلطنت ولایت خراسان
بحکم مشاهدهٔ اثار ایام و مطالعهٔ اخبار عالم مقرر و معین و محقق و مبین است چون ملک الملک
بخش تعالی شانه و توالی احسانه ذات فایض البرکات دولتمندی را شایسته سریر سلطنت
گرداند و خواهد که کوکب بخت بلندش را از فوق فرقدین گذرانیده باوج عزت رساند نخست
او را بمساحت صحرای محنت و سیاحت دریای نقمت مبتلا سازد تا در وقت استعلا بر تخت
جهانبانی همواره برعایت احوال سرگشتگان بادیهٔ خذلانی کشتی شکستگانی بحرهٔ پریشانی
پردازد وصال دوست طلب میکنی بلاکش باش   که خار و گل همه با یکدگر تواند بود   کسی
بگردن مقصود دست حلقه کند   که پیش تیر بلاها سپر تواند بود   مصدق این مقال حال
فرخنده مال بی همال و خاقان ستوده خصال یعنی سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین
معز السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان است که چون قلم تقدیر
ملک قدیر سلطنت خراسان را بنام نامی او رقم زده بود چند سال در مبادی حوال بمقتضای
حکمت کریم متعال در اطراف و اکناف جهان سیر و سلوک میکرد تا آن زمانکه اسباب
سلطنتش دست درهم داد و میان شوکت مخالفانش از بنیاد در افتاد   نخست اقبال
بر دوزد کلاهی   چو وقت آید نهد بر فرق   بیان این سخن آنست که دران زمانکه سلطان
سعید میرزا سلطان ابو سعید در ولایت آذربیجان از مقابله و مقاتله لشکر قیامت اثر ترکمان
عاجز گشته بود ماهیچه رایت آفتاب اشراق سلطان صاحب قران از منقشلاق بطرف
خراسان نهضت فرمود و چون بحوالی نسا و ابیورد رسید امیر تاج الدین حسن ملکی و

امیر بی نظیر که در دار السلطنهٔ هراة بحکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج
و باره پرداخته خبر توجه موکب همایون را بسمرقند فرستادند میرزا سلطان احمد لشکر بازا
عدد فراهم آورده بعزیمت جنگ و جدال از جیحون عبور کرد درین اثنا خبر واقعهٔ شهادت سلطان
سعید اشتهار یافت سلطان صاحب قران عنان یکران بصوب دار السلطنهٔ هرات
معطوف گردانیده هاتف اقبال بزبان حال نداء بیت تخت جمشید و تاج افریدون
آرزومند پای نازک تست ؛ بگوش آنحضرت رسانیده میرزا سلطان احمد بعد از تحقیق این
اخبار رایت مراجعت بصوب دار السلطنهٔ سمرقند برافراخت و میرزا سلطان محمود
روز پنجشنبه دویم رمضان سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه بهراة رسیده سه چهار روز آن ۸۹۳
بلده را منزل ساخت و چون دید که مردم جوق جوق روی امید بدرگاه صاحب قران جم
جاه می آرند دل از سلطنت خراسان بر گرفته باتفاق امیر قنبر علی بطرف ما وراء النهر شتافت
انگاه شیخ ابو سعید خان درمیان از نزد سلطان صاحب قران بداروغگی هراة آمده انوار
معدلتش بر وجنات احوال همگنان تافت و در روز چهارشنبه ماه مذکور اکابر و اشراف
باستقبال الخسرو موکب منصور استعجال نموده در شمال کوه باولنگاه بتقبیل انامل فیاض مفتخر
و سرافراز شدند و آنحضرت جمیع اهل علم و فضیلت را نوازش فرموده در تخت حاجی بیگ
فرود آمد و روز جمعه عاشر در بلدهٔ فاخرهٔ هراة خطبه باسم و لقب همایون مزین شد و زبان
حال هر یکی از هرویان بمضمون این مقال ترنم کرد بیت سزد گر جبرئیل آید بدین فیروزه گون منظر
کند آفاق را خطبه بنام شاه دین پرور ؛ صاحب قران سرافراز همان روز بعد از نماز از راه
کوچهٔ خیابان بباغ زاغان خرامیده بر سریر سلطنت روز افزون بعز جلوس همایون بیاراست
و غلغلهٔ تهنیت و فریاد مبارک باد از جیب و راست جنان و میان جان جهانیان برخاست
اگر این بشارت چرخ دوار عقود ثوابت سیار بصورت نیاز نثار میکرد از خرمی بود و اگر
خورشید فایض الانوار غاشیه خدمت شهریار عالیمقدار بر دوش میگرفت مناسب و لا
میمود سلطان صاحبقران برای پیر و بخت جوان بترتیب اساس جهانبانی و توطیه مبانی کشورستانی
و تمهید بساط نصفت و رعیت پروری نشسته اساس معدلت و مرحمت گستری بنوعی پرداخت
که حکایات حکمت و حشمت و ابهت سلاطین رفیع مقدار و روایات انصاف و عدالت خواقین
گردون اقتدار که منشیان بلاغت شعار و مورخان با فصاحت دثار در متون صحایف و دفاتر

بز

ثبت فرموده اند در طاق نسیان منزل ساخت از نفحات سحاب بلاغت شعار مکرمت منش چمن شریعت حضرت نبوی خضرت و نضارتی یافت و از فیض عام انعام عامش لشکر خشک سال از حرمان از ممالک خراسان بصوب هزیمت شتافت اصحاب علم و تقوی و ارباب درس و فتوی از اعزاز و اکرام خسروانه بوافر نصیب و کامل نصابی محظوظ و بهره ور داشتند و عامه رعایا بل کافه برایا بعفو رأفت و کثرت عنایت پادشاهانه نوازش یافته افسانه عدل نوشیروان و قباد را در نوشتند از نهیب سیاستش گرگ بچشم شفقت در آهو نگریسته و از فرط مهابتش باز با تیهو در مقام مرحمت زیسته بیت

معدلتش بست بنیروی خویش ٭ گردن دو گرگ به پهلوی خویش ٭
تا در عدلش بجهان بر گشاد ٭ بید چو زید ز طوفان باد

ذکر بعضی احوال بطریق اجمال

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تسخیر مملکت ایران فراغت یافت امیر شیخ زاهد طارمی بحکومت مازندران فرستاد و مشار الیه بدانجانب شتافته حدود آن مملکت را بموجبی ضبط نمود و غبار فتنه و فساد برادر بزرگتر سلطان سعید میرزا که بعد از واقعه قراباغ در نواحی ولایت رستمدار در هیجان آمده بود بآب تیغ آتشبار فرو نشاند و دست والی جانش را از تصرف حصار بدن کوتاه کرد و هم در آن ایام که صاحب قران گردون غلام بر تخت سلطنت و کامرانی قرار گرفت عالیجناب خداوندی مقرب الحضرة السلطانی که از مبدأ زمان طفولیت تا نهایت اوان صبی در ملازمت و مصاحبت سلطان مظفر لوا برده بود و بواسطه چرخ دوار رجعا کار مدتی مدید از خدمت آنحضرت دور افتاده از جانب سمرقند تشریف آورد و بعزت دستبوس پادشاه دوست نواز سرافراز گشته باصناف الطاف خسروانه از امثال و اقران ممتاز و مستثنی شد و زبان حال و مقال سلطان نیکو خصال بمضمون این مقال در ترنم آمد بیت

الحمد لله که بعد از سفر دور و دراز ٭ سعد مرا باز کرد دیده بدیدار تو باز ٭

و هم در آن اوقات میرزا محمد سلطان مشهد بمیرزا کیچک که خواهرزاده سلطان صاحب قران بود با والده او و والد خویش میرزا سلطان احمد بن میرزا میرانشاه از طرف آذربیجان رسیده بانواع مرحمت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافتند و همچنین شاه یحیی سیستانی و امیر حسن شیخ تیمور از قراباغ بدرگاه حضرت سلطانی شتافته بالتفات و عنایت بی غایت سرافراز شدند بیت

بدرگاه این شاه هر کس رسید ٭ ز انعام و احسان او بهره دید ٭

و بنابر آنکه سنت حق عز و علا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِیلًا بدان سان جاری گشته که هر سوری قرین ماتمی و هر سروری مقرون با لمی باشد درین اوقات که حضرت اعلی خاقانی در بلده هراة بساط نشاط کامرانی گسترده بود والده آنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهاردهم محرم سنه اربع و سبعین و ثمانمایه از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال فرمود شهریار با وقار مفارقت جناب عفت شعار

میرزا یادکار بن محمد بن بایسنقر

بغایت ملول و محزون و باطعام فقرا و مساکین پرداختند در کوچه خیابان جهت مرقد مشهد مرحومه
بنایی روح افزا طرح انداخت بیت کیتی که نشیمن زوالست آسوده دلی درو محالست
ماتمکده ایست تیره و تنک در وی نه وفا نه بو و نه رنک **ذکر نهضت میرزا یادکار محمد بنیت
کشورستانی و منهزم کشتن از صولت سپاه نصرت پناه حضرت سلطانی** دران وقت که میرزا جهان
شاه ترکمان در ولایت خراسان با سلطان سعید صلح کرده متوجه آذربیجان کشت میرزا یادکار محمد
بن سلطان محمد بن میرزا بایسنقر باشارت عمه خویش پاینده سلطان بیکم که مولی او بود در ظل رایت
میرزا جهانشاه نهضت نمود و شاهزاده در زمان حیات میرزا جهانشاه دران مملکت در غایت
فراغت بسر می برد و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه امیر حسن بیک نیز نسبت بشاهزاده شرایط تعظیم
و احترام کما یجب و ینبغی مرعی داشت و چون خاطر از جانب سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امرا
خراسان ترغیب کرد و شاهزاده بغرور موفور علم جهانکیری بر افراشته روی بمقصد آورده نخست
بمازندران شتافت شیخ زاهد طارمی را از ان ولایت کریزانیده چون این اخبار بسمع شریف صاحب
قران شجاعت شعار رسید امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر ناصر الدین عبد الخالق را بر سبیل ایلغار
با سپاه صف شکن بدفع دشمن نامزد فرمود و ایشان از راه نیشابور بسملقان رفته روزی چند رحل
اقامت انداختند و سلطان صاحب قران بعد از رفتن امرا میرزا کیچیک را نیز روان ساخت
و شاهزاده در سملقان بایشان پیوسته باتفاق روی بمیرزا یادکار محمد که دران اوان از دهنه استراباد
بیرون آمده بود نهادند چون بموضع شوراب رسیدند بموجب حکم و نشانی که از پیش سلطان صاحب
قران آمد بکوه جروس ییلاقی که جایی محکم بود تحصن جستند و میرزا یادکار محمد بپای کوه مذکور شتافته
و ازاد در کمال متانت باثنه عنان عزیمت بجانب اسفراین تاختند از ان جانب سلطان صاحب قران در
چهاردم ربیع الاول سنه اربع و سبعین و ثمانمایه در احسن ساعات از بلده طیبه هراة پای مبارک در رکاب
سعادت انتساب رایت فتح آیت بطرف اعداء دولت بر افراخت و بعد طی مراحل مشهد مقدسه رضویه
را بیمن مقدم شریف غیرت افزای کلستان ارم ساخت و چون سلطان صاحب قران میخواست
که از ان موضع نیز کوچ نماید فرمود که از برای اختیار ساعت منجمی حاضر سازند جناب حضرت مقرب
السلطانی که ضمیر منیرش مهبط الهامات ربانی است بموقف عرض رسانید که در احضار منجم و
تفحص سعادت و نحوست زمان فایده متصور نیست زیرا که اکر ساعت مناسب باشد تعلیل و
توقف از جمله ممتنعاتست و سرعت در نهضت از مقوله واجبات بیت اثر اکر بود سابقه لطف

خداوند کرانجم وافلاك بكن كاركذارى طوطی که خورد آب سرچشمه کوثر فارغ بود از ترتیب
ابر بهاری حضرت صاحب قرانی را رای عالم آرای جناب مقرب الحضرة السلطانی را استحسان
نموده روی بدشمنان آورد و بعد از توجه چنان بوضوح پیوست که ساعت رکوب جهت شروع
در مطلوب بغایت موافق افتاده لاجرم روزکار بزبان حال امیر نیکو خصال را مخاطب ساخته
ایمقال ترنم نمود که بیت آفتاب رای توکه سایه برچرخ افکند ماه را عار آید از خورشید کردون
اقتباس پیش رای روشنت اسرار کیتی کشف شد مهبتی نور الهی نیست جابی التباس
القصه بعد از آنکه میرزا یادکار محمد بجانب خباران نهضت نموده صاحب قران نیز از وصول
بنواحی معسکر مخالفان بیت سپه را از پس و پیش و چپ و راست بآیینی که می بایست آراست
از آن طرف میرزا یادکار محمد نیز بتعبیه لشکر قیام نموده در موقف جنك و جدال بایستاد بیت
زکرد سواران هوا بست میغ چو برق درخشنده پولاد تیغ دهاده برآید زهر دو کروه
زمین شد زبیم ستوران ستوه درخشیدن شمشیر آتش فعل مانند خورشید جهانتاب هر طرف
پرتو انداخت و شعله نیزه ثعبان مثال عرصه عالم را چون لعل بدخشانی و یاقوت رمانی ساخت
بیت درکرد سپاه شعله تیغ رخشنده مثال برق در میغ از کرد ملاق و خون لشکر کم کشت
زمین و چرخ اخضر بالجمله در آن روز هولناك حربی صعب بوقوع انجامید چون نزدیك
بآن رسید که سپاه نصرت پناه را چشم زخمی رسد سلطان شجاعت شعار و خاقان اسفندیار آثار
بنفس نفیس تیغ جلادت انداخته مانند شیر ژیان بر دشمنان تافت و یکزمان تمام آن ناتمامانرا
از پیش برداشته در اطراف جهان پریشان ساخت بیت با کبك چو آیین رود از چنگل شاهین
با کردن آهو چکند پنجه شیران سلطان صاحب قران بعد از انهزام مخالفان کامیاب و کامران
در موضع چناران قبه سراپرده را و بارکاه باوج مهر و ماه رسانید و جمعی از امرا یادکار محمد میرزا
مثل امیر سلطان حسن و امیر نظام الدین احمد فارسی و غیرهما بدرکاه عالمپناه شتافته پادشاه
جم جاه جناح رافت و مرحمت بر مفارق ایشان بکسترانید و فوجی دیکر از آن طایفه مثل شیخ بهلول
کاشانی و شیخ سعید طغانی و محمد کوکلباشی که در جنك بتقدیر اسیر و دستکیر شده بودند
کشته کشتند و سلطان کیتی فروز بعد از آنکه چهارده روز در آن مقام توقف نموده امیر شیخ
حسن شیخ تیمور را بایالت ولایت استراباد سرافراز ساخته بدار السلطنه هراة مراجعت
نمود

ذکر ارتفاع رایت دولت میرزا یادکار محمد نوبت دوم و حدوث بعضی از وقایع

تیموریان سلطان حسین

وحالات بتقدیر آفریننده انجم و افلاک چون حضرت اعلی خاقانی در عین نشاط و کامرانی بسنقر عزّ وجلال رسید روزی چند بسعادت و اقبال بگذرانید از جانب دامغان خبر آمد که امیر حسن بیک جمعی از خویشان خود را با فوجی از سپاه ترکمان بمدد میرزا یادکار محمّد فرستاده و شاهزاده بمعاونت آن طایفه مستظهر کشته نوبت دیکر خیال تسخیر خراسان دارد بنابران سلطان صاحب قران امراء اعظام ناصر الدین عبد الخالق و شیخ ابوسعید خان درمیان و بیرعلی ترکمان را بالشکر سعادت نشان بدفع دشمنان روان کردانید و بعد از انکه شنید که لشکر مخالفان بنواحی نیشابور و سبزوار در آمده اند بنفس نفیس از عقب امرا ایلغار توجه نموده در الیک زادکان بدیشان پیوست و روی بر بلده سبزوار کرد دران اوان معسکر میرزا یادکار محمّد و سپاه ترکمان بودند نهادند و ایشان از قرب وصول شهریار کیتی ستان وقوف یافته قاضی بیک را در قلعه سبزوار کذاشته خاطر بر هزیمت قرار داده رایت عزیمت بجانب جاجرم برافراشتند و چون ماهچه نوق افتاب اشراق از افق دیار سبزوار طالع کشت سپاه نصرت شعار بیک حمله شهر را کرفته قاضی بیک مقیّد و مغلول ساخت و هفتاد کس از ترکمانان بی دیانت که نسبت بشهریان طریق ظلم و تعدی مسلوک داشته بودند بمظلومان سپردند تا همه را برخاک هلاک انداختند انکاه اعلام فیروزی اثار از عقب دشمنان بمقدار در حرکت آمده چون موضع پنج وینه معسکر پادشاه هفت اقلیم کشت فوجی از سپاه نصرت پناه بقراولی لشکر شقاوت دستکاه ازخورده دمار از روزکار ایشان براوردند و جمعی کثیر از ارکان دولت میرزا یادکار محمّد را مثل نعمت خوارزمی و قاسم دولت ملک وغیرهما بعالم عقبی روان کردانید و اردوی اعلی از ان منزل نهضت نموده چون خطّهٔ جاجرم مضرب خیام ملازمان سلطان کردون غلام کشت افواج حَشَم و طبقات لشکر طریق بیوفایی مسلوک داشته بدشمنان پیوستند و سلطان صاحب قران بنابر اقتضای زمان عنان عزیمت بمراجعت منعطف کردانید در ضمان صحّت و سلامت بمشهد مقدسه رسید و از انجا نیز حرکت نموده در نواحی یلخانون باعرقی همایون پیوست مقارن این حال عوابد حطب که جهت ضبط امور دیوانی و تنسیق مهمّات سلطانی در دار السلطنه هراة مانده بود ظلم و تعدی آغاز نهاده بر رعایای بیچاره تحمیلات ناوجه نمود و عموم خلایق هجوم کرده بخانه حضرت خاقانی مغفور که نشیمن او بود شتافتند دست بسنک برکشاده عبد الله ازبیم جان کریزان شده در خانهٔ پنهان کشت و آن فتنه فی الجمله تسکین یافته چون صورت واقعه در منزل یلخانون بعرض شهریار عادل رسید فرمود تا جهت استمالت ساکنان دار السلطنه هراة عنایت نامه ها در قلم آوردند و انها را مصحوب جناب مقرّب الحضرة السلطانی که همت عالی بهمتش همواره بر تنظیم بلاد و ترفیه حال عباد مقصور و مصروف

جهت

میرزا یادکار

بهر فرستاد و انجناب ببلده طیبهٔ هراة رسید جناح رافت و مرحمت بر مفارق ستم رسیدکان بکسترد و دست اصحاب ظلم و بدعت را از سر مظلومان و مستمندان بکسترد بیت کشاد رحمت از دست عدل بر عالم کشید هیبت او پای ظلم در زنجیر وسلطان صاحب قران از پای همایون اعرقه همایون را بصوب حصار نیره کیل کرد ، بطرف دار السلطنه هراة نهضت نمود و در اسعد ساعات بباغ نظرکاه نزول اجلال فرمود

ذکر توجه پادشاه بحر و بر بعزم رزم میرزا یادکار محمد نوبت دیکر و نهضت اعلام ظفر اعلام الیك مشرش بجانب قلعه نیره تو

چون صاحب قران سعادت مند روزی چند در بلده طیبهٔ هراة بکذرانید بمسامع علیه رسید که میرزا یادکار محمد بجد و دجنوشان نزول نموده عزیمت مشهد دارد بنا بران رایات ظفر پناه از باغ نظرکاه بجانب مشهد مقدسه روان شد الیك متر تو مضرب خیام خداوند عالیمقام کشت و در ان محل افواج نجوم طبقات سپاه طریق فرار پیش کرفته روی باردوی میرزا یادکار محمد نهادند لاجرم بر خاطر همایون خطور کرد که روزی چند بازمانه ساختن و کار حرب را در تاخیر انداختن مناسب تراست و از مشر تو کوچ بوقوع آمده دامن کلر کوه محل نصب بارکاه پادشاه کردون شکوه کشت و موکب اعلا از انجا نیز در حرکت آمده از راه توقف در رباط بجانب قلعه نیره تو شتافت و چون ظاهر آن حصار مخیم مقدم کردون اقتدار زیب و زینت یافت تدبیر صاحب قران جهان کیر اقتضای آن کرد که حرم محترم چندکاهی در قلعه توطن نمایند وجهت تعیین و ترتیب منازل حضرات قاصدی پیش احمد توبچی فرستاد که برحسب فرمان واجب الاذعان کوتوال آن حصن حصین بود رفت مشار الیه جواب داد که اکر سلطان صاحب قران بایلغار از ملازمان تشریف می آورند بندکی کنم و الا قلعه را شهریار آفاق علامت نفاق ازین جواب دور از صواب فهم نموده و از سر آن عزیمت درکذشته متوجه کنار آب مرغاب کشت پس از وصول بدان بلده رای عالی متردد می بود که آیا توجه بکدام جانب بمصلحت نزدیکتر باشد درین اثنا فرستادهٔ امیر مظفر برلاس از قیصار بموکب شهریار کامکار رسیده از زبان امیر مشار الیه بعرض رسانید که طایفه از قوم الات که درین جانب مجتمع اند امیدوارند که چتر زرنکار سایه وصول درین دیار اندازد تا جوانان کمر ملازمت بر میان جان بسته شرایط خدمتکاری و مراسم جان سپاری بظهور آورند بیت همچو بلبل که نسیم کل سوری جوید نکهت زلف تو از باد صبا می جوید حضرت اعلی خاقانی رقم قبول برین التماس کشید و عنان عزیمت بطرف قیصار منعطف کردانید و چون هوای آن دیار از غبار سم سمند شهریار عالیمقدار مشکبار کشت امیر مظفر برلاس و احمد اقبوقا و سلطان علی الیکیدای بعز بساط بوس سرافراز شده علی قدر مراتبهم بعنایات پادشاهانه اختصاص یافتند و موکب اعلا از انجا نیز در حرکت آمده قصبه میمنه از یمن مقدم همایون

طراوت روضهٔ رضوان گرفت **ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر تخت سلطنت خراسان و بیان شمه
از ظلم و تعدی سپاه ترکمان** در زمان او آنکه سلطان صاحب قران از الکه مستر تو بصوب حصار نو
نهضت نمود میرزا یادگار محمد هنوز در الکه رادکان بود اما باینده سلطان بیکم باغوای امیر فریدون برلاس
و سلطان احمد چهارشنبه و غیرهما بشهر هراة درآمده آن بلده را جهت برادرزاده ضبط نمود میرزا
یادگار محمد پس از استماع این خبر رایت عظمت و نخوت بجانب دار السلطنه برافراخت و پس از قرب
وصول از شمال هراة گذشته در عقب ملازمان شهریاری ملا تا کنار آب مرغاب تاخت از آنجا بجانب
شهر هراة مراجعت کرده اکابر و اشراف و اصول و اعیان باستقبال شاهزاده شتافتند و باعزاز تمام و
احترام لا کلام اختصاص یافتند میرزا یادگار محمد در روزی که قرار در طریقه مخزومه بود در
الکه کوهستان نزول نمود و در شنبه نهم محرم سنه خمس و سبعین و ثمانمایه که دیگر روز تربیع بود از آنجا
بباغ زاغان انتقال نمود و در باب امرا ترکمان که اقربا حسن بیک بودند و میل اقامت این دیار داشتند صنوف
عنایت و رعایت بتقدیم رسانید از برای توطن آن جماعت منازل دلگشای و مواضع روح افزای معین
گردانید و لوای عیش و عشرت برافراخته اکثر اوقات را بشرب می گلرنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ
مصروف ساخت امرا مظالم نهاد و اهل فتنه و فساد ابواب جور و بیداد بر روی رعایا باز کرده طوفان
بلا سمت استعلا پذیرفت و هر کس که اندک وقوفی داشت از صناع و محترفه از کثرت مطالبه در مصا
جلای وطن اختیار نموده سر خویش گرفتند سلطان خلیل ولد حسن بیک با فوجی از ترکمانان بولایت
خراسان درآمده در الکه رادکان رحل اقامت انداخته علم فتنه و فساد برافراشتند و امرا و لشکریان
برادرش زینل بقهستان شتافته و طریق ستمکاری مسلوک داشته در هیچ بوم و دیار نگذاشتند بالجمله در آن
ایام در اطراف ممالک خراسان آتش ظلم و بیداد ترکمان سر بفلک اثیر کشیده و مظلومان زوال دولت
ایشان از حق سبحانه و تعالی مسالت کرده ناگاه تیر دعاء مستمندان بهدف اجابت رسیده و سلطان صاحب
قران از میمنه ایلغار نموده بر سریر سلطنت نشست نوبت دیگر چنانچه بعد قضای الهی از سیاق کلام
ایمنه بوضوح خواهد پیوست **ذکر مشورت حضرت اعلی خاقانی بجناب مقرب الحضرة السلطا
در باب توجه بجانب هراة و بیان دیگر از حالات و واقعات** چون ظلم و تعدی ترکمان و کثرت
عنایت میرزا یادگار محمد بکرات و مرات بسمع شریف صاحبقران پسندیده صفات رسید خیال
مراجعت بدار السلطنه هراة جهت خلاصی رعایا از آفات و بلیات در خاطر خطیر مخمر گردانید و در
خلوتی آنچه ضمیر منیرش نقش پذیر گشته بود با امیر صاحب تدبیر یعنی مقرب الحضرة السلطانی

یادگار

زال مؤید بتایید السبحانی در میان نهاد و اصحاب شرط استحسان بجای آورده در اخفای این سر وصیت
فرمود و فرمود که اگر این سخن نیز با من گفته نشدی بهتر بودی سلطان صاحب قران پرسید که سبب این
همه مبالغه چیست امیر عالیجناب گفت که نگاه داشتن این راز از جمله واجبات است زیرا که هر روز جمعی از مردم
ما گریخته پیش یادگار محمد میروند و هیچ سبیلی گرامی‌تر از رسانیدن این خبر نمی‌دانند و دور نیست
که بر این شعور مشار الیه بر عزیمت اهمال من بعد باحتیاط تمام سلوک نماید بلکه لشکری بدینجانب
فرستد پس از آن شهریار بی همال از شهر میمنه بمنزل المال آمده جبه قسمت نمود و از انجا نیز بتایید ملک
متعال بسعادت و اقبال نهضت فرمود و چون لشکر نوکر مضرب خیام سپاه دشمن شکن گشت سلطان
صاحب قران امرا و ارکان دولت را جمع آورده طریق مشورت مسلوک داشت و مکنون خاطر همایون
را تا آن زمان بغیر از جناب مقرب الحضرت السلطانی با کس نگفته بود اظهار فرمود و جمیع حاضران
آن تدبیر را استحسان کرده بطرف دار السلطنه هراة یکجهت گشتند انگاه شهریار نصرت شعار با ملازمان
جان سپار بر سبیل ایلغار عازم مستقر سریر عزت و جلال شد بیت هلالیت فلاو ظفر بورنجی
سعادت شکرمی و اقبال یاری و بعد از آنکه حوالی منزل باباخاکی از غبار سم سمند جان بها مشک بار گشت
آن قدوم ارباب جذبه شرط استقبال بجای آورده گوسفندی و گوماجی و توغی بنظر پادشاه هفت
کشور رسانید و آن حضرت را بر توجه بجانب شهر رغبت فرمود و موکب همایون از آن موضع نیز در
حرکت آمده در اثنای راه شرم قراول که قبل ازین حسب الحکم برسم زبان گیری بهراه رفته بود بملازمت
رسانید و بموقف عرض رسانید که تا سر ضابان رفتم و از بعضی مردم تفحص حالات نمودم جواب دادند که در شهر از
هیچ طرف خبری نیست و میرزا یادگار محمد بدستور معهود در باغ زاغان مانند نرگس ولا لحظة
فی قدح و پیاله صبر نمی‌برد

وفات یادگار

ذکر وصول موکب همایون بباغ زاغان و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتقدیر ملک مستعان

چون خبر غفلت میرزا یادگار محمد و سپاه ترکمان نوبت دیگر بسمع سلطان صاحب قران
رسید با هشتصد و پنجاه مرد شجاعت شعار که در آن زمان ملازم موکب فیروزی آثار بودند تعجیل
هر چه تمامتر ایلغار فرمود و بعد از وصول بسر کور چشمه خبر دولت و تقدیم امر مشورت بیکی زد و نخوا
هان امر کرد که پیشتر بباغ زاغان رفته اگر فرصت یابد بشکستن در باغ اشتغال نماید و الا بمقتضای وقت
عمل کند و امیر مظفر برلاس و امیر شیخ ابو سعید جان در میان و امیر ابراهیم برلاس و درویش علی
را با قرب صد و پنجاه کس از عقب روان ساختن مشروط بانکه هر گاه فتح الباب میسر شود قاصدی
را بتعجیل جهت ایصال این مژده باز گردانند چنانچه در حوالی چشمه قریب بملازمت رکاب سعادت

تیموریان سلطان حسین

سعادت انتساب رسید و سلطان گیتی ستان با بقیه ملازمان آهسته آهسته روان شده بنا بر کمال
توکل بوجهی که مقرر گشته بود در نواحی چشمه قرنفل توقف نفرمود و از راه کوچه صابان کامیاب و کامران
بطرف باغ زاغان نهضت نمود بیت عز دولت بر یمین و فتح و نصرت بر یسار جاه و حشمت هم عنان و
بخت و دولت هم رکاب در این اثنا یادگار میرآخور از نزد امرا رسید و خبر شکسته شدن در باغ را
بعرض حضرت اعلی رسانید و آنحضرت مجدد دو الفتح والنصرت والوثوق شده امیر مبارز الدین ولی بیك و میر قوام
ناصر الدین عبد الخالق را بجانب خانه امیر غلاء الدین فیروزشاه که مسکن امیر علی جلایر بود تا اگر
مشار الیه پای جلادت پیش نهد دست بردی نمایند و دولتك اوزبك را با جمعی از یکان بان در
باغ که قریب بمسجد جامع گوهرشاد بیگم است روان گردانید و میرزا کیچك را در دروازه بزرگ بتوقف
امر کرد جناب سلطنت انتساب میرزا سلطان احمد را بضبط آن در باغ که بجانب مزار ابو الولید
واقع است تعیین نمود آنگاه پادشاه موید و منصور با هشتاد نفر از خدام بهرام انتقام بیت
تیغ اخگران پاك عنصر بر تیغ نوشته یا رب انصر بباغ زاغان در آمد و با جناب مقرب الحضرة السلطا
در زمان تا بدین دانی بباغ شمال خرامید و بخلاف متوقع از امرا و لشکریانی که سابقا بدانجا شتافته
بودند هیچکس را ندید زیرا که وهم و خوف بر آن جماعت غلبه کرده هر یك بگوشه خزیده بودند بلکه از مردمی
که در ملازمت رکاب همایون بودند یك یك گریخته در پس درختان پنهان می شدند بالجمله در نواحی
قصر قدیم خرگاهی مشاهده صاحب قران مو بگشت و بعضی از مخصوصان اشارت فرمود تا بخرگاه
در آیند با امید آنکه شاید میرزا یادگار محمد را آنجا یابند مقرب الحضرت السلطانی قدم جلادت پیش نهاده
امیر نظام الدین بابا علی را بدرون خرگاه فرستاد و امیر مشار الیه بعد از جست و جوی چون از میرزا
یادگار محمد نشان نیافت بازگشته جناب مقرب الحضرت السلطانی بحضرت اعلی خاقانی پیوسته باتفاق
بدر کوشك رفتند و سلطان صاحب قران روی بملازمان آورده ایشان را ببالا رفتن مامور گردانید
اما بسبب کثرت وهم که بر ضمایر آن جماعت استیلا یافته بود جوابی نشنید و پیش از آنکه سلطان عاقبت
محمود مکرر اخدام را بصعود امر فرمود جناب مقرب الحضرت السلطانی از غایت پردلی و پهلوانی بعرض
رسانید که بنا بر آنکه سابقا فرمان واجب الاذعان صدور یافته بود که بندگی رخصت از ملازمت
تخلف نجویم بدین کار نپرداختم اکنون اگر اجازت باشد ببالای کوشك روم و مخالف را بدست آورم
آنحضرت بدین حرکت همداستان شده امیر صاحب تدبیر از بارگیر پیاده گشت و شمشیر از نیام بیرون
کشیده عوض عصا بدست گرفت و در آن شب مظلم که اندیشه مرد روشن ضمیر مطلقا پی بسر کوی

مقصود و او از جاسوسی خیال تا بکاخ صباح رسید چند نوبت راه گم کرد آغاز بالا رفتن نمود بعد از ان سلطان صاحب قران امیر قلی را نیز بصعود امر فرمود و مقارن این حال مهتر اسمعیل فرس از باغ بیرون تاخته و شمعی چند روشن ساخته بیاورد انگاه جمعی از سپاه نصرت پناه از محال متعدد بر افراز قصر برآمدند یغمور و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر وساده تنعم و ناز باشد دستگیر کرد و در حین نزول امیر قلی آن شاهزادهٔ ساده را از روی ستاده از ان راه که جناب مقرب الحضرة السلطانی عروج می نمود پایان آمد کشان کشان بنظر سلطان عالی شان رسانید بیت ترا گر گفت گردون باغ عیش و مسند ناز می شبانه خور و خواب چاشت گاهی کن سلطان صاحب قران از غایت مرحمت جبلی میخواست که از سر خون میرزا یادگار محمد درگذرد امرا بغیر قتل شاهزاده راضی نشدند زیرا که فنای خود را مستلزم بقای او میدانستند لاجرم زمان بیت اجل خانه تن بپرداختش پس از تخت بر تخته انداختش جهان کار ازین گونه بسیار کرد زمانه نخستین نه این کار کرد یکی را ز زر بر سر افسر نهد یکی را بخاک سیه بر نهد مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعهٔ میرزا یادگار محمد گوید بیت شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال شهادتش دهد باز خبر و چون این خبر بسمع امرای ترک که طایفهٔ در باغ نو و زمرهٔ در باغ زبیده اقامت داشتند هم انشب کوچ کرده بجانب عراق رفتند و بعضی از ارباب جرایم که طریق بیوفایی مسلوک داشته از موکب اعلی تخلف نموده بودند بمیرزا یادگار محمد پیوستند و بشفاعت امرای عظام از قتل امان یافتند بلکه هر یک بمناصب علیه سرافراز شدند اما امیر علی جلایر که رافق و واقف مهمات میرزا یادگار محمد بود روز دیگر بیاسا رسید لا رادّ لقضاء الله ولا معقب لحکمه ذکر ذکر جلوس صاحب قرانی نوبت ثانی بر سریر اقبال و جهانبانی علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار بر سر گنبد فیروزه فام گردون قدم نهادند و اطراف و اکناف ممالک عالم را بنور طلعت همایون زیب و زینت داد سلطان سپهر اقتدار خورشیدوار بر مسند خلافت و جهانبانی برآمد و خاتم سلطنت پایدار که دست بدست بقرار میگشت بقبضهٔ تصرفش درآمد خازن تقدیر بعنایت ملک قدیر نجوم سعادت آثار برسم نثار ایثار کرد و عالم قضا بحکم خود عز و علا حاصل روزگار بطریق پیشکش بطبق عرض نهاده پیش آورد امرای عالی تبار و نوئینان رفیع مقدار چون زوار که خدمت بر میان بسته در مقام خویش بایستادند و سایر اکابر و اصاغر در اطراف بارگاه سپهر اشتباه قرار گرفته چشم و گوش باشارت پادشاه عالیجاه نهادند مناظم دین و دولت و معالم ملک و ملت بنوبت دیگر التیام پذیرفت و جرایان امور رعایا و مصالح

هراة

جمهور برایا کرة بعد اخری رونق و رواج تمام گرفت بیت باز از نو پادشاهانرا پدید آمد سری
منتظم شد سلک ملک دین بوالا گوهری حمز اقبال سادات عظام و علمای اعلام از غمام انعام
خسرو گردون غلام سرسبز و شاداب گشت و نهال الامانی و آمال ارباب فضل و کمال از رشحات سحاب
پادشاه عالیجناب نشو و نما یافت و از سدرة المنتهی درگذشت بیت ز یمن طلعت پادشاه زیبای جهان
بگلستان سعادت گل امید دمید بعز دولت سلطان کامکار زمان ز سر گرفت نضارت
بنو صفا بخشید از تاثیر عدل شامل و تدبیر عقل کاملش جهان و جهانیانرا آبادانی و رفاهیت
بی نهایت بحصول پیوست و رسوم مذموم جور و عناد در عدم آباد نابود شد روزگار غدار خاطر
هیچکس را بخار جور و بیداد نخست و در عهد دولت و زمان معدلتش بیت کس خسته نشد ز زخم
گردون کز آنکه شریف بود گردون لاجرم فضلای سخنوران فضیلت گستر پیوسته اوراق
منشآت و صحایف مولفات خود را بذکر مناقب و مفاخر و بیان اوصاف مآثر آنحضرت می آرایند
و ساکنان دیار خراسان بل متوطنان جمیع اقطار جهان همیشه دست بدعا برآورده روی
بدرگاه حق عز و علا آورده بقا و دوام عمر و دولت همایونرا بتضرع و نیاز مسالت می نمایند امید
واری بجمال کرم حضرت باری آنکه هر لحظه درین زمان و سعادتی بی اندازه واصل روزگار این شهریار
عدالت شعار گردد و از انتقال و دست انقلاب و تصاریف زمان از دامن جاه و حشمت این
سلطان عالی همت تا انقراض دولت قاصر کوتاه باد بیت شهنشاهی و عمرش جاودانی باد
تنش آسوده در ضبط امان باد بهر حالی نشاط او را قرین باد سعادت باد بخشش همنشین باد
سرش در زیر تاج خسروی باد بخسروزادگان بخششش قوی باد اکنون وقت آنست که عنان
جواد خوش خرام خامه مجایف خاتمه انعطاف یابد و شمه از اوصاف دار السلطنه هراة و عمارات
و باغات آن بلده طیبه جنت صفات در سلک تقریر و تحریر درآمد و من الله الاعانة والتوفیق
فانه هو القادر علی ما یشاء بالتحقیق خاتمه در بیان شمه از صفات دار السلطنه هراة و عمارات
و باغات آن بلده جنت بلوغ صفات و ذکر بعضی از اهل فضل و خبر که در ایام دولت امیر علی
شیر عالی گهر درین دیار بوده اند و در ظل تربیت و عنایت وی آسوده اند بر رای عالم
آرای سالکان مسالک توفیق و ضمیر عقده گشای مالکان ممالک تحقیق پوشیده و پنهان
نخواهد بود که بلده طیبه هراة حفت بالمیامن والبرکات از سوالف ایام و سوالف اعلام همواره
مسکن مشایخ عظام و مامن اعلام علما و مجمع فضلای والشعور و مرجع استادان فضیلت

خاتمة الكتاب

گزیده

هراة

کستر بوده وهست دامن خاکش از لطافت وپاکی چون آستین مریم وسنک ریزه های آبش در لطافت خوشاب
تر از عقود ولآلی نم آب خوشکوارش آتش رشک در دل ماء معین اندازد وهوای اعتدال آثارش مسیحا
وار مرده های صد ساله را زنده دارد بیت زلال تر آب رو کشته زمین را فکنده بر زمین ماء
معین را اشجارش بسان طوبی وسدرة المنتهی است سیراب وانهارش از رشحات فیض حوض کوثر
پر آب کلمهٔ ادخلوها بالسلام امنین در باره او آیتی وانه جنة عرضها السموات از فسحت ساحتش کنایتی بساتین
ترتیب آیینش غیرت فزای جنات عالی ورياضين پر زیب وترتیبش خوشبوتر از مشک ختن وختا
شرفات بیوتات عماراتش از غایت بلندی با آسمان همراز ومرغان خوش الحان در هوای فضایش
با طایر سدره دمساز وهم آواز بیت قبهٔ افلاک پیش طارمش نامرتفع روضهٔ فردوس پیش ساختش
نادلپذیر آسمانرا از فید وسقف مرغوبش ملال اخضرار ابر حریم صحن میمونش مسیر بجمعیتی معروف
که کوش هوش سامعان اخبار امصار شبیه ونظیر آن نشنیده وبجامعیتی موصوف که دیده کردون
دبیر با انکه قرنها کرد جهان کردیده هرکز این مقدار کس در هیچ جا ندیده مقیمان این بلده بر جادهٔ
شریعت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام ثابت قدم وصادق دم ومتوطنان این خطه
در محافظت حوزهٔ دین مبین واعانت مجاهدان ملت متین در همه عالم علم بیت
مردم او جمله فرشته سرشت خوشدل وخوبی خوی چو اهل بهشت از انواع طرایف که در اقطار امصار
حاصل میشود وآنچه خواهند دروی مهیا واز اصناف هنران که در سایر اطراف جهان مثل
ایشان یکی نتوان یافت دروی متعدد پیدا وبنا بر انکه در مبدا بنا واسم بانی این بلدهٔ عالم آرا
اختلاف بسیار است قلم خجسته رقم بر ایراد باغی که مشتمل بر اسامی بعضی از بانیانست اختصار می
نماید رباعی بهراسب نهاد دست هری را بنیاد کشتاسب نهاد دست در وبنای دیکر بنهاد
بهمن پس از ان عمارت دیکر کرد اسکندر رومیش همه داد مراد واکرچه در درون این بلدهٔ
میمون بغیر از جوی چه آب روان نیست وبدان جهت باغات وبساتین کمتر است اما در بیرون
از موضع کازرگاه تا چشمه ماهیان بلکه از قریهٔ پاشتان نام مزرعه ساق سلمان که قریب پنج فرسخ است
تمام دشت وصحرا باغ وبستان وخطیره وکلستان کشته واز دره تا پل مالان که قریب دو فرسخ است
بقاع دلپذیر ومنازل بی نظیر متصل یکدیکر تاسیس وترخیص یافته قری وقصبات این دیار جنت
صفات موفور است ومزارع وبلوکات این بلده از نزهت آیات غیر محصور رباعی هم در خرمی بستان
بهار کشته در دیده ها بهار نکار از سپهرش برفعت آمده شك وز بهشتش بنزهت آمده عار

هراة

جناب فضایل مآب المختص براحم السبحانی خواجه تاج سلمانی در صفت این بلده فرماید بیت
هرات چشم و چراغ جمیع بلدانست ∴ جهانیست بر نسبت هراة چون جانست ∴ شدست سینه روی زمین
خراسان لیک ∴ هراة از ره معنی دل خراسانست ∴ نسیم خلد ز باغ مروحش مظهر ∴ بخاک طینت
او مظهر آب حیوانست ∴ صفای او بصفت غیرت جمال بهشت ∴ هوای بفرح رشک روح و ریحانست
بسان روضه بنایش مهد الارکان ∴ مثال سدره اساسش رفیع بنیانست ∴ نعیم و ناز بهشتست سربسر آنجا
محاورش بمثابه مثل رضوانست ∴ از آن گذشته برفعت ز آسمان کر کنون ∴ مقام سلطنت آفتاب بانست
و چون تعریف و توصیف دار السلطنه هراة بی نهایتست بر ذکر بعضی از بقاعات و عمارات
اختصار می نماید صفت قلعهٔ اختیار الدین از بدایع مواضع که درین بقعهٔ شریف واقع است
یکی قلعه اختیار الدین است و آن حصاریست که موصوف بحصانت و معروف بمتانت کلمهٔ و السماء
ذات البروج در باره او آیتی ∴ و بنینا فوقکم سبعا شدادا از استحکام او کنایتی خندق عمیقش
مانند دل کریمان پهناور و فصیل بی بدیلش از هر چه در خزانهٔ خیال متصور گردد عالی تر شرفات
سور بی قصورش از کمند تسخیر در امان و غرفات عمارات و قصورش برتر از ایوان کیوان بیت
هر دم ازین قلعهٔ نیکو سرشت ∴ قلعهٔ فیروزه شده خشت و مشت ∴ کنگرهٔ او گشته زبان جمله تن
و آمده با ماه سما در سخن ∴ مال طایر وهم و خیال از پرواز بر فراز آن منکسر و دست حوادث روزگار
از دامن خاک ریزش قاصر رباعی هرچند که مرغ وهم پرواز نمود ∴ هرگز شوانست برین قلعه صعود
مرغ مپندار برین چرخ کبود ∴ کان آشیانهٔ دیده بان او خواهد بود ∴ صفت مسجد جامع هراة حرسها الله تعالی
بیامین البرکات از جمله ابنیهٔ عظیم عالیشان رفیع البنیان درین بلدهٔ جنت نشان واقع است که فی الحقیقه
جامع فیوضات الهی و رافع کدورات نامتناهی است تا سپهر دوار آغاز دوران کرده و هیچکس
بنایی باین رصانت و مکانی بدین پاکی و نزاهت نشان نداده و باختر و ثوابت و سیار در سیر
و سلوک آمده هرگز چشمش بر اساسی برین قیاس متین و مستحکم نیفتاده طاق سپهر اساس مقصوره
اش در معمورهٔ آفاق جفت ندارد و صفای صفهٔ معموره اش هر لحظه روحی تازه با بدان معتکفان
درآن و داده زمزمهٔ قرات حفاظ خوش آوازش مقیمان عالم بالا پر فیض و سرور و از غلغلهٔ اذان
موذنان نغمه پردازش مسبحان ملاء اعلی بر ذوق و حضور ∴ مسجد او جامع فیض و زمزمهٔ
خطبهٔ او تا بماه   برسر نه تخته گردون شهی   منبرش از خطبه بپت   غلغل تسبیح بگنبد درون
رفته زنه گنبد والا برون   طاق بلندش بفلک گشته جفت   حامل او گشته فلک در نهفت

هراة

قبهٔ او برشده بالای چرخ فرشش اطلس والای چرخ هر که سعادت بودش رهنمای برد راو
سر نهد انکاه پای واین بقعه شریفه را سلطان ابو الفتح غیاث الدین محمد بن سام در اواخر ایام دولت
خویش بنا فرمود و پیش از انکه خاطر خطیرش از اتمام این مقام فارغ شود بجوار رحمت حضرت
عزت انتقال نمود و برادرش سلطان شهاب الدین بواسطه مخالفت خوارزمشاه بتعمیر مسجد نپرداخت
اما پسرش سلطان غیاث الدین محمود بعد از انکه پادشاه شد عمارت آن موضع متبرک را
تمام ساخت چون مدتی برین حال بگذشت و بسبب طغیان چنگیزخان و خرابی ولایت خراسان
آن منزل رفیع البنیان برانی نهاد تجدید و تعمیرش بسعی و اجتهاد پادشاه نیکو نهاد ملک غیاث الدین
کرد اتفاق افتاد و پس از فوت وی ملک معز الدین حسین در زیب و زینتش شرط جد بجای آورد
و در زمان حضرت خاقان سعید مغفور امیر جلال الدین فیروزشاه نیز فی الجمله مرمتی کرد رباعی
هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل بدیگری پرداخت وان دگر پخت همچنین هوسی
وین عمارت بسر نبرد کسی و در ایام دولت و اوان سلطنت سلطان صاحب قران و خاقان گیتی
ستان معز السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین بهادرخان خلد الله تعالی ظلال اقباله
وانجح بالخیر جمیع مقاصده واما طاق مقصوره اثر شکستی تمام یافت و در اطراف قبه معموره اش
مثال ساجدان نماز بر زمین آورد سعیدی که از سقف مرفوع عرش مرتفع شد و خاک سیاه نمناک
بر زبر فرش معمورش مجتمع گشت چون این معانی بر ضمیر منیر انور عالیجناب مقرب الحضرة السلطانی
پرتو انداخت همگی همت عالی نهمت بر تجدید بنا و این مسجد شریف و سعید اساس این معبد و منیف
مقصور ساخت و از پادشاه اسلام اجازت طلبید و از ارواح مقدسه مشایخ عظام استمداد کرد
در رمضان سنه ثلث و تسعمایه بنفس نفیس بباز کردن گنبد و پشت طاق مقصوره که مکسوره گشته
بود امر نمود بعد از ان باستصواب معماران حاذق و مهندسان مدقق براست ساختن بوجهی که از ان
محکم تر نتواند بود اشارت فرمود در دو جانب صفهٔ مقصوره و ایوان عالی شان بنیاد نهاد و بدان
جهت طاق بزرگ را استحکام تمام و متانت مالا کلام داد و آن بانی مبانی خیرات بواسطه کثرت
اهتمام در اتمام این عمارت بنفس نفیس در ان مقام شریف تشریف می‌آورد و در بسیاری از روزها
دامن میان زده مانند سایر مزدوران خشت بدست استاد میداد و کار میکرد در هر چند روز معماران
و استادان و سایر پیشه داران انجا بی را جامهای گرانمایه می پوشانید و بنوازش موفور و انعامات
غیر محصور خوشدل و مسرور میگردانید لاجرم بتوفیق و تایید نامتناهی پادشاهی کار سچها

سال الله را در مدت شش ماه تمام کشت و رفعت ایوان مقصوره بمقتضای امیر بحر مکرمت از آنچه بیشتر بود شش هفت ذرع در کذشت چون اصل کار باتمام رسید و قواعد آن مانند بنای سرمان مستحکم کردید فضلا و شعرا در تاریخ تجدید آن بنا ابیات فصاحت آیات در سلک نظم کشیدند و کتابت نویسان بعضی از آنها را در کتابه آن بقعه عالیه مسطور کردانیدند عالیحضرت خداوندی مقرب الحضرت السلطانی لفظ تربیت کرده را جهت ضبط تاریخ آن سال یافته بودند و بحسب توارد جناب مولوی مخدومی فضیلت شعاری مولانا معین الملة والدین الاسفزاری را نیز همین لفظ تمام آمده بود بدین کونه نظم نموده اند که نظم نظام دولت و دین میر پادشاه نشان ۔ که دولت دو جهانش حق کرامت کرد ۔ مرمتی که ز اصل بنا فزونتر بود ۔ درین مقام شریف از علو همت کرد ۔ تو اتفاق حسن بین و اقتضای قضا ۔ که چون موافق تاریخ بود مرمت کرد ۔ و راقم حروف را نیز این قطعه بخاطر فاتر رسیده بود نظم کشت محکم اساس این مسجد ۔ ز اهتمام امیر بنده نواز ۔ بهر تاریخ کفت مرشد عقل ۔ شد مشید اساس مسجد باز ۔ القصه بعد از آنکه ضمیر انور والا که از جانب مهامت و استحکام آن آن معبد عالی مقام فارغ کشت خیال زیب و زینت و آرایش و اندیشه تکلف و نمایش بر خاطر عاطرش کذشت که بموجب اشارت علیه مهندسان خجسته آثار و کاشی تراشان شیرین کار و هنرمندان نقاش استادان سنک تراش بجد هر چه تمامتر روی بزینت و تزیینی بین آن مسجد فیض آیین آوردند و در مدت یکسال کاری را که بحسب تخمین و قیاس می بایست که در قریب پنج سال اختتام یابد در غایت پاکی و آراستکی تمام کردند وجوه طاقها و رواقهایش بنقوش اسلامی و ختایی مزین و محلی شده و صفحات صفهای پر صفایش بوفور تکلفات غریب و کثرت اختراعات عجیب از سایر بقاع ممتاز و مستثنی بود سقف کنبدهای بلندش مانند صحیفه اعمال نیکوکاران صفت سفیدی و روشنی پذیرفت و ازارهای ایوانهایش ی ارجمندش از سنکهای سوروان رصانت و متانت ما لا کلام کرفت بیت پر از نقش و نکار از سقف تا فرشش ۔ مهندس رای و فکر و نظر وقف ز عالی غرفهایش ۔ چشم بد دور مقوس طاقها چون ابروی حور ۔ و چون منبر قدیم که از چوب جوز تراشیده بودند در هم شکسته بود همت عالی نهمت امیر صافی طویت مقتضی آن شد که منبری از سنک مرمر ترتیب یابد و ملازمان آستان رفیع الشان در جست و جوی و تک و پوی افتاده در ولایت خواف سنک مرمر یافتند و آنها را به بهای تمام از صاحبش خریده باندک زمانی باین بقعه مبارکه آوردند و استاد شمس الدین سنک تراش بساختن آن اشتغال نموده بیمن اهتمام امیر عالی کهر منبری ساخته و پرداخته شد

کتا افتاب عالم ارا هر صباح خطیب آسا بر منبر نه پایهٔ سپهر خضر بر می آید شبیه و نظیر آن ندیده و تا سنت سنیهٔ نماز جمعه و جماعت در میان امّت حضرت رسالت پدید آمد گوش هیچ رونده مثال و مانند آن نشنیده زبدهٔ فضلای سخن اختیار الدین حسن زبدهٔ فضایله جهت تاریخ اتمام این منبر عالی مقام این ابیات در سلک انشاء نظام و انتظام داد بیت

از همت بزرکی شد منبری مکمل کز غایت ترفع بر عرش سر کشیده
هرکز کسی ندیده منبر ز سنک مرمر تاریخ شد همان کوهر کز کسی ندیده

و این مسجد شریف مشتملست بر چهار صد و پنج کنبد و صد و سی رواق و چهار صد و چهل و چهار پایه و طولش سوی عرض دیوار دویست و پنجاه و چهار ذرع است و عرضش صد و پنجاه ذرع و طول صفّهٔ مقصوره شصت و پنج ذرعست و عرضش بیست ذرع و دهن طاقش بیست و شش ذرع و طول صفّهٔ شمالی بیست و سه ذرع است و عرضش یازده ذرع و طول صفّهٔ شرقی بیست و هشت ذرع است و عرضش یازده ذرع و طول صفّهٔ جنوبی بیست و دو ذرع است و عرضش سیزده ذرع و نیم و طول کنبد مقبرهٔ ملوک بیست و چهار ذرع است و عرضش بیست و سه ذرع و طول صحن مسجد صد و چهارده ذرع است و عرضش هشتاد ذرع و چهار و این بقعه شش در دارد که غیرت هشت در بهشتست و از هفت اقلیم شبیه و نظیر ندارد و بالجمله در روز چهارشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و تسعمایه که تکلّف و تزیین این مسجد جنّت آیین باتمام رسید بود و آن صاحب تدبیر و صایب توفیق آیینی عظیم ترتیب داده خطیب و امام و واعظ و حفاظ و متولی و خدام و استادکان عمله عمارت را تمام هم در آن مقام طلب داشته شرط ضیافت بتقدیم رسانیده انگاه قامت قابلیت جماعت را که قریب صد کس بودند بر پوستینها کران بها و فرجیهای صوف اعلی و قباهای قطنی و دیکر ثیاب فاخره مزین و آراسته کردانید رجا بکمال کرم حق عزّ و علا آنست که بهر کامی که ملازمان این امیر نیکونام در سر انجام مهام این عالی مقام نهاده اند در دار دنیا بکامی فایز شوند و بهر خشتی که درین مسجد میمون سرشت بکار برده اند در عالم عقبی باحراز بهشتی سرافراز کرداند مصرع

وین دعا از همه خلق جهان آمین باد

ذکر بقاع دیکر از عمارات درون بلدهٔ هراة

بر ضمایر اولو البصایر مخفی و مستتر نماند که در درون بلدهٔ فاخرهٔ هراة بتخصیص در نواحی این مسجد فایض البرکات بقاع و عمارات بسیار است و اکر ذکر هر یک علی سبیل التفصیل سمت تحریر یابد این مختصر بتطویل انجامد بنابران بمجرد تعداد آنها اکتفا کرده میشود و از حوالی مسجد جامع مذکور ابتدا میرود

مدرسهٔ سلطان مدرسهٔ غیاث ساخته و پرداخته ملک غیاث کرتست دار الحدوث و دار الشفا ملک علیا ملکت آغا درین اوقات بواسطهٔ خاطر دریا مآثر عالیجناب مقرب الحضرت السلطانی روی بمعموری و آبادانی نهاد مدرسهٔ خواجه ملک زر مدرسهٔ حضرت مخدومی حقایق پناهی نورا نوّر الله مرقده مدرسهٔ خواجه کمال الدین حسین کبرنکی مسجد سر مزار خواجه محمد مرغزی مدرسهٔ پشتون بنا کرده مولانا جلال القاینی است مدرسهٔ خواجه اسمعیل حصاری مدرسهٔ خواجه افرین مدرسهٔ امیر محمود عمارت مزار خواجه مجد الدین طالبه قدس سره مدرسهٔ محلهٔ طبلکان مدرسهٔ عبد الله عام میرزا علاء الدوله تجدید عمارتش فرمود دار الانشا و عمارت گنبد سر مزار بی بی ستی نجله آثار امیر نظام الدین احمد فیروزشاه است دار الانشا انجمله عمارات معمار همت عالی نهمت صاحب قران عالی منزلتست و هر روزه دران بقعهٔ شریفه باطعام فقرا و درویشان می پردازند و جناب فضائل مآب مولانا عبد الخلیل را درانجا بدرس و افاده قیام می نمود و از اوقاف همایون بوظیفهٔ مناسب محظوظ می شدند مدرسهٔ فیروزآباد مسجد سر مزار خواجه ترازودار مسجد دربند بازار عراق بنا کردهٔ امیر غیاث الدین شاه ملک است و حالا روی بویرانی نهاده امید آنکه یکی از اصحاب خیر توفیق تجدید عمارتش یابد مدرسهٔ نظامیه عالیحضرت مقرب الحضرت السلطانی بتجدید عمارتش پرداخته و دو نفر از علما و دانشوران بمنصب تدریس آن سرافراز ساخته مدرسهٔ فصیحیه بنا کردهٔ حضرت مخدومی مولوی فصیح الملة و الدین محمد نظامی است مدرسهٔ خواجه جلال الدین قاسم فرنجودی مسجد گنبد مسجد محلهٔ شمع ریزان گنبد سر مزار خواجه نج بند خانقاه پیر هراة قدس سره العزیز مسجد بک ستون خانقاه ملک حسین کرد مسجد در باغ شهر مدرسه و خانقاه میرزا شاهرخ حضرت خاقان مغفور در ایام دولت بتعمیر این دو بقعهٔ شریفه اشارت نمود و مزارع خوب و مستغلات مرغوب را برانها وقف فرمود و حالا هر صباح دران خانقاه باطعام صادر و وارد درویشان و مستحقان قیام می نمایند و چهار نفر از دانشمندان در مدرسه بدرس افاده و اقدام میفرمایند مدرسهٔ پل ابد کنجان حضرت سلطنت شعاری سلطان احمد میرزا راقم حروف گوید که در درون این بلده مساجد از حد و حصر و احصار متجاوز است و خامهٔ دو زبان از تحریر جمیع آنها عاجز لاجرم بعد ازین بذکر ابنیهٔ بیرون شهر مبادرت مینماید و ابتدا از دروازهٔ ملک میکند تعداد بقاع بیرون هراة حرسها الله من الحادثات بازارچهٔ شیخ شاه در زمان سلطان صاحب قران تجدید عمارت یافته مسجد و خانقاه شیخ جاوش مدرسهٔ سبز برامان مسجد و منبر فیروزشاه درین اوقات بحسن اهتمام عالیجناب مقرب الحضرة السلطانی عمارتش تجدید یافت

صاحب

صاحبقران سعادت انتما دار الشفا شیخ محی بیمن همت عالیجناب مقرب الحضرت السلطانی عمارت تجدید و
تعمیر یافته دار الفضل حضرت خاقان مغفور عمارت سر مزار سادات مصرخ ساخته و پرداخته یکی از
ارکان سلطنت صاحبقرانست مدرسه مهد علیا ملکت آغا گنبد سر مزار خواجه بهلکون و دار الشفا
بیمن توجه خاطر امیر ستوده مآثر روی برونق و رواج آورده واکنون یکی از موالی در آنجا بمنصب تدریس سرافراز است
مسجد چهارسوق میرزا علاء الدوله که بنا کرده عالیجناب مقرب الحضرت السلطانی مسجد و خانقاه فیروز شاه
در برابر هم ساخته شده اگرچه خانقاه از حلیه زیب و زینت خالیست اما مدرسه در غایت تکلفست و حالا دو نفر از
موالی در آن بقعه بتدریس و افاده قیام مینمایند و از اوقاف آن بهره می برند مدرسه شریفه کوهرشاد بکم در غایت نزاهت و
نظافت و نهایت عظمت و لطافتست و هر جمعه آن مقام لازم الاحترام جمعیت تمام دست میدهد مسجد جامع مهد
علیا بحلیه تکلف و زینت و زیور وسعت و رفعت مزین و محلی است و بوفور فسحت و کثرت متانت از اکثر بقاع [illegible]
جنت صفت ممتاز و مستثنی و در اوقات چهار نفر از علمای پسندیده صفات در آن بقعه فایض البرکات بتدریس و افاده قیام
اقدام می نمایند و از موقوفات بحظی اوفر محظوظ و بهره ور میگردند مسجد سر پل بنا کرده معدلت پناه امیر جی بدلیت و از غایت
زیب و زینت بی شبه و نظیر و از جمله عمارات وسعت صفات رفعت سمات اصلت ظاهر دار السلطنه مدرسه و خانقاه است
که معماران آستان سلطان صاحبقران در سر پل انجیل ساخته و پرداخته اند و بی شایبه تکلف و غایت تصلف
مهندس اندیشه از کشیدن تمثال ابنیه و بقعه رفیعه عاجز است و هوس طبیعت فکرت پیشه از طرح کردن
امثال آن مواضع وسیعه قاصر خشت زرین مهر از انفعال خشت نه نگار دیوارش هر صباح سرخ بر آید
و رنگ فیروزه سپهر از رشک فیروزی لاجورد جدارش بکبودی مایل شاید و هر یک از این بقاع مشتملست
بر گنبدهای عالی و جماعتخانه های متعالی و طاقهای رفیع و رواقهای منیع نعت صفهای دلپذیرش
کلمه ارم ذات العماد و وصف قبه های دلپذیرش آیت لم یخلق مثلها فی البلاد و در مدرسه غرجی
سلطان شرقی انتساب از غایت عاقبت اندیشی جهت مقبره همایون بترتیب گنبدی در کمال زیبائی
اشارت فرموده اند مهندسان حاذق و نقاشان مدقق آن خانه را بنقوش غریبه و صور بدیعه لاجورد
و طلا مزین و محلی ساخته اند و بانواع تکلفات دیگر که بگفتن و نوشتن راست نیاید زیب و آرایش
داده و حالا در این مدرسه و خانقاه هشت نفر از مشاهیر علمای دانشور بمنصب تدریس مفتخر و سرافراز
و از اوقاف همایون بوظیفه کرامند محظوظ و بهره ور میگردند و خدام خانقاه هر صباح باطعام فقرا
و مساکین اهتمام مینمایند و جناب ارشاد پناه زبده ارباب نطق و انتباه مولانا کمال الدین حسین الواعظ
مدت ظلال افاضته هفته یکنوبت در این منزل شریف بوعظ و نصیحت طوایف امم می پردازند و بعد

از اتمام مجلس وعظ شیخ خانقاه حضار آن محفل را بدعوتهای لطیف لذیذ نیز مستفید و بهره وری
ساخت امید انکه برکات این مثوبات پیروزه کار خجسته آثار صاحب قران عالیمقدار واصل و متواصل
کردد رحم الله عبدًا قال آمینا و یکی از ابنیه رفیعه ظاهر این بلده طیبه مسجد جامعیست که ان جامع مراسم
خیرات و رافع معالم مبرات یعنی موتمن دولت خاقانی مقرب الحضرة السلطانی در محاذی منزل شریف
خویش ساخته اند بیت چو کاخ اسمان فیروزه خشتی ، زمین از لطف وضع آن بهشتی
دمیده ز آب کلک نیک بختان ، ز گلستان دیوارش درختان ، الحق آن عماریست که صفای صورت
صفه مقصوره اش که بلاجورد و طلا مزین و محلی گشته از صفای باطن خجسته میامن مانی حکایت میکند
و ثبوت قواعد جلال و عالی آثارش بیت إِنَّ آثارنا تدل علینا ، فاسئلوا حالنا عن الاثار ، و دو منار
بر کار بر یمین و یسار این بقعه مبارکه سر بسپهر دوار کشیده و مانند راه کهکشان بکوکب در افشان که آنها
از کاشی زر نگاری ساخته اند مزین گردیده و در شمال این بقعه عدیم المثال دار الحفاظی در کمال زیب
و زینت و بهاء صفت اتمام یافته و جدار و سقف آن بنقوش لاجورد و طلا مزین و محلی گشته و بنابر آنکه
حکیم علی الاطلاق بمحض حکمت بی علت بر طبق آیت وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ قانون کلیات شفای مرضی
بستر حرمان از اخلاف طبیب لبیب مرحمت این امیر عالی همت تفویض نموده و اسباب حصول اغراض
معلولان مختلفة المزاج را بانفاس مسیحا التباس عاطفت جبلت و خیلش حواله فرموده در جانب جنوبی
این مسجد جامع دار الشفاء در غایت لطافت و نهایت ساخته است و در میان آن بقعه جنت نشان حوضی
کوثر مثال طرح انداخته حکماء خضر مقدم و اطباء عیسی دم هواره در آنجا بمداوی مرضی و معالجه امراض غربا
مشغولی مینمایند از ادویه و اشربه آنچه در بایست می شود پیوسته در آن مکان خجسته آماده و مهیا دارند
و از جمله عمارات علیه مقرب الحضرت السلطانیه خانقاه خلاصیه است قریب بدار الشفاء مذکور بنا کرده شده
و این دو بقعه شریفه نیز ببدایع تکلفات و غرایب اختراعات آراسته و مزین است و از جریان آب عذوبت
مآب انجیل که در میان آنها جریان دارد و فحوی صفات جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ مبین و در خانقاه افاضل
پناه هر روز بمقتضای آیت وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا باطعام فقرا و مساکین و ضعفا می پردازند
و هر سال قریب دو هزار پوستین و کپنک و پیراهن و ازار و طاقیه و کفش بدرویشان می دهند و از هر دو
بقعه شریفه هفت نفر از علماء اعلام و فضلاء واجب الاحترام بتحقیق مسایل دینیه و تدقیق در علوم یقینیه
مشغولی مینمایند و طلبه انجا بفراغ بال بمطالعه و استفاده قیام و اقدام مینمایند و بیمن برکت این بقاع
نفاع مزید آنست که از زمان بنا تا الی یومنا هذا چندین هزار کس از اطراف عالم بانجا آمده اند و بالک

دماغ

زمانی دانشمند شده بمواطن خویش مراجعت نموده اند و بسیاری از طلبه این بلاد که درین دو بقعه تحصیل
کرده اند بمنصب تدریس سرافراز گشته چنانچه اسامی بعض از ایشان عنقریب مسطور خواهد شد مدرسه
بدیعیه معمار همت بلند مرتبت شاهزاده حمیده صفات پسندیده سمات دردرج سلطنت و کامکاری
دری برج خلافت شهریاری قدس مضمار تفاخر ابوالفتح سلطان بدیع الزمان بهادر بنیاد فتح پرداخته و
الحق آن عمارت را در کمال سعت و رفعت و نهایت تکلف و زینت ساخته اند و حالا زبدة النقبا امیر جلال
الدین یونس مدّت ظلاله افادته دران بقعه بتدریس مشغولی مینمایند و بسیاری از طلبه باستفاده
قیام و اقدام مینمایند خطیره ستیر علیه بی بجحب بزیور کاشی کاری و تکلفات دیگر آراسته است
و یکی از بنا بر حضرت قدوة المحدثین امیر سید اصیل الدین بواه الله اعلی علیین دران مقام بدرس می پردازد
و طلبه را بنشر فواید علمیه مستفید می سازد خطیره امیر سلطان احمد خوکانجی در برابر بقعه مذکوره
واقع است و زیب و زینت تمام دارد عمارت سر مزار فایض الانوار امام عالیمقدار فخر الملّة و الدین الرازی
است قدّس سره العزیز مقامی فیض آثار است و بصفت وسعت فضا و لطافت هوا موصوف و معروف
مدرسه چهار منار بنا کرده مهد مرحومه خانم بیگم است و بتکلف موفور و زیب و زینت غیر محصور اتصاف
دارد و جناب حکمت مآب مولانا غیاث الدین محمّد طبیب بحسب ارث و استحقاق دران بقعه مدرس است
و از موقوفاتش بهره می یابد خطیره مهد عفت شعار فیروزه سلطان بیگم روح الله روحها باعتدال
هوا و جمال عمارات و رفعت اشتمال از سایر بقاع خیابان ممتاز و مستثنی است و سلیل مشایخ عظام خواجه پارسا
و زبدة السادات امیر عبد اللطیف المشهور بمیرکو فتکر دران منزل خجسته اثر بمنصب تدریس سرافرازند
و از اوقاف همایون بوظیفه کرامند محظوظ میشوند و خدام آن فرخنده مقام هر صباح باطعام فقرا و ضعفا
و ایتام می پردازند مدرسه امیر فیروزشاه خالی از تکلفی نیست و یکی از موالی در آنجا مدرس است مدرسه
امیر چقماق شاهی زیب و زینت تمام دارد و درانجا نیز یکی از فضلا مدرس است خانقاه و جماعتخانه سر مزار
بزرگوار سالک ربانی مولانا شمس الملّة و الدین محمّد التبادکانی قدس سره از جمله عمارات عالیجناب مقرب الحضرة
السلطانی است و مانند دیگر بقاع بصفا و پاکیزگی موصوف مدرسه سلطان آغا فی الجمله تکلفی دارد
و آنجا نیز مدرسی بحال خود مشغول است خانقاه مرغابان از جمله عمارات ملک حسین کرد است خانقاه
سلطان خاتون نزدیک بهمین بقعه واقع است مدرسه و خانقاه امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش بصفت و
سعت و رفعت و سمت استحکام و متانت آراسته است و دو مدرس دران مدرسه شریفه بافاده و
استفاده مشغولند و از موقوفاتش فایده و بهره می برند جامع نیجه منجه هر جمعه مردم در آنجا نماز می گذارند

وبشرایط دعا و ثنای بجا آرند مدرسه حضرت مخدومی حقایق پناهی نورانوته مرحمه الله مرقده بصفت
صفا و لطافت هوا موصوف و معروفست قیاسیه درسلک عمارات مقرب الحضرت السلطانیه
انتظام دارد عمارت سرمزار فایض الانوار حضرت مخدومی حقایق پناهی ایضا ساخته و پرداخته عالیجناب
مملکت پناهی دستگاهی است والحق نفحات ریاض رضوان از اطراف آن مکان در وزیدنست و لمعات
بهارستان جنان از اطهار آن گلستان در درخشیدن ذرو رمهاش نور بخت تابان عمارت
نزد رها قاصد رحمت شتابان عمارت سرمزار شیخ بزرگوار زین الملة و الدین الخوافی است قدس سره
داخل ابنیه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی است ایوان عیدگاه هراة از جمله آثار سلطان سعید میرزا
سلطان ابوسعید است خطیره حضرت ولایت پناهی شیخ بهاء الحق و الحقیقه عمر قدس سره العزیز خانی
پرفیض است و عمارت عالی دارد عمارت چشمه ملتان داخل عمارات امیر بلندمکانست بقعه زیارتم
ایضا داخل عمارات آنحضرت است و بصفت وسعت رفعت و سمت لطافت و نزاهت اتصاف
دارد رباط سرخیابان هم از جمله بقاع خیر آن مرجع اهل سلوک و سیر است خطیره جناب
سلطنت انتساب سلطان احمد میرزا بلطافت هوا و عذوبت ماء و رفعت عمارت و قسمت ساحت
موصوف و معروفست و قدوة المتاخرین مولانا شمس الدین محمد سیف الدین مدرس آن بقعه است
و وظایف کرامند میگیرد خانقاه سرمزار فیض آثار مقرب الحضرت السلطانی خواجه عبدالله انصاری
قدس سره منزل شریف و مقام لطیف است هوای فضایش مانند نسیم اردبهشت روح پرور و صفای
آب جان فزایش مثال تسنیم بهشت روح گستر و دران بقعه مبارکه همواره اصناف اطعمه مهیا و
آماده است و انحصار موقوفات آن خوان باکرام و سفره واطعام بیش خاص و عام کشاده و در
شهور سنه اربع وتسعمایه عالیجناب مقرب الحضرة السلطانی منصب جاروب کشی آن بقعه را اختیار
فرمودند جناب فضایل مآب مولانا شمس الدین محمد بردعی که در مدرسه شریفه اخلاصیه تحصیل
علوم نموده و قصب السبق از امثال واقران در ربوده بتدریس آن مجلس افزا ساختند و چند حافظ
خوش الحان معین فرمودند که پیوسته دران مزار فایض الانوار بقراءت کلام حضرت
عزت قیام و اقدام نمایند و ایضا خطیب و موذن مقرر کرده باقامت نماز جمعه که تا غایت دران
منزل دستور نبوده امر نمودند و وظایف جمیع آن طایفه را از خالص اموال خویش معین کرده شد
تقبل الله تعالی نعمت آباد از جمله ابنیه رفیعه سلطان بادین و داد است و اسمش با مسمی موافقت
تمام دارد عمارت سرمزار شیخ بزرگوار خواجه علی موفق رحمه الله منزلی فیض انتماست مدرسه

امیرغیا

امیر غیاث بخشی در ایام دولت صاحب قران عالی منزلت سمت عمارت پذیرفته مدرسه سید غیاث الدین محمد باغبان خالی از صفایی نیست و بیمن اهتمام اولاد امجاد سید مشار الیه رواج و رونق تمام دارد مسجد جامع پل کار از جمله ابناهای امیر هدایت اقاست گنبد امیر محمد سلطان شاه از صفت زیب و زینت عاری نیست مسجد جامع سرپل انجیل ایضا داخل عمارات امیر پسندیده صفاتست بقعه سر کوچه ملامت هم از جمله بناء خیر امیر عالی همت است خانقاه زیبا و رنگار از ابنیه معمار سمت امیر متعالی منقبت ساخته مسجد جامع زیارتگاه داخل ابنیه صاحب قران جم جاه است عمارت سر مزار فیض آثار امیر عبد الواحد بن مسلم رحمه الله ایضا از جمله بناهای امیر عالی مقدار است مسجد جامع جناب آصف صفات امارت پناه خواجه افضل الدین محمد مدت ظل افادته بصفت و نزاهت و لطافت آراسته است مدرسه خواجه پابوس بیمن وسعت و رفعت پیراسته است مدرسه مولانا لطف الله حیدر موضع نزه است عمارت سر مزار بزرگوار حضرت پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد قدس سره در سلک ابنیه عالیجناب مقرب الحضرة السلطانی انتظام دارد و دران مقام شریف روزهای چهارشنبه جمعیت تمام دست میدهد شیخ و خدام آنجایی بضیافت صادر و وارد قیام و اقدام مینمایند و متصل این عمارت خواجه نظام الملک خوافی که از جمله تربیت یافتگان امیر عالی مکان بود و بواسطه کفران نعمت مغضوب صاحب قران شد جماعتخانه وسیع بنا نمود و حالا در انجا مردم آنجایی نماز جمعه می گذارند و هم در نواحی آن بقعه علیه ملازمان مقرب الحضرت السلطانی رباطی در غایت خوبی ساخته اند و پیوسته مسافران دران خجسته مکان فرود می آیند و بمراسم دعا و ثنا حضرت ربانی قیام و اقدام مینمایند

ذکر بعضی از بساتین و باغات که در ظاهر دار السلطنه هراة واقع است

چون مملکت هراة صانها الله عن البلیات بتحت تصرف صاحب قران پسندیده صفات درآمد با وجود انواع بساتین و باغات که دران دیار سر بفلک دوار کشیده بود خاطر انورش بطرح بستان دیگر مایل گشت و در ما بین شرق و شمال این بلده طیبه که بطیب هوا و عذوبت ماء از اکثر مواضع ممتاز و مستثنی بود آن گلستان جنت آیین را بنا نهادند و قرب بیست سال مهندسان کامل و هنرمندان عاقل درین منزل همایون بهر گونه بدایع بلکه از مناشیر صبح سلطنت الی یومنا هذا که مدت سی و دو سالست دران باغ بطرفه کاری و لطایف نگاری قیام و اقدام می نمایند و بی اشتباه آن موضع شریف در روی زمین شبیه و نظیر ندارد و فضای دلگشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین از نظارت ریاض خضرت

ایمنش سبزه زار سپهر نشر مشاری برده و از لطافت آب عذوبت مآبش چشمهٔ حیوان عرق خجالت بر جبین
آورده بیت زلالش رشک آب زندگانی ۰ نسیمش روح بخش جاودانی ۰ و چندان قصور رفیع
و طاقهای منیع و خانهای پر زیب و زینت و ایوانهای آسمان منزلت درین باغ ساخته اند و پرداخته
اند که محاسب وهم تعداد بعجز و قصور اعتراف مینمایند و تا اسم مطابق مسمی باشد این باغ بباغ جهان آرا موسوم
شد و صاحب قران بلند همت باین عمارت نیز اکتفا نکرده در ایام سلطنت مصرع که تا دور دولت پاینده باد
دیگر باغات و بساتین جنت آیین بنا نهاد و باتمام رسانید اسامی بعضی از آنها اینست ۰ باغ بهشت [illegible]
باغ چمن آرای ۰ تخت آستانه ۰ تخت سفر ۰ و هر یک ازین مواضع بر قصور رفیعه و عمارات وسیعه اشتمال
داشت و این مختصر را گنجایش تفصیل و تکلیف آنها نیست و عالیجناب مقرب الحضرة السلطانی هم در اوایل
سلطنت حضرت صاحب قرانی بساختن باغ و سعی مشغولی فرمودند و حالا بحمد الله تعالی آن موضع
دلگشا در غایت معموری و آبادانیست نسایم روح پرورش هر دم روحی تازه در قالب ریاض عالم
دمیده و شمایم روح گسترش هر لحظه روحی بجان تازه بقلب بنی آدم رسانیده حیاض کوثر مثالش رشک چشمهٔ
تسنیم و اشجار طوبی شعارش غیرت جنات النعیم بیت ز آب کوثر اندر انفعالست ۰ درختانش
هم طوبی مثالست ۰ بنفشه زار سپهر از نظارهٔ بساتین جنت آیینش خجل و سپهر لاجوردی چهره از مشاهدهٔ
بنفشه زار ریاض آثارش منفعل بیت در هر چمنش بنفشه زاریست ۰ گردی بدل سپهر باریست ۰
عرصهٔ افلاک رنگ گلگون شفق پیدا و حمرت کسوت والای اعلی لاله از شعاع گلهای احمرش هویدا ۰
بیت از عکس شقایقش شفق گشته نهان ۰ از نور شکوفهاش اختر پنهان ۰ از بوی گلش باد
صبا عطر فشان ۰ از نکهت سنبلش خجل زلف بتان ۰ عمارات دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر
دراز کرده و قصور بی قصورش سپهر مسند برهسری آغاز نهاده بیت از عمارات اوست در تشویر
قبهٔ نه سپهر و قصر سدیر ۰ و امیر صاحب تمکین دیگر باغات و بساتین در حوالی این بلدهٔ جنت آیین بنا
ساخته اند چنانچه بعضی از آنها نوشته میشود تخت سر پل شکنان منزل بهشت نشانست بلکه
در مملکت خراسان گلگشت گاهی بدان نیست باغچهٔ شوفیه موضع با نزاهتست و آبجوی
نو از میان او میگذرد باغچهٔ تخت عزیزان رشک روضهٔ رضوانست باغچهٔ کازرگاه بی شایبهٔ اشتباه
در دیار خراسان بل اکثر معمورهٔ جهان بعذوبت ماء و لطافت هوا آن موضع جنت انتما موضعی
نیست زیرا که در فضای روح افزای دشت کازرگاه و آبجوی سلطانی بیش از آنکه بمحوطهٔ دیگر ذکر بد
از میان آن میگذرد بیت نسیم خلد عمر خضر می بخشد اگر دانی ۰ هوای دشت کازرگاه و آبجوی سلطانی

بخش

تخت باباسوخته در شمال این منزل همایون واقع است و محتاج بتعریف نیست امید واری بکمال کرم حضرت
باری آنکه موید بتایید سبحانی یعنی جناب مقرب الحضرة السلطانی سالهای بسیار و قرنهای بی شمار درین
منازل جنت آثار بفراغ بال روزکار کذرانند و از نوایب روزکار ستیزه کار و حوادث سپهر کج رفتار در ضمان
امان مانند رباعی تا از تاثیر نسیم نوبهاری در چمن بشکفند کلها و بلبل در فغان آید از آن کلشن اقبال
از باد حوادث دور باد بوستان دولتش محفوظ بادا از خزان پوشیده نماند که دیگر امرا و ارکان دولت
صاحب قران عالی منزلت نیز مواضع مرغوب ساخته اند اما راقم حروف بتطویل و تفصیل آنها اعراض نموده
بتعداد بعضی از باغات قدیم قیام و اقدام می نماید باغ نظرگاه باغ مختار باغ قرنفل باغ خیابان
از جمله آثار میرزا علاء الدوله است باغ زاغان همواره مسکن حضرت خاقان مغفور بوده و حالا در ایام
جشن و سور صاحب قران منصور بدانجا تشریف می آورد و بترتیب چهار طاق دیگر اسباب طوی اشارت
میفرماید باغ نو بشاهزادهٔ مظفر تعلق دارد لوا سلطان بدیع الزمان میرزا تعلق دارد باغ زبیده
از جمله آثار میرزا محمد جوکی است و در آن باغ قصریست که بتکلیف آن در خراسان منزلی کم توان یافت اما درین
اوقات روی بخرابی نهاده آق سرای داخل مستحدثات سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید است
باغ سفید در زیر چرخ کبود همتا ندارد و آن موضع نزه از جمله ابنیهٔ حضرت خاقان مغفور است
و سالها وطن و مسکن میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان ابوسعید بوده پوشیده
نماند که بعد ازین ختامه مشکین عامه بذکر جمعی از مشایخ و سادات و علما و فضلا و مهندسان و هنر
مندان که در زمان دولت سلطان صاحب قران درین بلدهٔ طیبه اقامت داشته اند و ایشان از محبان
امیر هدایت مزید خصوصیت بوده و هست مبادرت مینماید و نخست اسامی جمعی را که درین تاریخ
یعنی شهور سنه خمس و تسعمایه در سلک موات انتظام در سلک تحریر میکشد ومن الله الاعانة والمدد
ذکر بعضی از مشایخ و سادات و علما و فضلا که در ایام دولت امیر هدایت انتما در دار السلطنه
هراة بوده اند و حالا که شهور سنه خمس و تسعمایه هجریست از محنت سرای دنیا بجنت علا انتقال
نموده اند پیشوای این طبقه عالی شان بلکه مقتدای جمیع متوطنان خراسان ولایت شعاریست که درگاه
کرامت پناهش محل تقبیل مسیحان انس است و آستان کعبه آشیانش مطاف طواف معتکفان
صوامع قدس خاطر دریا مقاطرش محیط لآلی علم و عرفان و عفو و کلام معجز مآثرش کَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ
وَالْمَرْجَانُ شمایم نفحات قدسی صفات از بهارستان کمالاتش در دمیدن و اشعهٔ لمعات قدسی
آیات از لواح مقاماتش در درخشیدن بیت سپهر معرفت بحر ولایت جهان موهبت اوج هدایت

جامی

مدار اولیای حضرت قدس پناه اصفیای مجمع انس بعضی حضرت جنت حضرت شیخ الاسلامی
مرجع الانامی تخت نشین بارگاه ولایت تاجدار ممالک هدایت صفوة العلماء المتبحرین ملاذ الفضلاء المتاخرین
مصرع بود انکه بود اهل قلم را حامی نور الحق والحقیقه والدین عبد الرحمن جامی روح الله تعالی روحه
و نادبین الصدیقین فتوحه و آنحضرت را نسبت بعالیجناب مقرب الحضرت السلطانی محبت تمام و مودت
لاکلام بود و همواره بقلم معجز طراز مدح و ثنای امیر دوست نواز بر صحایف مصنفات رقم
میفرمود چنانچه دیباچه کتاب شواهد النبوة و نفحات الانس و اشعة اللمعات برین دعوی شواهد
عدول اند و خاتمه کتاب یوسف و زلیخا و سبحة الابرار و بهارستان و خطبه که بر سر سه دیوان
نوشته اند برین مدعا دلایل مقبول و عالیجناب مقرب الحضرت السلطانی نیز بخدمت آن مهبط فیوضات
ربانی بمرتبه مایل و راغب بود که عقول و اوهام از ان حیرت و تعجب می نمود در اکثر
ایام بملازمت آن قدوه انام میرسید و همواره در رفاهیت حال آن سر دفتر اهل فضل
و کمال سعی موفور بتقدیم میرسانید و از وفور تحف و هدایا امیر هدایت انتما منازل خدام آن
درگاه سمت تضایق گرفت و از رشحات عام انعام و احسان امیر عالی مقام چمن آمال ملازمان
آن آستان صفت حضرت و نضارت می پذیرفت بیت کفش که منبع جود است از ان کفش خوانند
که بر سر آمد و چرخ بحر اخضر گشت خیال دست تو بگذشت در دل غنچه دقیقهای ضمیر تو از ان
قبل زر گشت بالجمله بین الجانبین طریق محبت و یگانگی بطریقه که مذکور گشت و
مسلوک بود تا آن زمان که آن مهر سپهر علم و عرفان بمغرب عالی عقبی انتقال نمود و این واقعه عظمی
در اواخر روز جمعه هفدهم محرم سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه دست داد و صباح روز دیگر
سلطان صاحب قران بمنزل شریف آنحضرت تشریف آورده مراسم پرسش بتقدیم رسانید و
عالیجناب مقرب الحضرت السلطانی در شرایط تجهیز و تکفین بمقتضای شریعت سید المرسلین
جد موفور مبذول داشته جسد مطهرش را مقدم بر قبر جناب ارشاد پناه مولانا سعد الملة
والدین الکاشغری قدس سره بخاک سپردند شهریار عالی مقدار و امیر دوست نواز وفادار
متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و علما و سادات اطراف را در عیدگاه هرات جمع ساخته ترویح
روح مطهرش باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام قیام و اقدام نمودند جناب
مقرب الحضرت السلطانی جهت مرثیه صفی و رعایت فصاحت و بلاغت در سلک
نظم کشیده و مطلع ان ابیات اینست مرثیه هر دم از انجمن چرخ جفای دگر است بر دل انجم از و

داغ و بلای دگر است ∴ و همچنین از برای ضبط تاریخ آن حادثه این قطعه را انشا فرمود تاریخ ∴ گوهر کان حقیقت در بحر مکرمت ∴ کو بجز واصل نشد و در دل نبودش ما سواه ∴ کاشف سر الهی بود بی شک زان سبب ∴ گشت تاریخ وفاتش کشف اسرار الله ∴ قاضی قطب الدین الانامی رحمه الله در علم و دانش بی بدل بود و در امانت و دیانت ضرب المثل سالها منصب قضای دار السلطنه هراة تعلق بآنجناب میداشت و در آن مدت در هیچ قضیه جانب حق و شیوه راستی را فرو نگذاشت پیوسته نسبت بامیر هدایت منقبت در طریق ارادت و محبت سلوک میکرد و آنحضرت نیز درباره او اقصای شرایط تعظیم و احترام بجای می آورد و وفاتش در غره شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و علیه الرحمه و الرضوان من خالق البلاد و العباد افتخار السادات و المحدثین امیر سید اصیل الدین در علم حدیث یگانه روزگار بود و همواره بارشاد و نصیحت عباد اشتغال می نمود در فن سیر حضرت خیر البشر نسخه معتبر موسوم بدرج الدرر در سلک تحریر کشید و در هفدهم ربیع الآخر سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمایه بعالم بقا خرامید مولانا کمال الدین عبد الرزاق بغایت پسندیده اطوار و خجسته اخلاق بود و کتاب مطلع السعدین از جمله مصنفات آنجنابست و فی الواقع آن نسخه گرامی ببدایع عبارات و غرایب استعارات آراسته است و از شوایب عیب و منقصت پیراسته و جناب مولوی بقدم اخلاص پیوسته بملازمت مقرب الحضرت السلطانی می بود و در جمادی الآخر سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال فرمود مولانا محمد معین در سلک اطبای عظام منتظم بود و مدتی در دار الشفاء جناب مقرب الحضرة السلطانی بمعالجه مرضی اشتغال می نمود و همین التفات و اهتمام آن عالیجناب در مجلس اشرف اعلی راه یافته محرم حرم گشت بیت ∴ لطفش بکلام ذره پیوست دمی ∴ کان ذره به از هزار خورشید نشد ∴ وفاتش در شهور سنه تسعین و ثمانمایه روی نمود و هو الغفور الودود مولانا یوسف بدیعی بلطافت طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و همواره در ملازمت عالیجناب خداوندی مقرب الحضرة السلطانی روزگار می گذرانید و از فواید انعام و اکرامش حظی اوفر محظوظ و بهره ور میگردید و وفاتش در شهور سنه سبع و تسعین و ثمانمایه اتفاق افتاد این مطلع از جمله اشعار اوست بیت ∴ گر بدین آب و هوا کوکب بود دمش لکهم ∴ نی کلاه خضر باید نی دم روح اللهم ∴ سید شمس الدین محمد اندجانی ملقب بسر برهنه بحسن کردار و لطف گفتار و سرعت فهم و حدت ذهن از فضلای زمان و ظرفای دوران امتیاز تمام داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات غریب و سخنان عجیب بر لوح بیان می نگاشت و در اوایل حال مدتی مدید در بلاد ماوراء النهر در ذی اهل سوال روزگار می گذرانید و چون

ازان مملکت بهراة آمد بیمن تربیت وهدایت میر هدایت منقبت سر مفاخرت بفرق فرقدین رسانید سلطان
نیز آنجناب را منظور نظر التفات ساخته منصب جلیلة المراتب صدارت بشرکت خواجه کمال الدین حسین
کیرنکی بوی تفویض فرمود وخدمت خواجه با جناب سیادت مآب تلاش تقدیم کرده سر برهنه کرده بملازمت
مربی خویش یعنی امیر دوست نواز نیکو اندیش مبادرت نمود و بموقف عرض رسانید که با وجود اسم سیادت
وکبر سن بموقف عرض رسانید که وانتظام در سلک خدام این آستان عالی مقام که بنده را حاصلست خواجه
حسین داعیه دارد که بر من مقدم نشیند اکنون بهرچه ملازمان حکم فرمایند عمل نموده شود در این حال آنحضرت
را از کلامی وسوال آنجناب سیادت مآب یاد آمده بر زبان راند که بیت در مقامی که صدارت بگدایان بخشند
چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی میر سربرهنه از استماع این بیت بد و جهت منبسط و مسرور شده کوکب
آمالش بدرجه اقبال رسید و وفات آنجناب در شهور سنه ثمان وسبعین وثمانمایه اتفاق افتاد واین معما اسم
حسام از جمله منظومات اوست که معما بازم ز عشق در چمن سینه غنچه وار سد پارهای دل ز خیال دهان یار
پهلوان محمد ابو سعید رحمه الله بجلادت گفتار و بدایع آثار و وفور اخلاق حمیده وکثرت اطوار پسندیده
بی شبه و نظیر بود و همواره در مجلس حضرت اعلی خاقانی و محفل جناب مقرب الحضرت السلطانی بسخن سازی
ونکته پردازی اشتغال می نمود وطبع صافی وادراک وافی داشت وگاهی ابیات خوب ومعمیات مرغوب
بر لوح تقریر و تحریر می نگاشت وچون از عالم انتقال کرد در بقعه نعمت آباد که بیمن مقدم شریفش در غایت
رواج ورونق بود مدفون شد وجناب مقرب الحضرات السلطانی جهت تاریخ وفات آن مخلص جانی
این قطعه در سلک نظم کشید قطعه محمد پهلوان هفت کشور ٭ که در دهر بنود اقران وامثال ٭
سرو سر حلقه اهل طریقت ٭ که رفت از نقد گیتی فارغ البال ٭ ز بعد قطب عالم عارف جام ٭ که او مخدوم
دوران بود و اقبال ٭ پس از سالی سوی جنت خرامید ٭ ازین دیر بنه دیر مختلف حال ٭ اگر پرسد کسی تاریخ فوتش
بگویش بعد مخدوم یک سال ٭ بر رای ناظمان لآلی بلاغت مخفی نماند که این تاریخ باسلوب غریب
گفته شده زیرا که یک عبارت سال فوت ده کس مودی میشود قاضی نظام الدین محمد رحمه الله تعالی
زبده اصحاب زهد و تقوی وقدوه ارباب درس وفتوی بود سالها در مدرسه شریفه اخلاصیه بتحقیق
مسایل و بحث و تدقیق در علوم یقینیه اشتغال می نمود و بعد از آنکه از آن منصب استغنا کرد بتکلیف
تمام ومبالغه لاکلام متقلد امر قضای بلده هراة شد والحق بدان شغل خطیر بنوعی پرداخت که قضیه
امانت ودیانت شریح قاضی را منسوب ساخت و وفات آنجناب در محرم سنه تسعمایه روی نمود وحالی
جناب مقرب الحضرت السلطانی این قطعه را جهت ضبط تاریخ نظم فرمود تاریخ مولانا نظام الدین قاضی ٭

ملک چون از کجی تیغ جفا راند ∴ زین کو بود در امر قضا راست ∴ بجای راستانش چرخ بنشاند ∴∴
زبهر فوت او تاریخ جستم ∴ خرد کفتا قضا بی راستی ماند و راقم حروف را نیز دران اوقات
این رباعی در خاطر فاتره سنحه بود رباعی انکس که شریعت بنظامی ازوی شد انکه حکم و قضا
بجا علمش طی شد ∴ باقی چو نماند در جهان نام نظام ∴ معلوم امم کشت که فانی کی شد مولانا شمس
الدین محمد اسفراینی بغایت خوش محاوره و ندیم شیوه و نیکو اخلاق بود و مدتی در مدرسه شریفه
سلطانیه بدرس افاده و استفاده میفرمود و فی الواقع انجناب در فنون علم و اقسام فضایل از امثال
و اقران استثنا و امتیاز تمام داشت و در جمادی سنه تسعمایه بجهان جاودانی انتقال کرده عالم
فانی را باز کذاشت بادشاه علما و خسرو دانشمندان مولانا نظام الدین احمد المشتهر بمولانا زاده
عثمان در جمیع اقسام علوم معقول و اصناف فنون محسوس و معقول سرامد علماء زمان
و مقتدای فضلای دوران بود بلکه از ابتداء دولت حضرت اعلی خاقانی الی یومنا هذا مثل
انجناب در خراسان ظهور ننموده بیت روشن انور دلش چو مصباحش ∴ کشف کشاف و فتح مفتاحش
با وجود انواع فضایل و کمالات آن عالم فرخنده صفات بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت
و هرکز اندیشه عجب و نخوت و خیال کبر و انانیت بپیرامن خاطر شریفش نمی کذاشت سالها در مدرسه
شریفه سلطانیه مدرسه متبرکه اخلاصیه بنشر قواعد علمیه و درس مسایل دینیه می پرداخت
و در شهر ربیع الاول سنه احدی و ملیه تسعمایه محنت سرای جهان را بدرود کرده بروضه رضوان
منزل ساخت قاضی اختیار در تاریخ فوت انحضرت کوید بیت علامه خطه سمرقند ∴∴∴
آن عالم عامل ملک خوی ∴ از دار فنا بعالم قدس ∴ زد خیمه و تافت از جهان روی ∴ تاریخ وفاتش
ای خردمند ∴ از دانشمند مجتهد جوی ∴ مولانا برهان الدین عطاء الله بسعت مشرب و کثرت فضیلت
و جودت طبع و سرعت فهم از اماثل و اقران ممتاز و مستثنی بود و مدتی مدید در مدرسه حضرت
خاقانی سعید و خانقاه خلاصه مقرب الحضرت السلطانی بدرس و افاده و استفاده اشتغال
میفرمود و وفات انجناب در رمضان سنه اثنی و تسعمایه دست داد و از اشعار بدایع اثارش قطعه
در بیان تاریخ مهر زدن امیر هدایت انتما و امارت حضرت اعلی کفته ثبت افتاد تاریخ ∴∴∴
مهر فلک جناب علیشیر کز شرف ∴ دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل
این لطف یافت از شه و الحق چنین سزد ∴ چون مهر زد بدولت سلطان روزکار ∴ تاریخ شد همین
که علیشیر مهر زد جناب ابوی مخدومی امیر خاوند محمد ادخله الله تعالی فی درایکم

امیر خاوند

جوانی بتحصیل علوم وتکمیل فضایل نفسانی بجد تمام وجهد لاکلام مشغولی نمودند وبتوفیق
الهی وفیض فضل نامتناهی باندک زمانی قصب السبق از فضلاء زمان در ربودند انگاه به
کسب علم تاریخ واخبار وتصحیح احوال واثار پرداختند وخاطر فاتر از تحصیل آن فن نیز در اسرع اوقات
فارغ ساختند اما بواسطه سعت مشرب وکثرت اختلاط با اهل عشق وطرب بهوای تصنیف نمیشتافتند
وهرگز هوس درس وافاده بر لوح ضمیر منیر نکاشتند تا روزی بتایید بخت بیدار بلکه بمحض عنایت
حضرت پروردکار باستان آن قبلهٔ آمال وامانی یعنی عالیجناب مقرب الحضرت السلطانی شتافتند
وباصناف نوازش ومرحمت وبانواع التفات وعاطفت اختصاص یافتند بعد از ان امیر خسرو نشان
خانه راکه درخانقاه خلاصیه بمقدم شریفش مخصوص بوده بانجناب ارزانی داشت بتالیف
وتحریر روضة الصفا امر فرمود وجناب ابوی بتایید حضرت عزت وتوجه برکت امیر هدایت
منقبت در تصنیف آن نسخهٔ کرامی شرط جد واجتهاد بجای آوردند وباندک روزکاری آن شش
دفتر افادت انتساب راکه در هفت اقلیم شبیه ونظیر ندارد تمام کردند بیت در ان کتاب
نظرکن بچشم معنی بین ، که رشک صورت جانی ولعبت چین است ، کتاب نیست غلط میکنم که
دریاییست ، که دست عقل از اطراف ان کهر چین است ، دقیقهای معانیش در کتاب حروف ،
چو در سیاهی شب روشنی پروینست ، ودفتر هفتم از روضة الصفا بنابر عدم مسوده صادرات
افعال وواردات احوال صاحب قرانی مجملا ناتمام رجا واثق ووثوق صادق اگر توفیق
مساعدت نماید ومسودهٔ بدست در اید این بنده فقیر در اتمام آن طریق اهتمام مسلوک
دارد وبالجمله حضرت امیر مخلص نواز در ایام تصنیف آن کتاب وبعد از ان نیز متعاقب
ومتواتر جناب ابوی مخدومی را بصلات کرامند وانعامات ارجمند مفتخر وسرافراز ساختند
وبنابرانکه مزاح برمزاج انجناب انچنان غالب بود که عالیحضرت خداوندی همواره ایشانرا مخاطب
کردانیده سخنان هزل آمیز وکلمات مطایبه انکیز بر زبان خجسته بیان میکذرانیدند وجناب ابوی را
در اواخر اوقات حیات میل بانقطاع وانزوا شده وازخلق کناره کرفته مدت یکسال در منزل
کازرکاه بسر بردند وهمکی روزکار را بکسب سعادات اخروی مصروف داشتند ودر
رمضان سنهٔ اثنی وتسعمایه مرض سوء القنیه بران ذات شریف استیلا یافته بشهر تشریف آوردند
روز بروز آن عارضهٔ جان ستان سمت تزاید میکرفت وساعت بساعت آن مرض مهلک
صفت صعوبت می پذیرفت تا در دویم ذی قعده سنهٔ ثلاث وتسعمایه طایر روح مطهرش

قفص قالب را شکسته بریاض رضوان پرواز نمود انا لله و انا الیه راجعون و عالیحضرت خداوندی مقرب الحضرت السلطانی این بنده را مصیبت زده را مشمول نظر عاطفت و شفقت کردانیده آن مقدار عنایت و التفات اظهار نمودند که اقبال آسا ملازمت عتبه علیه اش را سرمایه افتخار و مباهات ساختم و خدمت آن آستان سعادت نشان را سبب حصول مرامات دنیوی و موجب وصول بمقصودات اخروی دانسته بامر دیگر نپرداختم بیت زهی آستانی که جاروب آن سزد کر کند کیسوی حور عین بمژکان اکر دیده روبد درش بمردم رسد نور عین الیقین مولانا قطب الدین آدم جالینوس وقت و زمان و بقراط عهد و اوان بود بیمن اعتنا و حسن و اهتمام امیر عالیمقام قدم بذروه جاه و جلال نهاده مدتی در دار الشفای الحضرت بدرس قیام نمود لاجرم بنابر سوء خلق از آن امر استغنا نموده در اوایل اربع و تسع مایه روی بعالم باقی آورد مولانا شمس الدین محمد رومی قدس سره مقتدای سالکان طریق هدی و پیشوای طالبان رضای حق تعالی بود و قریب هفتاد سال در سلوک راه دین و تتبع سنن سید المرسلین و تزکیه خاطر و تصفیه باطن سعی و اجتهاد نمود تا در زمره اولئک لهم مغفرة و اجر کریم منتظم شد و در سلک وعده فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون منخرط کشت و چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة بکوش هوش آنجناب رسید وصیت فرمود که در هرجا امیر هدایت انتما مصلحت داند جسد مطهرش را مدفون کردانند و بعد از انکه آن واقعه عظمی بوقوع انجامید عالیحضرت خداوندی بعد از استشاره و استخاره و تقدیم تجهیز و تکفین بر وجه سنت خاتم النبیین در جنب قبر میرزا زبدة الاولیا المقربین مولانا سعد الملة و الدین الکاشغری روح الله روحه بخاک سپردند این قطعه از افکار منطوق قدوة الفضلا امیر اختیار الدین حسن است بزبان رمز و ایما مبین تاریخ وفات آنجناب است تاریخ

آن قدوه مستبصران کو از دل همه غیر نقش بزدود
پیری که کلاه کوشه ترک بر عالم فقر بر فلک سود
روحی لقبی که در فنا کشت نه بست اسم و رسم مقصود
مستغرق بحر هستی لیک از بزم شهود کشته مشهود
زین تنگ قفس نمود پرواز روحش بفضای قدس آسود
او مرشد عصر بود از آن شد تاریخ وفات آنچه او بود

مولانا کمال الدین پیر حسین رحمه الله بصفای طبیعت و جودت قریحت و تزکیه نفس و تصفیه خاطر شریف و مکارم اخلاق و محاسن آداب عدیل و نظیر نداشت و از غایت تواضع جبلی و شهامت طبع عزیزی همواره تخم مهر و محبت در زمین دل صغار و کبار کاشت فن لطیف معما را بجایی رسانید که رقم نسخ بر کفایه مهره این علم کشیده از ثقات استماع افتاده که نوبتی حضرت مخدومی حقایق پناهی نور الله مرقده میفرموده اند اکر ما امید دانستیم مانند مولانا امیر حسین صاحب مهارتی درین فن معما پیدا خواهد

شد هر کز بدان امر مشغولی نکردم بالجمله انجناب همواره در مدرسه شریفه اخلاصیه روز کار میکذرانید
و عالیحضرت خداوندی بمرتبه در تعظیم و احترام و انعام و اکرامش مبالغه و اهتمام میفرمود که مزیدی بران
متصور نبود چنانچه در سفر و حضر مفارقتش را جایز نمی شمرد بلکه بهر طرف توجه میفرمود انجناب را اقبال آسا
همراه می برد و دران اوقات که مرضی بر ذات پسندیده صفات استیلا یافت آن مظهر مراحم سبحانی یعنی
مقرب الحضرت السلطانی انجناب را از خانه مدرسه مذکوره بمنزل شریفه طلب داشته اطبای زمانرا جمع
آورده همت بر معالجه آن عارضه کماشت اما بمقتضای اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ
فایدهٔ بران مترتب نکشت و دست تقدیر ملك قدیر روزنامه حیاتش را در نوشت مصرع چو آمد اجل از عمل واچه
سود ∴ و عالیحضرت خداوندی بمراسم عزا اشتغال نمود جسد شریفش را در کنبد مدرسه اخلاصیه که بانواع
زیب و زینت آراسته است مدفون کردانیدند و از معمیات لطایف آیتش برسبیل سخن و تبرك یك رباعی
که باسم عبید است در سلك نظم کشیده اند نوشته می شود و آن اینست معمّا حرفی که بان زهره جبین می کفتم
احوال دل را نجزبین می کفتم ∴ کفتم صنما سوخته با دل ز آن ∴ زد خنده که من نیز همین می کفتم ∴ راقم حروف را جهت تاریخ
وفات انجناب بضمیر که رسیده بود ثبت افتاد تاریخ مظهر خلق حسن میرحسین ∴ سید فاضل فرخنده صفات
کرد رحلت سوی خلد برین یافت ان حادثه دهر نجات ∴ نور رحمت چو برو نازل شد ∴ آنچه نازل شده شد سال وفات
ذکر بعضی از اکابر ملت اسلام و اعاظم علمای اعلام و مشاهیر ارباب فضل و هنر که از لطف و
مرحمت امیر عالی کهر بهره بوده اند و می برند و در تاریخ مذکور در قید حیات اند و خود را در سلك دعاکویانش
شمرده و می شمرند مرجع این طبقه عالی شان و ملاذ این طایفه سعادت نشان عتبه علیه و سده سنیه عالی
حضرتیست که لوح خاطر عاطرش محل نقوش حقایق موجودات الهی است و صحیفه ضمیر فرخنده مآثرش
مهبط انوار فتوحات نامتناهی کنجینه سینه اش از جواهر زواهر علوم مشحون و عقود نقود انواع فضایل
در مخزن خجسته میامنش مخزون بیت هرچه در دهر نقش دانایست ∴ دل او را بدان توانایست
در اشارات درهم انکنش ∴ صد چو منظومه در یکی مشتش ∴ کر تتبع یقین است او علی است ∴ ور بتاریخ درست
بوعلی است عقلیش از کمال عقل برون ∴ نقلیش از مقام نقل فزون ∴ انوار کلام معجز بیانش مشکوه انجمن
اهل عرفان و آثار اقلام سحر انجامش مبین حقیقت اسرار ایمان حلال المشکلات بتلویح الرای الثاقب کشاف
معضلات بتوضیح الفکر الصایب ناهج المناهج الحقیقه سالك مسالك الشریعه و الطریقه شیخ الاسلام
و المسلمین هادی الخلایق الی الطریق الیقین مظهر الطاف ربانی سیف الملة و الدین احمد التفتازانی ابقاه الله
تعالی میامن ایامه بین الانام و ادام برکات اوقاته الی قیام الساعة و ساعة القیام و آنحضرت را بعالیجناب

خداوندی مقرب الحضرت السلطانی محبت واخلاص تمام است ومصادقت واتحاد لا کلام و امیر نیکو نهاد نیز نسبت بان ملجا عباد وعباد ارادت واعتقاد بسیار دارند وهمواره همت عالی نهمت بالحاح مطالب ومآرب آنحضرت میگمارند ودر شهور سنه اربع وتسعمایه که شاهزادهٔ عالیشان میرزا بدیع الزمان بنواحی دار السلطنه هراة رحل اقامت انداخته بود وتمامی اکابر واشراف در شهر متحصن شده بودند حضرت شیخ اسلامی در مجلس مسجد جامع بدرس مشکوة قیام واقدام مینمودند وجمهور علما ومدرسان دران مجلس شریف حاضر شده مستفید ومحظی میگشتند وعالیجناب خداوندی جهت تعظیم واحترام احادیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام هر روز بقدم صدق واخلاص پیاده از منزل عالی بدان معبد متعالی می شتافتند ودر حوزهٔ درس نشسته از لطایف نکات شیخ الاسلام حمیده صفات بهرهٔ تمام می یافتند وامیر عالیمقام دران ایام بهنگام قیل وقال کلمات محمدت آثار وسخنان دانشمندانه چنان وچندان بر زبان فصاحت بیان میگذرانیدند که قلم دو زبان بر امثال تحریر آن توانا نگشت وبعد ازانکه اوقات دربندان بنهایت انجامید خلع فاخره برسم هدیه نزد حضرت شیخ الاسلامی وامیر شمس الدین محمد امیر یوسف فرستادند ومبلغی کرامند جهت بهای دعوت طلبهٔ آن درس نیز انعام نمودند و این معنی موجب ازدیاد مواد جاه وحشمت شیخ الاسلامی ملاذ الانامی شد رجا بجمال کرم حق تعالی آنکه سالهای بسیار در میان امت حضرت احمد مختار صلی الله علیه مادار الفلک الدوار ببرکت آنحضرت باقی وپایدار باشد عارف معارف سبحانی شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی زبدهٔ اصحاب ولایت وقدوهٔ ارباب زهد وهدایت از مبادی سن صبی الی یومنا هذا آستین عدم التفات بر دنیا ومافیها فشانده ومدت العمر گرد محبت اموال خانی وغبار مودت اعراض این جهانی بر دامن همت نفشانده همواره عنان طبیعت نفس سرکش را بقوت بازوی توفیق کشیده دارد ونقش ماسوا الله را من لوح خاطر فیاض نگذارد بیت آن بولایت شده سلطان پناه دوخته از ترک سوا الله کلاه ومیان عالیجناب خداوندی وآنحضرت اتحاد ومحبت تمام است واعتقاد ومودت لاکلام چنانچه این معنی نزد اقاصی وادانی سمت ظهور دارد واحتیاج نیست که خامهٔ مشکین عمامه شرح آنرا بتفصیل بر صفحات کاغذ نگارد عالیجناب نقابت پناه امیر جلال الدین والملة عطاء الله در اقسام علوم دینیه واصناف فنون یقینیه مهارت کامل حاصل دارد وتخصیص علم شریف حدیث که بی شایبهٔ تکلف درین اوقات واوان نزدیک بایشان محدثی در دیار خراسان پیدا نشده زبان فصاحت بیانش کاشف حقایق کلام الهی وقلم معجز بیانش مظهر دقایق حدیث رسالت پناهی زهی نفوس عقول از ضمیر روشن

علوم کلی و جزئی نموده استخراج فواید نموده کشف را مفتاح عبارت نموده فروع اصول را منهاج والجناب مدتی مدید است که در مدرسه شریفه سلطانیه و خانقاه افاضل پناه خلاصیه بتدریس و افاده اشتغال مینماید و گاهی بقدم صدق و نیاز باستانه علیه مقرب الحضرت السلطانی می آمد کتاب روضة الاحباب را که عالیجناب در فن سیر حضرت خیر البشر جامعیت آن نسخه نوشته شده بنام نامی عالیجناب خداوندی تمام ساخته اند و امیر دریادل نیز از ابتداء ایام دولت تا این غایت بنوعی در عظم شان و رفعت مکان الجناب سعی و اهتمام نموده اند که دور و نزدیک و ترک و تاجیک در بحر حیرت افتاده انگشت تعجب بدندان گرفته بیت نقصان را مجال است و کرنه علی الدوام فیض سعادت نشر همه کس را برابر است زبدة النقبا والاکابر امیر نظام الملة والدین عبدالقادر از اجله سادات و علما و افاضل فضلا و نقباست عتبه رفیعه اش مجمع امجاد خیر الانام و آستانه سنیه اش مرجع اکابر و اشراف و ایام بیت کفاکم عن مدیح الناس طراً اذا ما قیل جدکم الرسول چندگاه منصب جلیلة الرتبت قضاء دار السلطنه هراة متعلق بالجناب بود و الحق بدان اوقات مهما امکن در طریق امانت و دیانت سیر و سلوک فرموده حالا امر نقابت خراسان و تدریس یکی از صفهای مدرسه سلطان صاحب قران تعلق بایشان میدارد و رشحات سحاب لطف و احسان امیر بلند مکان پیوسته بر چمن امانی و امال آن سید ستوده خصال می بارد و الجناب را پسری است که بتحصیل علوم مشغولی می نماید و گاهی بنظم اشعار نیز اشتغال می نماید این مطلع زاده طبع اوست بیت من ذره حقیر و تو خورشید انوری نبود ز آفتاب عجب ذره پروری امیر ابراهیم مشعشع شعشعه علم سیادت از جبین مبینش لامع است و انوار فضل و سعادت از ناصیه مستنیرش لایح شش هفت سال است که از جانب عربستان بدین بلده جنت نشان تشریف آورده اند و در ظل رعایت و مرحمت امیر عالی گهر قرار گرفته و الحضرت درین مدت بمقتضای مقوله مصرع نیم ار غریبان بسبب ذکر جمیل است چندگونه عطایا و امال الجناب سیادت مآب را از خاصه خویش بانعامات بی غایت گران بار گردانیده اند و از سلطان صاحب قران نیز نقود نامعدود و سیورغالات نامحدود ستانده اند لاجرم خدمت سیادت پناهی بمضمون مصراع که مصراع مردن اینجا به که بودن زنده در جای دگر عمل نموده در بلده فاخره هرات رحل اقامت انداخته اند و دعا و ثنای صاحب قران مظفر لوا و امیر هدایت اثر را ورد زبان و ذکر جان ساخته اند امیر برهان الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه از شمایم کلک طبع سلیمش مشام جان معطر است و از نسایم مشکین شعار دهن مستمعیش دماغ جان معنبر والجناب در اوایل ایام شباب از بلده نیشابور بدار السلطنه هراة شتافته بتحصیل علوم مشغولی نمود و بیمن تربیت

وعنایت امیر بحر مکرمت باندک زمانی قصب السبق از امثال واقران در ربود و از غایت جد واجتهاد
در کسب کمالات کار بجایی کرد در شهور سنه اثنی وتسعمایه چند ماه در مجلس عالی آنجناب مقرب
الحضرة السلطانی بدرس علوم پرداخت وآنحضرت بنرجز وبدست کرفته خود را در سلک تلامذه
جناب افادت مآب منخرط ساخت وحالا در یکی از مدارس شریفه سلطانی ومدرسه رفیعه
اخلاصیه بدرس وافاده مشغولست وجمعی کثیر از طلبه ملازمتش می نمایند وبانواع فواید واصناف
عواید حظ وبهره می برند وآنجناب در صنایع وبدایع شعری وعلم شریف قوافی در رساله بنام نامی
مقرب الحضرة السلطانی تصنیف کرده است وبصلات کرامند وانعامات ارجمند اختصاص یافت در زمانی که
سلطان صاحب قران امیر خسرو شاه را بایالت ولایت مازندران فرستاد وجناب سیادت مآب این قطعه را جهت
تاریخ در سلک نظم کشید تاریخ آن میر علی شیر کردار اوصاف برون ز حد تقریر چون کرد قبول باز امارت
تاریخ شدش امارت میر امیر جمال الدین حسین بحسن صورت وصفای سیرت موصوفست وبفضیلت
ودانش بتخصیص علم تصوف مشهور ومعروف سالها مشمول نظر والتفات وعنایت امیر هدایت منقبت بود
وچندگاه بیمن عاطفت صاحب قران عالی منزلت بامر صدارت مشغولی نمود حالا منصب شیخی مزار کازر
کاه وتولیت اوقاف آن بقعه کعبه اشتباه تعلق بآنجناب میدارد وبضبط وارد وصادر بمقتضای همت خود
قیام واقدام می نماید امیر ابراهیم مشهدی دانشمندی متبحر است ودر مدرسه شریفه سلطانیه وخانقاه
افاضل پناه خلاصیه بدرس وافاده اشتغال می نماید وجمعی کثیر از طلبه ملازمت آنجناب میکنند وبفواید
محظوظ می شوند امیر شمس الدین محمد بن امیر یوسف بوفور علم وفضیلت وصفای ذهن وطبیعت
آراسته است وبصورت خوب وسیرت مرغوب وصفات حمیده وسمات پسندیده پیراسته وآنجناب
از مدرسه شریفه اخلاصیه تحصیل علوم نموده وپیوسته منظور نظر تربیت وعاطفت امیر بی عدیل بوده
واکنون تدریس یکی از صفهای مدرسه عالیه سلطانیه ومدرسه امیر علاء الدین علیکه تعلق بوی
میدارد وبی تعطیل بشرایط افاده پرداخته از موقوفات آن دو بقعه بهره تمام می برد امیر برهان الدین
ارشد اولاد امجاد امیر سید اصیل است وبتکمیل علوم دینیه وتحصیل مسایل یقینیه موفق کشته درین
اوقات بواسطه التفات اعلیحضرت خداوندی بمنصب تدریس بیت المغفره مهد علیا کوهرشاد آغا ومدرسه
نظامیه مفتخر وسرافرازست وبجد تمام وجهد لاکلام بمهم خود اشتغال دارد امیر اختیار الدین حسن
بجودت طبع وسرعت فهم ومحاسن اخلاق ومحامد آداب از امثال واقران ممتاز ومستثنی است و
حالا حالش بزیور مهارت در علم فقه وحلیه ممارست در فن انشا مزین ومحلی همواره مدح وثنای

عالیحضرت خداوندی را بر لوح بیان می نگارد و مدتهاست که بیمن مرحمت و شفقت آنحضرت در مدرسه
شریفهٔ اخلاصیه و مدرسهٔ خواجه ملک زرکر بدرس و افاده اشتغال دارد امیر مرتاض از اصناف علوم
و فنون متداوله بهره منداست و در علم حکمت و ریاضی بی مثل و مانند و همواره بزهد و صلاح روزگار می
و مدتی مدید در مدرسهٔ اخلاصیه کسب فضل و کمال نموده حالا هم دران بقعه بدرس و افاده اشتغال
میفرمایند و اکثر اوقات را بنشر فواید علمیه مصروف میدارد سید رضی الدین از جانب پدر نبیرهٔ
عبدالاول است که در سلک اعاظم سادات انتظام داشته و از طرف مادر نبیره مولانا کمال الدین عبدالرزاق است
که قدوهٔ افاضل آفاق بود و فی الواقع او جوانی است در غایت زهد و صلاح و بجد تمام و جهد لاکلام
بتحصیل علوم اشتغال دارد و درین اوقات بواسطه التفات خاطر فیاض عالیحضرت خداوندی ترقی بسیار
کرده امید انکه عنقریب در سلک علماء عظام انخراط یابد بنده و خود امیر نظام الدین نیشابوری در مدرسه
و خانقاه امیر افاضل پناه تحصیل و تکمیل علوم نموده و حالا مدرس مدرسه خاقان مغفور که در مشهد مقدسه
واقع است تعلق بانجناب میدارد مولانا معین الدین الواعظ بوفور زهد و عبادت و کثرت امانت و دیانت
موصوف و معروف است و هر جمعه بعد از ادای نماز در مسجد جامع بوعظ و نصیحت خلایق میپردازد
و طوایف امم را برحمت و مغفرت حضرت عزت امیدوار میسازد هرگز قدم شریفش بخانه هیچکس از امرا
و ارکان دولت نرسیده و مطلقا ازین طایفه هدیه و تحفه قبول نکرده و انچه فرستاده اند باز کردانیده
اما هر وقت که عالیحضرت خداوندی تبرکی برسم نذر بانجناب می فرستند بحسن قبول تلقی مینماید و همواره
خود را در سلک دعاگویان آنحضرت می شمارد و از امر خطیر قضا که بعد از فوت برادر خود قاضی
نظام الدین کرده بود بطوع و رغبت استعفا فرمود و هر چند ارکان دولت و اعیان حضرت آنجناب
را مبالغه کردند که دست از ان منصب باز ندارد بجایی نرسید و سخن ایشان را قبول نکرد مصرع ظل عالی الشرف لا یزال الی الاد
مولانا کمال الدین حسین الواعظ از اصناف علوم معقول و انواع فنون محسوس و منقول فایده و بهرهٔ تمام
دارد و حالا در دیار خراسان مفسری مانند آنجناب نمی توان یافت تفسیر کلام الهی و معانی احادیث
حضرت رسالت پناهی را بر زبر منبر بغایت باکیزه و مفهوم ادا می نماید و هفته سه نوبت بوعظ و نصیحت
مردم اشتغال می نماید روز سه شنبه در خانقاه سلطانی و صباح جمعه در دار السیاده سلطانیه و بعد
از نماز در مسجد جامع عالیحضرت خداوندی و سابقا در ایام چهارشنبه و پنجشنبه نیز در مزار پیر محمد خواجه
ابو الولید احمد و حظیرهٔ جناب سلطنت مآب میرزا سلطان احمد بارشاد خلایق می پرداخت و
آنجناب در فن نجوم نیز مهارت تمام دارد چنانچه اکثر احکامش مانند تیر قضا خطا نمی افتاد

حسین واعظ

مصنفات بلاغت آیاتش بسیار است و مؤلفات فصاحت صفاتش بی شمار و بیشتر اینها بنام نامی امیر عالی مقام زیب اتمام و زینت اختتام یافته و پیوسته انوار عنایت و التفات آنحضرت بر وجنات احوال آنجناب مولوی نافذ این مطلع از جمله اشعار اوست بیت سر خط از مشک تر غالیه بر سمن مزن سنبل تاب داده را بر گل و نسترن مزن **مولانا و مخدومنا فصیح الدین محمد نظامی** بکمال حسب و جمال نسب و تبحر در فنون علوم و تجرد در صنوف فضایل شبیه و نظیر ندارد و طبع لطیفش مدرک مخفیات مصنفات والالباب و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مؤلفات عالیجناب بیت پیش طبع پاکش افسرده پیش فهم تیزش آتش مرده و آنجناب در ایام شباب تکمیل جمیع فنون متداوله مدون گشته و در علم ریاض و هیات سرآمد حکما بلند منزلت شده بیت حکمت او بیکی جو ز قلم باز کرد دست گوش جد راصم در طبیعی شناخته تمام زاد مولود و عنصر اجرام و اعلیحضرت خداوندی اکثر متداولات را نزد جناب مولوی خوانده اند و همواره ایشانرا بآخوند خطاب میکنند بالجمله بیمن تربیت و حسن عاطفت امیر صاحب حشمت قرب سی سال عتبهٔ علیهٔ آخوند مرجع و ملاذ مشایخ اسلام و علماء اعلام و فضلاء انام بل مجموع خواص و عوام بود و بعد از آن بحسب تقدیر و اقتضای قضای ملک قدیر اندک غباری از رهگذر آنجناب بر حاشیه ضمیر منیر امیر کاینات نشست و آنحضرت از غایت کرم عزیزی و عاطفت جبلی درین اوقات آن غبار را بآب عفو و اغماض فرو نشست و نوبت دیگر جناب آخوند را منظور نظر اعزاز و اکرام گردانیده امر فرمودند که بدستور سابق در مجلس عالی بامر درس افاده قیام نمایند و آنجناب انگشت قبول بر دیده نهاده هر روز باستانهٔ علیه مقربا لحضرت السلطانیه تشریف می آرند و بتحقیق مسایل دینیه اشتغال میفرمایند تصنیفات آخوند در علوم حکمی و ریاضی و معانی بیان نحو و صرف بسیار است و اکثر آنها در میان طلبه اشتهار دارد و چون آنجناب را در علم فقه و حدیث نیز مهارت بی نهایت حاصلست درین ایام بتالیف شرح وقایه اهتمام می نمایند انشاء الله تعالی زیب اتمام و زینت اختتام یابد بمنه و حصله **مولانا فصیح الدین تبادکانی** بغایت درویش نفس و متواضع و متخلق و پاکیزه روزکار است و همواره بسلوک راه دین و تتبع سنن سید المرسلین اشتغال دارد و پدر بزرگوارش مولانا شمس الدین محمد تبادکانی رحمه الله که وحید عصر و زمان خود بود همواره بنسبت امیر هدایت منقبت طریق محبت و اتحاد می پیمود و در حین استیلاء مرض موت این فرزند ارجمند خود را بدان حضرت سفارش نمود بنابران امیر عالی مکان بآنجناب ارادت و اعتقاد تمام دارند و همواره با نجاح حاجات و اسعاف ملتمسانش قیام و اقدام میفرمایند **مولانا کمال الدین مسعود شروانی** اعلم علماء زمان

واستاد دانشمندان خراسانست و بنابر آنکه ملک غیاث الدین کرد در وقفیّهٔ مدرسه شرط کرده است که اعلم علماء هراة در آنجا مدرّس باشند اعلیحضرت خداوندی بعد از فوت قاضی نظام الدین تدریس آن بقعه را بآنجناب مولوی تفویض فرمودند و آنجناب در روز اجلاس اکثر دانشمندان بلدهٔ مذکوره حاضر بودند تعریضاً الهم آیت إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ را درس گفتند و سالهاست که در مدرسهٔ اخلاصیّه نیز بافاده مشغولند و از موقوفات آن بهره می برند خواجه عماد الدین عبد العزیز المشتهر بمولانا زاده ابهری عالم متبحّر است و در فقه و علم حدیث مهارت تمام دارد و شرحی در غایت تنقیح بر مشکوة نوشته و آن کتاب را موشّح باسم شریف اعلیحضرت خداوندی گردانیده سالها بجای والد ماجد خویش در مدرسهٔ خاقانی مغفور مدرّس بوده و حالا در مدرسهٔ عالیهٔ سلطانیه و خانقاه افاضل پناه خلاصیّه بدرس و افاده مشغولست بواسطهٔ کسر نفس و کثرت تواضع در دل خواص و عوام مقبول مولانا خلیل الله الملقّب بمولانا زاده مولانا فاضل بلطف طبع و صفای ذهن مشهور است مدّتها در بیت المقدّس مهد علیا گوهرشاد آغا و خانقاه حضرت امیر هدایت انتما مدرّس بود و بسبب ارتکاب بعضی از امور نامناسب از آن مناصب معزول گشته ببلخ رفت و از آنجا بقندز رفت و حالا در آن ولایت بر وجه دلخواه سلوک می نماید خواجه عبد الرحمن در سلک فضلای عظام انتظام دارد و با وجود کمال علم و دانش بنظم اشعار نیز اشتغال می نماید یکی از صفّه‌های بیت المغفرهٔ مهد مرحومه مشار الیها و مدرسهٔ امیر غیاث الدین محمّد باغبان تعلق بوی دارد این مطلع از منظومات اوست که مطلع

ستاده بر سر تو متصل دو ابرویت ⁂ خمیده پشت و نظر میکند بر رویت

مولانا عصام الدین ابراهیم بدقت طبع سلیم و جودت ذهن مستقیم موصوفست و بوفور دانش و کثرت فضیلت معروف و آنجناب بتایید ربّانی در اوان شباب و جوانی بتکمیل علوم موفق گشته است و از اکثر فضلا که در ایام دولت سلطان صاحب قران تحصیل نموده اند افضل مثال بر سر آمده سالها در مدرسهٔ اخلاصیّه پیش مولانا کمال الدین مسعود شروانی سبق خوانده و از موقوفات آن بقعهٔ مبارکه فایده و تمتّع گرفته و حالا بیمن عاطفت امیر بحر مکرمت در مدرسهٔ حضرت خاقان مغفور بجای مولانا زاده ابهری مدرّس است و جمعی کثیر از طلبه ملازمت آن درس مینمایند و بفواید موفور و نکات غیر محصور محظوظ و بهره ور میگردند مولانا حیدر مدّتی در خانقاه خلاصیّه

ساکن بود وبعد از تحصیل علوم بولایت جام شتافت وحالا دران دیار بافاده مشغولست مولانا
طاهر دانشمند متبحر است ودرخانقاه مذکور توطن دارد وازموقوفات آن بقعه بوظیفه کرامند
محظی میشود مولانا مشفقی ایضا دران خانقاه افاضل پناه تکمیل علوم نموده اکنون درمدرسه خواجه
کمال الدین حسین تکی بدرس اشتغال دارد مولانا شمس الله همدر هم دران بقعه کسب کمال
کرده ودرمدرسه امیر نظام الدین شیخ احمد سهیل بمنصب تدریس منصوبست مولانا شمس
الدین بردعی عالم مدقق است ودرمدرسهٔ اخلاصیّه باکتساب علوم پرداخته مولانا غیاث الدین
جرابادی از سایر ساکنان مدرسهٔ مذکوره بلطف طبع وحدّت ذهن ممتاز ومستثنی است
وحالا درمدرسهٔ مهد علیا ملکت آغا بمنصب تدریس سرافرازست مولانا محمد حنفی درسلک
انتظام طلبه علوم انتظام دارد ودرمدرسه مذکوره ساکن است مولانا حاجی محمد تبریزی ایضا درمدرسه
اخلاصیّه تحصیل علوم نموده ومنصب تدریس خانقاه حویدی بوی تعلق دارد مولانا سلطان محمود بسلامت
طبع واستقامت ذهن موصوفست این معما باسم اسد از جملهٔ منظومات اوست معمّا کرد این عالم
فانی شب و روز ٭ هیچ دانی نه چه رومی بوم ٭ یک دلی صافی بعشق کرد رو مهر عالم نرسد بهجوم مولانا
غیاث الدین محمد طبیب جمال حالش بزیور صنوف علوم وفنون فضایل آراسته است ودرعلم شریف
طب مهارت کامل حاصل دارد چنانچه دراین اوقات برمعالجات ایلاقی شرحی درغایت تنقیح
ولطافت می نویسد وبرکلیات شرح موجز مولانا نفیس طاب ثراه حاشیهٔ درکمال وقف قلمی
نموده وآنرا باسم شریف عالیحضرت خداوندی موشح فرموده مدّت مدید است که در دار الشفاء مقرب
الحضرت السلطانی بدرس کتب متداوله طبیه وعلاج بیماران مشغولست وباوجود این اشتغال
بنظم اشعار نیز اشتغال می نماید مطلع از منظومات مطلع گفتم با وگریه غم از دل برون کنم ٭
شد گریه در گلو گرهم آه چون کنم ٭ مولانا درویش علی طبیب بصفات حمیده وسمات پسندیده ولطف
گفتار وحسن کردار وصفای طبیعت وکثرت قبولیّت سرآمد اطباء زمان است ودرمعالجه مرضی
اختراعات خاص مینماید واکثر آنها موافق می افتد بنابران عالیحضرت خداوندی نسبت باو
التفات وعنایت بسیار است وعاطفت ومکرمت بسیار چنانچه دراین اوقات منصب تدریس
ومعالجه مرضی دار الشفاء مهد علیا ملکت آغا را بآنجناب تفویض نموده اند و وظیفه کرامند
مقرّر فرموده وحضرت مولانا درویش علی درفن معمّا نیز صاحب مهارتست واین معما باسم ولی
انجملهٔ منظومات اوست معمّا هندوی زلف او زبد کیشی ٭ گوش بگرفت وگفت درویشی

مولانا محمد طبیب بر معالجه مرضی و تداوی امراض غربا بغایت حریص است والحق در عمل فن طب مهارت
عمار است تمام دارد و همواره در دار الشفای آنحضرت خداوندی بمهم خود مشغولست و از اوقاف
آن بقعه محظوظ و بهره ور میشود مولانا عبد الحی تونی بصفای طبع و ذکاء ذهن انصاف دارد
و او را بعلم طب ملایمت تمام است و معالجاتش اکثر بر نهج صواب می افتد اما درین ایام بمنصب
صدارت شاهزادهٔ عالمیان ابراهیم حسین میرزا مشرف شده است و از بسیاری اشتغال بملازمت
و کثرت ارتکاب عیش و عشرت پروای طبابت ندارد امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی بنیابت
شان و رفعت مکان و مطافت ذهن و لطافت طبع اشتهار دارد و همواره ابیات فصاحت
آثار و اشعار بلاغت شعار بر لوح خاطر و صحیفهٔ ضمیر می نگارد و قصاید و دیوان غزلیاتش
مشهور است و منظومات مکنوناتش بر السنه و افواه مذکور عالیحضرت خداوندی برا نسبت
بانجناب از اوایل از اوایل ایام شباب الی یومنا هذا طریق اخوت و مصاحبت مسلوک بوده و
پیوسته در جلالات قدر و ترفیع حالش جد و اجتهاد فرموده یکی از غرایب حالات که بین الجانبین
بوقوع انجامیده آنست که نوبتی امیر نظام الدین شیخ قصیدهٔ در مدح میرزا سلطان احمد
سمرقندی در سلک نظم کشیده و جهت طلب اصلاح بنظر امیر عالی گهر رسانید آنحضرت
پس از تامل و اندیشه فرموده اند بعد از بیتی که مشتمل بر اسم ممدوح است بیت دیگر می
باید تا سخن مربوط شود جناب امیر شیخم مصدق امر صاحب توفیق نموده التماس کرده است که آن
بیت را شما در سلک نظم آورید آنحضرت جواب داده اند که شما فکر نمایید تا من نیز تامل کنم
انگاه هریک دوات و قلم و کاغذ پاره در پیش نهاده متفکر شده اند و بعد از لحظهٔ هر یک
بیتی گفته اند و نوشته بیکدیگر داده اند قضارا بمیان ایشان توارد واقع شده بوده و آن
بیت اینست بیت بهار باغ جوانی نهال گلشن عدل گل ریاض کرم سرو جویبار وقار
و هذا من بدایع الواقعات و غرایب الاتفاقات امیر جمال الدین حسین جلایر بسرعت فهم و
جودت طبع موصوفست و بحسن خلق و کثرت تواضع معروف و قصاید غرا در سلک نظم
کشیده و معانی رنگین در انجا مندرج گردانیده عالیحضرت خداوندی از غایت عاطفت آنجناب را
فرزند خوانده و بیمن همت عالی نهمت بر مسند امارت دیوان اعلی نشانده از اشعار انوار جناب
امارت مآب اشعار بر ایراد یک بیت که در سلک منقبت شاه ولایت علی بن ابی طالب کرم الله
وجهه نظم نموده اختصار کرده می شود و آن اینست بیت مصایب را تویی صابر نوایب را

تویی

نوبی شاکرد غرایب را تو بی مظهر عجایب را تو بی مظهر خواجه شهاب عبدالله سلمه الله وابقاه درمکارم
اخلاق و محاسن اعراق و علو همت و مرتبت و رفعت شان و عظمت و کمال نسب و جمال حسب و شیم
رضیه و سیر مستحسنه شبیه و نظیر ندارد و همواره بمتانت رای رزین و رزانت فکر و دوربین همت عالی
نهمت بر مصالح امور دین و دولت و سرانجام مهام ملک و ملت و ترفیه حال عامه رعایا و کافه
برایا می گمارد و بی مشابهه تکلف و عامله انصاف الجناب در حسن سیرت و لطف صورت دست برد
دعابت سبحانخاست و در صفای طبیعت و فنون فضیلت مستحق سعادات جاودانی ضمیر منیرش
جام جهان نمای عرفان و طبع کریمش مظهر از شوایب نقصان و عیب تواضع و آب ذات شریف اوست
و خلق رسم مزاج لطف او بیت نسیم خلقش اگر سوی بستان بجای میوه همان جان برا
آورند اشجار وگر ز نکهت لطف تو شمه یابد فلک شود بخوشی همچو کلبه عطار عقود جواهر منثور
آتش کامثال اللؤلؤ المکنون و لطایف لالی منظومات مکتوماتش از هرچه در حوصله خیال
افزون بیت خامه تو چون گهر افشان شود نظم سخن لؤلؤ و مرجان شود حسن خطش چون
خط ارباب حسن و ملاحت رقم نسخ بر خطوط خوش نویسان کشیده و لطف طبعش در فن ادوار
و موسیقی بنوعی تصرف کرده که مصنفات متقدمین را متروک گردانیده بیت
ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابی بی منزل از اوصاف تو حرفی ز کتابی بالجمله این سرو جویبار
فضیلت در چمن لطف و مرحمت امیر هدایت منقبت نشو و نما یافته و همواره آفتاب فضل و
عاطفت آنحضرت بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته بلکه آنجناب را فرزند خوانده و بیمن
همت عالی نهمت باعلی مدارج جاه و حشمت رسانیده مدت مدید بر مسند صدارت صاحب
قران عالی منزلت متمکن بوده و بعد از آنکه بطوع و رغبت از آن امر استغنا فرموده و بمرتبه
تقرب و نیابت مرتبه جاه و جلالش بیفزود چنانچه این معانی نزد اقاصی و ادانی سمت ظهور
داده و احتیاج بآن نیست که قلم دو زبان بر سبیل تفصیل خصوصیات آن بر لوح بیان نگارد و
برادر خجسته اثرش نظام الدین یحیی نیز بجودت طبع و سرعت فهم موصوفست و بوفور اصناف
فضایل مثل خط خوب و انشاء مرغوب و نظم شعر و معمای معروف و الوار رسند و سحابت آثار حسنه
همیونش لامع و آثار بزرگی و جلالت از جبین مبینش لایح این معما بلاغت انتما باسم امان
از منظومات اوست که معما چگونه نام برد دل زجان مشکل ما که از بتان شده بی
نام و نشان دل ما و این مطلع نیز زاده طبع شریف اوست که مطلع از درد دل

جامی

تخم مهر گلعذاری کاشتم ٭ گرچه جز غم بر نخواهد داد باری کاشتم مولانا عبد الله جامی در سلک اعاظم
شعراء زمان و مشاهیر فضلای دوران انتظام دارد و اوقات شریف را بنظم مثنویات لطایف آیات
مصروف می سازد خمسه را تتبع نموده والحق در آن کتاب معانی رنگین و اشعار سلس بر لوح بیان نگاشته
از آنجمله منظومات لیلی و مجنون و خسرو و شیرین بغایت مشهور است و ابیات فصاحت صفات آن
دو نسخه گرامی بر السنه و افواه مذکور خواجه آصفی بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعراء
روزگار و فضلای ربع مقدار ممتاز و مستثنی است مدتها در سلک مخصوصان ملازمان عالیحضرت
خداوندی منتظم بود و در ظل تربیت و عاطفت ایشان بفراغت و رفاهیت تمام می غنود درین اوقات
در قبة الاسلام بلخ بملازمت شاهزاده عالیشان میرزا بدیع الزمان قیام می نماید این مطلع از اشعار
ابدار اوست که بیت بی خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم ٭ که تا قلاب زلفت را بکام
خویشتن دیدم مولانا سیفی معانی خاص و اشعار رنگین بسیار دارد سالها در دار السلطنه هراة
ساکن بوده و از موائد انعام امیر عالیشان محظوظ و بهره ور گشت و حالا بمقتضای حدیث حب الوطن
من الایمان در بلاد ماوراء النهر متوطن است این مطلع از منظومات اوست بیت دلا وصف میان
نازک جانان من گفتی ٭ نکو رفتی حدیثی از میان جان من گفتی ٭ و او را در میان اهل حرفه اشعار عربیه
بسیار است از آنجمله این مطلع بخاطر بود ثبت افتاد بیت دو رود گشته روان زین دو چشم تر ما را ٭
بیاد قامت سرو و نبود گذر ما را مولانا بنائی ابیات سلس و هموار دارد و از آنجمله این دو بیت ثبت شد
بیت نه سلامی که ز تو غم ز دلم کند آزاد مرا ٭ نه پیامی که بوصل تو کند شاد مرا ٭ نیست مشکل که بیادت
گذرانم همه عمر ٭ مشکل اینست که هرگز نکنی یاد مرا مولانا نظام استرابادی سرآمد قصیده گویان
دوران است در مدح عالیحضرت خداوندی قصاید غراء در سلک نظم کشید و بصلات موفور و انعامات
غیر محصور محظوظ و بهره ور گردید این مطلع از منظومات فصاحت صفات اوست که بیت
بباغ دل درین بستان سرای عالم فانی ٭ نهال آرزو منشان که بار آرد پشیمانی مولانا ریاضی ریاض
فضل باشعار آبدارش سرسبز و سیراب است و حالا بنظم صادرات و واردات احوال صاحبقران
نی فعلا اشتغال دارد این مطلع از وست بیت صبر فرمودی ز خوبان ای نصیحتگو مرا ٭ صبر را حکم
دلی می باید آن دل کو مرا مولانا آهی ابیات هموار و اشعار ابدار بسیار دارد و سالها در سلک ملازمان
شاهزاده مرحوم شاه غریب میرزا روزگار میگذرانید و از موائد انعام و احسان عالیحضرت خداوندی
نیز مشفع و بهره ور میگردید اما درین اوقات باردوی در درج سلطنت و شهریاری محمد محسن

میرزا شناخته و در سلک سایر ملازمان انخراط یافته این بیت از جملهٔ منظومات اوست بیت
سیر می کشند از دیدار یوسف سال قحط ٭ یوسفی دارم که سیری از دیدار مولانا هلالی در نظم غزل بی
شبیه و بدل است لیکن درین ایام زبان از گفتار اشعار فرو بسته اکثر اوقات را بتحصیل علوم می برد از
این مطلع از ابیات اوست که مطلع چنان از پا فکندم رو زان رفتار و قامت هم ٭ که فردا بر نخیزم بلکه
فردای قیامت هم مولانا شوقی طبعش بنظم اشعار ملازمت بسیار داشت لیکن بسبب غلبهٔ سودا و
سوست دماغ حالا بیت کم میگوید این مطلع از گفتار اوست که مطلع خواب دیدم کان لب شیرین بدندان
میگزم ٭ چون شدم بیدار دیدم بی لبت جان میکنم مولانا شهاب در فن معما از امثال و اقران ممتاز و مستثنی
است بنابران عالیحضرت خداوندی حجرهٔ مولانا کمال الدین میر حسین را رحمه الله که در مدرسه اخلاصیه داشت
باو عنایت فرموده و این معما باسم امان از منظومات اوست که بیت معما صورتش دید و نهاد از سر خیال
دلبری ٭ پیش روی او سر خود کرد بالا چون پری مولانا امری او نیز معما را نیک میگوید و پیوسته منظور
نظر التفات و عنایت امیر بحر مکرمت میگردد و این معما باسم بهاء از اخر معمات اوست معما نیامد در چمن
گل زانفعالش ٭ نیابی در بهار اکنون مثالش مولانا اهلی بغایت درویش وش و فانی مشرب است و اشعار
او خالی از چاشنی نیست این مطلع از وست که بیت موی ژولیده که بر سر من ابتر دارم ٭ سایهٔ دولت
عشق است که بر سر دارم مولانا کمال الدین سلطان حسین بسلامت طبع و استقامت ذهن و کمال
نسب و جمال حسب و کرم نفس و خلق خوش موصوف و بمهر و وفا است پیوسته کلمهٔ التعظیم لامر الله و
الشفقة علی خلق الله را منظور نظر داشته و هوای تخم مهر و محبت در زمین دل علما و فضلا و صلحا
کاشته هرگز بسخن درشت خاطر هیچ آفریده را نیازرده و دایم الاوقات سیر سنیهٔ مقرب الحضرت
السلطانی را تقلید کرده گاهی بنظم قصیده و غزل اشتغال مینماید و الحق اشعار هموار و سلس
و ابیات برکار بر لوح بیان می نگارد و این مطلع از وست بیت منم آنکس که از همت کشیدم پای در دامان
قدم بی وادی حیرت نهادم بی سر و سامان مولانا شمس الدین محمد بدخشی بغایت خوش محاوره
و شیرین کلام و ندیم شیوه و سبک روح است و بحسن خلق و لطف طبع و وفور فضیلت و کثرت
مهارت در فن معما شبیه و نظیر ندارد و قریب سی سال است که اقبال وارد در ملازمت عالیحضرت
خداوندی روزگار میگذراند و بیمن تربیت و عنایت آنحضرت در غایت فراغت و رفاهیت روز را
بشب و شب را بروز میرساند درمیان قواعد علم معما رساله در کمال و دقت و لطافت تصنیف
نموده چنانچه حضرت مخدومی حقایق پناهی نور الله مرقده نظری چند در تعریف آن نسخه بیت فرموده

از اشعار جناب مولوی دو بیت بخاطر بود نوشته شد **بیت** رمضان رفت و گل و عید بهم می آید ؛ عیش و شادی زپی محنت و غم می آید ؛ عمر صد ساله عشاق فزون میگردد ؛ انهمه روز جهان روز کم می آید **مولانا شیخ عبدالله کاتب** قرب چهل و پنج سال است که نسبت بعالیحضرت خداوندی طریق خدمت و ملازمت مسلوک میدارد و از شرف مصاحبت و موانست آنحضرت بهرهٔ تمام می برد و پیوسته در سلک مشاهیر فضلا و ظرفا انتظام داشته با وجود علو نسب و حسب هرگز خیال کبر و انانیت را بر امن خاطر نگذاشته خط تعلیق و نسخ تعلیق را در غایت لطافت می نویسد و خطوط استادان ما تقدم را بسیار خوب می شناسد این مطلع از جمله منظومات آنجنابست **بیت** چنان کان نرگس مست خویش را بی باک می بینم ؛ بسا سرها که در پای سمندش خاک می بینم **مولانا نظام الدین عبدالحی** در مبادی احوال بعلاج مرضی دار الشفاء امیر هدایت انتما مشغول بود و چون حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبدالله طاب ثراه بواسطه عروض مرضی کس بهراة فرستاده از عالیجناب مقرب الحضرة السلطانی طبیب طلبید جناب حکمت پناهی حبیب الحکم بطرف سمرقند توجه نمود و بعد از انکه از ان سفر دوست کام باز آمد بمزید عنایت و نوازش اختصاص یافته روز بروز پایه قدر و منزلتش بالا گرفت ساعت بساعت کوکب بخت و طالعش سمت استعلا پذیرفت تا کار بجایی رسید که منظور نظر صاحب قران پسندیده صفات شد و در حرم بزم در آمده محرم اسرار صغار و کبار گشت والی یومنا هذا در اوج جاه و جلالست و اکثر اوقات را در ملازمت عالیحضرت خداوندی می گذراند **مولانا شمس الدین محمد کران** مدت مدید و عهد بعید است که نسبت با امیر صاحب تدبیر طریق اخلاص و ملازمت مسلوک میدارد و در سایهٔ عیاث مرحمت بی غایتش بسر می برد و آنجناب اکثر متداولات را مطالعه نموده همواره در سلک علماء عظام و فضلای کرام منتظم بوده و حالا بر مسند شیخی خانقاه خلاصیه متمکن است و بی شایبه تکلیف در تمشیت آن مهم ید بیضا می نماید این معما باسم شهاب زاده طبع شریف اوست **معما** لب نهان داد بما آن صنم حور لقا ؛ گفت لعلی است نهان دار ز کسی را منما **مولانا کمال الدین شاه حسین** جمالش بکمال فضیلت و دانش آراسته است و از شوایب احسان عیب و منقصت پیراسته در مبادی سن رشد و تمیز بوسیله مولانا شمس الدین محمد بدخشی بملازمت عالیحضرت خداوندی رسیده بواسطه صفای طبع و ذکای ذهن منظور نظر التفات و عنایت گردید و الی یومنا هذا در سلک مخصوصان آنحضرت انتظام دارد و درین بمنصب شیخی مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد مشرف شده همواره همت بر ضیافت صادر و وارد می گمارد و این

مطلع از انجنابست مطلع چه سان بود شب غم دو زمن چنان باشد ٭ مرا کر روز چنین است شب چه سان
باشد ٭ وایضاً این معما باسم دهنی از اوست معما مهربانی دسر من دی دربرم افکنده بود ٭ تا نکرا کثر د
استخوانهای ضعیفم می نمود مولانا فصیح الدین صاحب دادا بمحاسن افعال ومکارم اخلاق ولطافت طبع
ونظافت ذهن از سایر ملازمان عالیحضرت خداوندی ممتاز ومستثنی است ودر نظم قصاید غرا وگفتن
وشکافتن معمات بلاغت انتما بی مانند وممتاز شیوه ندیمی وسخن آرایی رانیکو میداند وامر خطیر رسالت
وسفارت وادای پیغام را بحسب دلخواه می تواند ودر علم شطرنج رنج بسیار برده وحاضرا درغایبانه آن
فن را بدست آورده پایه قدر ومنزلتش بهمین نزدیک امیر هدایت منقبت بعز فرقدین رسیده وبدین واسطه
محرم اسرار صاحب قران بزرگوار وشاهزادگان نامدار گردیده واین مطلع قصیده از ابداع سکر فکر اوست
بیت ای زکرد موهبت راه نفس توضیح شک ٭ پیل کوس چرخ مانند تو چرخ پیل زنگ ٭ واین مطلع غزل نیز زاده
طبع خجسته آثار اوست کر بیت بتا ز اصد شکست از کافری باک من باشد ٭ مسلمانان کر دیدست
این کافر بت شکن باشد ٭ وایضاً این معما باسم رجب داخل منظومات اوست معما آن نزک پری بکو خورشید
لقا ٭ باشد بی تاراج دلم عشوه نما ٭ بنکر دل ویران مرا کان عیار ٭ در دانه فهفت وبازش آورد بجا نتیجه الاعاظم
مولانا جلال الدین قاسم بفصاحت بیان وطلاقت لسان موصوفست وبعظم شان ورفعت مکان
وحسن صورت ولطف سیرت معروف درین فن نجوم بحسب ارث واستحقاق دخل میکند وصورت
انشا وکتابت را بغایت خوب میداند وبکرب شهرت تمام دارد وچنانکه از راستی سخن خود بیتک دارد
خصوصیتش نسبت بملازمان عالیحضرت خداوندی موفور است والتفات وعنایت آنحضرت در باره
او غیر محصور مولانا نظام الدین شاه علی بغایت خوش طبع وتیز فهم وندیم شیوه وشیرین گفتار است
بیت روشن روان تیز زبان بلند قدر ٭ مجلس فروز انجمن آرای سرفراز ٭ در فن معمانی مثل افتاده ومعمات
مشکله رابانداک توجهی کشاده طرافت ومزاج برمزاجش غلبه دارد وهمواره نقش اعتراض بر فضلا وشعرا
بر لوح خاطر می نگارد وعلی الدوام ماتند بخت ودولت ملازمت عالیحضرت خداوندی را
پیش نهاد همت ساخته بوفور التفات وعاطفت آنحضرت سر تفاخر ومباهات براوج سماوات برافراخته
این معما باسم احمد از اوست معما کرچه زلفت دل عشاق مشوش دارد ٭ دل ما منزل خود زلف
تو خوش ساخته دارد مولانا کمال الدین شیخ بهلول جوان نیکو خصال پسندیده افعالست وزیاده
بر هشت سالست که دایم الاوقات در نظر عالیحضرت خداوندی بپای ادب ایستاده ودرین
مدت هرگز تقصیری در امر خدمت متهم ومنسوب نگشته لاجرم نیکو بندگی او موقع قبول

یافته وانوار عنایت و عاطفت آنحضرت بر وجنات روزگارش تافته طبع دراکش در مسایل اطبا خوب تصرف می نماید و با وجود عدم ممارست معالجاتش بر نهج صواب اتفاق می افتد ذکر بعضی خوش نویسان که در کتابخانه معمورهٔ عالیحضرت خداوندی ابدت ظلال هدایته کتابت کرده اند

بر ضمیر اکثر ناشر اهل دانش و بینش پوشیده نماند که خاطر امیر خجسته مآثر بر زیب و آرایش مصنفات بلاغت آیات و مصنفات فصاحت صفات چنان مشعوف و راغبست که عقول و اوهام دران حیران و متعجب است بنابران از مبدأ طلوع سعادت و اقبال الی یومنا هذا همگی همت عالی نهمت بر تربیت خطاطان و خوش نویسان مصروف داشته اند و پیوسته نقش رفاهیت و فراغت این طبقه بر لوح ضمیر آفتاب اشراق نگاشته و این مختصر گنجایش ذکر جمیع کاتبانی که در کتابخانه معموره آنحضرت کتابت کرده اند ندارد لاجرم بر تحریر اسامی بعضی ازیشان که حالا در قید حیات اند اختصار نموده میشود

مولانا سلطان علی مشهدی بحسن سیرت و لطف سریرت موصوفست و بوفور فضیلت و جودت طبیعت معروف خط نسخ بر خط اکثر خوش نویسان کشیده مدتها در کتابخانه عالیحضرت خداوندی کتابت میکرد و از موائد انعام و احسان بیکران بهرهٔ تمام می برد و حالا نیز منظور نظر عاطفت آنحضرت است و هر کتابت و که مصنف مانند ماستخی قلم در تحریر آن کمر خدمت می بندد این مطلع از جمله منظومات اوست که بیت

گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست ٭ چون اشک من که از دل پرخون نمونه ایست

خواجه حافظ محمد سرآمد خطاطان و فاضلترین اکثر خوش نویسان است تیزیش قلم در کمال خوبی می نویسد و از سایر ابنای جنس نسبت بعالیحضرت خداوندی خصوصیت بیشتر دارد منصب امامت و خطابت مسجد جامع و امامت مسجدی که در آن منزل شریف ساخته اند تعلق بآنجناب است و این مطلع از او است که بیت

شکل هلال ابروییت از خم ترنرفت ٭ ماهی ز عین بحر بلی سوی بر نرفت

مولانا سلطان علی قاینی نسخ تعلیق را بغایت صاف و بی اصول می نویسد سالها در کتابخانه معموره بمهم خود مشغول بوده و در ظل تربیت و عنایت امیر هدایت منقبت می غنود مولانا زین الدین محمود او نیز نسخ تعلیق را در غایت لطافت می نویسد و از جمله شاگردان مولانا سلطان علی است و از موائد لطف و احسان امیر عالیمکان بحظی اوفر محظوظ و بهره ور

مولانا درویش محمد باغ نقره مشهور تبریزی بسرعت کتابت معروفست و بصفت راست نویسی موصوف بزبان ترکی نضایح ممل و دیوان ترکی نیز در سلک نظم کشیده و بکسب دیگر فضایل و تصنیف رسایل و تحصیل علوم و کمالات کوشیده این معما باسم قاسم از جمله منظومات

اوست معما چون مه نو بنگرد در عمر آسمان ٭ پاره صد بشکند باش بپوسد روان مولانا سلطانعلی سبز از
مشاهیر نسخ تعلیق نویسان است و بمزید حسن خط سر آمد ایشان مولانا سلطان محمد نور از جمله کاتبانی
که بهمین ترتیب مقرب الحضرت الخاصه السلطانی ترقی می نمودند بحسب خط در پیش است بارها از زبان
الهام بیان آنحضرت استماع افتاده که نسخ تعلیق خفی را در غایت خوبی می نویسد و حالا هیچ کس نزدیک
باو نمی تواند نوشت مولانا علاء الدین محمد در کتابخانه مذکوره خط نسخ تعلیق را آموخته و او را ترقی تمام دست
داده مولانا سلطان محمد خندان در خط نسخ تعلیق قابلیت تمام دارد و نی را نیکو می نوازد اما بواسطه
امان جنون بهیچ یک ازین دو کار کماینبغی نمی پردازد مولانا باقر خطش خالی از حالی نیست و از فن معما نیز
صاحب وقوف است و این معما باسم شاهی از جمله منظومات اوست که معما بهار رست ای سرو رعنا بگوش
مولانا حیرانی در سلک مشاهیر نسخ تعلیق نویسان است و گاهی خیال نظم و اشعار بر لوح خاطر می نگارد
این مطلع از جمله منظومات اوست که بیت جفا و جور که آن سرو گلعذار کند ٭ ز عشق او نکنم پیش اگر هزار کند
ذکر بعضی از نقاشان و مهندسان چون مصور کارخانه وصورکم فاحسن صورکم و محرر رقم یمحو الله
ما یشاء و یثبت ید قدرت و قلم حکمت بابداع چهره کشائی پرداخت ذات کاملة الصفات اعلیحضرت
خداوندی را بر طبق کلمه ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مظهر جمیع اوصاف کمال ساخت لاجرم
آنحضرت را در اکثر اصناف فضل و هنر وقوفی تمام است بتخصیص فن تذهیب و تصویر که بی شایبه
تکلف و غایله تصلف در آن علم سر آمد اهل قلم است بلکه اکثر نقاشان زمان و مهندسان دوران
بواسطه تربیت و تعلیم آنحضرت این فن را آموخته اند و در اطراف عالم بی مثل مثلی و از انجمله یکی خواجه
میرک نقاش است که با وجود مهارت در فن ترقیم و تصویر در علم کتابت نویسی نیز شبیه و
نظیر ندارد بلکه حظوظ بغایت خوب نویسان ماتقدم را نیز منسوخ گردانیده و بیمن التفات مرحمت امیر بحر
مکرمت لوای او الاعتبار باوج سپهر برین رسانیده مولانا حاجی محمد در انواع فنون و اصناف علوم مهارت
تمام دارد و پیوسته نقش خیالات و صور امور عجیبه بر لوح خاطر می نگارد چند گاه عمر عزیز را بر پختن اوانی
چینی صرف نمود والحق چینیش را بکمال رسانید اما رنگ و صفائیش را چنانچه می باید او را در نیافت و از
جمله مخترعات خدمت مولوی صندوق ساعتی است که در کتابخانه اعلیحضرت خداوندی ساخت و
صورتی در درون آن تعبیه نموده که هر ساعتی از در گذشتی آن صورت چوبی در دست داشتی بر نقاره که
در پیش او ترتیب یافته بود زدی مدتی منصب کتابداری اعلیحضرت هدایت شعاری تعلق باو میداشت
و در شهور سنه اربع و تسع مایه بی سببی ظاهر دامن از آن کار در چیده بملازمت شاه زاده عالمیان میرزا

میر زبدیع الزمان شتافت وحالا در قبهٔ الاسلام بلخ روزکار میکذراند مولانا محمد اصفهانی خود را از
جملهٔ مهندسان میشمارد وهر لحظه خیالی بر لوح ضمیر می نکارد واو بنی صندوق ساعتی ساخته وطاسی که
از انجا نیز ساعات معلوم میشود پرداخته استاد بهزاد کاملترین مصوران دورانست بلکه این کار را بنهایت
کمال رسانیده مدتی در ظل تربیت امیر هدایت منقبت بطرفه کاری مشغول بود واما حالا در ملازمت صاحب
قران عالی منزلت بسر می برد استاد قاسم علی چهره کشای زبدهٔ مصوران روزکار وقدوهٔ نقاشان شیرین کار
است این فن را در کتابخانهٔ امیر هدایت انتما بدست آورده وبسبب تعلیم آنحضرت کوی مسابقت از امثال واقران
برده پیوسته در ملازمتش کمر خدمت بسته وهمواره از کثرت انعام واحسانش در مقام فراغت ورفاهیت
نشسته پوشیده نماند که اکر تمامی نقاشان ومهندسان که در ملازمت اعلیحضرت خداوندی بوده اند درین
اوراق مذکور کردد ومطالعه کنندکان راقم حروف را بعد از بعضی منسوب سازند لاجرم برین مقدار اقتصار
افتاد ونی قلم سخن ساز نوای دیکر اغاز نهاده ذکر بعضی از اهل ساز که در بساط تربیت امیر بنده نواز بسر می
بردند بنا بر مقدمه که سابقا مسطور شد اعلیحضرت خداوندی را در علم موسیقی مهارت تمام حاصلست
اکر معلم ثانی ابو نصر فارابی زنده بودی دف مثال حلقهٔ شاکردی امیر بی همال در کوش کشیدی وبقانون عود
کوشمال تعلیم خوردی بالجمله بنا برین مناسب جمعی کثیر از اهل ساز در ملازمت آنحضرت بوده اند وهستند
چنانچه اسامی بعضی از انها مثبت می کردد حافظ قراق در مبادی سن رشد وتمیز بملازمت اعلیحضرت
خداوندی رسید وبسبب اهتمام ملازمان آنحضرت در نواختن قانون بی مثل ومانند کردید بخوبی آواز
نیز اتصاف دارد وارباب وجد وحال را از شنیدن ساز او خوشحالی تمام دست می دهد استاد حیدر
ندیم شیوه وخوش محاوره وشیرین کلام است وغیچک را نیکو می نوازد استاد غیچک نواز است
وحالا در ملازمت صاحب قران سرافراز است استاد قل نوان از صغر سن بملازمت اعلیحضرت خداوند
رسیده بنابر اشارت آن صاحب فراست بمشق عود وسازهای دیکر قیام نموده باندک زمانی ترقی
تمام او را دست داد چنانچه بمرتبهٔ تصنیف فایز شد وپیش روهای پرکار بسبعه صیت سازندکی وخوش
آوازی او در اطراف عالم افتاد وامیر هنر پرور بمقتضای عادت پسندیدهٔ خویش بتعهد وتربیتش بنوعی
قیام نمود که مزیدی بران متصور نیست بلکه بی دغدغه واشتباه از بدو ایجاد عالم تا ان غایت هیچ صاحب
دولتی سازنده را بدان دولت نرسانیده بنابران خدمت استاد بر مهارت خود اعتماد کرده دست از مشق
بازکشید وبارتکاب امور نامناسب مشغول کردید وبدین جهت آفتاب اشراق اعلیحضرت خداوندی از وی
رنجیده واو را اندک تنزلی روی نمود اما درین ایام بار دیکر ملحوظ نظر کیمیا اثر آنحضرت شده است وعود وقبر

وبجدرا

وتچک را در غایت دقت ونهایت بیکاری می نوازد استاد حسین در مبادی سن صبی وابتدا اوان نشو نما
بعتبهٔ عالیه مقرب الحضرت السلطانیه رسید وبنابر فرموده انحضرت باموختن عود اشتغال نمود
واندک زمانی دران فن مهارت تمام پیدا کرده وحالا در غایت خوبی می نوازد واوازش با صدای عود ملایمت
بی نهایتست وکارهای استاد ونقش وعمل بسیار یاد دارد لاجرم بلبلان چمن عیش ونشاط پیوسته از هوای
صحبتش نوای عشاق میزنند وطوطیان انجمن فرح وانبساط از استماع نغمات دلفریبش در رقص وسماع
می آیند بیت خوبی ساز وخوبی آواز ٭ می برد هر یکی بتنها دل ٭ چون شود هر دو جمع در یکجای ٭
کار صاحب دلان شود مشکل ٭ وبرادرش استاد محمد نیز در نواختن قانون رشد بسیار دارد واوازش
خالی از حالی نیست استاد شیخی نایی اونیز در صغر سن در ملازمت امیر هدایت منقبت فایز شد
وانحضرت بنور فراست طبع بنواختن ملایم یافته اورا بدان امر ترغیب فرمودند واستاد بموجب فرموده
عمل نموده در اندک روزکاری کار بجایی رسانید که باتفاق دور ونزدیک وترک وتاجیک حالا در روی
زمین هیچکس دران فن باوی دم مساوات نمی تواند زد بلکه از وی قیاس وتخمین هرگز نیستی بر کاری نای
نبوده نیزه جفا کرده آرزی بازویش بسر می برد وسپهر عالم گرد از شوق نفس پرز وقتش پیوسته در فضا می
آید بیت زلف مشکین بتو عروس طرب ٭ چون بدینجا رسید کوته شد ٭ بر رای انور وضمیر ضیا گستر ارباب
فضل وهنر پوشیده نماند که این نامهٔ نامی وصحیفهٔ گرامی در اندک زمانی از کتب معتبر بجمع آوردم و
آنچه در حیز قدرت این بی بضاعت عدیم الاستطاعت بود در تصحیح وسعی تنقیحش سعی واجتهاد کردم
خلاصة الاخبار را بعبارتی که در بادی الرای روی دارد در سلک بیان کشیدم واز ایراد الفاظ غریب نامانوس وبعید
الاستماع دامن درچیدم اما عالم السر والخفیا آگاهست اگرنه یمن اعتنا وحسن اهتمام عالیحضرت خدا
هدایت بودی عمر آنچه در قرب شش ماه نوشته شد در مدت شش سال باتمام نرسیدی بلکه اگر عنام
انعام عامش این خاکسار بی مقدار را در ظل تربیت جای نداده کرد وجود فرسودش را در دریای حرمان
هیچکس نبردی قلم شکسته زبان بکدام قدرت وتوان شکر کرم این ولی النعم را بتواند رسانید وبیان
بیان بکدام زبان عذر عنایت این برگزیده واهب العطیات را مودی تواند کرد ٭ مگر که هم کرمش عذر خویشتن خواهد
الهی الهی بکمال کرم نامتناهی ذات فایض البرکات عالیحضرت هدایت پناهی را از وصمت تباهی وتناهی
پیوسته در ضمان امان کامیاب وکامران پاینده ومستدام داراد الی قیام الساعة وساعة القیام از رشحات
سحاب فیض واکرام باران جود واحسان واقطار امطار برو افشان بر وجود عاقبت محمودش که سبب رفاهیت
مسلمانانست بیار بیت همیشه باد ترا عمر در حصول مراد ٭ بعز وناز چو دوران چرخ نامعدود ٭

خوانده

تراست حارث وحافظ عنایات ازلی		تراست حامی وناصر پناه رب ودود

تمت المسوده علی ید الفقیر الحقیر عبدالله غفر
ذنوبه

تم تم
تم

MSS
2921

BIBLIOTHE
MSS